

امر و خلق

جلد چہارم

الف
مقدمه جلد چهارم کتاب امر و خلق

کتاب «امر و خلق» مجموعه نفیس و کاملی از نصوص مبارکه الهیه و تبیینات و توضیحات مربوط به تعالیم و احکام و معارف دینت بهائی است که بوسیله فاضل مازندرانی اعلی الله مقامه جمیع آوری و تألیف شده و بصورت فصول و عناوین متعدد تقسیم بندی و جمعاً در ذیل نه باب که عبارت از نه موضوع اصلی کتاب میباشد تدوین گردیده است .

تاریخ فراغت از تألیف کتاب در آخر نسخه اصلی که بخط مؤلف موجود است
باین عبارت نوشته شده :

«کتاب امر و خلق بتوفیق و یاری عینی خاتمه پذیرفت در سال صدم بهائی مطابق
۱۳۲۴ هجری شمسی و ۱۹۴۵ میلادی در شهر مشهد خراسان»

و برای آنکه علاقمندان و خوانندگان گرامی از وضع مجلدات قبلی کتاب نیز
اطلاعی بدست آورند ذیلاً توضیح مختصری درباره مشخصات آنها درج میشود:
۱- قسمت اول کتاب امر و خلق شامل چهار باب اول از مجموع نه
باب کتاب برای اولین بار در یک مجلد در سال ۱۱۱ بهائی منتشر

گردد که در ابتدای آن شرح حال مختصری از مؤلف کتاب تعلم جناب آقا
احمد یزدانی و همچنین مقدمه مؤلف مشتمل بر توضیحاتی راجع به معارف
بهائی و تقسیم آن به موضوعات اصلی مندرج میباشد .

۲ - چون مجسم مجلده مذکور بیش از حد معمول و استفاده از آن مشکل بود
اینطور پیش بینی شد که این قسمت منتشر شده ، در شرکای بعدی بدو قسمت
کوچکتر تقسیم شده و با رعایت این ترتیب که یک یا چند باب از ابواب
نگانه امر و خلق در یک جلد باشد ، برای تمامی کتاب چهار جلد در نظر
گرفته شد که جلد اول آن که تقریباً نیمی از مجلده قطور قبلی بود شامل سه باب
اول کتاب در سال ۱۲۱ بدیع منتشر شد و جلد دوم که از جهت خط و
ترتیب نگارش و انتشار مشابه کتاب حاضر و در دست مقابله و تصحیح
میباشد شامل باب چهارم کتاب قریبا منتشر خواهد شد .

۳ - جلد سوم امر و خلق شامل تمام باب پنجم کتاب در سال ۱۲۸
بدیع بر ترتیب تنسیل و عکس برداری در ۱۳۵۶ صفحه منتشر شده که در دسترس
اجتایا میباشد .

ج

۴ - کتاب حاضر جلد چهارم و آخرین قسمت از کتاب امر و خلقت است
که از باب ششم تا آخر باب نهم یعنی چهار باب آخر در آن مندرج بوده و برای
استفاده دوستان الهی و علاقمندان بکیمیة معارف بهائی تشریح کرده

بجند مطالعه و تحقیق

باب ششم

در بیان امور مرتبط با ایام و تاریخ جدید و انواع عبادات و نکاح
و طلاق و ارث و احکام موتی و امور مالی و غیره در سه فصل
اول در بیان تقویم و ایام همه و مقررات آنها
ایام ماه، نوروز

مقدمه صورت نامه فیل زردی است که از عکاس فرستاده بود قوله :
در کتاب اقدس از برای من فی العالم چهار عید مقرر شده که اهل عبادت
ایجاد مبارک بحسب آنه بقدری که منافی با حکمت منزله در الواح الله نباشد اجتماع
و ملاقات نمایند و در غیر آن ایام جمیع باشتغال و اکتساب و اقرار مشغول
شوند و آن اشتغال را نفس عبادت غنی متعال دانند تا بدین واسطه خلق از
بطالت و کسالت که اکثر افاق را گرفته نجات یابند .

اول یوم البها من شهر البها ؛ که یوم نوروز قدیم و عید صیام جدید بدیع
است که مبدی شهر و سنه میباشد که اظهار نهای الهی در آن محبوب محبوب

عالمیان است و یوم عید عظیم که سلطان اعیاد است و آن ایامی
 است که جمال قدم از بیت عظم اشراق نموده رضوان نجیبیه را بنور جمال
 فرین فرمودند و آنرا عید رضوان و عید گل هم میگویند و آن دوازده روز است
 از اول ورود جمال قدم بان رضوان که عصری و دویم از نوروز تا خروج
 از رضوان که ظهر یوم چهل و سیم عید نوروز است و در سه روز آن اشتغال حرام است
 و نمی شده یوم اول که از عصر اول است تا عصر یوم بعد (در تمام آن روز
 اول اشتغال حرام است) و یوم نهم و یوم آخر و باقی ایام با کتاب
 مشغول شوند عید سیم یوم پنجم جمادی الاولی نه کینزار و دویست و
 شصت که قریب از آن عشای آن شب حضرت اعلی روح العالمین فداه
 بامر سلطان بضعل مایشا و برای جناب باب الباب علیه بجا، الله العزیز
 الوهاب اظهار فرمودند لذا آن شب در روز اعدا الله قدر عظیم است و غزاً
 آن عید مبارک بر جمیع اهل کعبه از او امر الله است چهارم عید مولود جمالی
 قدم که فجر دویم ماه محرم نه کینزار و دویست و سی و سه بنور جمال خود کل عالم
 را منور فرمودند در تاریخ مولود مبارک در آن مشنوی که در ارض سراسر سلطان

مقدر از ابتدای خلقت عالم تا یوم میلاد آن سیر عظیم مرقوم شد این فرد
 از سان تعلم جاری شد: مستعد باشید یاران مستعد جا، غیب لم یلد یولد و ولد
 (مصرع دوم تاریخ است که اگر جا، نفسی لم یلد یولد و ولد بخوانیم با ۲۳۲ غلطی باشد)
 باری آن یوم مبارک از اشرف و اکبر اعیاد و یوم اول محرم نیز مولود حضرت
 بشیر جمال اهی حضرت رب اعلی روح العالمین له الفداء است که در نیمه شب اول محرم سنه
 یک هزار و دویست و سی و پنج بوده و هر دو روز یک عید محسوب است (چون یوم
 اول محرم را عید جداگانه و منتهی بدوم محرم بدانیم چنانچه از خود کتاب همین
 مستفاد است اعیاد مذکور در کتاب پنج میشود) و سال هم نوزده ماه مقدر و هر
 نوزده روز که عدد جمیع سیصد و شصت و یک عدد میشود و چون آیام سال شمسی
 سیصد و شصت و پنج و بعضی سالها سیصد و شصت و شش روز است پنج
 یوم زائده و کسر که مظاہر را، و آیام اعطاء قبل از اساک مقرر فرموده اند
 باید قبل از شهر صیام قرار داد و ماه صیام ماه آخر است روز نوزده عید
 و اول سال است و اسامی نوزده ماه را باین نحو مقرر فرموده اند ماه اول
 شهر البهس، دوم شهر الجبال سیم شهر الجبال چهارم شهر العظمه

پنجم شهر انور ششم شهر ارحمة هفتم شهر الکلمات هشتم شهر الکمال نهم
 شهر الاسماء دهم شهر العسرة یازدهم شهر المیشیه دوازدهم شهر علم سیزدهم
 شهر القدره چهاردهم شهر العقول پانزدهم شهر المسائل شانزدهم شهر الشرف
 هفدهم شهر السلطان هیجدهم شهر الملک نوزدهم شهر العلاء. همچنین این
 نوزده اسم الله را در اسامی ایام هر ماه از ابتدا تا یوم نوزدهم اطلاق میشود
 مثلاً یوم اول هر ماه یوم البهائم، دویم یوم البجمال سیم یوم البجمال،
 بهمین نحو تا آخر و اسامی ایام هفتمه را نیز از اسامی الله تعیین فرموده اند
 مثلاً شنبه یوم البجمال یکشنبه یوم البجمال دوشنبه یوم الکمال سه شنبه یوم
 چهارشنبه یوم العدل پنجشنبه یوم الاستجمال جمعه یوم الاستقلال و بدو
 سه از سنه اول ظهور است از واحداً اول از اول تعداد نموده تا بنوزده که
 یک واحد است منتهی شود ثانیاً واحد دیگر و گذارناشالی ما لانهایه ولی در
 تعداد سه از اول و دویم و سیم الی عدد واحد و ازید تعداد و ذکر واحد
 اول و ثالث الی آتی عددی بعد باید ذکر شود مثلاً تا واحد منتهی نشده قوم
 میشود سنه اول یا دویم یا سیم از واحد اول و چون نوزده تمام شد

سنة اول يا چهارم يا نهم مثلا از واحد ثانی و یا ثالث و یا رابع الی ما لا نهیة
 مرقوم گردد (و چون اصطلاح کلتشی را در ضرب عدد نوزده در نفس خود با
 بیادیم و هر نوزده واحد را یک کلتشی بخوانیم و نیز نامهای باب و ابد و غیرهما
 را مثلا برای سال پنج و هفت و غیرهما اطلاق کنیم که نیل در نوشته های
 دیگرش کرد پس مثلا در تاریخ چنین نویسیم در سنة ابد از واحد پنجم کلتشی منقسم
 و بر این قیاس است)

در کتاب اقدس است قوله جل و عز: «ان عِدَّةَ الشُّهُورِ ثَلَاثَةٌ عَشْرَةٌ
 فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْرُ ثَلَاثِينَ أَوْ لَهَا بِهَذَا الْأَسْمِ الْمُبِينِ عَلَى الْعَالَمِينَ»... وقوله
 جل و عز: «وَجَعَلْنَا نِسْرَةَ رَعِيدِكُمْ... وَاجْعَلُوا الْأَيَّامَ الزَّائِدَةَ عَنِ
 الشُّهُورِ قَبْلَ شَهْرِ الصِّيَامِ أَنْ جَعَلْنَا مَنَظَاهِرَ لَهَا بَيْنَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ لَذَامَا
 تَحَدَّتْ بِجُدُودِ السَّنَةِ وَالشُّهُورِ مَنَعِي لِأَهْلِ الْبَهَاءِ أَنْ يَطْعَمُوا فِيهَا نَفْسَمِ
 وَذَوِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَهَلْلِينَ وَيَكْبِرْنَ وَيَسْتَجْنِ وَيُحَدِّثْنَ بِحَمِّ الْفَرْحِ
 وَالْأَنْبَاطِ وَإِذَا مَتَّ أَيَّامَ الْأَعْطَاءِ قَبْلَ الْأَسَاكِ فَلْيَدْخُلْنَ فِي الصِّيَامِ
 كَذَلِكَ حَكْمُ مَوْلَى الْأَنَامِ طُوبَى لِمَنْ فَارَ بِالسُّيُومِ الْأَوَّلِ مِنْ شَهْرِ الْبَهَاءِ الَّذِي

جمله الله لهذا الاسم لعظيم طوبى لمن نظم فيه نعمة الله على نفسه انه ممن
 انظر شكر الله بفعله المدل على فضله الذي احاط العالمين قل انه تصدرا للشو
 ومبدها وفيه مرفحة احيات على المكلمات طوبى لمن اذركه بالروح والريكان
 شهيداً من الغارين «

و در رساله سوال و جواب است : « هر روز شمس تحویل شود همان یوم عید است
 اگر چه یک دقیقه بغروب مانده باشد و اما در فتره عید صوم ایام زائده شهر
 قبل از ایام صوم است و بعد وارد صوم شوند و نوزده یوم تمام باید صائم شوند و
 یوم منسوب باسم عظیم که یوم عید است اگر تحویل مثلاً بعد از ظهر یا عصر واقع
 آن روز عید خواهد بود چه که مثل آن ساعت مثل شمس است اشراق آن بر کل
 آن یوم واقع میشود مخصوص چون باسم عظیم منسوب است حکم عصر آن یوم
 مثل محبه عند الله محسوب است لذا در هر وقت از یوم که تحویل شود آن یوم
 عید خواهد بود طوبی للمتقين .

عید رضوان عید مبعث

و نیز قوله عز و علا : « قد انتمت الاعیاد الی العیدین العظیمین اما الاول ایام

تَجَلَّى الرَّحْمَنُ عَلَى مَنْ فِي الْأَمْكَانِ بِأَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَصَفَاتِهِ الْعُلْيَا وَالْآخِرَةُ يَوْمَ
 بَعَثْنَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سُلَيْمَانَ بِعِزِّ الْأَسْمِ الَّذِي بَقِيَتْ الْأَمْوَاتُ وَحُسْرُنَ فِي السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِينَ... قُلْ إِنَّ الْعِيدَ الْعَظِيمَ لَسُلْطَانِ الْأَعْيَادِ^(۱) أَذْكُرُونَ النِّعْمَةَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
 إِذْ كُنْتُمْ رُقَدَاءَ لِيُطْعِمَكُمْ مِنْ نِعْمَاتِ الرَّحْمَنِ وَعَرَفْتُمْ سُبْحَانَ الْوَاضِحِ الْمُسْتَقِيمِ «

و از حضرت عبدالبهاء خطابی است قوله العزیز: «ای یاران از قرار مسمو
 در بعضی بلاد پشم جهادی الاولی را عید ولادت بحجت این عبد گرفته اند هر چند
 آنان را جزیت خیرنه و مقصودشان باین واسطه اعلا و کلمه الله است و ذکر حق در
 بین خلق اما بنص شریعت الهیه امر مبرم پشم جهادی الاولی روز بیست حضرت

(۱) ششم از وجوهیم که چنین فرمود خلاق کریم کاندین ایام خوشی ششم عشره که شد از حق عید ضیوان در
 در روز جزیت جائز و مابقی اذن هست از گردا که بکار خویش جویند شغال زانکه بکارت یا بهما
 آن روزی که عشره فخره اول است و بیست است و آخر است ای بهای روح بخشانم تو جانفدای جود احکام تو
 چون زیباران ترا باشد پس نه بکارم ایرت بخور چون خلیقان دوستی کار کن مرا هم از گرم شغل کار

اعلیٰ روحی له العزاء است لئذا باید آن یوم مبارک را بنام بعثت آن سید
 آفاق آئین گیرند و آرایش نمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر بجزوده آسمانی
 بشارت دهند زیرا آن ذات مقدس بشر اسم اعظم بود پس حبسه ذکر بعثت
 حضرت اعلیٰ روحی له العزاء در آن روز یعنی پنجم جمادی الاولی جائز است زیرا این نقص قاطع
 شریعت الهیه است اما ولادت این عبد در آن یوم واقع گشته این دلیل بر الطاف غنی است
 الهیه است در حق این عبد ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت
 اعلیٰ دانست زنهزار زنهزار از آنچه ذکر شد تجاوز نمود زیرا سبب
 نهایت خزن و کدورت قلب عبد البها، شود و من از الطاف بی پایان
 حضرت پروردگار امیدوارم که ابرار موفقی بعمل شریعه الله گردند و سر موفقی
 تجاوز نمایند و این نامه را در جمیع بلاد منتشر نمایند تا کل مطلع بحقیقت حال
 شوند و بموجب آن عمل کنند «

و در آری با مضای خادم الله است : در از عید اعظم سوال شده بود
 اول آن بعد از انقضاء زوال سی و دوم از عید صیام است که روز اول
 روز اول سی و دوم محسوبست و یوم سی و دوم عین صلوة عصر جمال قدم

وارد رمضان شدند آن صین اول عید عظیم است که اشغال با مورد آن یوم
اکبر و تاسع و یوم آخری شده نیا غلطی فی کتاب و اگر در غیر این ایام
اشغال با مری نماید لا باس علیهم «

و از حضرت بهاء الله در سوره تعلم است قوله الاعلی : « ان یا اهل الغیب
والشهادة غنوا و غنوا فی هذا العید الذی ظر باحتق و ما فایز به احد لا من قبل
ولا من بعد ان تم تعلمون قدر رفع الله فیہ تعلم عن کل من فی السموات و الارض و هذا
ما اشرق به حکم القدم من مشرق تعلم لتخرجن فی انفسکم و تكونن من الذین
هم یعرفون «

و در اثری از خادم است قوله : « در ایام رمضان فقره ای از سهاشیت
نازل که قلم برداشته میشود و لکن فرموده اند باید تجاوز از آداب و تا مگر همه
نشود این است حکم محکم الهی طوبی لعموم یعلمون «

و از حضرت عبد البهاء خطاب نیز جناب آقا میرزا احمد علی علیه بهاء الله
قوله العزیز : « در خصوص عید رمضان سوال نموده بودید که یوم اول همان
یومی است که دو ساعت بجزوب مانده اول عید است و اشغال در آن

جائزہ یا یوم ثانی همان یوم اول کہ دو بغروب مانده است در آن شغل
و عمل جائز نہ «

در خطابی دیگر قولہ العزیز : « در خصوص اول عید رضوان استفسار نموده
بودید اول یوم رضوان همان روز است کہ دو ساعت بغروب مانده دخل
عید میشود آن یوم از ایام رضوان معدود «

اول و دوم محرم

در کتاب اقدس است قولہ جلّ و علا : « وَالْآخِرِينَ فِي
يَوْمَيْنِ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرَ مِنْ لَدُنِّ أَمْرِ عَلِيمٍ «

در سوره البکل است قولہ تعالی : « تِلْكَ أَرْبَعَةٌ كَامِلَةٌ مِنْ دَرَاهِمِهَا عَنِ
اشْتَغَلُوا بِأُمُورِكُمْ وَلَا تَمْنَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الْأَقْرَابِ وَالضَّيَاحِ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرَ
وَأَتَى الْحُكْمَ مِنْ لَدُنِّ رَبِّكَ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ «

در رسالہ سؤال و جواب است : « مولود اقدس ابی فجر دوم محرم است
و یوم اول مولود تشر است و این دو یوم یک یوم محبوب شدہ عندہ «

ایام قمه نه گانه و احکام و متعلقاتش

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله العزیز: «ای ثابت برپیمان نامه شمار سید اکثرت مشغول جواب مختصر قوم میگردد در ایام سنه نه روز اشغال شغلی فی الحقیقه جائزه بعضی بنصوص الهیه و بعضی قیاس بان یوم اول و ثانی محرم و سه یوم عید رضوان و یوم هتھادم نوروز و یوم یروز و یوم بیت و ششم شعبان و یوم نهم جمادی الاولی» اما یوم ششم قوس اشغال ممنوع نه اگر یاران احیاناً شادی مینمایند این طوعاً بدخواه ایشان است اما فرض نه و واجب ایامی است که تعلق بحال اسی و نقطه اولی دارد

(۱) روز بخت اعلی یوم الکلمات من شهر لغظه سنه ۱ که ۵ جمادی الاولی ۱۲۴۰ ۲۳ می ۱۸۴۴

روز اول رضوان یوم القدره من شهر بحبال سنه ۱۹ اول ثور سنه ۱۲۷۹ - ۲۱ اپریل سنه ۱۸۶۳

روز شهادت یوم السلطان من شهر الکلمات سنه ۶ - ۲۸ شعبان سنه ۱۲۶۶ - ۲۹ جولای سنه ۱۸۵۰

صعود حضرت بهاء الله یوم العلم من شهر لغظه سنه ۴۸ دوم ذی قعدہ سنه ۱۳۰۹ - ۲۸ می ۱۸۹۲

و ایام قمه مسلمین در حدیث از عبدالله بن مسعود از نبی ص انه قال ان الله قد احار من الایام

اربعه اولها یوم الجعبه و الثانی یوم عرفه و الثالث یوم تنحر و الرابع یوم لغظه ^{نفس} _{نفس} ^{نفس} _{نفس}

یعنی این نه روز اشتغال کلب و تجارت و صناعت و زراعت جائز نه
 و همچنین حسبه ای مقتضای مناصب و وظائف یعنی اجرای خدمت حکومت
 و علیک البهاء الابهی ع ع «

در خطابه دیگر قوله العزیز: «همان یوم اول که دو غروب مانده است در آن
 شغل و عمل جائز نه»

در خطابی دیگر قوله العزیز: «در سه روز عید رضوان شغل حرام است
 روز اول در روز نهم در روز دوازدهم و همچنین عید مولود حضرت اعلی و عید مولود
 جمال مبارک و عید نوروز و عید مبعث مقصود آنکه در ایام اعیاد اشتغال حرام
 است اما در رضوان سه روز و اگر در نوروز نیز در ایام معدوده پیش از یک روز ترک
 اشتغال نمایند این عادت محبوب ولی فرض و واجب نیست»

در خطابی دیگر قوله العزیز: «یوم مبعث حضرت اعلی و یوم هتادوم نوروز
 در روز بیت و ششم شعبان و یوم اول محرم و یوم ثانی محرم و یوم نوروز و سه روز
 رضوان اشتغال با مود حرام است»

و نیز از آن حضرت در خطابی است قوله العزیز: «ایامی که اشتغال حرام

است فلاح آبساری را بر روز بعد تا خیر نماید اما چوپان معذور است زیرا
 الضرورات تبیح المحظورات حیوانات گرسنه مانند آما مدیران اداره و صاحبان
 زراعت و لورنجبران ایشان بهائی نباشند باید تعطیل شود «

وقوله العزیز: «در حق چوپان در ایام ممنوعه از کار در عمید رضوان سخت گرفته
 نده است بجهت این است که ظلم بحیوان است اما آبیار میتواند محلی
 بیاماید که در ایام ممنوعه آب در آنجا جمع گردد و در اوقات سائره در زراعت
 داده شود «

و از حضرت ولی امر الله است قوله تصریح: «استغفال بامور در ایام
 تبرکه منصوصه از محرمات حقیقه... موظفین ادارات و اطفالی که بمدارس
 اغیار میروند باید کمال سعی را در تحصیل اجازه معاف شدن بنمایند در صورت عدم
 قبول و امکان مطیع و منقاد باشند... در خصوص خبث زنا و قصا بها
 و صاحبان این قبیل مشاغل در تقاضای که مشاغل مزبوره منحصر باجاء است
 سؤال نموده بودید که در این قسمت استثنائی در ایام محرمه تبرکه برای آنان
 است یا نه فرمودند بنویس که هر چه در وجه من الوجوه جائزند و استثنائی مقبول

و محبوب نبوده و نیت سستی و تهاون در این سه مورد علت ازدیاد حیرت
و جبارت دشمنان امر الله خواهد گشت «

و در ابلاغیه است: « راجع بقاضای امام الزمان در فتوح مدینه شریعی
که معروض داشته بودید فرمودند نویسنده مقبول و پسندیده نبوده و نیت
مشروعات مستقله امریه چه رسمی و چه غیر رسمی باید من دون استثناء تمسک
بکلام الله و مروج اصول شریعه الله باشند تا نیات مستقله ادبی و علمی
و تجاری به سبب ایشان در ایران باید کمال من دون استثناء تنقید حکم کتاب الله
را نمایند و در اجراء شعار امریه و احترام نویسنده الهیه و اعلای شأن و عزت
جامعه بر افراد سبقت جویند و مصالح شخصی و منافع مادی و عزت ظاهره را
فدای مصالح امر الله و مقتضیات دین الله و احتیاجات شریعه الله نمایند
این است بایه سعادت حقیقی ایران و علت اصلی تقدم و استخلاص این
حضرت نیردان در آن سامان «

و قوله المطاع الاکید: « و اما محافل و بنات و دو امریه در ایام اعیاد
و مصیبات تعطیل آنها حسن و اولی اولی و اولی اولی و نهائی در آن

خصوصاً راجع به بیت العدل عمومی است »

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطاب بمیرزا قاضی آبادی است قوله بمجوزاً:
 « در سوال و جواب مندرج یوم بعثت در یوم کمال از شهر عظمت واقع
 و یوم شهادت در یوم سلطان از شهر رحمت واقع این نص قاطع است
 و نصوص قاطعه را هیچ امری معارضه نماید بعد چنان خواهد شد ولی چون
 در ایام مبارک این دو یوم مقدس در پنجم جمادی الاولی و بیست و هشتم
 شعبان گرفته میشود در مساحت اقدس اجتمع حاضر شده اظهار سرور میفرمودند
 و در یوم شهادت اظهار خزن و تأثر شدید از شامل جمال مبارک ظاهر لهند اما
 نیز الی الآن این دو یوم را در این دو تاریخ مکیرم ولی آنچه نصوص است
 بعد محسوس می شود در یوم شهادت حضرت اعلی و صعود جمال قدم استعال
 امور دنیا جائز نه اما در خصوص یومین مولودین نص در یوم اول و یوم ثانی
 محرم وارد شده است »

و از حضرت عبدالبهاء قوله العزیز: « هو الاهی سبحانک اللهم
 تعدس ادنی آیه من آیات ملکوتک عن المحامد و التبعوت فی جمیع تشوخی... »

جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده بودند ملاحظه گردید اما در خصوص عہد
 مجالس عہد مرقوم فرموده بودند هیچ قضیہ اعظم واقوی و اشد و اکبر از
 نفس میثاق الہی و ایمان و پیمان ربانی تصور نتوان نمود چه کہ در مسیح
 کوری چنین امری واقع نشدہ کہ در کتاب اقدس بیت و پنجبال پیش از صعود
 این نص صریح صحیح منصوص کردہ و جمال قدم جمع اجایش را باین مفہم
 الہی پرورش دہد و تربیت فرماید و بعد با قلم اعلیٰ عہدی ... محکم متین بگرد
 در جمیع الواح و زبرش ذکر این عہد را بفرماید و توثیق تثبیتش را بناید و بری
 از ناقصین بگنجد اگر کسی باین جل متین و در بجز جدید مرتبط نگردد بچہ جبل اورا
 توان بت سلاسل و اغلال عالم وجود اورا نرسند و ولی آنجناب اگر نخواہند
 کہ در این خصوص اسباب فراہم آورند کہ اسباب شدت تثبیت کرد آیات و کلمات
 کہ در این خصوص عہد و میثاق در جمیع الواح الہی نازل جمیع فرمایند و بعد
 از قرائت کتاب عہد در مجلس آن کلمات را تلاوت فرمایند کہ شأن تابین
 چہ دشان تترزین چہ این از جمیع امور اعظم است .
 اما در خصوص یوم جلوس مرقوم فرمودہ بودند جلوس این عبد این است

که عبودیت آسانه مبارکه و شرف نجات قدس و اعلاء کلمه اشس بتایدات
 ملکوت ابهائش موفق شویم پس از صعود آن جمال مسین و افول آن شمس
 عیلتین و محرومی و حرمان و مجوری و هجران از مشاهده آن انوار تابان
 خاک بر سر من و بر جلوس من ایوم باید که جمیع توجهات محصور بر اعلاء شون
 تقدیس و ظهور حقایق نزیه و اشتغال بر استقرار کلمات الهی گردد در ملاء عالم
 بین امم به شرف نجات جان بخش حضرت احدیت مشغول شد .

در خصوص مسأله ایوم معلوم همانست که از پیش مرقوم گردید بعد ملاحظه شده که نخست
 قدری از آن جواب افسرده شدید و از جهت دیگر نیز صراحت در این مسأله گمان دیگر
 جهات سائره بنیاید و شاید در جانی بدون استیذان اجرا نمایند آنوقت
 اسباب خرن شدیدی از عدم اجازه بجهت آن حضرت حاصل گمدهند این قضیه را
 ماکول و محمول برای خود آنجناب نموده که بهر قسم و هر وقت که مصلحت بدین مخرج
 دارند اگر صد و هشتاد و دو خریدی از ایوم صعود بکنند که ابعدا یام از ایوم صعود باشد
 بهرات و اگر چنانچه کل از این فکر بکنند خوشتر و دلکش تر آید ایوم جمیع افکار را
 در تو بیع دائره تسلیم و شوق و ذوق اجبا باید صرف نمود ع ع

و از حضرت ولی امر الله در ابلاغ عیدتی است : « تاریخ بعثت و شهادت حضرت
 اعلی و جلوس حضرت عبدالبهاء بهمان است که در ایام مبارک حضرت عبدالبهاء
 درین اجای غرب معمول و محسوس بود تغییر داده شد و قرار قطعی نهائی
 راجع به بیت عدل اعظم است و فرمودند اصل لوح مبارک که باقیماً
 جناب قابل است بعنوان این عبدالرسال دارند

حکم یوم جلوس و یوم صعود حضرت عبدالبهاء

... و اما سوال از یوم جلوس و یوم صعود حضرت عبدالبهاء که آیا این دو یوم
 جزء تعطیلات رسمی بهائی محسوب و اشتغال با امور حرام است فرمودند حرام
 نه ولی جزء ایام مخصوصه تبرکه است و دیگر سوال از ایام تبرکه مخصوصه
 قمری شل اول و دوم محرم و پنجم جمادی و شهادت حضرت اعلی نموده
 بودند که در غرب شمسی مجری فرمودند آنچه در ایام مبارک حضرت
 عبدالبهاء در شرق و غرب معمول این باقی و برقرار است صلاحیت تغییر
 و تبدیل راجع به بیت العدل اعظم است «

شب قبل از روز گرفته شود

و نیز در دستور صادر از محفل ملی بهائیان ایران است: «بر حسب تشخیص این محفل مقصود از ایام تبرک شب قبل از حلول ایام مذکوره است»

ایامی که عید و یا صوم مرتفع است

و نیز در رساله سوال و جواب است: «العیود مولود و یا بعثت در صیام واقع شود حکم صوم در آن یوم مرتفع است»

و از حضرت عبدالبهاء است قوله الغریر: «شهادت حضرت اعلی روحی له العذا اگر در ایام رمضان واقع عید گرفته نمیشود»

در اعیاد و اذکار محصور واجب نیست

و نیز در اثری با مضارخ ادم فی ۲۹ دی ۹۷ است: «اینکه در ذکر اعیاد مبارک نوشته بودید که آیا برای هر یک از این عیدها لوح مخصوصی است که باید تلاوت شود یا هر یک از الواح خوانده شود محبوب است قرائت آیات در آن ایام حکم و جوب آن نازل شده و لکن قرائت آیات الهی بسته محبوب است اگرچه الواح مخصوصه نازل نشده و لکن غیر آن قرائت شود

محبوبات لائن کلمہ نزلت من لدن عالم خبیر
روز جلوس حضرت ولی امر اللہ را جشن بگیرند

و نیز در ابلاغیہ از حضرت ولی امر اللہ است قوله المطاع: «در خصوص روز چہل
یلم بعد از صعود مبارک حضرت عبدالبہاء ارواحا رسمہ الا طرفد اکہ الواح و صایا
اعلان گردید میفرمایند ابداً لازم نیست این یوم را احتساب جشن گیرند زیرا فرما
من در آن نیست این از برای خیر امر اللہ است کہ تذکر میدہم»

ایام یادگاری برای دیگران جائز نہ

و نیز قوله المقدر المطاع: «جشن مولود و ایام و اعیاد منصوصہ مختص بحبال قدم
و حضرت اعلیٰ و حضرت عبدالبہاء جواہر الارواح لرسم الا طرفد است و اما بابت
ما عدا ہم ذکر یوم مخصوص جشن موعود و غیرہ بیچہ جائزہ لہذا ایام فرح و سرور
و اوقات جشن و جوہر منحصراً لمطالع و مظاہر قدسیہ مبارکہ است و رضایت و سرور
این عبد در آن است طبقاً لآنچہ ذکر میشود محبہ می گردد»

روز جمعہ

و نیز در خطابی از حضرت عبدالبہاء است قوله لغیرہ: «یوم راحت دین روز جمعہ است»

فصل دوم در عبادت

حد بلوغ شرعی

در کتاب اقدس قوله جل و علا : « قد فرض علیکم الصلوة و الصوم من اول

البلوغ امرأ من لدی الله ربکم و رب آبائکم الاولین »

و در رساله سؤال و جواب : « سؤال از بلوغ در تکالیف شرعیه، جواب، بلوغ

در سن پانزده است نساء و رجال در این مقام یکسان است »

تلاوت آیات و مناجات

و نیز در لوح خطاب به شیخ سلمان است قوله الاعلی : « ان اقبل الی الله تعالی

ظاهر نفس زکیه و لسان صادق و بصر مقدس ثم ادعوه فی کل الاحوال

انه یسعین من قبل الیه »

و قوله جل و علا : « اقرأ آیاتی بالروح و الریحان انما نجدکم الی الله

و تجعلکم مستطیعین عن سواه و هذا ما و عظمتم فی اللوح و هذا اللوح المسین »

و در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « و الذین یستلون آیات الرحمن

بِحَسَنِ الْأَنْحَانِ أُولَئِكَ يُدْرِكُونَ مِنْهَا مَا لَا يُعَادِلُهُ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِينَ وَبِهَذَا يُجِدُونَ عَرَفَ عَوَالِمِ السَّمَاوَاتِ لَا يُعْرِفُهَا يَوْمَئِذٍ إِلَّا مَنْ أُوتِيَ الْبَصِيرَةَ
 مِنْ هَذَا الْمَنْظَرِ الْكَرِيمِ قُلْ إِنَّمَا تَجِدُ الْقُلُوبَ تَصَافِيَةً إِلَى عَوَالِمِ الرُّوحَانِيَّةِ
 الَّتِي لَا تُعْبَرُ بِالْعِبَارَةِ وَلَا تُشَارُ بِالْإِشَارَةِ طُوبَى لِلْمَسْمُوعِينَ (١) ... لَوْ سِوَا وَاحِدٍ
 (١) در قرآن است قوله تعالى: الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَمَنْ سَجَدُوا لَقَالُوا لِلَّهِ سَجَدْنَا وَإِلَى الْمَلَائِكَةِ
 أُولَئِكَ هُمُ الْخَاشِعُونَ وَدَرِ الْقَرَأْنِ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ جِيبُ
 دَعْوَةِ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِي فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي وَهُوَ اقْرَبُ إِلَيْهِمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَدَرِ الْقَرَأْنِ
 مَجْمَعٌ لِمَجْرِيَّتِهِ: الدَّعَاوُجُ عِبَادَةٌ لِأَنَّهَا خَالِقَةٌ لِمَا فِيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَمْرٌ تَعَالَى يَقُولُ الدَّعْوَانِي
 أَتَجِبُ لَكُمْ وَمَا فِيهِمْ قَطْعُ الْأَمْلِ عَمَّنْ سِوَاهُ وَلَا تَذَرُوا رَأْيَ نَجَاحِ الْأُمُورِ إِنَّهُ قَطَعَ نَظْرَهُ عَمَّنْ سِوَاهُ دَعَا
 حَاجَةً وَهَذَا هُوَ مَصْلُ الْعِبَادَةِ وَلِأَنَّ الْغَرَضَ مِنَ الْعِبَادَةِ الثَّوَابَ عَلَيْهَا وَهُوَ الْمَطْلُوبُ بِالْإِعْتِقَادِ
 فِي الْخَبَرِ: إِنَّ الْقَلْبَ يَدْرِكُ مَا يَدْرِكُ السَّيْفُ فَجَلَّوْهُ ذَكَرَهُ تَعَالَى وَحَارَثُوا بِهِ الْقُلُوبَ بِذِكْرِ اللَّهِ فَانْهَارَتْ
 سَرِعَةً الدُّنُورُ وَنَزِدَ الْقَرَأْنُ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَاقْرُؤْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ وَقَوْلُهُ وَصَبْرٌ مُنْفَعٌ
 الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ وَلَا تَطْعَمُ مِنْ غَضَبِنَا قَلْبَهُ عَنِ الذِّكْرِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَدْعُوا لِلَّذِينَ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ قُلُوبُهُمْ
 وَذَكَرُوا لَهُمْ لَدُنْكَ حُكْمًا وَقَوْلُهُ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا أَلَا خَيْرٌ فِي مَا لَا يَدْعُ
 تَعْمُرُ أَلَا خَيْرٌ فِي قِرَاءِهِ لِمَنْ يَتَذَكَّرُ بِهِ أَلَا خَيْرٌ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِمْ فَيَا تَعْمُرُ

آیة من الآيات بالروح والريحان خیر له ان یتلو بالکساة تصحف الله المیسر بعقرب
 اتلوا آیات الله علی قدر لاناخذکم الکساة والآخران لا تحموا علی الارواح ما
 یکیلها ویشتعلها بل ما یخففها تطیر بأخضر الآيات الی مطلع البیات هذا اقرب
 الی الله لو انتم تعقلون..... اتلوا آیات الله فی کل صباح ومساء ان آتی

دا در قرآن است قوله تعالی: الا انتم کفروا بالله وبرسوله ولایاتون بصلوة الادیهم کالی
 ولاینفقون الادیهم کارهون وقوله: ان المنافقین یجادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا

بصلوة قاموا کالی یراءون اناس ولایذکرون الله الا قلیلاً وقال نسبی: دو جوا
 بقلوب ساعده بعد ساعتان بقلوب اذا کلت عینت

وفی الحدیث: حسن بالقرآن صوتک حسنوا القران باصواتکم لكل شیء علیة وحلیة لقران
 الصوت بحسن وفی حدیث البقر: ورجع بالقران صوتک فان الله یحب الصوت بحسن

(مجمع البحرین) ودر تفسیر صافی پس از ذکر آیه ورتل القران ترتیلًا ونقل احادیث بسیار

اقول استفاد من هذه الاخبار جواز التفتی بالقران والترجیع به بل استجابها فما ورد
 انہی عن لغاؤک یا تی فی محله انشاء الله تعالی ینبغی صد علی لحن اهل الحق والکبار علی

ماکان معهوداً فی زمانہم فی فساق الناس وسلاطین نبی مہدی ونبی العباس من تفتی اللغبات
 بین الرجال وکلہم بالاباض وبعین بالمعاصی

لم یتل لم یوف بهدائه ویشاقه و الذی اعرض عنها الیوم انه ممن اعرض
 عن الله فی ازل الازل اتقن الله یا عبادی کلکم جسمون
 ان الذی اخذه جذب محبة اسمی الرحمن انه یقرء آیات الله علی شأن تجذب
 به افئدة الراقدين »

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال ، اتلوا آیات الله فی کل صباح
 و مساء - جواب - مقصود جمیع ما نزل من ملکوت البیان شرط عظیم و محبت
 نفوس بتلاوت الکریم آیه و یا یک کلمه بروح و ریحان تلاوت شود بهتر است
 از قرائت کتب متعدده »

قد منقسم عن الارتقاء علی المنابر

و در کتاب اقدس است قوله الاعلی : « من اراد ان یتلوا علیکم آیات ربّه
 فلیتقد علی الكرسي الموضوع علی اسریر و ینکر الله ربّه و رب العالمین »
 و در خطابی از حضرت عبد البهاء است قوله المحبوب : « نامه شمار سید
 از عدم مجال محسوس با مختصارم درصین تلاوت مناجات در تیل آیات
 باید مجلس در نهایت سکون و سکوت و قرار باشد تجریر اصین و رود در اثناء »

ترتیل آیات باید در قلب گفت «

وقوله العزیز: «در نفسی مملکت است ای توجیه نماید و منقطعاً عما سوی الله سیر و سلوک
فرماید کلمات کلنون بخواند و بموجب آن عمل نماید یقین بداند که منصور و منظر
گردد و مؤید و موفق شود این کلمات و صایای قطعی و نصاح کلیه آئیه است بر
جمع اجاب و اجب قطعی است فریضه برنده است که بخواند و بموجب آن عمل
نماید و کلمات آئیه بحجت عمل بموجب آن نازل شده و بحجت محض خواند
بسیاری از نفوس تلاوت نمایند ولی ابد از فکر عمل بآن نیستند «

وقوله الکریم: «و اما اوراد و اذکار بعد از هر نماز هر کس خواهد نمازهای جماع
مبارک را تلاوت نماید «

در کتاب ایقان است قوله الاغراض الا منع: «باری هزار و رویت و هشتاد
سنة از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این سبج رعاع در هر صباح تلاوت
فرقان نموده اند و هنوز بحر فی از مقصود فائز نشدند و خود قرائت میکنند بعضی
آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و منظر عرسته صمدیات معذک
هیچ ادراک ننموده اند و این مدت اینقدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت

کتاب و قرأت صحیف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ بمعارج پسراً
آن بوده و آلتاوت بی معرفت را البته فائده کلی نباشد «

اذکار در مشرق الاذکار

و نیز در کتاب اقدس است قوله عنده و علی : « عَلِّمُوا ذُرِّيَّاتِكُمْ مَا نَزَّلَ مِنْ
سَمَاءِ الْعِظِيمَةِ وَالْاَقْدَامِ لِتُقَرَّبُوا إِلَى الْاَلْوَابِ الرَّحْمَنِ بِحَسَنِ الْاَتْحَانِ فِي الْغُرُفِ
الْمُبْنِيَّةِ فِي مَشَارِقِ الْاَذْكَارِ ... طوبی لمن توجه الی مشرق الاذکار
فی الاسحار ذاکر اتم ذکر استغفراً (۱) و اذا دخل یقف صامتاً لا یصفا
آیات الله الملک العزیز الحمید «

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال از ذکر در مشرق الاذکار فی الاسحار -
جواب اگر چه در کتاب الهی ذکر اسحار شده و لکن در اسحار و طلوع فجر و بعداً
طلوع فجر الی طلوع آفتاب و دو ساعت بعد از آن لدی الله مقبول است «
و نیز در سؤال و جواب است : « همچنین در مشرق الاذکار دوستان الهی
و متمسکین بمنازل فی کتابی الاقدس در اسحار توجه به مشرق الاذکار مینمایند

(۱) خروس و اسحر خیز باش تا سرتون تاج لعل و قبای عکین بیارائی دکان کعبین

و پذیر محبوب عالمیان مشغول میشوند ایشان هم اگر در طسوع و بعد از طسوع با عتی
 مشغول شوند مقبول است حق در بیع احوال است عباد را خواسته و ذکرش
 اگر تمام روح و ریحان از ذکر می نهد هر شود محبوب و مقبول بوده و خواهد بود طوبی
 نفس تنفت بعب مولا و طوبی لعب ایقظت محبت الله «

اذکار آیام ماه

و نیز در کتاب اقدس راجع باعمال و اذکار آیام ماه است قوله الاعلی: «نیغی
 نابل لبها، ان بطعموا فیها نفسم و ذوی القربی ثم الفقراء و المساکین
 و یصلن و یکبرن و یسبحن و یحمدن و یصومن بالفرح و الانبساط «

در اذکار قبله نیست

و نیز در رساله سوال و جواب است: «سوال در صلوة امر توجبه سمت قبله
 نازل در اذکار توجبه بکدام سمت باید کرد جواب در صلوة حکم قبله ثابت و در
 اذکار ما نزل الله فی نفسه فان اینها تلو انشتم و جه الله «

فرائض و نوافل

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطابی است: «ای بنده آستان مقدس

از نوافل و مندوب و اذکار و اوراد مسنون سوال نموده بودید در این دور آنچه
مخصوص فرائض است و اما اوراد و اذکار و نوافل و مندوب مخصوص غیر
مفروض اما قرات هر مناجات بعد از نماز محبوب و مقبول اختصاص نداشته»

نکاتی در لفظ ادعیه و اذکار

و نیز در اثری با مضامین ادم ء است : «اینکه مرقوم فرموده بودند در بعض
ادعیه و مناجات منزل نازل و اَجْعَلُهُ اُكْرَدَ مَقَامِ رَجَاءٍ و اَجْعَلْنِي كَمَا اَضَافَهُ
بِقَوْلِ اِسْتِ تِلَاوَتِ شُود از تحریف محسوب یانه عرض میشود این نکتہ
تحریف نیت و هر دو قسم جائز است و همچنین در کلمه مبارکه قُلِ اللّٰهُمَّ و قُلِ
لَكَ اِحْمَدٌ حَذْفِ کَلِمَةِ قُلِ ذَكَرَ آن هر دو صحیح است اما ذکر نظر بر آن کلمه مبارکه
که از فم مالک احدیه ظاهر شده و حذف آن جائز چه که ظهور عبودیت و اختصاص
در آن مقام اطهر است»

نشر و تعریب و تصحیح نسخ آیات

و نیز در اثر دیگری با مضامین خادم : «اینکه مرقوم فرموده بودند که بعضی از اجاب
خواسته اند که آیات و مناجات الهی را آنجناب اعراب بگذارند در این

باب اذن صریح فسه مودند . «

و از حضرت عبد البهار در خطاب بجامی آخوند تقی قوله العزیز: « عرب کلمات مبارکه بقاعده عربیه جائز، آیات صحیحه را باید ترسیل نموده آیات مشکوکه که احتمال غلط از کاتب دارد »

و در ابلاغیه از حضرت ولی امر الله است: « راجع به نشر بعضی الواح و ادعیه مبارکه و اعراب آن این فقره مورد تصویب حضرتشان گردید این الواح و ادعیه مبارکه را ترجمه نمایند باصل التعمین نمایند و آنرا انتشار دهند

اذکار عید رضوان

و از اذکار اول عید رضوان از حضرت بهاء الله است قوله الاعلی: « هو الاله
الابی یا الهی لک الحمد بما طلع فحبه عیدک الرضوان و فاز فیہ من قبل
ایک یاربنا الرحمن کم من اجانک یا الهی یرکضون فی براشام شوفا بجا
و منعو عن الورد و فی ساقه غرامه یتک بما کتبت ایادی اعدائک من
الذین کفروا بک و بسطانک ای رب فانظر طغاة یرتک بلحاظ قهرک

و غرتک قد بلغوا فی الظلم الی مقام لایقدر احد ان یحصیه الا انفسک لعلم
 قد رضوا اجبتک بالبحر والدخول فیہ وہم لایرضون بذک بغیا علی منظر
 امرک طوبی بصیرری فکل ما یرد علیہ فی سبیلک علو مقامہ واعلاء امرک یا الہ العالین
 و غرتک لو تجتمعن من علی الارض کلها علی احد من اهل البصاء لایقدرن ان
 کل ما یروزہ فصر الا صفیا تک انه نور لہم و نار لا عدا تک لولا استقر مطلع قیومک
 فی البحر الا عظم کیف ینشر امرک و ینظر سلطانک و یعلن اقدارک و یرہن
 آیاک حلت کل البلیا علی نفسی حیالک و مخلقک ای رب فاتق عیون اجبا
 یرزک فی کل الاحوال مستویا علی عرش عظمک و میمنہ علی من فی ارضک
 و سماک انک انت المقدر علی ما شاء الاله الالات المقدر العذیر «

و ازاد کارایم عید رضوان از آن حضرت است قوله الالعی : « هو الظاهر المستور
 العزیز العظیم لصبور ای رب ما اهی کلما ارید ان افتح لسانی بسبب اذکارک
 عز و حدایتک او احرک شفای بما التمتنی من جواهر اسرار ضیع فردایتک
 اشاد بان کلتی کان ناطقا بشا و نفک و ذکرک ابدی و ابدی و احاط ذکرک کل من
 فی السموات و الارض علی مقام الذی کل شیء یسبوتہ کان دلیلا لبدایح

ظهورات عز ذكرك ومدًا لاظهار بدائع آيات قدس توحيدك وبذلك محفل
 ومخيل الذكرون عن الارتقاء الى سموات ذكرك واكمل ويحل الناطقون عن
 العروج الى معارج غرثنايك فسبحانك سبحانك ما اعلى بدائع الراكب
 على خلقك بحيث جعلت كل الاشياء تذكرة للمتذكرين من خلقك وما ديا
 للعاقلين من برتك فوعزتك لمن يشهد العارفون في الموجودات الابداع
 ظهورات صنع احديتك ولن ينظروا في المكنات الاجواهر اسرار عز
 سلطتك واني فوعزتك يا محبوبي كلما انظر الى السماء وارتفاعها لن تسب
 الابداع ارتفاع سلطان عز امرك واقدارك وكلما ارجع لمخاطات انظر
 الى الارض وما قدر فيها لن اشهد الابداع ظهورات سلطتك واستمرارك
 وكلما توجهت يا الهى الى البحور وامواجها اسمع بانها تذكرني بمجرات عز
 ابحر قدرتك وغناك ولا اشاهد من شمس الابداع اشراق انوار قدر
 وجهك ولعنايك ولا من الارياح الا هبوب نائم عز وصلك ووصالك
 ولا من الاشجار الا ظهورات اثمار علمك وملكك ولا من الاوراق الا دفن
 اسرار ما كان بامرك وما يكون بقدرتك سبحانك يا الهى عجزت وعجزت

عن حصاء اذنى آية من خلقك لانك جعلت كل شئ مرآة لظهورات
 صنعك وبروزات حكومتك ومع هذا العجز الذى احاطنى واحاط كل
 شئ ومع هذا الاقتدار الذى اخذنى واخذ كل شئ كيف يقدر احد ان يتعرب
 الى ابواب حرم عرفانك او يخيط قلب احد الوصول الى مدينة اجلاك
 فسبحانك سبحانك لم تزل كنت مقدساً عن عسره فان خلقك لان عرفانهم
 من حديث الامن او ما هم التى يرجع اليهم وانك كنت بنفسك الحق مقدساً
 عنهم وتمامهم وعن عسره فان كل من فى السموات والارضين لا اله الا
 هو العزيز الجبيل اذا يا الهى لما اعترف بنفسى ولسانى ولسنتى وظاهرى
 وباطنى بالقصور التى لم تر مثلها عين الابداع ولا افئدة اهل الاحترار
 اسالك بان تعفو عني وعن اجابك كلما تركت عنك من شرك والحكام
 ثم اخلعنا يا الهى من قميص الغضب ان في هذا اليوم الذى فيه استويت
 على عرش فضلك وافضالك بكل اسمائك وصفاتك وفيه هبت روح
 الوصل على كل من سكن في ارضك وسمائك وطلعت كلمة المخشرون
 عن محسن عصمتك واقدارك واشهد يا الهى بانك ما قدرت لهذا

اليوم شبها في مظاهير أيام ابدائك ولا مثلاً في كل ما احترقته باحترائك
 وهذا اول يوم الذي خصصته بين الايام واحترته عن كل الازمان وحلته
 سلطان الايام بين الانام لان فيه ظهرت شوونات عز قدرتك وظهرت
 قدس احديتك وجملت نوره مقدساً عن اشراق شمس وافتسره وانجوم
 وعن كل نور عال منيع وضياء مشرق لميع بل نورته يا محبوبي بانوار عسرة
 كينوتك وبها وضياء قدس ذاتيتك فتعالى من هذا اليوم الذي فيه
 تجلّت على الملكات تجليات انوار عز فردانيتك واستشرقت على الموجودات
 بظهورات قدس سلطان وحدانيتك وفيه كشفت حجاب اسر عن وجه جمالك
 واحترقت سبحات الوهم عن وجه الخلق بعنايتك ودعوت الكل الى وصلك
 ولعناك فقباهي من هذا اليوم الذي فيه لموجبت بحر لعنة وفضل وجرت
 انهار البجود والعدل واسترقى الوجود الى مقام الذي قام كل كلين بشناء
 نفسك وكل عمى بملاحظة انوار جمالك وكل صميم لا سماع نعمات عز فردانيتك
 وفيه استغنى كل فقير بدواع عز غنائك واستعزل ذليل بظهورات عزك وعزرك
 وشرب كل عاص من حشر غفرائك وكل تقصم عن اعبر وجود شفائك

ودخل كل ما يوس في ظل سدره رجاك وانعامك وكل محروم في شاطي
 فضلك والرايك عييت عين لا تراك فيه جابا على عرش سلطتك ولا تشكر
 ميمنا على ما خلقته من مناهر اسمائك وصفائك ايشته شي يا الهى من
 ظهورك بطورات خلقك لا فوغرتك كلما ينظر منك ومن عندك يستغنى
 كاشمس في وسط سماه عدلك ودونه معدوم عندك ولو يكون من جواهر
 خلقك او سوا ذج صنعك لانك كما لا اتحدت نفسك شريكا كذلك كل ما
 ينظر منك لن يتجد نفسه شيها ولو انك تجليت على كل شي تجليات انوار
 عزاديتك ولا ينظر من شي شي الا وقد ينظر من عندك ويحدث بامر ولكن
 ما ينظر من نفسك ليكون الهى واعلى عن كل ما ينظر من اسمك وازلك وبذلك
 ينظر آيات عز سلطتك على كل ربيك وتيم حجتك على خلقك اذا يا الهى لما
 احاط فضلك على كل الممكنات واهباء انوار وجهك على الموجودات ساكدا
 بهذا اليوم وبالصدور التي جعلتها مخزن علمك والهايك وبيع وحيد
 وعرفانك بان نظهر عن مشرق امر آيات عز نصرك وعن سماه فضلك
 امطار حمتك وعن سلطان ارادتك بدواع فرجك ليخلص بذلك

اجابك من اعدائك واخلائك عن عصاة عبادك ليذكروك يا الهى على
 صوتهم فى جبروت اسمك ويعبدوك باركانهم فى ملكوت صفاتك
 ليرتفع بذلك اسمك ويعلو حججك ونظيره برهانك ويحل احسانك وتم
 نعمتك ويعلمن آياتك ويرتبن آثارك بحيث يملا الارض من انوار وجهك
 ويتقى الملك نفسك لا اله الا انت القادر المقدر العزيز القدير ثم اسالك
 باسمك الذى به تدلج ديك الشمس فى لاهوت العما بدلتات عزفد نيك
 وتغردت ورقاء الظهور فى ملكوت البقاء بتغزوات سلطان وحدانيتك
 ونطق روح القدس بابدع نعمات عزصمديتكم بان لا تحرم هولاء عن نعمات
 صبح قربك وتعاك ولا تبعدهم عن سمات فجر وصلك وعرفانك ثم
 اجعل يا الهى مباركا عليهم وعلى دوصم من اجابك ثم ازرقيم خيرا قدرت
 فى سما تقديرك وقضائك والواج حفظك وامضائك ثم اهلك يا الهى فى
 هذه استناد اعدائهم بقهرك واقدارك ثم اقض لهم يا الهى كل ما دعوتك به
 وما لا دعوتك به ثم استقمهم على حبك وارر بحيث لن ينقضوا ايثاقتك ولن
 ينكسوا عهدك الذى تعاهدوا به قبل خلسق السموات والارض ثم انعمهم بابدع

اقتباس از انوار از شمس میکنند اما آن حقیقت مقدسه بنفسه
مضمئی است انفکاک از فیض الهی و جلوه ربانی
ندارد مظاهر الهیه مرایای متعدده هستند زیرا
شخصیت مخصوصه دارند اما مجلی در آن مرایا یک شمس
است معلم است که حقیقت مسیحیه غیر از ^{حقیقت} موسویهاست
و البته حقیقت مقدسه از بدایت واقف بر سر وجود است و از سن
طفولیت آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است .

مظاهر مقدسه قبل از آغاز دعوت

همان شمس حقیقت اند

و نیز در لوحی خطاب بورقاء ارسال از خ ادم است و اینکه
از مظاهر امر سؤال نمودند ایشان در بطن ام دارای مقامات
بوده و هستند و بمقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده هر
و از حضرت عبدالیه در مقاضات است قوله العزیز مظا
مقدسه لم یزل حقائق نوریه بوده و هستند تغییر و تبدیلی
در ذات آنها حاصل نگردد نهایت این است که قبل از ظهور
چون ساکت و صامت اند مانند نائم اند و بعد از ظهور
ناطق و شارق مانند بیدار .

بما عن دونها وان ذلك تمام لفضل وخير واصد ومعدنه وما واه بحيث
 ما احاط علمك اعلى من هذا الفضل واحلى من هذا الامر وانك انت سلطان
 العالم المقدر العزيز اعلم بحكيم

وقوله الاعلى : « هو المستوى على هذا العرش المستقر المير ان يا قلم الابهي
 بشرايل ملا الاعلى بما شق حجاب السر وظهر جمال الله عن هذا المنظر الاكبر
 بضياء الذي به اشرفت شمس الامر عن مشرق اسمه العظيم في امر حبا هذا عيد الله
 قد ظهر عن افق فضل منيع هذه عيد زين به كل الاشياء بقميص الاسماء واحاط
 الجود كل الوجود من الاولين والآخرين في امر حبا هذا عيد الله قد اشرق
 عن مطلع قدس لميع فاجبر حوريات البقار بالخروج عن غرف الحمراء على هيئة
 الحمراء والنهجين الارض والسماء على جمالي الابهى ثم اذن لمن بان يدبرن
 كاس حسيوان على اهل الكوان عن كل وضع وشريف في امر حبا هذا عيد الله
 قد ظهر عن افق القدس بجذب بديع ثم امر العلماء الذين خلقوا بانوار سبحان
 يخرجون عن الرضوان بطهر اذ الرحمن ويسقين باصابع ايا قوت اهل الحروب
 من اصحاب البهاء كودس البقاء ليحذبه الى جمال لكبرياو من هذا الجمال

المشرق المنير فيا مر جبا هذا عيد الله قد ظهر عن مطلع غزير فيع تالله هذا عيد
 ظهر جمال الهوي من غير سترو حجاب سلطان الذي ذلت اعناق المستكين
 فيا مر جبا هذا عيد الله قد ظهر سلطان العظميم هذا عيد فيه رفع العلم عن كل الاشياء
 بما ظهر سلطان القدم عن خلف حجاب الاسماء اذ ايا اهل الانشاء ستر وا
 في انفسكم بما سرت سمات العفران على هياكل الاكوان ونفخ روح بحيون
 على العالمين فيا مر جبا هذا عيد الله قد ظهر عن مطلع قدس لمع اياكم ان تجاوزوا
 عن حكم الادب وتفضلوا ما يكرهه عقولكم ورضاكم هذا ما امرتم به من اصبح الله
 المتقدر القدير فيا مر جبا هذا عيد الله قد ظهر عن اقوى فضل منبع هذا عيد
 قد استعلى فيه جمال الكبرياء على كل الاشياء ونطق بين الارض والسماء
 بما شاء و اراد من غير سترو حجاب وهذا من فضله الذي احاط بخلق جميعين
 وفيه استقر ميل البهاء على عرش البقاء ولاح الوجه عن اقوى البداء بانوا
 عز يدع فيا مر جبا هذا عيد الله قد ظهر من اقوى فضل منبع ان يا اهل سراق
 العظمة ثم يا اهل خباء العصمة ثم يا اهل فسطاط العزة والرحمة غنوا وغنوا
 على حسن النعمات بما ظهر جمال المستور في هذا الظهور و اشرفت شمس لغيب

عن ائمة غرقديم فيا مرحبا هذا عيد الله قد طر بطراز عظيم ان حرم مويا اهل
 مالا اعلى ويا اهل مدين البقاء بما نظم حرم الكبرياء في هذا الحرم الذي
 يطوفن في حوله غرفات البيت ثم المشعر والمعام اذا طوفوا وزوروا رب
 الانام في هذه الايام التي ما اذكت مثلها عيون الانام في تسرون
 الاولين فيا بشري هذا عيد الله قد طلع عن ائمة العسيز الكريم ان الرغوا
 يا اهل الارض والسماء كاس البقاء من اناهل البهاء في هذا الرضوان العلى على
 تائه من فاز برشح منها لم تتغير من مرور الزمان ولن يوشرفيه كيد الشيطان
 ويعتبه الله عند كل ظهور بحال قدس عزيز فيا مرحبا هذا عيد الله قد طر عن نظر
 رب حكيم قدسوا يا قوم نفكم عن الدنيا ثم اسرعوا الى سدره المستسى في
 هذا المسجد الاقصى لتسمعوا نداء ربكم الرحمن في هذه الرضوان الذي خلق
 كجوارحهم من نفس السجان وخرت لدى باب اهل خيام قدس حفظ
 فيا مرحبا هذا عيد الله قد لاح عن ائمة مجد يرفع اياكم يا قوم لا تحرموا انفسكم من
 نفحات هذه الايام وفيها تهيب في كل حين رائحة القميص من غلام عزيز
 فيا مرحبا هذا عيد الله قد اشرق عن مشرق اسم عظيم «

٤. ذكر شب اول محرم

وذكر اول محرم شب تولد حضرت نقطه، قوله الاعلى : « بسم المولود الله
جعل الله بشرا لاسمه العزيز الودود وود لوج من لدنا الى سيده فيها لاحت السموات
والارض من نوره انما نرى العالمين طوبى لك بما ولد فيك يوم الله الذي
جعلناه مصباح الفلاح لاهل مدارج الاسماء واقدم انجاح لمن في مساوين
البعاء واطلع الفرح والابتهاج لمن في الانشاء تعالى الله فاطر السموات والارض
انطقه بهذا الاسم الذي به خرفت حجابات الموهوم وسجيات الظنون و
اشرق اسم القيوم من افق يقين وفيه فلك ختم حقيق الحيوان وفتح باب العلم
والبيان لمن في الامكان وسرت نسمة الرحمن على البلدان جدا ذاك
الحين الذي فيه ظهر نور الله المقدر اعلم بحكم ان ياملنا الارض والسماء
انها تليده الاولى قد جعلها الله آية تليده الاخرى التي فيها ولد من لا يعرف
بالاذاكار ولا يوصف بالاوصاف طوبى لمن تفكر فيها انه يرى الظاهر طبق
الباطن ويطلع باسرار الله في هذا الظهور الذي به ارتفعت اركان الشرك
وانصفت اصنام الاوثان وارتفعت راية انه لا اله الا هو المقدر المتعالى

الفرد الواحد المهيمن العزيز المنيع وفيها هبت راحة الوصال ونجت ابواب
 اللقا في المال ونطقت الاشياء الملك لله مالك الاسماء الذي اتي سلطان
 احاط العالمين وفيها اكتمل المبدأ الاعلى بحسب العلى الالهى وسجت
 حقايق الاسماء ملك الآخرة والاولى بهذا الظهور الذي به طارت بحبال
 الى نفس المتعال وتوجهت القلوب الى وجهه المحبوب وتحركت الاوراق من
 ارياح الاشياق ونادت الاشجار من جذب نداء المحرار واهتز العالم سوفاً
 للقاء ملك القدم وبعثت الاشياء من الكلمة المخروجة التي ظهرت بهذا
 الاسم العظيم ان ياليله الوهاب قدزى فيك ام الكتاب انه مولود ام الكتاب
 لا ونفسى كل ذلك في مقام الاسماء قد جعلها الله مقدساً عنها به ظهر لغيب
 المكنون والسر المحزون لا وعمرى كل ذلك يذكر في مقام تصفات وانه
 سلطانها به ظهر مظهر لا اله قبل الا الله طوبى للمؤمن اذا نصعق العلم الا على
 ويقول يا من لا يذكر بالاسماء فاعف عنى سلطانك المهيمن على الارض والسماء
 لاني خلقت بابداعك كيف اقدر ان اذكر ما لا يذكر بالابعد مع ذلك وعزتك
 لو اذكر ما الهمنى لستعدين المكنات من الفرح والابتهاج فكيف تموجت

بحر بيك في هذا المقام الاسنى و المتقرا على الاقصى ايرت فاعف هذا
 العلم الابكم عن ذكر هذا المقام الاعظم ثم ارحمني يا ملكى و سلطانى و تجاوز عنى يا
 اجرت بين يديك انك انت المعطى لمعتد الغفور الكريم «

و در ذكر شب دوم محرم عيد مولود است قوله الاعلى : « هو الله ان يا مشر
 العشق بالله هذا ليله ما لمسه مثلها فى الامكان وان هذا الفضل من لى
 العزيز المنان و نطقت فيها الروح بنعمه تميز منها حقائق الانسان بان
 يا اهل ملا الاعلى فى حقائق الرضوان ثم نادى الله عن خلف سرادق العدا
 و الاحسان بان هذه ليله و ولدت فيه حقيقة الرحمن و فيها فصلت كل امر
 اذلى من قلم السبحان اذا فابشروا ثم ابشروا يا ملا ابيان و فيها نادت
 الودقا على الاغصان و الافان بان ابشروا يا ملا الرضوان قل فيها شقت
 سرحبات الجلال على الايقان و غنت و رزت حمامة الفردوس فى قطب
 الجنان اذا فابشروا يا اهل العتدس فى مديرة الزمان و فيها تجلى الله كل
 اسم عظيم ثم استوى على كل قلب درى فرحان و انتم فابشروا يا ملا ابيان
 و فيها تموجت بحر الغفران و هبت نسائم الاحسان اذا فابشروا يا اصحاب

الرحمن وفيها غفر كل العصيان من اهل الامكان وهذه بشارة على كل من
 خلق في سائر الامكان قل هذه بيده قُدْرَةٌ فيها مقادير الجود والفضل في صحائف
 العز والايقان ليرفع بذلك كل الاحزان عن كل الاشياء في كل حين و
 حان اذا فابشروا بقلوبكم يا من دخل في ممالك الوجود والاكوان اذا نادى
 منادى الروح في قطب البقاء ومركز العلو والرفعان وهذا من فضل الله
 العزيز المنان تالله قد فتح ختم اناء المسك من يده القُدْرَةَ من ذي شوكة
 وسلطان وان هذا فضل من الله اعلى المنان وادار كاس خمر بيان
 من يد يوسف الاعدية بحال سبحان وان هذا فضل من الله اعلى المنان
 اذا فاسرعوا وتكاسوا يا ملائكة الانسان من هذا التسلسل بحسب ان هذا
 فضل من الله اعلى المنان

وازاذا كانت ايام صيام قور الا على : در بسم الله الا قدس الامنع الاغرا الا على
 سبحانك اللهم يا الهى هذه ايام فيها فرضت الصيام لكل الانام ليزكى بها نفسهم
 وينقطعن عما سواك ويصعدن قلوبهم ما يكون لائقا للحكام من غزاة يتك
 وقابل المتعز ظهور فردانيتك ايرت فاجعل هذا الصيام كوشرا بحيون وقد

فيه اشره وظهره افئدة عبادك الذين ما منعتم مكاره الدنيا... الخ

مناجات صوم در سحرها

و مناجات صوم در سحرها قوله الاعلى: «بسم الله الاقدس الالهى يا الهى هذه ايام
 فيها وصت بصيام على عبادك وبه طرزت رباح كتاب او امرك بين برتک و نیت
 صحائف احکامك لمن فى ارتك و سناك و خصصت كل ساقه منها بفضيده لم يحط
 بها الا علمك الذى احاط الاشياء كلها و قدرت لكل نفس منها نصيبا فى نوح فضلك
 و زبر تقديرک و خصصت كل ورقه منها بحزب من الاحزاب و قدرت للعشاق
 كانس ذلک فى الاسرار يارب الاباب و لك عباد اخذهم سكر خم معارفك على شان
 يربون من المضاع شوقا لذكرك و سناك و يفرون من النوم طلبا لتقربك و غياتك
 لم يزل طرفهم الى مشرق الطائفك و وجههم الى مطلع الهايك فانزل علينا و عليهم من سبحاب
 رحمتك ما ينبغي لها فضلک و لرك سبحانك هذه ساقه فيها فحمت ابواب جودك على
 برتک و مصارع غياتك لمن فى ارتك اسالك بالذين نعتك بهم فى سبيلك
 و تقطعو عن كل الجهات شوقا للقاءك و اخذتهم نفحات و حيك على شان يسمع
 كل خبر من اجزاء ابد انهم ذلک و سناك بان لا تجعلنا محروما عما قدرت فى هذا الظهور

الذى ينطق كل شجرة بانطق سدره آتينا لموسى طيبك ورسخ كل حجر بانسخ
به الحصاة فى قبضة محمد حبيب نيا الهى بهولاء عبادك الذين جعلتهم معاشرتك
ومؤنس مطمح ذاك وقرتهم ارباح مشتت الى ان اذغلتهم فى ظل قباب حديد
وقتهم على يا منغى لهذا المعام الا نسى ارب لا تجعلهم من الذين فى القرب منغوا من
زيارة طلعك فى الوصال صلوا محروما عن تعاكب ارب بهولاء عباد وخلقوا معك فى هذا
الا عظم صاموا فيه بالامرهم فى الواح امرك صحائف حلك فانزل عليهم يا منغى عيا ليريه فاكرك
ليكونوا خالصا لوجهك ومنقطعاعن دنوك فانزل علينا يا الهى يا منغى لفضلك وخلق
بجودك ثم حصل يا الهى حياتنا بذكرك ومانا بحبك ثم ازرقتا لعناك فى عوالمك التى ما تطلع
بها احد الا نفسك اذ انت ربنا ورب العالمين والهناء والامن فى سموات الارضين
فيا الهى ترى ما ورد على اجناك فى ايامك فوعزتك لمن ارض لا فيها ارفع صبح
اصفياك ومنهم الذين جعلهم لشركون اسارى فى ملكك ومنعومهم عن التقرب اليك
والورود فى ساحة عزك ومنهم يا الهى من تعرتوا اليك ومنعوا عن تعاكب ومنهم من
دخلوا فى جوارك طلبا للعاكب وحال سينم وبنك سبحات خلقك وطم
طفاة برتلك اى رب هذه ساعة جعلتها خيرا لساعات ونسبتها الى اهل فضل

خلقتك أسألك يا إلهي بك وبهجم بأن تعذرني هذه السنة غزاً لا تجاك
ثم قدّر فيهما ما يشرق به شمس قدرتك عن افق عظمتك وتيسني بها
العالم بسلطانك أي رب فانصر امرك واخذل اعداك ثم آت ب لنا
خير الآخرة والاولى انك انت بحق علام الغيوب لا اله الا انت اغفور الكريم «

مناجات صوم درصين افطار

هو الأمر وهداد عا، قد نزل صين الاقطار من لدى الله العزيز المختار :
« سبحانك اللهم يا إلهي أسألك بالذين جعلت صيامهم في حبك ورضائك
واظهار امرك واتباع آياتك واحكامك واقطارهم قريبا وتعاكف فوعزتك
انهم في ايامهم كلما صامون والى شطر رضائك متوجهون ولو خرج
من فم ارادتك مخاطبا اياهم يا قوم صوموا جابجا لي ولا تعلقه بالميتات
واحسدود فوعزتك هم يصومون ولا ياكلون الى ان يموتون لانهم ذاقوا
علاوة نذاتك وذكرك وثنائك وكلمة التي خرجت من شفقتي مشيتك اي
رب اسألك بنفسك العلى الاعلى ثم بظهورك كرهه خسري الذي انقلب
ملكوت الاسماء وجبروت الصفات واخذ الكركان الارضين وتسموت

وآنزال من فی ملکوت الامر وخلق الامن صام عن کل ما کیره صاک
 واک نفسہ عن التوجه الی ماسواک بان تجعلنا منہم وکتب اسمانا فی لوح
 الذی کتب اسمہم وانک یا الہی بديع قدرک وخلقک وخلقک
 انشبت اسمہم من جبر اسمک وخلقک ذواتہم من جوہر حک وکینونہم
 من سافج امرک ومانعتہم وکلمہم بطہورات انفصل والانفصال وفاقہ
 تقرہم بعد ولا یبقائہم زوال انہم عباد لم یزل یحکون عنک ولا یزال
 یطوفون فی حولک ویرولون حول حرم تعانک وکعبتہ وصلک ومانعتہ
 الفرق یا الہی نیک وبنیم الابانہم لما شہدوا انوار وجہک توجہوا الیک
 وسجدوا بحاکک خاشعاً خاضعاً لعظمتک منقطعاً عما سواک ای رب ہذا
 یوم فیہ ضمنا بأمرک واراہک بما نزلتہ فی محکم کتابک وامکننا انفس عن الہوی
 واما کیره رضاک الی ان انتہی السوم وبلغ صین الافطار اذا اسألتک یا محبوب
 قلوب العاشقین ویا حبیب افئدة العارفين ویا وادہ صدور المشتاقین ویا
 مقصود العاصدین بان نظیرنا فی ہواہ قریب وکعبتک وکعبنا عما عداک فی
 حبک ورضاک ثم اکتبنا من الذین ہم اقربوا بوجدانک واعرزوا بفرہتک

وخصوا عظمتك وكبرياك وعادوا بحضرتك ولاذوا بجنابك وانفقوا ارواحهم
 شوقا لتعاليك واحضوري بين يديك ونبذوا الدنيا عن ورعهم لحبك وقضوا
 النسبة من كل ذي نسبة متوجها اليك اولئك عباد الذين اذا يذكر لهم اسمك
 يذوب قلوبهم شغفا بجمالك وتفيض عيونهم طلبا لتقربك وتعاليت اي رتبة
 هذه ساني يشهد بوجدانيتك وفردانيتك وهذه عيني ناظرة الي شطروا مبدك
 والطاقك وهذه اذني مرصدة لاصغاء نداك وطلتك لاني ايقنت يا
 الهى بان الكلمة التي خرجت من فم مشيتك ما قدرت لها من نفاذ وتسمعا
 في كل الاحيان اذان التي قد تستهلا لاسماع كلامك واصغاء آياتك وان يذ
 يا الهى يدي قد اتفعتها الي سماء مكرمتك والطاقك اتطرد يا الهى هذه بقية
 الذي ما تحب لثقتك محبوبا سواك ولا معطيا دونك ولا سلطانا غيرك ولا ظلما
 الا في جوار رحمتك ولا مانعا الا الذي بابك الذي فتحه على وجه من في سماك
 وارضك لا فوغرتك انا الذي الكون مطمئنا بفضلك ولو تعذبني بدوام
 ملكك ويا لاني احدنك لتنطق اركانها كلها بانها لهو المحبوب في فعله والمطامع
 في حكمه والرحمن في سميتة والرحيم على خلقه فوغرتك يا محبوب قلوب

المَشْتاقين لَو تَطَرُّدَنِي عَنِ بَابِكَ وَدَعْنِي تَحْتَ سِيَاْفِ طُعَاةِ خَلْقِكَ وَ
 عَصَاةِ بَرِيَّتِكَ وَيَا لَيْتَنِي أَحَدُنْكَ يَنَادِي كُلَّ شَعْرَكَانِ فِي أَعْضَائِي بَأَنَّهُ مَحْبُوبٌ
 الْعَالَمِينَ وَذَهَبَ لِمَا لَمْ يَفْقَهُ الْعَقْلُ الْعَتِيمُ وَذَهَبَ قَرْبِي وَلَوْ أَبْجَدَنِي وَاجَارَنِي لَوْ
 أَطَرَدَنِي وَلَمْ أَجِدْ لِنَفْسِي رَاحًا رَحِمَ مَنْهَوبٍ اسْتَفْنَيْتُ عَنْ دُونِهِ وَاسْتَعْلَيْتُ عَلَى مَا
 سِوَاهُ فَطُوبَى يَا آلَهِي لِمَنْ اسْتَفْنَى بَكَ عَنْ مَلَكُوتِ مَلِكِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَنَفْسِي
 مِنْ مَتْنِكَ بِجَلِّ غَمَائِكَ وَخَضَعُ حَضْرَتِكَ وَكُنْفِي بَكَ عَنْ سِوَاكَ وَانْفِصِرْ
 مِنْ اسْتَفْنَى غُنْكَ وَاسْتَكْبَرَ عَلَيْكَ وَاعْرَضَ عَنْ حَضْرَتِكَ وَكُنْفَرَا بِأَيْدِيكَ يَا
 آلَهِي وَمَحْبُوبِي فَاجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ تَحْرَمُ أَرْيَاحُ مَشِيَّتِكَ كَيْفَ تَسَاءُ وَلَا تَجْعَلْنِي
 مِنَ الَّذِينَ تَحْتَمُّهُمْ أَرْيَاحُ نَفْسِ وَالْهَوَى وَتَذْهَبُ بِهِمْ كَيْفَ تَسَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا
 أَنْتَ الْمُقَدَّرُ الْغَزِيرُ الْكَرِيمُ فَكَلِّ الْبِحَمْدِ يَا آلَهِي عَلَيَّ مَا وَفَّقْتَنِي بِالصِّيَامِ فِي هَذَا
 الشَّهْرِ الَّذِي نَسَبْتَهُ إِلَى اسْمِكَ الْأَعْلَى وَسَمَّيْتَهُ بِالْعَلَاءِ وَأَمَرْتَنِي أَنْ يَصُومُوا
 فِيهِ عِبَادُكَ وَبَرِيَّتِكَ وَيَسْتَقْرَبُنَّ بِكَ أَيْدِيَهُمْ وَبِهِ انْقَهَتْ الْأَيَّامُ وَاشْهُورُ كَابِتَةٌ
 أَوْلَمَّا بِاسْمِكَ الْبِهَاءِ يَشْهَدُنَ كُلُّ بَائِكٍ أَنْتَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ
 وَالْبَاطِنُ وَيُوقِنَنَّ بَانَ مَا حَقَّقْتَ اعْرَازَ الْأَسْمَاءِ وَلَا بَعْرَ امْرُكٍ وَالْكَلِمَةَ الَّتِي فَصَّلْتِ

بیشک و قدرت بارادک و جعلت یا الهی هذا شهر بنیم ذکر ا من عندک
 و شو قامن لذک و علامته من حضرتک لتا یمنون عظمتک و اقدارک و
 سلطنتک و اعزازک و یوقضن بانک انت الذی کنت حاکماً فی ازل الازال
 و تکون حاکماً کانت لا ینحک عن حکومتک شیء عما خلق فی السموات
 و الارض و لاعن ارادک من فی ملکوت الامر و المخلوق فی الهی اسالک
 باسمک الذی به ناحت قبائل الارض کلها الا من عصمت بعصمتک الکبری
 و حفظت فی ظل رحمتک العظمی بان تجعلنا مستقیماً علی امرک و ثابتاً علی حکمتک
 علی شان لو یعرض علیک عبادک و یعرض عنک بریک بحیث لا یسعی علی
 الارض من یدعوک و یقبل ایک و یتوجه الی حرم انک و کعبه قدسک لا یوم
 بنفسی و صده علی نصره امرک و اعلاء کلمتک و اظهار سلطنتک و ثناء نعتک
 و لو اتنی یا الهی کلما ارید ان اسمیک باسم اتحیر فی نفسی لانی اشاهد بان کل
 صفة من صفاتک العلیا و کل اسم من اسمائک بحسب نسبتها الی نعتک
 و ادعوک بها تلقاء و حکم هذا لم ین الا علی قدر عرفانی لانی لما عرفتها
 ممدوحه نسبتها الیک و الا تعالی تعالی شانک من ان ینکر بدو تک او

تَعْرِفَ سِوَاكَ أَوْ تَقْتَبِي أَيْكَ وَصَفَ خَلْقَكَ وَشَاءَ عِبَادَكَ وَكَلَّ مَا نَظَرَ مِنْ
الْعِبَادَةِ مَعْدُورٍ مَجْدُودَاتِ نَفْسِهِ وَمَخْلُوقٍ مِنْ تَوْهَاتِهِمْ وَطَنُوحِهِمْ فَأَهْ آه يَا
مُحِبُّوِي مِنْ عَجْسِي عَنْ ذَكَرِكَ وَتَقْصِيرِي فِي آيَاكَ لَوْ أَقُولُ يَا إِلَهِي أَنْتَ
عِلْمٌ شَهِدَ لَوْ شِئْتَ بِصَبْحٍ مِنْ صَبَاحِ مِثْلِكَ إِلَى صَحْفَةٍ تَمَّا يُنْظَرُ مِنْهَا عِلْمُ مَا كَانَ
وَمَا يَكُونُ وَلَوْ أَقُولُ أَنْتَ قَدِيرٌ شَهِدَ لَوْ يَخْرُجُ مِنْ فَمِّ ارْتَاكَ كَلِمَةً تَنْقَلِبُ
مِنْهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ فَوْعَزَّتْكَ يَا مُحِبُّوِي الْعَارِفِينَ كُلَّ عِلْمٍ لَوْلَا تَقَرُّ
عِنْدَ عِلْمِكَ بِأَجْمَلٍ أَنْهَ أَجْمَلُ الْعِبَادِ وَكُلُّ مَقْدَرٍ لَأَيْقُرُ عَجْزُهُ لَدَى ظُهُورَاتِ قَدْرِكَ
أَنْهَ لَأَعْجَزُ بِرَيْكَ وَغُضْلُ خَلْقِكَ مَعَ عِلْمِي بِذَلِكَ وَإِيْقَانِي بِهَذَا كَيْفَ أَقْدَرُ أَنْ أَذْكَرُكَ
بِذِكْرٍ أَوْ أَضْعَفُكَ بِوَصْفٍ أَوْ أَشِيكَ بِثَنَاءٍ إِذَا مَعَ هَذَا الْعَجْزُ قَدِ سَرَعَتْ إِلَى طُلُوعِ
قَدْرِكَ وَهَذَا الْفَقْرُ قَدْ سَنَطَلَّتْ فِي طُلُوعِ غَاثِكَ وَهَذَا الضَّعْفُ قَدْ قَمَّتْ لَدَى
سَرَادِقِ قُوَّتِكَ وَقَدْرِكَ أَنْ تَطْرُدَ هَذَا الْفَقِيرَ بَعْدَ الَّذِي مَا اتَّخَذَ لِنَفْسِهِ مَعِينًا سِوَاكَ
أَتُبْعِدُ هَذَا الْغَرِيبَ بَعْدَ الَّذِي لَنْ يَجِدَ لِنَفْسِهِ مُجِيبًا وَنُكَيْرُكَ يَا رَبِّ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا فِي
نَفْسِي وَأَنَا لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ الرَّحْمَنُ فَارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ ثُمَّ الْهَمْنِي مَا يَكُونُ قَلْبِي
فِي آيَاكَ وَتَسْرِعُ نَفْسِي عِنْدَ ظُهُورَاتِ وَجْهِكَ يَا رَبِّ قَدْ تَشَاءُ كُلُّ الْأَشْيَاءِ مِنْ

بوارق انوار طاعتك وقد استباح كل من في الارض والسماء من ظهورات
 عز احديتك بحيث لا اري من شئ الا وقد اشهد فيه بحببك الذي مشهور
 عن انظر ان المؤمنين من عبادك اي رب لا تحرمني بعد الذي احاط فضلك
 كل الوجود من الغيب والشهود اُسجدني يا الهى بعد الذي دعوت لكل
 الى نفسك واتقرب اليك واتمك بحبك اَظردني يا محبوبي بعد
 الذي وعدت في محكم كتابك وبديع آياتك بان تجمع المشتاقين في
 سرادق عطفوك والمريدين في ظل مواهبك والقاصدين في خيام
 فضلك والطائفك فوعزتكم يا الهى ان صرخي يمنع قلبي وحسين قلبي قد
 اخذ الزمام عن كفى كلما اسكن نفسي وابشر بايديع رحمتك وشؤونات
 عطفوك وظهورات مكرماتك تفضير بني ظهورات عدلك وشؤونات
 قورك وَاشهد بانك انت المذكور مجدين الاليمين والموصوف بهدين
 الوصفين ولا تبالي بان تدعى باسمك الغفار او باسمك القهار فوعزتكم
 لولا علمي بان رحمتك سبقت كل شئ لتسخدم اركانى وتفضل كنيتى
 وتضمحل حقيقتي ولكن لما اشهد فضلك سبق كل شئ ورحمتك احاطت كل

الوجود تطلعن نفسى كسنتوسى فاه آه يا الهى عافات منى فى ايامك فاه
 آه يا مقصودى عافات منى فى خدمتك وطاعتك فى هذه الايام
 التى مارات شهباء عيون اصفياءك وانما لك اى رب اسالك بك
 وبمظرامك الذى استقر على عرش رحمتك بان توفيقى على خدمتك و
 رضاك ثم حفظنى عن الذين اعرضوا عن نفسك وكفروا باياتك وانكروا
 حقك وجاهدوا برهانك ونذوا عهدك وميثاقك كبر اللهم يا الهى على
 منظر هويتك ومطلع احديتك ومعدن علمك ومهبط حيك ومحسن
 الهامك ومترسلطتك ومشرق الوجودات النقطه الاولى والطلعه الاعلى و
 اصل القديم ومحى الامم وعلى اول من آمن به وبآياته الذى جعله عرشاً
 لا ستواء لك العلياء ومحل ظهور اسماك الحسى ومشرقاً لا سراق شموس
 غيايك ومطلعاً لطلوع اسماك وصفاتك ومخرناً للسالى علمك والحكامك
 وعلى احسن من نزل عليه الذى كان وفوداً عليه كوفودك عليك وظهوره
 فيه كظهورك فيه الا انه استضاء من انوار وجهه وسجد لادته واورع بعبوديه طائفه
 وعلى الذين هم شهود واني سيده وفدوا انفسهم حيا بجماله شهيداً الهى

بانہم عباداً منوا بک وبآیاتک وقصدوا حرم لقائک واقبلوا الی وجہک
 وتوجہوا الی شطر قبک وسلکوا منا حج رضائک وعبودک بما انت اردتہ
 وانقطعوا عن سواک ای رَبِّ فَاَرْسِلْ عَلٰی اَرْضِنا مَحْصَمًا وَاَجْبَادِهِمْ فِی کُلِّ مَیْمَنٍ
 مِنْ بَدِیْعِ رَحْمَتِکَ الْکُبْرٰی وَاَنْتَ اَنْتَ الْمُتَعَدِّرُ عَلٰی مَا شَاءَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَزِيْرُ
 الْمُسْتَعَانُ اِیْرَبُ اَسْأَلُکَ بِرُؤُوسِہُمْ وَبِأَنْدِیْ اُمَّتِہٖ عَلٰی مَقَامِ اَمْرٍ وَحِجَلَتِہٖ
 قِیَوْمًا عَلٰی مَنْ فِی سَمَائِکَ وَاَرْضِکَ اِنْ تَطَهَّرْنَا عَنْ اَعْصٰیَانٍ وَتَقَدَّرْنَا
 مَقْرَبِدِکَ عِنْدَکَ وَانْتَجَبْنَا بِعِبَادِکَ الَّذِیْنَ بَانَعْتَمُ مُمَّکَارَہٗ الذَّنْبِ اَشْدَادًا
 عَنْ التَّوَجُّہِ اِلَیْکَ وَاَنْتَ اَنْتَ الْمُتَعَدِّرُ الْمُسْتَعَالٰی الْمُسْتَعْمِلُ مِنَ النُّحُوْرِ الرَّحِیْمِ «

وازادگار ایام ہا، است قول: «بسمی الغریب المظلوم قد شرفت بالایام الہی
 بالایام الہی سمیتہا بالہا، کانت کل یوم منها جلتہ مشراً اور سولائشیراتاس
 بالایام الہی فرضت فیہا تصیام علی خلقک وبریکک لیتسعد کل نفس لقاہا
 ویعین فی قلبہ محللاً لها ویطہرہ باسمک لنزلہا علیہ فی آلہ الوجود والمعدن
 علی کل شاہد و مشہود اسألك باسمک بحسنى وصفاتک العلیا و مظاهر
 امرک فی ملکوت الانشاء و مطالع و حکم فی جبروت البقاء بان تطہر

علی صام فی جبک امطار سبحان حکمک و فیوضات سما عنایتک ارب لا تمنعم عما عند
 جزار ما عملوا فی جبک و ضاکنک ساکنک یا مالک السماء و فاطر السماء و خالق السماء و سلطان
 الاسماء و رافع السماء و حافظ البان تفتح علی وجوه الذین خضعوا لامرک ابواب فضلک و
 و عنایتک ارب هم لغفرا و عندک سجور لغفار و هم لضعفاء و انت القوی بقدرتک و
 الغالب بسلطانک ارب تری عیونهم ناظره الی افع عطانتک و قلوبهم متوجهه الی شطونک
 فانظر یا الہی الی القلوب الستی جعلتها اعراشا لا تسواک و مشارقا لظهور انوار محبتک
 علیهم یا الہی من بحر کرمک بحلبهم مظاہر هذا الاسم من عبادک ارب ایدیم علی ما یرتفع
 بامرک فی ملکک ثم اظهر منهم یا تعبی ارب انعم فی ملکوتک و جبروتک ارب ہم الذین احرقوا
 بنا محبتک فی یارک و ہدوا کمل مکر وہ فی سبیلک ذاقوا کمل مر املین شہد اعطاء من
 جودک ارب ہم الذین حملوا فی حبہ ما لا حملوه عبادک و خلقتک ارب قد حرق
 المخلصون من نار فراقک این کوشرتعانتک و مات المقربون فی بیداء بحرک
 فاین سلسیل و صالک تسمع یا الہی حنین عاشقیک و هل تری یا محبوبی ما ورد علی
 مشاقیک ای و نغیبک تسمع و تری و انت لتسمع بصیرانت الذی یا الہی
 بشرت لکل نایمی و ظہوری و جعلت کمل کتاب من کتبک نادیا باسمی من الارض

و السماء و مبشراً بظهور جمالك الأبهى فلما تزين العالم بانوار اسم الأعظم تمك
 كل ضرب باسم من اسمك و غفل عن حبك و شمس ملكك و سائر فانك
 فيا ألهي و آله الأشياء و مرتبي الاسماء اسالك باسم الظاهر المكنون و جمالك
 المشرق المنحزون بان تزين اجالك بمبعض الامانه بين لسببته و لا تحرمهم عن
 هذا المقام الأعلى و هذه النصفه الاقدس الأعظم الأبهى لانك جعلتها شمساً سما
 قضائك و ديباجه كتاب احكامك و بها ينظر تقديس ذاتك عن تظنون
 و الاو دام و تنزيه نفسك عما خطرت به افده الانام اي رب فانزل علي
 اجتك من سما فضلك ما يظهِرهم عن ذكر ذنوبك ثم ازر قهم كاس الاستغاثه
 من ايدى حودك و لربك لتلا تمنعم الاشارات عن شطه ظهورك اي رب
 من اسمك الكريم اشرف نير ائلي و من اسمك الجواد ارتفعت يد رحالي و عزتك
 يا محبوب قلبي و غايه نبعثي اني اعرف في هذا الحين بركم و لو تمنعني عن
 كل ما خلق في ارضك و سماك و تشهد جوارحي و اركانى و دمي و لحمي و جلدك
 و شعراتي بجودك و احسانك و لو تظسه دنى عن ديارك و بلادك و تحبسني
 محتاجاً باحترشي في مملكك و عزتك يا نار العالم و نور الامم ان تسان و اعقب

یادیان و یعترفان بعفوک و غفرانک و لو تعذیبی بدوام سلطنتک
 ان الذی ما اقر بذلک کیف یعترف بانک انت المجرور فی فعلک و المطاع
 فی امرک ای رب تری نار جبک احطتنی و اخذت کل ما خذ فی قلبی و حشای
 ای رب ارحم من تنک بحسب عطاک و تثبت بذیل کریمک و طاف
 حول اراذلک و صام فی حبک و افطر بامرک و حرب عن نفسه متحفظاً ب
 حفظک یا الهی و سیدی و سدی توڑ قلوب عبادک بنور عرفانک و ایدم
 علی العمل فی رضاک و عرفتم یا الهی حسنة اعمالکم الذی قدتہ فی
 ملکوتک و جبروتک و فی العوالم الّتی ما اطلع بها احد الا نغک و لا
 یحصیها احد الا علمک ای رب انا التاعلم لدی بابک و اناظر الی فعلک
 راجیاً فضلک لا جبارک و املاً غایتک لا صغیراً کقدر یا الهی لکل عبد
 من عبادک ما یجعله راضیاً عنک و مقبلاً الیک و مستقیماً علی امرک و شارباً
 رحیق الوحی بید عطاک و طائرانی ہوا عشقک و جبک علی شان یر
 ماسواک معدوماً عند اشراق شمس ظہورک و منفقوداً الذی تجلیات انوارک
 یرت فالتب لا جبک من قلک الاعلی الذی لایاتیه المحو خیر الاخرة

والاولی و انک انت مالک العرش و التشری و الظاهر اننا ظر من انقلد

الابی لاله آله انت الفرد الواحد العظیم الخیر «

ادعیه و اوراد و حاجات

و از ادعیه و اوراد صادر از حضرت نقطه است که برای هر مطلبی خصوصاً برای

فرج دو هزار و نود و هشت بار در یک مجلس: «یا الله المستغاث» با توجه

و حضور قلب خواند و برای هر حاجتی دویت و هشتاد و یک بار: «اللهم انک

مفرج کل هم و منفس کل کرب و مذہب کل هم و مخلص کل عبد و منقذ

کل نفس خلصنی اللهم برحمتک و اجبنی من عبادک المتقین «

و برای هر حاجت و ارفع حزن و اندوه سیصد و چهارده بار در یک مجلس بخواند:

«قل الله یفنی کل شیء عن کل شیء و لا یفنی عن الله ربک من شیء لانی لسموات

و لانی الارض و لا ما بینهما ان کان علماً ما کافیا قدیراً «

و از ادعیه و مناجاتهای صادر از حضرت بیا، الله است قوله الاعلی: «ووجه

و جهک فی کل یوم الی شطربک و قل بسم الله البهی الابی ایرت انا

الذی و تبت و جی الی شط فضلک و مواهیک اذ ایا الهی لا تحسرنی عما

قَدْرَتَهُ لِأَصْفِيَاكَ ثُمَّ اسْتَعْنِي عَلَىٰ أَمْرٍ أَلْذِي رَزَقْتَهُ عِنْدَ أَقْدَامِ كُلِّ مُشْرِكٍ مُرَدِّدٍ «
 وَقَوْلُهُ الْأَعْلَىٰ: «هُوَ الْبَيْتِيُّ الْأَبِيُّ» سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي يَا إِلَهِي
 يَا نُورَ جَمَالِكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ وَالظُّهُورَاتِ عِزِّ سُلْطَنَتِكَ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَبِهَاءِ
 وَجْهِكَ الَّذِي بِهِ اسْتَفَاءَ أَهْلُ مِيَادِينِ الْبَقَاءِ يَا مَنْ لَا تَمْتَعُنِي عَنْ بَدَائِعِ ظُهُورَاتِ
 شَمْسِ عِرْفَانِكَ وَلَا تَحْرِمْنِي عَنِ الدُّخُولِ فِي حَرَمِ عِزِّ لِقَائِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْتَدُ
 عَلَىٰ مَا شَاءَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْعَتِيدُ يَا إِلَهِي يَا الَّذِي تَوَلَّيْتُ وَجْهِي
 عَنْ وَجْهِ الْمَلَكَاتِ وَأَقْبَلْتِ إِلَيَّ وَجْهَ قَدْسِ فِرْدَوْسِيكَ وَفَرَرْتُ عَنْ نَفْسِي
 وَعَنْ كُلِّ مَسَاوَاكٍ وَاسْتَطَلَلْتُ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ وَصَدَانِيكَ إِذْنًا يَا إِلَهِي لَا تَمْنَعْنِي
 نَفْسِي وَلَا بَشِيئَةَ مَا خُلِقْتُ بَيْنَ الْأَرْضَيْنِ وَالسَّمَوَاتِ ثُمَّ ادْخُلْنِي يَا إِلَهِي فِي خِيَامِ
 قُرْبِكَ وَخَبَابِ جَنَّتِكَ ثُمَّ اكشِفْ لِي مَا هُوَ الْمُسْتَوْرِعُ عَنِ ابْجَارِ عِبَادِكَ وَمَا هُوَ
 الْمُتَعْنُوعُ عَنِ عِرْفَانِ رَبِّكَ ثُمَّ اجْعَلْنِي يَا إِلَهِي مِنَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ دُخْلُوا حِصْنِ
 وَوَلَايَتِكَ وَكَلِمَاتِكَ فِي جَوَارِحِ حَمَلِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا شَاءَ وَإِلْحَاكِمُ عَلَىٰ مَا
 تَرِيدُ ثُمَّ احْفَظْنِي يَا إِلَهِي عَنِ أَعْدَائِي وَعَنْ كُلِّ مَا لَا يُحِبُّهُ رِضَاكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ
 سَمَاءِ جُودِكَ مَا يَقْطَعُنِي عَنِ الْعَالَمِينَ وَيُسَلِّطُنِي إِلَىٰ نَفْعِكَ الْأَعْلَىٰ فِي هَذَا

التعويض الطاهر الميسر

وقوله الأعلى : « ان اقروا هذا الدعاء في كل صباح ومساء :

« سبحانك اللهم يا الهى اسألك باسمك الاعظم الذى به اشرفت شمس امرك
 عن افق وحيد بان تجعلنا محروما عن نفعات التى تمر عن شطرنجنايك ثم
 اجعلنا يا الهى خالصا لوجهك ونقطعا عما سواك ثم احسنا فى زمره عبادك
 الذين ما نعتهم اشارات بشرية عن التوجه الى المنظر الا صدي ايرت فاذننا
 فى ظل رحمتك الكبرى ثم احفظنا من عبادك الذين كفروا باسمك الالهى
 و اشربنا زلال حسره غنايك وحق فضلك والطاقك انك انت المصدق
 على ما تشاء وانك انت المغفور الرحيم اى رب فاستعينا على حبك بين
 خلقك لان هذا عظم عطيتك برئتك وانك انت ارحم الراحمين »

وقوله الأعلى : « يا الهى اسألك باسمك المهيمن على الاشياء بان تقدر
 لى ما ينفعنى فى الدنيا والاخره وتعيننى على خدمتك بين البريه انك على
 ذلك قدير لا اله الا انت المعطى اباذل لعنيز الرحيم ثم اغفر لى يا الهى
 ما عملته فى ايامك وكفر عن سيئاتى بفضلك وجودك انك انت على ذلك

لمتقدر قدير .

وقوله الاعلى : «هل من مفرج غير الله قله سبحان الله هو الله كل عباد له وكل ابره قانمون »

وقوله الاعلى : «قل يا آلهي ومحسوبي ومحركي ومجذبي والمنادي في قلبي ومحبوب سري لك الحمد بما جعلتني مقبلا الي وجهك وشغلا بذكرك وناسيا باسمك وناظرا ثناك اي رب ان لم ينظر لنعقله من اين نصبت اعلام رحمتك ورفعت رايات كرمك وان لم تُعلن الخطا كيف يعلم بانك انت السار العفار بعليم الحكيم نفسي لنعقله فانك الفداء بما مرت عن ورائها سمات رحمت اسمك الرحمن الرحيم ذاتي لذنب مذنبك الفداء بما عرفت به ارباح فضلك وتضوعات مسك الطائف كفتوتى بعصيان عاصيك الفداء لان به اشرق شمس مواهبك من افق عظامك ووزلت ابطار جودك على حقائق خلقك اي رب انا الذي اقررت بكل لعصيان واعترفت بما لا اعترف به اهل الامكان سرعنت الى شاطئ غمرتك وسكنت في ظل خيام ملكك اسالك يا مالك القدم بان تطهر مني

مَا تَطِيرُ بِهِ الْأَرْوَاحَ فِي بَوَائِبِ جَبَدٍ وَالنَّفُوسَ فِي فِضَاءِ انْكَشَامٍ ثُمَّ قَسَدِ قُوَّةٍ
 بِسُلْطَانِكَ لِأَقْلِبَ بِهَا الْمَكْنَانَ إِلَى مَطْمَعِ ظُهُورِكَ وَمَشْرِقِ وَجْهِكَ يَا رَبَّ
 فَاجْعَلْنِي كَحَلِيِّ فَايِنَا فِي رِضَاكَ وَقَائِمًا عَلَى خِدْمَتِكَ لِأَنِّي أَحَبُّ الْحَيَاتِ لِأَطُوفَ
 حَوْلَ سِرَادِقِ أَمْرِكَ وَخِيَامِ عَظَمَتِكَ تَرَانِي يَا إِلَهِي مُتَقَطَعًا أَيْدِيكَ وَخَاضِعًا
 لَدَيْكَ فَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَيَسْنِغْنِي بِحَبْلِكَ وَيَمِيقْ بِخَضِرَتِكَ «

وَقَوْلُهُ الْأَعْلَى : « سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَرَبِّي وَكُنْفِي وَنَهْمِي وَبَسْمِي
 وَمَا وَدِي وَغَمِّي وَذَلِي ثُمَّ سِيرِي وَشِدَّتِي ثُمَّ غَمِّي وَفَقْرِي أَسْأَلُكَ يَا سَلَامُ
 الَّذِي بَرِّفَعُ سُلْطَانِكَ وَعِلَا عَظَمَتِكَ وَأُسْتَعْلَى قَدْرِكَ بِأَنْ تَنْصُرَ الَّذِينَ مَا
 عَرَفُوا سِوَاكَ وَتَرْجُوهُمْ بِغَيْرِكَ أَنْتَ مَجِيبُ دَعْوَةِ الْمَضْطَرِّينَ وَمُعِينُ الْمُسَاكِينِ
 ثُمَّ أَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي بِبِدَائِعِ أَسْمَائِكَ وَجَمِيلِ صِفَاتِكَ بِأَنْ تَجْعَلَنِي مِنَ الَّذِينَ
 يَمْشُونَ الْأَعْلَى بِسَبِيلِ رِضَاكَ وَلَا يَسْكُونُونَ إِلَّا عَلَى أَرْوَاحِ رِضَاكَ إِذْ أَنْتَ
 أَنْتَ قَاضِي حَوَائِجِ الْطَّالِبِينَ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «

وَرَطْلِبُ شِفَا

وَيُرِ قَوْلُهُ الْأَعْلَى : « وَلَوْ أَنَّ سُوءَ حَالِي يَا إِلَهِي اسْتَحَقَّنِي لِيَأْطِقَ وَعَذَابُكَ

ولكن حسن عطفك ومواهبك تقضى ليعفو على عبادك وتلطّف على ارتكابك
 اسألك باسم الأعظم الذي جعله سلطان الأسماء بان تعفني بظلمتك
 واقدرك عن كل بلاء وكروه وعن كل مالا اراده ارادتك وانك
 انت على كل شيء قدير »

وقوله الاعلى : « الهى الهى اسألك بجزئتك وشرقات انوار نيرة
 فضلك وبلاسم الذي سخرت به عبادك وبغود كلمك العليا واقدر
 قلمك الاعلى وبرحمتك التي سبقت من فى الارض والسماء بان تطهرني
 بلاء العطاء عن كل بلاء وتعم وضعف وعجز اى رب ترى اسأل قائما
 لدى باب جودك والامل متمسكا بحبل رحمتك اسألك ان لا تخيبه عما
 اراد من بجزئتك وشمس غيايتك انك انت المقدر على ما شاء لا اله
 الا انت العفو الكريم »

وقوله الاعلى : « بسم الله اشانى الكافى المسين سبحانه اللهم يا الهى
 ومجوبى اسألك باسم الذي سبقت رحمتك كل الاشياء وشرقت
 شمس جمال اسمك الملكون عن افق البدار وبقت نعمتك على من

في الارض والسماء بان تنزل من سحاب رحمتك على هذا المريض ما يطهره
 عن كل داء وتعم وبلاء ثم اغمره في بحر شفاك يا من بيده ملكوت القضاء
 وجبروت الامضاء انك انت الفعال لما تشاء وانك انت الغفور الرحيم »

وقوله الاعلى : « هو الشافي الكافي للمعين » سبحانك اللهم يا

الهي اسالك بسببك الذي به ارفقت اعلام هدايتك واشرفت انوار غيايتك

واظرت سلطان ربوبيتك وبه ظهر صباح اسماك في شكوة صفاك وبه طلع

بكل التوحيد ونظم التجريد وبه رفع مناجح الهداية وظهر سبل الارادة وبه

ترزقت اركان الصلوة وانهدمت آثار الشقاوة وبه تفجرت ينابيع الحكمة و

ترزت مائدة السامية وبه حفظت عبادك ونزلت شفاك وبه ظهرت رحمتك

على عبادك ومنقرتك بين خلقك بان تحفظ الذي توصل اليك وبرح عليك

ومتك برحمتك وتثبت بذيل عطوفتك ثم ازل عليه شفاء من عندك

وسلامه من لدنك ومبراً من جانبك وسلوة من حضرتك اذ انك انت

الشافي المحافظ الناصر العاقد المقدر العزيز العليم »

وقوله الاعلى : « هو الشافي » سبحانك اللهم يا الهي اسالك باسمك الذي

بِأَحْيَيْتِ الْعِبَادَ وَعَمَّرْتِ الْبِلَادَ وَبِاسْمِكَ الْحَسَنِ وَصَفَاتِكَ الْعَلِيَّانِ تَوَيْدَ
 عِبَادِكَ عَلَى الْإِقْبَالِ إِلَى شَطْرِ مَوَاهِبِكَ وَالتَّوَجُّهِ إِلَى كَعْبَةِ عِرْفَانِكَ أَي رَبِّ
 فَاشْفِ الْأَمْرَاضَ الَّتِي أَحَاطَتْ بِالنَّفُوسِ وَمَنْعَتْهُمُ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى الْفِرْدَوْسِ فِي
 ظِلِّ اسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ سُلْطَانَ الْأَسْمَاءِ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَأَنْتَ
 الْمَقْدَرُ عَلَى مَا شَاءَ وَبِيَدِكَ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَزِيرُ الْحَكِيمُ أَي رَبِّ
 أَنَا الْفَقِيرُ قَدْ تَشَبَّهْتُ بِذِي غَنَائِكَ وَالْمَرِيضُ قَدْ مَلَّكَتُ بِعَرْوَةِ شَفَائِكَ خَلَصْنِي
 مِنْ دَاءِ الَّذِي أَحَاطَنِي وَغَلَسَنِي فِي بَحْرِ حَمَتِكَ وَأَحْسَنْتَ لِي بِسُنِيِّ ثَوْبِ
 الْعَاقِيَةِ بِعَفْوِكَ وَالطَّافِكِ ثُمَّ أَجْعَلْنِي نَاطِقًا أَيْكَ وَمَنْقَطَعًا عَنْ دُونِكَ أَي
 رَبِّ وَفَقِّنِي عَلَى مَا أَنْتَ تَحِبُّهُ وَرَضِي أَنْتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَابْتَ
 الْغَفُورَ الرَّحِيمَ «

وقوله الأعلى : « سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي
 مِنْ حَمَلِهِ مَا عُرِقَ فِي الْبَحَارِ وَمَا يُؤَثِّرُ فِيهِ سِهَامُ الْفَجَّارِ وَمَا يَغْيِرُهُ تَسْمُومُ وَالْأَنْكَارِ
 وَبِهِ فَازَ كُلُّ عَاصٍ بِرَدَائِ غَفْرَانِكَ وَكُلُّ عَاسِلٍ بِقَمِيمِ شَفَائِكَ يَا تَشْبِيهِي عَلَى
 أَمْرِكَ عَلَى شَأْنِ لَا يَنْفَعُنِي عَنْ مَعَاشِرَةِ خَلْقِكَ وَمَوَانِسَةِ عِبَادِكَ وَتَحْفَظُنِي عَنْ

كَلِّمْ بِلَا وَكَمْرُوهُ وَأَقْفِ وَعَابَهُ وَعَنْ سَهَامِ إِشَارَاتِ الْغَافِلِينَ وَاسْيَافِ
 دَلَالَاتِ الْمَغْرُضِينَ وَالْحَاكِمِينَ كَرِيمِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ يَا أَلْهِ مِنْ سَحَابِ رَحْمَتِكَ مَا
 وَعَدْتَنِي بِهِ فَإِنَّكَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنزَلِينَ خَيْرُ الْمُوقِنِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُقَدَّرُ الْغَزِيرُ
 الْحَمِيدُ «

وقوله الاعلى : « يَا أَلْهِ اسْمِكَ شَفَائِي وَذِكْرُكَ دَوَائِي وَقَرِيبُ جَانِي وَجَدِّكَ
 مُنْزِي وَرَحْمَتِكَ طِبِّيبِي وَمَعْنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْتَ أَنْتَ الْمَعْطَى الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ «
 وَعَامِي صَيْنِ نَوْمٍ وَصَيْنِ دُخُولٍ يَخْرُجُ مِنْ أَرْبَابِي يَا أَرْبَابُ
 وَيَرْقُولُ الْاَعْلَى : « يَا مَنْ بَسَمَكَ بِحَجْرِ الْفَرْحِ وَبِحُجْرِ الْعَرْفِ السَّرُورِ اسْمُكَ
 بَانَ تَرِيْنِي مِنْ بَدَائِعِ فَضْلِكَ مَا تَقْرِبُ عَيْنِي وَيَفْرَحُ بِقَلْبِي أَنْتَ الْمَعْطَى
 الْكَرِيمُ «

وقوله الاعلى : « أَوْدَعْتُ نَفْسِي تَحْتَ حَفْظِكَ وَحِمَايِكَ فَاحْفَظْهَا يَا
 حَفَاطَ الْعَالَمِينَ «

وقوله الاعلى : « هُوَ الْيَوْمَ لَقِيَْتُمْ يَوْمَ أَصْبَحْتُ يَا أَلْهِ بِفَضْلِكَ وَأَخْرَجْتُ
 مِنْ أَرْبَابِي مَتَوَكِّلًا عَلَيْكَ مُنْقِضًا أَمْرِي إِلَيْكَ فَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ سَمَاءِ رَحْمَتِكَ

بَرَكَتِهِ مِنْ عِنْدِكَ ثُمَّ ارْحُبْنِي إِلَى الْبَيْتِ سَالِمًا مُسْتَيْقِمًا كَمَا اخْرَجْتَنِي مِنْ سَالِمًا لَا آذَانَ
 أَنْتَ الْفَرْدُ الْوَاحِدُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ «

وقوله الأعلى : « هو الهى الأبى واهل لى يا الهى هذه الافر يا
 وانا ثم تحفظنى يا الهى حين دخولى فيها وخروجى عنها ثم اجعلها حصناً
 لى ولمن يعبدك ويسجدك لا اكون متحصناً فيها بعنايك ومحفوظاً فيها عن
 رمى المشركين بقوتك اذ انك انت القادر المقدر العزيز الرحيم «

☆ ا ا م ع ه و ا a ☆

وقوله الأعلى : « انت الذاكر وانت المذكور يا الهى وسيدى مقصودى
 اراد عبدك ان يسام فى جوار رحمتك ويستريح فى ظل قباب فضلك مستعيناً
 بحفظك وحراستك اى رب اسالك بعينك التى لا نام بان تحفظ
 عينى عن النظر الى دونك ثم زد نوراً للمشاهدة اثارك وانظر الى اقول ظهورك
 انت الذى ضعفت كينونة القدرة عند ظهورات قدرتك لا اله الا انت
 القوى الغالب المتحار «

برای حفظ نفس و حرز

و نیز قوله الاعلیٰ : « بسمه الاهی الاهی » قیل من اراد حفظ نفسه فلیقرء هذه
 الایة فی العشی و الاکبار اللهم یا الاهی اسألك باسمک الذی بحفظت اخیل
 من النار و اکظیم من الفرعون و البهار من یسحی بان تحفظنی من شرار
 بریک کلمات المقدر العزیز العفار »

و قوله الاعلیٰ : « ۴۴۸ ۴۱۳۷ هو المعز ۱۳۷ ۴۴۴ سبحانک
 اللهم لا شئک و کل شیء علی انک انت الله لا اله الا انت لم یزل کنت
 مقدرًا عن ذکر کل شیء و لا تزال تکون مثل ما قدرت من قبل لا اله الا انت
 و ایلک لم یصر اسألك اللهم یا الاهی بان تحفظ حامل ملک الورد البیض من
 من کل شر و بلاء و طاعون و وباء انک انت تحفظ من شر من شاء
 فانک احطت کل شیء علماً »

و از حضرت عبدالبهار در خطابی است قوله العزیز : « حمل حرز و دعا
 یا صل اسم اعظم مرقوم در آب و نوشیدن بجهت رفع امراض اگر این
 دو عمل تبوجه تام و قلب و نیت پاک و انجذاب روح واقع شود تاثیرش

شدیدات

طلب فرزند

و نیز در لوحی است قوله الاعلیٰ : « ثمَّ اسْأَلُكَ يَا أَدَّ الْوَجُودِ وَمَا لَكَ لِعِيبِ
وَأَشْهُدُ بِأَنْ تَرْزُقَنِي وَلَدًا صَاحِبًا لِيَذْكُرَكَ فِي أَرْضِكَ وَيُشْكِرَكَ فِي بِلَادِكَ لَوْ
أَنْتَ جَعَلْتَنِي بِحَبْذِ اللُّوْحِ غَنِيًّا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ مَرُودٍ ذَكَرْتَنِي فِي هَذَا الْيَمِينِ مَنَاجِيئَتِي
بِمَا نَطَقَ بِهِ أَصْفِيَاكَ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ »

دعای سرمانده

و از حضرت عبد البهاء در سرمانده است قوله بحکیم : « رَبِّ وَرَجَائِي
لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْنَا هَذِهِ الْمَادَّةَ الرَّوْحَانِيَّةَ وَالنَّعْمَةَ الرَّبَّانِيَّةَ وَالْبِرْقَةَ
السَّمَاوِيَّةَ رَبَّنَا وَقِفْنَا عَلَى أَنْ نَنْطَعِمَ مِنْ هَذَا الطَّعَامِ الْمَلَكُوتِيِّ حَتَّى يَدْبُ حُجْرًا
لِللَّطِيفَةِ وَارْكَانَ وَجُودِنَا الرَّوْحَانِيَّةَ وَنَحْمِلَ بِذَلِكَ الْقُوَّةَ السَّمَاوِيَّةَ عَلَى خِدْمَةِ
أَمْرِكَ وَتَرْوِجَ أَمْرِكَ وَتَزِينِ كَرَمِكَ بِأَشْجَارِ بَاتِقَةٍ نَامِيَّةٍ أَقْلُوبَ مَعْطَرَةٍ
الْبَهَائِيَّةِ أَنْتَ الْكَرِيمُ أَنْتَ دَوْ فَضْلٍ عَظِيمٍ وَأَنْتَ أَنْتَ
الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ »

العیایة والالطاف سبحانک اللهم یا الهی اشهد بقدرتک وقوتک وسلطانک
 وعیانتک وفضلک واعدارک وبتوحید ذاتک وتغزید کسبوتک
 وبتقدیرک وترزیک عن الامکان وما فیہ یرت ترانی منقطعاً عن دو
 و متمکاً و مقبلاً الی بحر عطاک و سماء جودک و شمس رحمتک ای رب اشهد
 بانک جعلت عبدک حامل امانتک و هو الروح الذی به اُنْزِلَتْ الحیاة
 للعالم اسألک تجلیات انواریر ظهورک ان تعقل منہ ما عمل فی ایاک ثم
 اجعل فریة بعزضناک و مطرزاً بقبولک ای رب اشهد و تشهد الکائنات
 بقدرتک اسألک ان لا یتخب هذا الروح الذی صنعک من فردوسک
 الاعلی و جنتک العلیا و مقامات قربک یا مولی الوری ثم جعل عبدک یا
 الهی معاشرّاً مع اصفیاک و اولیاک و انبیاءک فی المقامات الالهیة
 بمحزنت الاقدام عن ذکرها و الالسن عن وصفها ای رب ان لفقتیر قصد
 ملکوت عنانک و الغریب و طنه فی جوارک و العطشان کوشر عطاک ای
 رب لا تقطع عنه مائة فضلک و لا نعمه جودک انک انت المقدر العسیر
 الفضال ای رب قد جعلت ایاک منسجی لسماء جودک و کریمک

الذی احاط ملک و ملکوتک بان تنزل علیٰ ضیغک البدیح
 نعمک و آلائک و اثمار اشجار فضلک انک انت المقدر علیٰ ما شاء
 لا اله الا انت العفصال الفیاض العطاف الکرام الغفار
 العسیر العلام اشهد یا الهی بانک امرت اناس باکرام تضریف
 و ان الذی صعدا الیک قد و رد علیک اذا فاعلم به ما یسبغ
 سما فضلک و بحر کریمک الی و غیرتک الون و وقتک بانک
 لا تمنع نفعک عما امرت به عبادک و لا تحرم من تمک بحسب
 عطائک و صعدا الی افق غنائک لا اله الا انت الفرد الواحد
 المقدر العظیم الوهاب «

ذکر در حق اهل قبور

و قوله الاعلیٰ : « یا اهل الفردوس الاعلیٰ علیکم ذکر الله و
 ثناؤه و فضله و الطافه و سلامه و صلواته و کل ذکر خیر کان
 فی کتابه البین علیکم یا اهل العسیر سلام الله مالک الظهور و مکتم

الطور طوبی لکم بما فرمتم بالایمان فی ایام ارتعدت فرائض
الادیان ابصاء علیکم وعلی آدکم وآخرکم وظاهرکم وباطنکم «

صلوة آیات

وینزل کتاب اقدس است قوله صل عتس : « قد عفونا عنکم صلوة الایات

اذا ظلمت اذکروا الله بالعظمة والاقدرانه هو اسمع البصیر قولوا : العظمة

لله رب یاری و مالیری رب العالمین «

و در رساله سوال و جواب است : « سوال ذکر که در عوض صلوة آیات نازل

شده واجب است یا نه . جواب ، واجب نه «

صلوة مولود

و نیز نماز مولود هم فرموده اند . حضرت اعلی صل ذکره : « پنج تکبیر در کبیر اول

نوزده مرتبه اناکمل بابتہ مؤمنون و بعد از تکبیر ثانی نوزده مرتبه اناکمل بابتہ

مؤمنون و بعد از تکبیر سیم نوزده مرتبه اناکمل بابتہ محسبون و بعد

از چهارم اناکمل بابتہ معیتون و فی الخامس اناکمل بابتہ رسیون «

مولود که تولد میشود در گوش راست او سه مرتبه تلاوت نماید

قد جئت بامر الله وظهرت لذكره وخلقته لخدمته العزيز المحبوب (١) «

صلوة حاجت

ونزدر لوصي است قوله الأعلى : « وان أردت أن تصل إلى ذروة العفص
وتبلغ إلى مقر الأعلى ويقدر لك كل خير في سائر الأعضاء من لدن بك
العلی الأسمى فانقطع عن كل شيء ثم توفياً بما صاف طاهر كما أمرت في
البيان من لدن منزل قدیم وفي صين الذي تغسل يديك قل آريت
طرنی عن سواک ثم استعدي لتعاك في يوم ظهور جمالک وقيام نفک
ثم قد شني عما تحبني عن جمالک المنير وخلصني يا الهی عرفان نفک العلی
العظیم وفي صين الذي تغسل وجهک قل آريت هذا وجهی غسله كما أمرتني
بهذا الماء اذا يا الهی اسألک باسمک الذي حجب عنه اکثر العباد الا المومنون
من بریتک بان تغسل وجهی بما رحمتک الذي حبری عن مین عرش

(١) ويستحب غسل المولود حين تولده الاذان في اذنه اليمنى والاقامة في اليسرى

ومن نسبي ٣٣ : من ولد مولود فليؤذن في اذنه اليمنى باذان اقلوة ويسم في اذنه اليسرى

فانها عصمه من شيطان الرجيم (شرح الملحة المشقة)

عظمتك ليكون خالصاً لوجهك المقدس المشرف للشمس اي رب فاحفظ
 عن التوجه الى غيرك والاقبال الى الذين هم لغزو آياتك الكبرى في طور
 نفسك العلى الاعلى باسمك الاقدس الامنع الابدع الابهى ولا تجلسني يا الهى
 محروماً عن محطات عين غيايتك ولا يا يوساً عن نغحات قدس الطائفك
 وامت قدت لمن دعاك مجيب ومن طلب لقاءك قريب وامت انت
 ذو الفضل العظيم ارب فاجعل مستضيئاً في يوم الذى تسود فيه وجهه مشرقاً
 بانوار وجهك الكريم ومن تغر بعد اتعيس لا بأس عليك فضلاً من لدن ربك
 اعليم وبعد الاتمام فاستمع العطر ثم ابر احسن شايبك ثم ول وجهك
 شط حرم الله الذى يطوفه جفند ارواح الوجود من الغيب والشهود ثم ارواح
 الذين ما امر واما لم يزل كانوا ناظرًا الى وجه ربك المتعالى العزيز المنيع
 ثم قم مستقراً على مقامك ثم ارفع يداك الى الله سبحانه ووقار بين قل :
 رب اسالك باسمك الذى تجلبت على الكائنات واستعيت على الكائنات
 بانك كاعطرتني بهذا عطرني من نغحات قدس رحمتك ونوحات التنى
 تاتي بمباراة تقيس نفسك العزيز المنير لتلايحد منى الارواح قدس

فضلک واحسانک واکون کجی مقبلاً ایک ومنتظماً عن دونک وانک
 انت المقدر علی ماشاء وانک انت الکریم الرحیم ارب رب یا محبوبی ورجائی
 و مالک ذاتی و نفسی فائز فی حینذ علی عبدک یا منعی سلطان عنایتک و
 الکرامک و ما یلیق ببدیع فضلک و احسانک و لا یحرمنی یا الهی عما قدرته
 فی سائر مشیتک و سبح ارادتک لاصغیانک الذین ^{تخصصتم} لفضلك
 العزیز الجلیل ای رب انا الفقیر قد عشت بحمل عنایتک و انا الذلیل قد شئت
 بحیط عزاک و اجلالک و انا الضعیف قد استعرت الی خیام عز اقدارک و
 خباء مجد حکومتک و سلطانک فما انا یا الهی قمت بین یدیک راجياً فضلک
 و نایاً سواک و مارباً عن دونک و مقبلاً الی حرم و صلک و کعبه رضایتک
 هل لدونک من وجود لا توجه الیک اولواک من ظهور لا قبل الیه لا
 قو جمالک بل کمل ذی ظهور معدوم عند ظهورات انوار قدس کبریاک و کل
 ذی علو مفقود لدی شؤنات عز و علوک و ارتعافک فائزین یا الهی علی عبدک
 ما یجعله غنیاً عما خلق بین السموات و الارضین و انک انت ارحم الراحمین
 اذا فاش ثلثه اقدام متوجهاً الی شطرائه و فی قدم اول قل «ای رب

تجلى على في هذا المقام بالتجلى به على الكليم في فاران جبك و حوريب
غنايك و سينا، عز رحمتك العزيز المنيع ثم انقطعنى يا الهى عن الاسماء
و ملكوتها لئلا تجب بها عن الذين خلقها با من عنده و انك انت على كل
شىء قدير ثم اسمعنى يا الهى نداءك عن كل الاشجار كما سمعت من سدره ابرك
عبد الذى صطفيت و ارسلته على العالمين « و فى قدم اثنى قف و قل »
ايرب تجلى في هذا المقام كما تجلى على الروح باقوم على شان نفسك و نطق
باياك بين عبادك الغافلين لعل بذلك تطهر قلوبهم عن الشك و ايرب
فى امرك الذى به نصعت كل من فى جبروت الاسماء الامعد و دليل اى
رب قدسنى فى ذلك المقام عن الصفات و جبروتها التى تكون حائل بينى
و بين مشاهدة انوار الذات ثم اسمعنى يا الهى كاس البقار من ايدى ذكرا سم
ربى الاعلى فى هذه الكرة الاخرى و انك انت لدفن عظيم اى رب
ذوقنى من كوثر الحيوان لا شغل من حرارة جبك على شان شغل من عبادك
ثم اجر من فى سلسل عسره فان فى عرفان نفسك الرحمن لا استدلى به على
بريتك الذين اضطربوا على صراطك الواضح المستقيم « فى قدم اثنى

قف وقل « ايرب تجل في هذا المقام كما تجلت على انبيائك واصفيائك
 المقربين ثم انقطعني يا الهى عن الدنيا والآخرة ثم ادخلني في جنة لقائك
 ورضوان بيانك العزيز الميراي رب فامح عن قلبي كل ذكروا ذكر لا قوم
 بشا انفسك بين السموات والارضين ايرب فاغفر جبريتي لكبرى وخطيأتي
 العظمى وما فرطت في جنب ربى العلى الاعلى وتوقفت على صراطه الذى ا
 العالمين اى رب فالىسنى ثوب اغفران وخلص الايقان وانك قاضى
 حوائج الطالبين « ثم اخر بوجك على التراب وقل « لك الحمد يا الهى على
 بدائع احسانك وظهور الطائفك فى حتمى بحيث علمتني سبل عرفانك فى مناج
 هدايتك اذ ايا الهى اسالك بنور وجهك الذى يستضاء المكلمات ويستنار
 الكائنات بان لا تجعلني من الذين سمعوا نداءك وما اجابوك وانظرت لهم
 نفسك باعلى ظهورك وابهى طلوعك وما اطاعوك ثم اجعل لي مقعد عز
 فى جوار اسمك الرحمن فى رضوان الذى خلقت في قطب الجنان ثم انقطعني
 بعبادك المقربين ثم انزل على كل خير فى علمك ثم ابغضني يوم القيامة من
 يدي منظر نفسك المتعالى العلى القدير انتى « اذ اذ ارفع وجهك عن التراب »

لأنك أتممت عمرك الذي أمرت به في هذا اللوح المسين فوعمر من نظيره
 من يعمل هذا العمل خالصاً لوجه ربه ومنقطعاً عن دونه فقد تقضى الله حوائجه
 ويغيبه يوم السبت بطراز تحير عنه ملائكة المقربين وكذلك علمك واذكرناك
 لعل تدرك تعاريفك ولا تكون ممن محروماً عما هو خير لك عن كثر التسموات والارض
 ان عملت فلنفسك وان تركت فان ربك لغني عن العالمين «

ذکر نمود و پنج بار

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز: « قد كتب لمن دان بالله الديان
 ان يغسل في كل يوم يديه ثم وجهه ويقعد مقبلاً الى الله ويذكر خمسا وتسعين مرة
 الله ابي كذلك حكم فاطر السماء اذا استوى على اعراش الاسماء بالنعمة والاقدار

آداب واحكام وضو برای نماز

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح صلوة است قوله الاعلى: « ومن اراد ان يصل
 له ان يغسل يديه وفي حين غسل يقول "الهي قويدى تاخذتاك باسقامه
 لا تمنعها جنود العالم ثم احفظها عن تصرف فيما لم يدخل في ملكها انك انت
 المقدر القدير " وفي حين غسل الوجه يقول " ايرت وجهت وجهي اليك

نُورَهُ بَانُورٍ وَجَهَكَ ثُمَّ احْفَظْهُ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى غَيْرِكَ «

بدل و وضوء

« من لم يحب الماء يذكر خمس مرات بسم الله الاطرا الاطرا ثم يشرع في العمل بهذا ما حكم به مولی العالمین «

در رساله سؤال و جواب : سؤال ، ذکر الله ای که در هر یوم نود و پنج مرتبه نازل

شده قبل از طلوع آفتاب چه حکم دارد . جواب ، یوم فی الحقیقه در بیان من

الطلوع الی الافول است و لکن نفوسی که قبل از طلوع جلاله بر میخیزند و بزرگ

مشغول میشوند این لدی العرش محبوب است و مقبول دیگر اعاده لازم نه «

در رساله سؤال و جواب است : س ، اگر شخصی تجام رود و تمام بدن آبشود

باز وضوء باید گرفت یا نه . جواب ، در هر حال باید حکم وضوء محسری دارد

س ، در باب وضوء من لم یحب الماء یدکر خمس مرات بسم الله الاطرا الاطرا در

شدت سرما یا جراحت ید و وجه خواندن ذکر جایز است یا نه . جواب ، در

شدت سرما یا آب گرم و در وجود جراحت در ید و وجه و مانع آخر از قبیل اوجاع

که استعمال آب منضر باشد ذکر معهود را بدل وضوء تلاوت نماید

در لوحی است : « واینکه درباره ذکر مرقوم داشتید که بعضی از دوستان
 الهی قبل از طلوع برنجیند و بذكر حق جل جلاله مشغول میشوند این لدی العرش
 محبوب و مقبول دیگر اعاده لازم نه »

در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « کذک توضحوا لصلوة امر من لدی
 الله الواحد المختار »

در رساله سؤال و جواب است : سؤال هرگاه لاهل امر آخر وضو گرفته باشد
 و وقت صلوة مصادف شود همان وضو کافی است و یا تجدید لازم ؟
 جواب همان وضو کافی است تجدید لازم نه

سؤال در زوال (۱) که وقت دو نماز است یکی شهادت صین زوال و یکی
 نماز دیگر که در زوال و بکبر و آصال باید کرده شود اینهم دو وضو لازم دارد و یا
 آنکه در این مورد مخصوص یک وضو کافی است. جواب تجدید لازم نه
 سؤال با وضوی صلوة تلاوت ذکر ۹۵ مرتبیم عظیم جایز است یا نه
 جواب تجدید وضو لازم نه

(۱) زوال الشمس من وسط السماء وسیلها من دائرة نصف النهار

سوال وضوی باید در زوال مجربی است و کذا وضوی زوال از برای ای

یانه . جواب وضو مربوط نماز است در هر صلوة باید تجدید شود

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی به میر علی اصغر اسکونی است قوله العزیز:

«قبول از وقت صلوات و صین حلول وقت هر دو معتبر تجدید لازم نداد»

مگر آنکه وضو از ازل گردد زیرا اتصال وضو بصلوات بدون فاصله شرط نه

بین وضو و صلوات اگر فاصله گردد صلوة جائز «

در خطابی دیگر قوله العزیز: «و اما تعلقه بوضو واحد اداء دو نماز جائز

مگر آنکه وضو ساقط گردد «

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی: «قد فرض علیکم التسلوة و التصوم من

(۱) در قرآن است قوله: الذین هم علی صلواتهم راضون... و الذین هم علی صلواتهم یخافون...

و امر اهلک بالتسلوة و صبر علیها... و انما کبیرة الاعلی انما شیخین... اتم التسلوة لذكری...

و سجده بگردن قبل طلوع شمس و قبل غروبها و من انما یقبل و اطراف انهار

و قوله تعالی: اتم التسلوة لذكر شمس الی غسق لیل و قرآن انجران قرآن انجرکان شود

و من لیل فتجد بانفلة تک عسی ان یجک رکت متعانا محمودا «بقیه در ذیل مضموعه»

اول اسبلوغ امرأ من لدى الله ربكم ورب آبائكم الاولين «
 صلوة شبانه روزی - صلوة کبیر

و از حضرت بباء الله در لوح صلوة است قوله جلّت الحکامه: «لمصلی ان
 یقوم مُقبلاً الی الله و اذا قام و استقر فی مقامه نظر الی الیمین و الشمال
 کمن ینظر رحمته ربّه الرحمن الرحیم ثم یقول یا الله الالواء و فاطر السما و سائلک
 بمطالع غیبک العلی الابهی بان تجعل صلوتی نارا لتحرق حجباتی الّتی منعتنی عن

«د باقیانده از ذیل منقول» در تفسیر سیف اوی است: لادوک لروالها... و قبل یخربها و یصل الی الکریم

لاستقال الی غسق الیل، الی طلعت و هود وقت صلوة العشاء الاخیره و قرآن الفجر و صلوة البصر
 ... و آلیه جامعه لصلوة الخمس ان فسر الادوک بالزوال و صلوة الیل و حد بان فسر بغروب
 و قبل المراد بالصلوة المغرب و قوله لادوک الشمس الی غسق الیل بیان لبدء الوقت
 و منتهاه و استدلال علی ان الوقت یمتد الی غروب الشمس و من الیل فتجد به
 و بعض الیل یترک الیجود لصلوة... فریضة زائده تک علی لصلوة المفروضه او فضیلة
 تک لاختصاص و جوب تک و قوله ۳ و اتم لصلوة طرفی النهار (صلوة الفجر و الظهر
 و العصر) و زلفامن لیل (صلوة المغرب و العشاء)

مشاهده جالک و نوراً دیدنی الی بحر و صالک «ثم یرفع یدیه للعنوت لله
 تبارک و تعالی و یقول» یا مقصود العالم و محبوب الامم ترانی مقبلاً ایک
 منقطعاً عما سواک متمکناً بحبلک الذی بجزتہ تحکمت المکنات اربنا عبدک
 و ابن عبدک اکون حاضرّاً قائماً بین ایادی شیتک و ارادتک و ما اريد
 الا رضاک اسألك بجز رحمتک و شمس فضلک بان تفعل بعبیدک ما تحب
 و مرضی و عزتک المقدره عن الذکر و التشاء کمل ما یطر من عندک هو مقصود
 قلبی و محبوب نوادی الہی الہی لا تنظر الی آمالی و اعمالی بل الی ارادتک
 التی احاطت السموات و الارض و اسمک الاعظم یا مالک الامم ما اردت
 الا ما اردتہ و لا اُحِبُّ الا ما تحب «ثم تسجد و یقول» سبحانک من ان یوصف
 بوصف ما سواک او تعرف بعرفان دونک «ثم یقوم و یقول» اربنا
 فاجعل صلواتی کوثر بحیوان سبقتی بذاتی بدوام سلفتک و بذکرک فی کل عالم
 من عوالمک «ثم یرفع یدیه للعنوت و یقول» یا من فی فراقک ذابت
 القلوب و الاکباد و بنا رجک استعمل من فی ابلا و اسألك باسمک الذی
 سخرت الآفاق بان لا تمنعنی عما عندک یا مالک الرقاب ای رب تری العویب

ثلاث مرات ویقول «اعظم من کل عظیم» ثم یسجد ویقول «سجاکم من ان
تصعد لی سماء قریب اذکار المقربین و ان تصل الی فاء و یابک طیور افئدة المخلصین
اشهد انک کنت مقدماً عن بعضات و منراً عن الاسماء و الالهات العلی العلی العلی
«ثم یقعد ویقول» اشهد بما شهدت الاشیاء و الملائکة العلی و النجمة العلیا
و من دراهما سان العظم من الافق الابهی انک انت الله لا اله الا انت
والذی ظهیر انه هو السر المکنون و الرمز المخزون الذی به اقرن الکاف
برکة النون اشهد انه هو المسطور من تعلم الاعلی و المذکور فی کتب الله رب
العرش و العرش «ثم یقوم مستقیماً ویقول» یا الله الوجود و مالک الغیب
و الشهود تری عبراتی و ذفراتی و تسمع صیحی و صرخی و حنین فوادی و غرگی

(۱) در قرآن است: و لا تجر بعتوک و لا تخافت با اتبع بین ذلک سبیلاً در تفسیر میفادی است:

و لا تجر بعتوک بعواءه صلواتک حتی تسمع الشکرین فان ذلک یحکم علی اللعب و اللغو فیها و لا تخافت

بها لا تسمع من خلفک بلؤمنین و اتبع بین ذلک بین البحر و النخلة سبیلاً فان الایمان فی جمیع الامور

محبوب روی ان ابابکر کان خیف و یقول ناجی لی و قد علم حاجی و عمر کان یجهد ویقول طرد الشیطان

فلما نزلت ادر رسول الله صلی الله علیه و آله ابابکر ان یرفع قیلاً و عمر ان یخفی قیلاً «دقیقه در صنوبر»

اجترحاتي ابعثني عن التقرب اليك وجريراتي منعتني عن الورد في
 ساحة قدسك اي رب جبك اضاني وجررك ابلكني وبعذك افرقني لك
 بموطئ قديمك في هذا البسداء وبيك بيتك اصفاك في هذا الغفاء
 وبنجات وحيك وسمات فجر ظهورك بان تقدر لي زيارة جمالك واعملم بما
 في كتابك « ثم غيرت ثلاث مرات ويزرع ويقول » لك الحمد يا الهى بايدي
 على ذكرك وثناك وعرفتي مشرق اياتك وحلتي خاضعا لربوبيك وخاشعا
 لا لوليتك ومترفا بالنطق بسان عظمتك « ثم يقوم ويقول » الهى
 الهى عصيانى انقض ظهري وغضبي املكتنى كلما انكرتني سوء عملي وحسن عملك
 يدوب كبدى ويغلى الدم في عروقي وجمالك يا مقصود العالم ان الوحي يستحي
 ان يتوجه اليك واياوى الرجا، تخجل ان ترتفع الى سماءك ترى يا الهى
 عبراتي تمنعني عن الذكر والشنا، يارب العرش والعرش والشرى اسالك بايات
 ملكوتك واسرار خبروتك بان تعمل باذنيك ما تمنعني بوجودك يا مالك الوجود

« بقية ازيل صنم قيس » وقيل معناه لا تجر بصلواتك ولا تحافت بها باسراء وابتغى من ذلك

بيتا بالاختصاص نهارا والبحر ليلتا

وَيَسْئَلُ بِفَضْلِكَ يَا سُلْطَانَ الْغَيْبِ وَالشُّبُورِ « ثُمَّ يُكْرِمُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَيَسْجُدُ
 وَيَقُولُ « لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهَنَا بِمَا أَنْزَلْتَ عَلَيْنَا مَا يَقْرَبُنَا إِلَيْكَ وَيُرْزُقُنَا كُلَّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ
 فِي كِتَابِكَ وَزُبُرِكَ نَسْأَلُكَ يَا مَنْ تَخَفْنَا مِنْ حُبُودِ الظُّنُونِ وَالْأَوَامِرِ أَنْتَ
 الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ « ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ يَقَعُدُّ وَيَقُولُ « أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِمَا شَهِدَ بِهِ أَصْفِيَا كُنْتُ
 وَأَعْتَرِفُ بِمَا أَعْتَرَفَ بِهِ أَهْلُ الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى وَالنَّجْمَةِ الْعُلْيَا وَالَّذِينَ
 طَافُوا عَرْشَكَ لِعَظِيمِ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ لَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ «

صلوة وسيط

« لَهْ أَنْ يَقُومَ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْقِبْلَةِ وَيَقُولُ « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْأَمْرُ
 وَالْمَخْلُوقُ قَدْ أَظْهَرَ شَرِيقَ الظُّهُورِ وَكَلَّمَ الطُّورَ الَّذِي بِهِ أَمَرَ الْأَنْفُسَ الْأَعْلَى وَنَطَقَتْ
 بِدَعْوَةِ الْمُسْتَسْتَسِي وَأَرْتَفَعَ الْبَدَائِعَ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدَاتِي الْمَالِكِ الْمَلِكِ
 وَالْمَلَكُوتِ وَالْعِزَّةِ وَالْجَبْرُوتِ لِيَهْ مَوْلَى الْوَرَى وَمَالِكِ الْعَرْشِ وَالشَّرَى « ثُمَّ
 يَرْكَعُ وَيَقُولُ « سُبْحَانَكَ عَنْ ذِكْرِي وَذِكْرِي دُونِي وَوَصْفِي وَوَصْفِي مَنْ فِي سَمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِينَ « ثُمَّ يَقُومُ لِلصَّوْتِ وَيَقُولُ « يَا إِلَهِي لَا تُخَيِّبْ مَنْ تَشَبَّثَ بِأَمَلِ الرَّجَاءِ
 بِأَذْيَالِ رَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ « ثُمَّ يَقَعُدُّ وَيَقُولُ « أَشْهَدُ

بُوَّحِدَانِيَّتِكَ وَفِرْدَانِيَّتِكَ وَبِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَنْكَرَ
 وَوَقَيْتَ بَعْدَكَ وَفَتَحْتَ بَابَ فَضْلِكَ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ
 الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ وَالْكَبِيرَ وَالْبَهَاءَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ مَانَعْتَهُمْ شُرُودًا
 أَنْ يَخْلُقَ عَنِ الْإِقْبَالِ إِلَيْكَ وَأَنْفَقُوا مَا عِنْدَهُمْ رَجَاءً مَا عِنْدَكَ إِنَّكَ أَنْتَ
 الْغَفُورُ الْكَرِيمُ . اگر نفسی مقام آیه کبیره شهادت است که لا اله الا هو المهيمن القويم
 قرائت نماید کافی است و همچنین در قعود اشهد بوحدانيتك و فردانيتك
 و بانك انت الله لا اله الا انت . کافی است

صلوة صغير

و صلوة اخرى حين زوال قرائت نماید اشهد يا الهى بانك خلقتنى لربفانك
 و عبادتك اشهدنى هذا المحسن بحسبى و قوتك و ضعفى و اقدارك و قهرى
 و عنانك لا اله الا انت المهيمن القويم انتهى
 و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و علا : قد كتبت عليكم الصلوة تسع ركعات
 لله منزل آيات من الزوال و فى السكور و الاصال و عفونا عدة اخرى امرأ
 فى كتاب الله انه هو الامر المختار . . . قد فصلنا الصلوة فى ورقة اخرى

طوبی لمن عمل بما أمر به من لدن مالک الرقاب «

* صلوة منصوصه مخصوصه *

در لوجی است قوله الاعلی : « یا احمد علیک بهائی ذکر صوم و صلوة مجدد
 میشود تا معلوم و واضح گردد صوم بیان لدی الرحمن بطراز قبول فائز در کتاب
 اقدس حکمش نازل اما تصلوة آنها زنت من قلمی الاعلی علی شان شستل به
 و تجذب به الافذة و العقول و لکن تا صین حسدی بان فائز شده بعضی
 از طائفین آن ربک امر الکل با حکمة انه هو العلیم الحکیم و حکم صوم قبل مخصوص
 عباد این ارض بوده چه که ترک آن سبب ضوضاء شد امروز آنچه مطابق حکمت
 است باید بان تمک نمود آنجناب بطراز فضل فرین اند لیس لک ان تصوم
 و لک ان تقوم علی خدمته الامر با روح و الریحان و الحکمة الی انزلنا فی
 الزبر و الالواح آن ربک یفعل ما یشاء و حکیم ما یرید انه هو المتقدر القدر ثم اذکر
 نطق به النقطه قوله : انه لو حکیم علی الارض حکم السماء و علی السماء حکم الارض
 لیس لاحد ان یقول لم و یوم و من قال انه کفر بالله رب العالمین «
 در اثری با مضار خادم فی ۲۹ ذی ۹۷ است : « حکم صلوة چند سینه

میشود از سماء مشیت نازل و لکن هر سنوز بجایی ارسال شده که مبادا سبب
ابتلای نفوس متقدسه گردد «

و در لوجی است قوله الاعلی : « اینکه در باره صلوٰة ذکر نمودند صلوٰتی که عکس در
کتاب قدس نازل شده آن صلوٰة مع آثار زیادی از سخن مبعود گیر ارسال گشته و صلوٰة
جدید که بعد نازل ، کبیر آن معلق است باوقاتی که انسان در نفس خود حالتی
مشاهده نماید فی الحقیقه ثنائی نازل تو لقی علی الصخره بتحرک تنطق علی
ابجل تمیر و بحبری طوبی لمن قرء و کان من العالمین و هر یک قرئت
شود کافی است «

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال در کتاب اقدس صلوٰة نه
رکعت نازل که در زوال و بکوره و اصل محمول رود و این لوح صلوٰة مخلف
آن بنظر میاید جواب ، آنچه در کتاب اقدس نازل صلوٰة دیگر است و لکن
نظر بحکمت در سنین قبل بعضی احکام کتاب اقدس که از جمله آن صلوٰة است
در ورقه اخیری مرقوم و آن در ورقه مع آثار مبارکه بحجت حفظ و ایقاعی آن
بجستی از جهات ارسال شده بود و بعد این صلوٰة ثلاث نازل «

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله العزیز : « هو الله الهی ثابت
 برپیمان در خصوص صلوٰۃ تسع رکعات سوال فرموده اید آن صلوٰۃ با کتبی
 از آثار در دست ناقضان گرفتار تا کی حضرت پروردگار آن یوسف رحمانی را
 از چاه تاریک و تاریک بدرآورد آن فی هذا الخرن عظیم لعبدالبهاء منحصراً آن زی جمع
 امانات این عبد را مرکز نقض سرت نموده و بیع اجبار ارض اقدس
 مطلع بر آن تانده عبد البهائیه کی دامن بده المصیبه العظمی ویتایج فی
 قلبه نار الجوی بین تضلوع والاحشاء و آن فی بنده کلمه بالعه سوف یظربا لله
 لاجباً اما صلوٰۃ های دیگر نیز ناسخ است هر یک معمول گردد مقبول شود و صلوٰۃ
 قبل از آفتاب جائز »

مقام صلوٰۃ

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز : « و همچنین باید جمیع احکام و
 تکالیف و فرائض بجان و دل قیام نمایم و اتبعوا ما امر و ابجانبکم
 صلوٰۃ اس اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی اگر
 جمیع احسنان احاطه نماید چون بناجات در صلوٰۃ مشغول گردیم کل غموم

زائل و روح و رحمان حاصل گردد، حالتی دست دبدکه و صف نتوانم و تعبیر
 ندانم و چون در کمال تنبّه و خضوع و خشوع در نماز بین یدی الله قیام
 نمایم و مناجات صلوة را بکمال رقت تلاوت نمایم صلاوتی در مذاق حاصل
 گردد که حبیب و جود حیات ابدیه حاصل کند (۱) «

و قوله الغریز: «صلوة و صیام از اعظم فرائض این دور مقدّس است
 اگر نفسی تاویل نماید و تهاون کند ابسته از چنین نفوس احرار لازم و آلا
 فتور عظیم در دین الله حاصل گردد باید حصن حصین امر الله را از سهام بغض و
 کین چنین اشخاص محافظه نمود و آلا بکلی اساس دین الهی منعدم گردد «

و قوله الغریز: «در ای بار روحانی بدان که مناجات و صلوة فرض و واجب
 است و از انسان هیچ عذری مقبول نه طراکنده مختل با عقل یا دچار روانی

(۱) عن الامام جعفر الصادق قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله تسليمة من عمود النبط

اذا ثبت العمود نفعت الاطياب والاولاد واذا انكسر لا ينفع طيب ولا تد ولا غشاء

عنه قال اعلم شيئا بعد المعرفة فضل من تسليمة . در حدیث نبوی است قرآءة معنی فی تسليمة و

فیه تبارک تسليمة کاف و جاست لانه مستخف شرع و کذب در دین کان کذک فو کاف (مجمع البحرین)

فوق العاده باشد «

وقوله العزيز: « نماز فرض و واجب بر کل سبب جمیع را بصیام و صلوة دعوت نماید چه که معراج ارواح است و مفتاح قلوب ابرار آب حیوان جنت رضوان است و تکلیف منصوص از حضرت رحمن ابداً تا خیر و تمساون جائز نه «

وقوله العزيز: « تعلیم صلوة که صحیح بخواند لازم است لهذا اعراب جائز «

احکام صلوة

و نیز در رساله سوال و جواب است: « سوال در ورقه صلوة سه صلوة نازل آیا هر سه واجب است یا نه . جواب عمل یکی از این صلوة ثلاث واجب ، هر کدام معمول رود کافی است «

سوال از تعیین کجور زوال و اسیل جواب صین اشراق شمس و الزوال و الغروب و همت صلوة صبح الی زوال و من الزوال الی الغروب و من الغروب الی ساعتین الامر بید الله صاحب الایمن «

و از حضرت عبد البها خطاب بمیرزا فضل الله معاون آتجار در میان دو آب

است قوله العزيز: « اداى صلوة من تطلوع الى الزوال مقصد از طلوع »
 فجز است دلی بیکران گمان کنند که طلوع آفتاب است و حال آنکه میفرمایند
 « طوبی لمن توجه فی الاسحار الی مشرق الازکار »

و در خطابی بجای آن خود گفتی قوله العزيز: « مراد از کجور در صلوة بامداد است و میفرمایند
 طوبی لمن توجه فی الاسحار الی مشرق الازکار بامداد شامل قبل از شمس و بعد از
 شمس است »

(۱) در قرآن است قوله: تجانی جویم من لمضاج قال شیخ ابو علی ره و هم استجدون بالقیل
 الذین یعمون بصلوة یل یعون بحسب ما بن خوفهم من سخطه و طعمهم فی رحمة و من حال من تنبی
 علیکم بقیام قیل فانه دأب الصالحین قبلکم و ان قیام قیل قسرت الی الله و منهاه من الامم و غیر
 من آیات و مطرده الءاء عن مجسد . و عنه ۳ : شرف المؤمن قیامه بالقیل و عزة کف
 الادی عن اناس . و قوله : و المستغفرین بالاسحار قیل هو صلوة قیل و قیل الاستغفار آخر الوتر
 خص الاستغفار بآخر الادی هو آخر القیل لان العبادة فیہ اشق و انفس صغی لعدم اشتغالها بتدبیر
 الماکول و خلوا المعدة من فتور به انفس کلها الی حضرة الحق ... و قیل فی معنی لا دخل الماکول قیامه
 صورة ان بیت فی ذلك کونها معصية فاعرفها معناه الخلق به و بعضها فی صوته ما یعبد من دون الله (بجای)

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال در عین وقت اکتال باعث جائز است یا نه . جواب اکتال باعث جائز است . سؤال صلوٰة اولی را که میفرماید هر هنگام و هر وقت که انسان در خود حالت اقبال و خضوع مشاهده نماید بعمل آورد شب و روزی یکبار یا از منہ دیگر حکمش چگونه است . جواب ، شب و روزی یکبار کافی است هذا ما نطق به لسان الامر »

و در خطابی از حضرت عبدالبهار است قوله العزیز : « ادای صلوٰة کبیر روزی یک مرتبه کافی است و هر نفسی که این صلوٰة بگذارد از ادای صلوٰة وسطی و صغری معاف است »

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال صلوٰة ثالث را نشسته باید یا آورد یا ایستاده . جواب ، القیام مع الخضوع اولی واجب »

قبله

و نیز در کتاب اقدس است قوله : « و اذا اردتم تفسوٰة و تلوٰة و جوکم شطری الاقدس المقام المقدس الذی حبله الله مطاف الملا الاعلی و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن فی الارضین و السموات و عند غروب

شمس الحقیقه و التبیان المقرآذی قد رناه کلم انه لهو العزیز العلام «
 و در رساله سوال و جواب است : « سوال : در صلوة مبسوطه که فرمایش فرموده
 بایست متعبدا الی الله چنین مینماید که قبله لازم نباشد چنین است یا نه
 جواب : مقصود قبله است »

و در اثری است : « هو المقدر علی ما شاء یقول کن فیکون ان الخادم
 الفانی یصح امام وجه العالم الی در باب قبله المقرآذی قد رناه کلم هنوز حکم
 آن نازل شده بعد نازل خواهد شد »

و در جواب اسأله زین المعبرین است : « در باب قبله مقرآذی قد رناه
 کلم هنوز حکم آن نازل شده بعد نازل خواهد شد »
 و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله العزیز : « ای حبیب محل توجبه
 و مطاف ملا اعلی مرتقدنورات دیگر نفسی تاویل نماید »

و در خطابی دیگر قوله العزیز : « در خصوص محل توجبه مرقوم نمودید نبض قاطع
 الهی محل توجبه مطاف ملا اعلی و آستان مقدس کبریا و روحی و ذاتی تریبه
 العذرات و خربان عتبه مقدسه توجبه جائزه ایاک ایاک ان توجبه الی

غیر ما و محل توجّه این عبد آن مقام منزّه مقدّس است از مسجدی الا قصه
و سدرتی المنستی و مقصدی الاعلی «

در خطابی دیگر قوله العزیز : « از توجّه در وقت صلوة سؤال نموده بودند در
کتاب اقدس نص صریح است که می فرماید : اذا اردتم الصلوة ولوا
وجوهکم شطری الاقدس تا آنکه می فرماید : وعند غروب شمس الحقیقه و استبان
المقام الذی قد رناه لکم این مقام مقدّس است که با مر قلم اعلی در لوح
مخصوص تصریح شده است و در آن لوح احکام دیگر نیز موجود که بحسب ما در قلم
اعلی است و آن لوح در محفظه مبارکه بود و بعدد البها پیش از صعود آن محفظه را
تسلیم نمودند و آن محفظه حاضر اوراق کثیره بود ولی بیوفایان به بجا زدن
از میان بردند و الا آن در نزد ایشان است مقصود آن است که آن مقام با مر قلم
اعلی معین است و آن مطاف ملا اعلی است و من دون آن در وقت صلوة
بجستی توجّه جانزند بذا هو الحق المعلوم «

در آفاق قطبیه

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « و البلدان الّتی طالت فیها

اللیالی والایام فلیصلوا بآیاتها والمشاخص التي منها تحدت الاوقات
انه هو المبين الحكيم «

نهی از نماز جماعت

و نیز در کتاب اقدس است قوله عظمت حکمت: «کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ فَرَادَى
قَدْ رُفِعَ حُكْمُ الْجَمَاعَةِ إِلَّا فِي صَلَاةِ الْمَيِّتِ إِنَّهُ لَوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ «

مستثنیات تکلیف نماز

و نیز در کتاب اقدس است قوله عم فاضله: «مَنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ ضَعْفٌ مِنْ
المرض او الهرم عفا الله عنه فضا من عنده انه هو الغفور الكريم «

و در رساله سوال و جواب است: «براستی میگویم از برای صوم و صلوة عند
مقامی است عظیم، و لکن در حال صحت فضلش موجود و عند کسرت عمل آن جایز
نه این است حکم حق جل جلاله از قبل و بعد طوبی لتامعین و اتامعات
و العالین و العائلات الحمد لله منزل الآيات و منظر البينات «

سؤال از قدحرم جواب: نزد اعراب اقصی بگبر و نزد اهل مجب و تجاوز

و از حضرت ولی امر الله است قوله المطاع : « هر شخصی که بالغ بحد هرم است
مطلقاً مشمول عفو است (مراد اینکه چه ضعیف باشد یا نباشد)

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی : « قد عفا الله عن النساء حين ما
يُحِدْنَ الدَّمِ بِصَوْمٍ وَتَصَلُوهُ وَلَسْنَ اِنْ يَتَوَفَّانِ وَيَسْبِغْنَ خَمْسًا وَتَسِينُ مَرَّةً
مِنْ زَوَالِ اِلَى زَوَالِ سُبْحَانَ اَللّٰهِ اَطْلَعَهُ وَابْجَالِ هَذَا مَا قَدِرَ فِي الْكِتَابِ
اِنْ اَنْتُمْ مِنَ الْعَالَمِيْنَ (۱) »

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « و كلم و لهن في الاسفار اذا تزلتم
و اسرحتم المعام الامن مكان كل صلوة سجدة واحدة و اذكروا فيها سبحان الله
ذی العظمة و الاجلال و الموهبة و الافعال » و الذي عجز يقول سبحان الله
انه يفي به بحق انه لهو الكافي الباقي الغفور الرحيم و بعد اتمام تسجودكلم و لهن
ان تعقد و اعلى بكل التوحيد و تقولوا ثمانية عشر مرة « سبحان الله ذی
الملك و الملكوت »

(۱) عن الامام جعفر الصادق : ينبغي للمؤمن ان يتوفا عند وقت كل صلوة ثم يستقبل
القبلة فذكر الله عز وجل مقدار ما كانت تصلي .

در رساله سؤال و جواب است : سؤال ازایه مبارکه فی السفر اذا
 رزتم و اسرحتم المقام الامن مکان کل صلوة سجدة واحدة . جواب این سجده
 قضای نمازی است که در شای حرکت و مواقع نا امن فوت شده اگر در وقت
 نمازی در جای امن ستریح باشد باید همان نماز موقوف را بجای آورد و این
 حکم در قضا نازل در سفر و حضر هر دو یکسان است .

و نیز در رساله سؤال و جواب است : در سؤال ازایه مبارکه اذا رزتم و اسرحتم
 المقام الامن مکان کل صلوة سجدة واحدة قضای نمازی است که بعلت
 عدم انیت فوت شده یا کتلی در سفر صلوة ساقط است و سجده بجای آن است
 جواب ، اگر وقت صلوة برسد و انیت نباشد بعد از وصول مکان امن هر قدر
 فوت شده بجای هر یک یکبار سجده نماید بعد از سجده اخیره بر یکل توحید
 نشسته ذکر معهود را قرائت نماید در سفر اگر موقع امن باشد صلوة ساقطانه
 سؤال : پس از نزول و استراحت هر گاه وقت صلوة باشد صلوة معین است
 و یا باید در عوض صلوة سجده نماید جواب ، جز در مواقع نا امن ترک صلوة
 جائز نیست . سؤال : در حضر اگر صلوة فوت شود عوض فائتة سجده لازم است

یا نہ جواب در جواب سوالات قبل مرقوم این حکم کہ در قضا نازل در سفر و حضر
 ہر دو یکسان است سوال: ہر گاہ سجدہ صلوة فائتہ تعدد باشد تعدد
 ذکر بعد از سجدہ لازم است یا نہ جواب: بعد از سجدہ اخیرہ خواندن ذکر ^{کافی} _{مستحب}
 بعد و سجدہ تعدد ذکر لازم نہ «

سجود

و نیز در کتاب اقدس است قولہ جل و علا: «قد اذن اللہ لکم السجود علی کل
 شیء طاهر و رفعا عنہ حکم اللہ فی الکتاب ان اللہ یعلم و اسم لا تعلمون «

صلوة میت

و نیز از حضرت بہاء اللہ است قولہ الاعلی: «ہذا نازل فی صلوة میت یعرف
 فی العنوت اولاً «یا الہی ہذا عبدک و ابن عبدک الذی آمن بک و بآئیک
 و توجہ الیک منقطعاً عما سواک انک انت ارحم الراحمین اسألک یا غفار
 الذنوب و سار العیوب بان تعمل بک ما یمنی سما، جودک و بحر افضالک و تحفظ
 فی جوار رحمتک الکی الکی سبقت الارض و السماء و اللات لغفور الکریم
 و بعد شریع فی التکبیر الاول یقول: انا کل لہ عابدون تسعہ عشر مرۃ و فی

آشانی «اناکمل لله ساجدون» و فی آثالث «اناکمل لله قانتون» و فی الرابع
 «اناکمل لله ذاکرون» و فی الخامس «اناکمل لله شاکرون» و فی السادس «اناکمل
 لله صابرون»^(۱) و الذی یکون عاجزاً عن قرأته مانزل فی القنوت یتغنی بکیرات
 و فی آنتا یعول هذه اتک و ابنة اتک الی آخره «

و در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « قد نزلت فی صلوة ایتت است
 بکیرات لله منزل الآیات و الذی عنده علم العرأته له ان یقرء مانزل قبلها

^(۱) يجب الصلوة علی کل من بلغ تشاممن له حکم الاسلام و واجبا الیقام و التجهة و جعل رأس
 ایتت الی یمین المصلی مستقیماً و بکیرات خمس یتشهد الشاهاتین عقب الاولی و یصلی
 علی تنسبی عقب آثانیه و یدعو للمؤمنین و المؤمنات عقب آثالثه و لیت عقب الرابع و
 فی بدعانه و علی تفضل لابویه و ان فوق یقتصر علی الرابع و

اللهم الله شفیع

در وصیت نامه خسرو قباد است : امروز جهان بدن را (بعد از حدوث موت) بنگرید
 که کسی از ترس پلید شدن بان نزدیک نمیشود و هر کس بان دست نهد تا خود را غسل نداد
 طا هر سازد نمیتواند نمازیزمان بایستد و نباید با لیگان و پاکان آمیزش کند

والاعفائه عنه انه لهوالغزير العفار . «

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال : از وقت نمازیت قبل از رفتن یا بعد از آن ، و توجه قبله لازم است یا نه . جواب : ادای صلوة قبل از رفتن ، و اما لقبه اینها تو تو قسم وجه الله . سؤال ، وضع خاتم که در کتاب اقدس مخصوص کبار است آیا صغیر هم داخل اند جواب مخصوص کبار است ، همچنین صلوة میت مخصوص کبار است »

و از حضرت عبد البها ، است قوله لغزیر : « ای بنده عزیز جمال ابی انجی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید در خصوص تکبیر در صلوة میت مرقوم نموده بودند هر چند در لغت تکبیر معنی الله اکبر گفتن است ولی در عرف اهل بھا بمعنی تحت است ، و تحت اهل بھا « الله ابی » است

صیام و احکامش

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « یا قلم الاعلی قل یا ایها الناس قد کتبت علیکم الصیام آیام معدودات وجعلنا تسیر و زحید الکم بعد الکالها کذلک افادت شمس البیان من افق الکتاب من لدن مالک المبدء

وَاللَّابِ... كَفَرُوا نَفْسِكُمْ عَنِ الْاَكْلِ وَ الشَّرْبِ مِنْ تَطْلُوعِ الْاِفْوَالِ اَيَاكُمْ
 اِنْ مَنَعَكُمْ الْمَوِيَّ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الَّذِي قَدَرْتُمْ فِي الْكِتَابِ... وَ اَدَّيْتُمْ اَيَاكُمْ
 الْاِعْطَاءَ قَبْلَ الْاَسَاكِ فَلْيَدْخُلَنَّ فِي الصِّيَامِ كَذَلِكَ حَكْمُ مَوْلَى الْاِنَامِ «
 در سوره الميكل قوله الاعلى : « قد كنت بنا تصوم تسعة عشر يوماً في احد
 الفصول و غفونا ما دونها في هذا الظهور المشرق المنير »

در لوح زین المقربین است : « اما در فطره عید صوم ایام زائده شهر قبل
 از ایام صوم است و بعد وارد در صوم شوند و نوزده یوم تام باید صائم باشند
 و یوم منسوب باسم اعظم که یوم عید است اگر تحویل شب بعد از ظهر یا عصر واقع
 شود و لودقیقه ای از روز باشد این یوم عید خواهد بود چه که مثل آن ساعت مثل
 شمس اعظم است اشراق آن بر کل این یوم واقع چون باسم اعظم منسوب است
 حکم عصر آن مثل فجر عند الله محبوب ندارد هر وقت از یوم که تحویل شود آن
 یوم عید خواهد بود طوبی للمتسننین «

در کتاب اقدس است قوله صل و عز : « قد عفا الله عن النساء ما
 يحدين الدم تصوموا و تصلوه »

وقوله الاعلیٰ : « ليس على المسافر والمريض والحامل والمرضع من حرج
 عفا الله عنهم فضلاً من عنده انه لهو الغزير الوهاب (۱) »

(۱) در قرآن است قوله : يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وفي حديث الصوم
 مقصود بفتح صاد و كسر با مقفله من بفتح العافية ومنه صوموا تصحوا و يباح من الحديث عن محمد بن
 ابي جعفر ۴ في قول الله تعالى وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين قال ۴ الشيخ والذبي
 يأخذه بعطاش لاجرح عليهما ان يفطرا في رمضان ويتصدق كل واحد منهما في كل يوم بمد من
 الطعام ولا قضاء عليهما فان لم يقدر و افلاشى عليهما وفي حديث آخر عن محمد بن مسلم انهما
 ابا قر ۴ قال سمعت رسول الله يقول الحامل المترب والمرضع يعقده اللبن لاجرح عليهما ان يفطرا في
 شهر رمضان لانهما لا يطيقان الصوم وعليهما ان يتصدق كل واحد منهما في كل يوم بفطرية بمد من
 وعليهما قضاء كل يوم افطرية بقضاء بعد (مجمع البحرين)

وقوله تعالى : وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين فمن تطوع خيراً فهو خير له وان تصوموا خير لكم

قبل كان القادر على الصوم مخيراً بين الفدية لكل يوم نصف صاع وقيل بمد فمن تطوع خيراً

اي زاد على الفدية فهو خير له ولكن صوم هذا القادر خير له ثم نسخ ذلك بقوله فمن شهد منكم الشهر

فليصمه وقيل انه غير منسوخ بل المراد بذلك الحامل المترب والمرضع يعقده اللبن « بقية من مذهب »

در رساله سوال و جواب است : «سؤال از صوم نفوسی که در شهر صیام
باشغال شاق مشغولند جواب ، صیام نفوس مذکوره عفو شده و لکن در آن
ایام قناعت و ستر لاجل احترام حکم الله و مقام صوم اولی واجب

« باقیانده از ذیل منقول » و اشیح و ایضاً کذا عن بعض المفسرین (مجمع بحرین)

من خطبه حکامایان الفارسی عن انسبی فی آخر یوم من شعبان و هو شهر الصیام)
شهر تصبر و بصیرت و ابنته و هو شهر المواته و شهر زاد فیہ رزق المؤمن من فطر فیہ ما کان من
برحمه و مغفره لذنوب قلنا یا رسول الله لیس کفایه ما یفطر به الا صائم قال یعلی الله بذات الشواب من
یفطر ما علی مذق من اذمره او شربه ماء و من اشبع ما کان من مغفره لذنوبه و هو
شهر اذرحمه و اوسط مغفره و آخره عمق من النار و من خفف عن مملو فیہ بمقد الله من النار
و عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه ما من صائم رمضان فی لیلات و سکوت و ذکر الله تعالی و صل
علا و حرم حرامه و لم یرکب فیہ فاحشه الا انا فی من رمضان یوم یفطر الا و قد غفرت لذنوب
کلها (کتاب تنبیه العافلین)

سؤال از حد صوم مسافر پیاده جواب حد آن دو ساعت متعز شده اگر
 بیشتر شود افطار جائز سؤال از تعیین سفر جواب تعیین سفر نه ساعت
 از قرار ساعت مصنوع و اگر مسافر در جایی توقف کند و معین باشد توقف
 او تا یک شهر بسیار باید صائم شود و اگر اقل از یک شهر باشد صوم بر او نیست
 و اگر در بین شهر صوم وارد شود بجایی که یک شهر بسیاری در آنجا توقف مینماید
 باید سه روز افطار کند و بعد از آن مابقی ایام صوم را صائم شود و اگر بوطن خود
 رسد که دائم الاقامه در آنجا بوده است باید همان یوم اول درود صائم شود
 سؤال در غیر شهر علاوه اگر نفسی خواسته باشد صائم شود جائز است یا نه و اگر نزد عهد
 کرده باشد که صائم شود مجری و محضی است یا نه جواب حکم از همان قرار است
 که نازل شده و لکن اگر نفسی عهد نماید که لله صائم شود بجهت قضاء حاجات
 و دون آن بایستی نبوده و نیت و لکن حق حل حلاله دوست داشته که عهد نند
 در اموری که منفعت آن بعبادت الله میرسد واقع شود

سؤال: اگر عید مولود یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکمش چیست
 جواب اگر عید مولود یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکم صوم در آن بمرتفع است

حج

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « قد حکم الله لمن استطاع منکم
حج البیت دون النساء عفا الله عنهن رحمة من عنده انه لم یطعن لوانا
در سورة الحج خطاب بمحمد بن عبد الله است قوله الاعلی :

« هو الباقی الظاهر لمن اراد ان یتوجه الی شطر المقدس و یحضرین یدی الله
الغزیر العظیم و یرفع ذار الله و یطهر جماله و یتشوق راحته الله الغزیر لمقتدر
المتعالی البکیر بان ینخرج عن یمیه مهاجراً الی الله الی ان یدخل فی المذیبة الی
سمی بدار السلام و اذا ورد فیها کتبت له ربه بجان السر و التجر الی ان یصل
الی الشط و اذا وصل الیه طیب حسن شایه ثم یتوضأ کما امر الله و اذا غسل یدیه
یقول « ای رب هذا ما الذی اجرته بامرک فی جواربتک الحرام و کما فعلت
منه یا الهی ایدای بامرک غسلتنی عن کل دنس و ذنب و غفلة و عن کل ما ینکره
رضاک و انک انت المتقدر القدير »^(۱) ثم یغسل وجهه و یقول « ای رب هذا وجهی

(۱) عن ابن عباس قال مرثی برجل متعلق باسار الکعبة وهو یقول انما لک بجرته هذا البیت ان

تغفر لی فقال له رسول الله ﷺ یا عبد الله سل بجرمتک فان حرمة المؤمن عظم عند الله من حرمة هذا البیت

الذی طهرته بارادتك اذا اسألك بسلطان عز و فرائدک و بدایع اسما و
 منظر هر امرک بان تطهرته ممن سواک ثم احفظه عن التوجه الی غیرک و انتظر الی
 الذین هم لم یقصدوا جمالك الظاهر الطاهر العزیز الکریم « ثم تعبر عن محبر
 بوقار الله و سکیته و غیر الله الی ان یصل الی آخر البحر اذا توجه الی شرط بیت
 و یقول فی اول مقدمه « ای رب هذا اول خطوة وضعتها فی سبیل رضاک
 و اول قدم حرمته بارادتك و قد حرتب یا الهی من کل الجهات الی جهة
 فضلک و انصا لک و فررت عنی عن نفسی و عن کل ما سواک الی شرط حدودک
 و الطائفک الهی لا تخبت علیک من سحاب رحمتک و عنایتک و لا تشع
 قاصدیک من غمام مجدک و اگر امک فنا انما یا الهی قصدت بیک الی طهرت
 فی حولها مکان ملا الی و من دونها ارواح المقربین من الاصفیاء
 اسألك بها و بحسب بان لا تشع بصری من بدایع انوار قدس جمالك و لا تحرم
 وجهی من ظهورات هبوبات اریاح فجر تعالک و لا تشع عن قلبی نعمات عزت
 و حیک و الهامک و انک انت ذوا بحد و ابجروت و ذوا فضل و الرحمة و الامکانت
 و انک ذوا القدرة و القوة و العظمة و انک انت لمن دعاک قریب

مجيب «ثم سبى الله وشرع في الطواف ويطوفن حول البيت سبعة
 مرات واذا تم عمله وقابل باب البيت يقوم ويستغفر الله سبعين مرة
 ثم يقول «يا الهى وستيدى لك الحمد على ما اكرمتنى واعمستنى بحيث تقضى
 على مقام الذى لا يرى فيه الا شؤنات عز سلطان اعديتك ولا يشهد
 فيه الا بوارق النوارشمس جالك اسالك بك وبفك بان تخلصنى عن كدورات
 الدنيا وزخرفها وتحرق عن وجه قلبى حجابى التى منعتنى عن الدخول فى غربت
 البحر عز توحيدك وخبثتى عن الورد فى مياذن قدس وصلك وتعاك
 اى رب لا تخفى عنى عن باب رحمتك خائبا ولا تطردنى عن بيتك خاسرا
 اى رب فاغفرلى ولابوكى واخوتى واهلى وعشيرتى من الذين هم امنوا
 بك وبآياتك الكبرى فى منظر جالك الاعلى وانك انت العزيز الكريم
 ثم مىشى بحال السكون ويسبى الله الى ان يصل الى الباب ويقوم ويقول
 «الذى هذا مقام الذى رفعت فيه صوتك وظهر برهانك وطلعت
 امارك وشرق جالك دنزلت آياتك ولاح امرك ورفع اسمك و
 شاع ذكرك وكلمت قدرتك وعلت سلطنتك على من فى السموات

والارضين ثم يخاطب ابيته وارضاها وجدارها وكل ما فيها ويقول «فطوبى
 لك يا بيت بما جعلك الله موطاً قدميه فطوبى لك يا بيت بما وقع عليك
 من بخرات عزكبرياء فطوبى لك يا بيت بما احتارك الله وجعلك محلاً
 لفسه ومقراً للسلطنة وما سبقك ارض الارض التي اصطفانا الله على كل
 بقاع الارض بما قسم من قلمه المحضيط فطوبى لك يا بيت بما يفصل الله
 بك بين سعيد و شقي من يومئذ الى يوم الذي فيه تحلى الرحمن بانوار قدس
 بديع فطوبى لك ثم طوبى لك بما جعلك ميزان الموحدين ونهسى وطن
 العارفين وجعلك مقدساً عن عرفان المغضنين والمشركين بحيث لن يدخل
 فيك الا كل مؤمن متحن الله قلبه للايمان ولن يقدر ان يتقرب اليك
 الا من هببت منه روائح السبحان فطوبى لك بما جعلك الله مخصوصاً
 للمقربين من عباده والمخلصين من بريته ولن يمك الا الذين هم تقطعوا
 بكلمهم عن كل من في السموات والارض ولم يكن في قلوبهم الا تحلى انوار
 عز وهدايتة وفي ذواتهم الاطوارات تجليات قدس صمدانيتة وهذا
 شأن اختصك الله به وبذلك ينبغي بان تنفتح على العالمين فطوبى لك

ولمن بناک و عمرک و خدمک و سقی اورادک و لمن دخل فیک و لمن
 لا ُخطک و لمن وجدک رائحة القميص عن یوسف اللہ العزیز القدير و شاهد
 بان من دخل فیک یدخل اللہ فی حرم القدس فی یوم الذی یتسوی فیہ
 جمال الہویہ علی عرش عظیم و یغفر کل من التجأ بک و دخل فی ظلك ثم یقضی
 حوائجہ ثم یحشرہ فی یوم القیامہ بجمال الذی یتسفی منه اہلہا من الاولین
 و الآخین « ثم یتب و جہہ علی تراب ابا و ینادی ربہ بندا کمل منقطع نادا
 یتب و یقول « ای رب انا الذی تعدت علیک و اعترضت علی جالک
 بما شغلتنی نفسی و ہوائی و انک انت العلیم الخبیر ای رب فلما عرفت بک
 استغفرت عما کنت علیہ و عما ظن من لسانی و خرج من فمی و خطر فی قلبی و حبت
 ایک بکل و انک انت الغفور الرحیم ای رب لما عرفت فی مواقع امر و ایسئ
 عن نومی و غفلی اذ اخرجت عن سببی تسویا الی بیک و کنت ناظرا الی شطر
 عیانتک و غفرانک و انک انت رحم الراحمین اربیتہ بک بک بک بک بک بک بک
 کان ثقل عما فی السموات و الارض و اکبر عن خلق الکونین الی ان قت بین
 یدی باب بیک التي ما خاب عنها احد من المذنبین و سجدت ترابها

خاضعاً بجمالک و خاشعاً لسلطنتک متذلاً لحضرتک ای رب فارحمنی برحمتک
 و انصالحک ثم اجعل لی تعد صدق عندک و تحقیق بیادک اتابین ای رب
 فاغفر جریاتی و خطیاتی و عن کل ما کتبت ایدای و انک انت الغزیر الکبیر
 ثم یرفع راسه و یتغفر الله بهذا الاستغفار الغزیر العظیم ۱۱ ای رب استغفرک بلی
 و قلبی و نفسی و فؤادی و روحی و جسدی و حسبی و عظمی و دمی و جلدی و انک
 انت التواب الرحیم و استغفرک یا الهی باستغفار الذی یتب رواج لغفران
 علی اهل العصیان و یطهر المنین من رداء عفوک بحمل و استغفرک یا الهی
 باستغفار الذی ینظر سلطان عفوک و عنایتک و یتشرق شمس الجود و الاال
 علی سبائل المنین و استغفرک یا غافری و موجودی باستغفار الذی یرعین
 انما طین الی شطر عفوک و احسانک و یقومن المریدین لدی باب رحمتک
 الرحمن الرحیم و استغفرک یا سیدی باستغفار الذی جعلته ناراً لتشرق کل
 الذنوب و العصیان عن کل نائب راجع نادم باکی سلیم و ینظر اجساد المکذبات
 عن کدورات الذنوب و الاثام و عن کل ما یکرهه نفک الغزیر الحکیم ثم
 یدخل بیت بوقار و سکون کانه یشهد الله فی جبروت امره و ملکوت بیته الی

ان یدخل فی الصحن وکحضر فی معابده قبله الّتی كانت مخصوصه باستواء
 عرش العظمه علیها اذ ارفع ایداه ثم یتوجه طرفه الی شطر افضاله ویقول :
 «شهد فی موقفی هذا بانّه لا اله الا هو ووده لا شریک له ولا شبیة له ولا ینزل ولا یصعد
 وزیر ولا نظیر ولا مثال له وانّ نقطه الاولی عبده وعباده وکبریاؤه
 ولاهوته وجروده وسلطانة وعرثه وملکوته واعداده وعرزه وشرفه والطاقه و
 به اشرق جماله وطمسه وجهه وطلع برهانه وتم دلیله وکلت حجته ولاحق آياته
 وبه حشر کل من فی السموات والارضین وبعث من فی ملکوت الامر وخلق
 وبه هبت نفحات القدس علی العالمین واهد بان من نطمسه الله حق
 لا یرب فیه ویا قی بانوار قدس منسج ویرجّد خلق السموات والارض وخلق
 الاولین والآخرین فمنیئاً لمن یدرک زمانه ویدخل بابه ویشرف ببقائه ویطوف
 فی حوله ویشجّد بین یدیه ویزور ترب قدسیه ویقوم فی محضره ویكون من العائمین»
 ثم یقول «ای رب هذا بیک الّتی فیه هبت نسوات جودک وغانیاتک
 وفیها تجلیت فی سراسر کل منظر اهراسانک واطالع صفاتک وما اطلع بک
 احد الا انفسک العلیم ای رب هذا بیک الّتی منها طرت آیات فضلک

علی العالمین و فیها ورد علیک ما ورد من لمعبین و المعرضین و انک انت
 صیرت فی کل ذلک بعد قدرتک و سلطانک و انک انت اعلم بحکیم القادر
 القدر ای رب هذا مقام الذی فیہ تمثیت بقدرتک العظیم و فیہ رفعت
 صوتک و نعمتک ثم نداءک و تعزداک البدیع الملیح ای رب هذا مقام فیہ
 استویت علی عرش الممکنات و تعلیت فیہ لسان قدرتک علی کل من فی السموات
 و الارضین ای رب هذا مقام الذی توجه فیک طرفک الی شطرحودک و فیہ
 لموجت اجرا القدره فی کلمات المکنون المصون المحفوظ ای رب هذا مقام
 الذی کان فیہ انحرک فی سراسر و ما تحرک فیہ شتاک علی ما اردت فیہ و سرت
 فیہ و جهک المیسر و کنت فیہ فی غیب الغیب و سرت سر بحیث ما عرف فیک
 احد من العالمین ای رب هذه بیتی التي عروها بعدک عبادک و عاروا ما
 فیها و نهبوا ما علیها و بذلک هکوا حرمتک و حاربوا معک فی سرتهم و تقصوا
 یشاکک و کسروا عهدک و انت سرت کل ذلک و تجاوزت عنهم بغضک البدیع
 ای رب لا تنزعنی عن مجلس سرتک و لا تنزع عنی برد غایتک و غفرانک و لا
 تبعدنی عن جوار رحمتک و لا تحرمنی عن کثیر فضلک المنیع ای رب قد سنی عن

ذنوبك وقربني الي نفسك وشرفني بعبادتك وانك انت القادر العالم المالك
 اباعث المهجي المميت اي رب وفقني على ما انت اردته لعبادك لمعتبرين
 ثم قدر لي خيرا ما قدرته لاصفيائك المقدسين اذا ليكن في نفسه ويكت
 في ذاته ثم يتوجه بقلبه وسمعه الى شطرا بيت ان وجد راحة الله وسمع ذاته يوم
 في نفسه بان الله كثر عنه سيئاته وتجاوز عنه وتاب عليه وشيخه نفسه مثل
 يوم الذي ولد من امه وان ما وجد راحة الله العزيز القدير كبر العمل في هذا
 اليوم او في يوم اخرى الى ان يحسد وسمع وهذا ما قدر من قلم عز حكيم على
 الواح قدس حفيظ كذلك يفتح الله ابواب الفضل والجد على وجه السموات
 والارض لعل الناس لا يمنعون انفسهم عن رحمة الله وفيضه وان هذا الهدى
 وذكرى من لدنا على العالمين «

وقوله الاعلى : « يا محمد اذا خرجت من ساحة العرش اقصد زيارة ابيت من
 قبل ربك واذا حضرت لقاء الباب قف وقل : يا بيت الله اعظم
 اين جمال القدم الذي جعلك الله قبله الامم وآية ذكره لمن في السموات
 والارضين يا بيت الله اين الايام التي كنت فيها موطن قديته واين الايام

التي ارتفعت منك نعمات الرحمن في كل الاحيان واين طرازك الذي منه
 استضاء من في الاكوان اين الايام التي كنت عرشا لا استقرار سبل المقدم
 واين الايام التي كنت مصباح الفلاح بين الارض والسماء وتضوع منك
 نعمات السبحان في كل صباح ومساء يا بيت الله اين شمس العظمة والاقدا
 التي كانت مشرقه من افقك واين مطلع عنایت ربك المنهار الذي كان
 مستويا عليك مالي يا عرش الله اري تغير حالك واضطربت اركانك
 وغلقت بابك على وجه من ارادك ومالي اراك الخراب اسمعت محبوب
 العالمين تحت سيوف الاحزاب طوبى لك ولو فاك بما اقدت بمولا
 في اخزانه وبلاياه اشهد انك لمنظر الاكبر والمنظر الاطهر ومنك مرت نسمة
 السبحان على من في الاكوان وفرحت قلوب المخلصين في عرفات سبحان
 واليوم ينوح بما ورد عليك الملائكة والسموات والسكان مدائن الاسماء انك لم
 تزل كنت منظر الاسماء والصفات ومسرح محطات مالک الارضين والسموات
 قد ورد عليك ما ورد على التابوت الذي كانت فيه السكينة طوبى لمن يعرف
 محن القول فيما اراد مالک البرية وطوبى للذين يستشعرون منك نعمات

الرحمن ويعرفون قدرک و يحفظون حرمک و يرعون شأنک في كل الاحيان
 نسال الله ان يفتح ابصار الذين غفلوا عنک و ما عرفوا قدرک لعرفانک
 و عرفان من رفعک بالحق انهم قوم عمون و اليوم لا يعرفون ان بک
 هو العزيز الغفور الشهد بک اتحن الله عباده طوبى لمن قبل الیک و يزورک
 و ويل للذين انكروا حقک و اعرضوا عنک و ضيعوا قدرک و هلكوا حرمک
 يا بيت الله ان تهک بشرکون سر حرمک لا تحزن قدرتک بطراز ذکره بين
 الارض و السماء و انه لا يهتک ابداً انک تكون منظر ربک في كل الاحيان
 و يسمع نداء من يزورک و يطوف حولک و يدعو بک انه هو الغفور الرحيم
 يا ائمه اسالک بهذا البيت الذی تخیر فی فراقک و ينوح لبحوک و ما ورده علیک
 فی آیاتک بان تغفر لی و لابوتی و ذوی قرابتی و المؤمنین من اخوانی ثم
 اقض لی حاجتی کلها بحودک یا سلطان السماء انک انت اکرم الاکرمین
 و مولی العالمین «

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله بعزیز: « و اما ما نزل فی سورة الحج ان الله
 فرض علی الطائف ان یتسمع نداء الحق صین طوافه و اذا لایسمع غیر الطواف حتی

يسمع النداء في المراد من النداء نداء الرحمن في وادي الأيمن من قلب الإنسان وهذا
هو لقبه المبارك التي ترتفع منها ويسمى بها ذنوبه اقية صاغية وحرم من الاعمال الطوبى العاصية

لوح اعمال بيت مكرم شيراز

وار حضرت بجااء الله است قوله الاعلى : « هذه سورة الحج قد نزلناها بافضل

ليستقر بها العباد الى الله رحمتهم ورب بيت اعظيم ان يا محمد اذا
استجذبتك روائح القدس وقلبتك الى ديار الرحمن تسجد نفحات السبحان
اذا اذهب باذن ربك المنان الى المقام الذي يطوفن في حوله ملائكة المعبرين
الذين هم في حول العرش هم يسبحون وانك حين الذي تقوم عن مقامك و
تريد ان توجه الى شطر الله ربك اذا فخلع عن جسدك قميص النفس والهوى
ثم عن جلك نعلين ليعني والفضاء لانك تدخل مقام الذي من يرد عليه لا
من يدع عن وراء كل من في الارض والسماء ولن يقبل الا تزنية الكبرى ان
انت من الذين هم يفقهون وفي حوله يطوفن طور الامر وربة القدس ثم
سيناء العزيم افدة الذين هم الى هواء القرب في كل حين يصعدون
ومن دون ذلك من تغزبه ولن تذكر عند الله من الواردين عليه ولو تسكن

فيه الف سنة عما تم تعدون واذا ما جرت عن نفسك عن الدنيا واهلها
 وسافرت الى الله ربك وبلغت مقام الذي رايت سواد المدينة فانزل ثم
 قف على موقفك وقل: "الروح والنور والعزواتشنا عليك يا مدينة الله و
 موطن اسماؤه ومخزن صفاته و منبع فيوضاته ومعدن انصاله وظهر تجلياته التي احاطت
 لكل الوجود وشهد بان من سوادك ظرت نقطة الاولية و طراز القدمية والسر
 الازلية والكلمة الجامعة والعضايا المحمومة والاسرار المنحوتة كذلك سبقت بفضل
 من لدى الله المهين القيوم ثم ارفع يداك الى الله ربك بخشوع وخشوع
 وتيسم ورضا محبوب وقل: اي رب لك الحمد على بدائع مواهبك لطائف
 عطاياك وكيف شكرك يا الهى بما رقتنى زيارة بيك وشرقتنى بها و
 بنفض الالذى سبق به دونى وعلقتنى بالاعرفه نفس سوانى اذ ايا الهى فررت
 عن بيت نفسى واعتصمت بمقر نفسك الاعلى وهربت عما منغى عن قربك
 واستخفنت فى جوار رحمتك الكبرى اذ ايا الهى لا تحرمنى عما عندك ولا تغلبنى
 بغيرك وانك انت العزيز الغفور اى رب شيتنى على حبك وحب اولى بك
 ولا تغلبنى من الذين يكفرون باياك بعد انزالها وتيسروون بها بعد الذى

اعطت نعماتها المكنات وكل ما خلق في الغيب والشهود اى رب هب
 لى من لذك عصا، فضلك وعنايتك لا فلق به بحر النفس والهوى وامرئها
 لا يصل الى خيام عزرائلك وصادق قدس عصمتك لتأثير منى ما يكرهه
 رفاك وانك انت الفاصل لما تثار وانك انت رب هذا البيت المعمور
 ثم اركب الى ان تصل مقاماً لم تكن بينك وبين المدينة الا الف خطوة او ازيد
 او اقل اذا نزل ثم غيب نفسك فى الماء كما امرت به فى كتاب الله المهيمن
 العلى القيوم واذا خرجت عن الماء قص شاربك ثم قلم اظفارك وحسنت
 راسك ثم استعمل احسن الاطياب ثم لبس احسن الثياب بما استطعت عليه
 وان لم تكن مستطيعاً بما امرناك به لا تحزن فقد عفا الله عنك وانه هو المقدر
 العفو العطوف ثم اتسع فى نفسك بانك حين الذى يقع عينك على المدينة
 وتقربت ايتها يكون قلبك متطهراً عن ذكر الموجودات بحيث تدع عن ورائك
 كل ما خلق بين الارضين والسموات لانك اذا متشى بين يدي سلطان المكنات
 وملك الاسماء والتصفات كذلك يعطيك قلم الله ربك ورب كل شئ
 ان انتم تعرفون واذا علمت بما امرناك به اذا قم عن معامك ثم ول وجهك

شطرابيت ثم قف ثم ارفع يداك للتعنوت لله المعتمد المهيمن المحبوب قل :
 يا الهى هذا مقام الذى به قررت عين المشتاقين واستجذبت افدة العاشقين
 وهذا انتى مقصد القاصدين وعلى مطلب الطالبين وهذا مقام الذى تظرفيه
 عيون العارفين فى فراقك وتصفر وجوه الواصلين فى اشتياقهم الى جمالك
 اسالك يا الهى به وتجليات انوار عزا حديثك وبوارق ظهور قدس الوحيك
 بان خلصنى عن نار نفسى وقديسى عن كل ما لا يلىق سلطانك وانك انت
 المهيمن القيوم ثم ابرئ يدك الى ان يصل الى فخذيك ثم كبر الله تسعة مرة ثم
 ارفع يدك مرة اخرى الى الله ربك ورب ما كان وما يكون وقل : "الهى
 هذه مدينة التى فيها ظهرت سلطتك وبرزت اثار عظمةك وبرزت اياتك
 وتمت كلمتك وعلت قدرتك ولاحك حجتك واهاطت رحمتك
 كل الاشياء وكل ما فى السموات والارض ويشهد بذلك نفسى وقلوبى ولسانى
 ثم عباد وملكومون اذا اسالك يا الهى بحسب وبما ظهر فيها بان تنزع ما يعيدنى
 عن شاطئ قدس رحمتك وانصالك ومنعنى عن جواريف فضلك وعطالك
 ثم ابسنى يا الهى قميص مكرتك والطاقك وانك انت المعتمد على ما تشاء

وَأَمَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُتَعَالَى الْمَحْبُوبُ ثُمَّ أَشْرَفِي يَا أَلَمِي مِنْ سَلْمِيلٍ عَزَّ وَفَانَكِ
 وَمَعِينٍ قَدَسٍ لَعَانِكِ الَّتِي لَوْ رَشَّحُ مِنْهَا قَطْرَةٌ عَلَى الْمَمْلَكَاتِ لَيَصِيرُنَّ حَيًّا
 بِأَيِّدِهَا مَا قَامْنَا فِي مَقَابِلِهِ وَجْهَكَ وَظُهُورَاتِ بَوَارِقِ الْإِنْوَارِ طَلَعَكَ
 وَأَمَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُتَعَالَى الْقُدُّوسُ إِذَا فَانَزَلَ بِإِذْنِكَ ثُمَّ أَشْرَفِي عَلَى الْآرَامِ
 بِوَقَارِ اللَّهِ وَكَلِيمَتِهِ وَفِي مَشِيكَ تَهَلَّلَ رَبُّكَ ثُمَّ كَبَّرَ وَتَقَدَّسَ وَتَجَدَّدَ ثُمَّ أَسْبَحَ
 سُنَّ الْمُرْسَلِينَ وَسَجَّيَةِ الْمُتَقَرَّبِينَ قُلْنَ «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ
 وَالنُّورِينَ يَدَيْكَ كَرَّمَهُدَا الْكَلِمَةَ عَلَى قَدْرِ الَّذِي لَمْ يَخْدُ مَا رَسُوْكَ وَبِأَيِّدِكَ
 وَكَذَلِكَ أَمْرُنَاكَ بِالْحَقِّ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ بِأَمْرِهِ وَيَعْمَلُونَ ثُمَّ عَلِمْنَا أَنَّكَ
 بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ تُجِيبُ رَبُّكَ حِينَ الَّذِي اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَنَادَى الْمَلَائِكَةَ
 بِقَوْلِهِ اسْتَبْرِكُمْ وَإِنْ هَمَّ مِنْهُ تَسْرِبُهُ الْوَأَنْتُمْ فِي أَسْرَارِ رَبِّكُمْ تَتَكَلَّمُونَ بِلُغَتِهِ
 لَوْ تَشْهَدُ بَعْضُ الْعُقَدَةِ لِتَشْهَدَهُ حِينَئِذٍ كَيْفَ يَكُونُ مَسْتَوِيًّا عَلَى أَعْرَاشِ الْمَوْجُودَاتِ
 وَيُنَادِي بِنَانَةِ لَأَنَّهُ الْإِنَّا الْمُهَيَّمِينَ الْقِيُومَ وَأَنْتَ يَا أَيُّهَا الزُّرَّارُ فَاعْرِفْ
 قَدْرَكَ وَمَقْدَارَكَ فِي ذَلِكَ بِحَسْبِ شُكْرِ اللَّهِ بِأَرْزُقَتْ بِذَلِكَ وَأَيْدِكَ
 عَلَى ذَلِكَ وَأَنْتَ مَا مِنْ آتٍ إِلَّا هُوَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ كُلُّ بَامْرِهِ يَعْمَلُونَ فَطُوبَى

لك يا عبد بما دخلت برية القدس وفاران الروح وسيناء الامر بل لو
تدق بصرك تشهد ان كل ما في حولك يطوفون فوالله يا ايها العبد المهاجر اذا
يؤنفتح ابصرك وتفتت فوق رأسك الى السماء تشهد بان حطائر القدس
ومواقع الانس ثم اهل سرادق اللاهوت واهل مقاعد الجبروت وماكل
المتعدين من ظلمات الملك والملكوت كلهم تحت كرن في هواء القدس
فوق رأسك ويهلتن ويخبرن ويقدرن ويحبدن معك رب المدينة والذي
ظهرتها وطلع فيها وكذلك تشهد الامران انت تكون من الذين هم بصبر
الروح يشهدون واذا وصلت الى مقام الذي استقرت باب المدينة
مقدار عشرين خطوة اذا وقف بامر الله ركبك ورب كل شئ ورب هذا المنظر
المحمود ثم كبر الله تسعة عشرة مرة ثم خاطب المدينة من قبلي وقل لعن الله قوما حال
بيننا وبين انوار قدسك يا مدينة الله وسخونا عن الاستنساخ من روائح قدسك
وانك تكون في جوار عز رحمتك والقيام على قنار باب فيض رحمتك ثم حول
انظر الى المنظر الاكبر شطرا بحدار من المدينة وما خلق فيها وكان عليها لان على
كل ذلك وقعت نظرة الله العزيز المهيمن القيوم قل ان يا عبد المدينة فطوبى لك

بما استشرت عليك من انوار شمس ربك العلي الاعلى ان يا اشجار المدينة فطوبى
 لكم بما هبت عليكم نemat القدس عن شطر البقاء ان يا هواء المدينة فطوبى
 لك بما انبسط فيك هواء الله العزيز المتعذر المحبوب ان يا ارض المدينة
 فطوبى لك بما شئى عليك رجل ربك الرحمن و تربك سكيل سبحان في
 ايام التي كان الكل في حجات انفسهم محجبون ثم امش الى ان تصل المدينة
 و اذا فرغت بلقائها و وصلت الى بابها ضغ و جك على تراب الباب
 لتجد راحة ربك العلي الاعلى و تكون من الذين هم بباء الحيوان هم يزرقون ثم
 اعلم بان من ترابها يطيب حكم الماء و من ماءه حكم الهواء و من هوائه اثرها و يجذب
 منها طهر حكم الكاف و التون ان اتم تعلمون و هذا ما وضعناه لك في الارض
 و بين هولا الذين هم في سكر انفسهم خادون و الالف الذي نفسى بيده
 لذرة من ترابها لا عز عند الله عما خلق في ميادين البقاء و ما قدر في الوجود
 الاعضاء في سر الامضاء في جبروت ابداء و كذلك نعتي عليك من اسرار الام
 تكون من الذين هم نفعيون و اذا قبلت التراب و استبركت به فارفع
 راسك ثم قم و قبر الله تسعة عشرة مرة ثم سبي ربك تسعة عشرة مرة ثم امش بوقار

وكنيته ثم عظمت واجلاله الى ان تصل في معاينة البيت اذا قف قل
 "اشهد بلساني ونفسي وروحي وجسدي بان هذا مقام الذي سبحانه اهل
 جبروت العما ثم اهل ملكوت البدار ثم الذين هم سكنوا في رفارف البقاء
 خلف الحج الكبرياء وبه ظهر كل شيء وبه ميزنا ثم الجود على سائر العالمين
 وهذا مقام الذي يتبرك به سكان ملائكة البقاء ويستفيض به افئدة الذين هم
 استقروا بين الارض والسماء وكُنُس قِصَّة في كل يوم اهل عرفات بحراء
 ثم بغداد الروح ملائكة المقربين وان هذا مقام الذي فيه ظهر حال الرحمن
 ثم استوى بنفسه على عرش الغفران وحكم بما اراد على اهل الاكوان وانه ليعصا
 لما يشاء بحكم ما يحب ويفعل ما يريد اشهد ان يعقبه من هذا التراب خلق آدم
 الاولي ولذا سمي ابو البشر في ملكوت الاسماء وحججه الله اول ذكره بين المخلوق
 اجمعين" اذا فاخر بوجهك على التراب ثم وضع خدك اليميني عليه ثم قل
 بلساني: "فبسمك اللهم يا الهى هذا عدك الذي قد نقطع عن كل الجهات
 وتوجه الى جهة فردائتك وخلص نفسي عن كل ماسواك وتوسل بحبال جود غيايكد
 وقد جاء بانه الى ميادين عز رحمتك اذا هبت يا الهى على فؤادي من ارباب

عرق قدس غياتك وعلی کینوتی من نجات سلطان عزالطائف ولا تطرفنی
 یا الہی عن بابک محروماً ولا عن ظورات شمس افضالك یا یوساً وانک انت
 المقدر علی ما شاء وانک انت لمہمین الغزیر القدير^{۳۲۲} ثم لم وتوجه الی جهة
 الایمن من ابیت شطربک المتعالی الغزیر الحکیم ثم ارفع یداک الی اللہ
 الاعلی الاعلی وقل "فسبحانک اللهم یا الہی قد ارتفعت یدای رجائی الی اسباب
 جودک ومواہبک وعلقت انا مل عتادی الی جبال فضلك والطائفک
 اسألك بالذی بہ لبیت المکنات من خلج ہدایتک وایحیت الموجودات
 من سلطان راقک واکرامک بان لا تخلق باب معرقتک علی وجه قلبی
 ولا باب حمتک علی نوادی ثم اجعلنی یا الہی علی ما یلیق سلطان عز وصدایک
 وعلیک قدس صمدایتک وانک انت الفاضل الی ابدل لعسیر الکریم
 وانا الذی یا الہی تقطعت عن نفسی واسرعت الی نعتک الاعلی وهاجرت
 عن بیستی ووقفت امامتیک الاطر الاہبی اذا سألك بان لا تدعی بی
 ولا بالذین منعون اناس عن حب جمالك ویصدون العباد عن صراطک
 الغزیر المستقیم ثم طوف حول ابیت من قلبی سبعة مرۃ کذلک یا مر

جمال القدم ويعلمك ما لا يعرفه احد من العالمين وفي حين الذي تطوف
 بيت ربك ذكره في قلبك وعلى لسانك وكن في نفسك مستقبلاً
 جهه عرش عظيم واذا اتهمت طوافك فاحضر في رواق الاول لقاء باب
 الحرم ثم وقف ثم ارفع يداك الى سماء فيفضل فضل ربك العزيز المنيع وادع
 بانك حين الذي ترفع يداك رفعها بجذب الذي به ترفع ايادي المكنات
 الى سماء فيفضل مولاك واذا اردت ان تدعوا الله ربك تدعوه بخلص الذي
 يتنطق اسن كل الذرات بشا بارئك وذكر موجودك المتقدر العاود البديع
 وانك ان لم تكن كذلك لا ينبغي لك بان تقوم مقام الذي قامت
 عليه هاكل المقديين والمقربين ولا نسبتك الى نفسي ولا تكونك في
 ظل حبي الذي حمله الله سيفاً قاطعاً بين المشركين والموحدين واذا رقت
 يداك الى سحاب رحمة ربك العزيز العالم لعليم قل "اشهد ان لا اله
 الا هو وحده لا شريك له ولا شبيه له ولا وزير ولا نظير ولا ضد ولا ند ولا مثال
 سلطان المرتفع لمستنقع الرفع لم يزل كان واحداً في ذاته وواحد في
 صفاته وواحد في افعاله ولا يزال يكون مثل ما قد كان في عنة صلاه

وسلطان استجماله الذي قد اقر العارفون بالعجز عن الورود على ميادين قدس
 عرفانه واعترف المخلصون بتقصير عن الارتقاء الى سماه ذكره وثناءه
 وانه هو المهيمن على كل شئ وانه هو العزيز الكريم واشهد ان النقطة الاولى
 وربنا العلي الاعلى نظوره في لاهوت السما وبرزه في جبروت القضا وطلوعه في
 ملكوت الامضاء ويثبت الموجودات ووجدت الملكات ونصب ميراث
 العدل على مقام عز حميد وبعده ديك العرش وغردت ورقاء العز وقات
 قيامه الامر وظهر ما كُنس في خزان عز حفيظ وبعده رفعت سموات القدم وصعدت
 سحب الجود في هذا الفضاء الاقدس الاكرم واشرفت شمس الفضل والكرم
 عن افق قدس مسير وبعده موجت ابحر الآيات في ملكوت الاسماء واصفقت
 وامتت ميقات الامر بما قدر في صحائف مجد مسبح واشهد ان بكشف برقع
 اتسر عن جمال الكبرياء وظهرت اسرار الغيب في ملكوت البدا وبعده استخرج
 كل فقير الى سماه العناء واستصعد كل فان الى مواقع البقاء وكل عليل الى
 مكان الشفاء على سرادق نور لميع واشهد يا الهى بان هذا مقام الذي
 فيه استويت على عرش عز وحدانيتك وخلقت خلق الاولين والآخرين

سلطان شيتك وارادك وفيه امطرت سحاب فضلك على العالين
 اذا اسالك يا الهى باسمك الاعظم المكنون وكلتك الاتم المحزون الذ
 وعدت العباد بظهوره فى المستغاث بان تخلصنى على شاطىء حبه غفرانك
 وتحمى عن كل ما احصيته من جريراتى الكبرى وخطيئاتى العظمى ثم اغفر يا الهى الى
 وائى وعشيرتى والذين نسبتهم الى نفسى من الذين هم امنوا بك وباياك ثم
 اجعل لى يا الهى مقعد صدق عندك ثم احضنى بعبادك المقربين ثم اسالك
 يا الهى ومحسبوى بان لا تجعلنى من الذين يطوفون بيتك فى ارضك ويكرو
 بيتك الحرام فى مطاهر نفك ومطالع عز قيويتك ومواقع قدس بويتك
 وهذا يا الهى منتهى املى ورجائى وانك انت سلطان المقدر العزيز الحكيم
 ثم اسالك يا الهى بجاك الذى به استفاضت شمس عز غياتك وسترقت
 بوارق انوار قدس مكرتك بان لا تضربنى فى يوم الذى فيه يضرب كل
 ذى نفس ويستكبر كل ذى شوكة ورياسة وتزل فيه اقدام الباغين وترفع
 فيه ضجج كل الاشياء وتظلم فيه كل ضياء شرق نير اذا اخذ يدى يا الهى بيد
 فضلك وافضالك ولا تحرمنى فى ذلك اليوم عن نعمات عز قدسك

ولا عن استماع نعمات بدعك ولا تعقبني يا آلي في ذلك اليوم خلف كل
 ناعق فاسق فاجعل بصري مفتوحاً بفضلك لا تعرفك بنفسك ولا بأسواك
 وأشاهد بدواع انوار جمالك بما أعظمتني بحجودك لا باعدتني من لانتك ما جعلت
 نفسك ولياً دون ذاتك ولا رباً لنا غير آياتك وانت القائم بحكم
 العلم الخبير والمحمد رب كل شيء ورب العالمين إذا فاقتم زيارتك
 لانا ما أدنا احداً بان تقرب الي المحرم ازيد من ذلك لان امام ذلك المقام
 يتضح انوار الذات عن وراء الاسماء والصفات ومن دون ذلك عايتة
 للادب الذي كان من حسن الصفات عند الله مالك الارضين والسموات
 وكذلك القينا عليك الامر بحجة واضح لائح مسين وانما نخت ان يذهب من
 كل مدينة احد من قبلي ونفسه ليزور بيت الله ويكون من الزائرين تالله في كل
 قدم يزل عليه الرحمة والغاية من سماء قدس مسير وحسن الذي يرفع قدم
 الاولى ويضعه ليغفر الله ذنوبه وذنوب امته وابيه وكل ما يكون غمواً اليه
 وكذلك احاط فضل ربك كل الموجودات من الاولين والآخرين تالله
 من زار بيتك لمن زار الله في سوادق عز لقائه وخباه مجد جماله وكذلك

نخبكم من نسا الذي كان عند العرش عظيم و من ابيت بما عملناه قدسية
 بعد موتة في رضوان العزة والكبرياء على جمال يستضي من انوار وجهه اهل طائفة
 و يا مكل من في السموات العلى بان تحضرن بين يديه و يطوفن في حوله و يزورن
 جماله في كل بلور و ايسل يا امانا الله في الارض فاسوا الى ذكر الاله عظيم ثم ذروا
 ما في ايديكم و توجهوا الى مقر الله العزيز المقدر العليم ان شبتوا يا قوم على مقام
 الذي لو يقوم عليكم كل من على الارض لن تمسستوا اليه و تكونن في دين الله
 لمن اترسخن سوف منعكم المشركون عما اتقى الله عليكم بغل الذي كان في صدوم
 ولكن الله يفعل ما يشاء بقوله و انه هو المقدر القدير ثم اهلوا بانا كتبنا في زيارة
 ابيت الواحاً مفصلاً مبوطاً و ما ارسلنا ما الى حينذ و لو شاء الله زرسلها باحق
 و انه ولي المرسلين و ما ارسلناه هذا نزل من جبروت الله بالاخصار لان طائفة
 المقربين و اهل ملا العالمين يحسن ان يختصرن في الاعمال على الظاهر و في
 الباطن يكونن في كل حين لمن الزارين كذلك علمناكم و عرفناكم بسبل التعبد
 و هديناكم الى شاطئ فضل ميسن «

و از حضرت عبد البهاء و بسين قسمتي از سورة الحج در خطابي حسين مطهر است:

قوله العزيز: « واما نزل في سورة الحج ان الله فرض على الطائف ان
 يسمع نداء الحق صين طوافه واذا لم يسمع يكرّر الطواف حتى يسمع النداء
 فالمراد من النداء الرحمن في وادي اليمين من قلب الانسان و
 هذا هو البقعة المباركة التي يرتفع منها النداء وسميها اذن واعيّة صافية
 ويحرم عن الاستماع القلوب القاسية »

توضیح رابع به بیت الله

و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله الاعلی: « ای سلمان عزت کل اسماء
 و رفعت آن و عظمت و اشتها از نسبتها الی الله بوده مثلاً ملاحظه نما در بیوتی
 که بین مثل مختلفه مرتفع شده و جمیع آن بیوت را طائف اند و از اماکن عبودیه
 بزیارت آن بیوت میروند و این واضح است که احترام آن بیوت بعزت
 آن بوده که جمال و ستم جل اجداله بخود نسبت داده با آنکه کل عارفند که
 جمال و ستم محتاج به بتی نبوده و نخواهد بود و نسبت کل اماکن بذات مقدّس
 علی حد سوا بوده بلکه این بیوت و امثال آنرا سبب فوز و فلاح عباده خود
 قرار داده تا جمیع ناس را از بدایع فضل خود محروم نفرماید قطوبی لمن اتبع

امراته و عمل مباحه من لدنه و کان من الغارین و این بیوت و طائفین
 آن عند الله معتزله مادی که این نسبت منقطع نشده و بعد از انقطاع اگر
 نفسی طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل نار عند الله محسوب و همچنین
 در بیوت انفسیه ملاحظه نمائید بعد از اعراض کلمه صمیم بر خود جاری و ساکن نش
 عند الله از عبده اصنام بوده و خواهند بود در ضمن قطع نسبت روح
 خفیه سوره از آن بیوت اخذ میشود «

بیتین و مقبرهای عرش

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال از حج جواب یکی از دو بیت
 واجب دیگر تبیین شخصی است که غیر مستحج نموده
 سؤال مجدداً از حج استفسار شده بود جواب : حج بیت که بر رجال است
 بیت عظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز معصود است هر یک را که حج نمایند
 کافی است هر کدام که نزدیکتر بر بلده است اهل آن بلد از حج نمایند «
 و در لوجی است قوله الاعلی : « اینک اراده زیارت بیت نمودید بنظر من
 مقبول و محبوب است و لکن اگر بروج و ریجان واقع شود و معیار حکمت

نباشد بگو یا قوم اول امر عرفان حق جل جلاله و آخر آن استقامت و بعد تطهیر مال و ما عند القوم بما امر به الله بوده و لذا باید اول حقوق الهی ادا شود و بعد توجیه بیت، محض فضل این کلمه ذکر شد «

و در کتاب اقدس است قوله جل و عز: وَ أَرْفَعُنَّ الْبَيْتَ فِي الْمَقَامِينَ وَالْمَقَامَاتِ الَّتِي اسْتَقَرَّ عَرْشُ رَبِّكَ الرَّحْمَنُ كَذَلِكَ يَأْمُرُكَ مُؤَلَّى الْعَارِفِينَ «

و در رساله سوال و جواب است: «سوال از ارتفاع بیتین در مقامین و مقامات مستقر عرش جواب مقصود از بیتین بیت عظم و بیت نقطه است و مقامات دیگر با اختیار اهل آن بلد است هر بستنی را که محل استقرار شده نمایند یا یک بیت را اختیار کنند «

و از حضرت ولی امر الله راجع با طرف بیت حضرت نقطه در شیراز خطاب بمحصل روحانی طهران است قوله المطاع: «بسیار لازم است و مهم که بمحصل آن مدینه و حضرات افغان سفارش و تأکید نمایند که هیچ وجهی از وجود جوار آن بیت را تغییر ندهند و عمارتی را منهدم نزنند و شکل ظاهری آنرا بحال اصلی و طرز قدیمی خود گذارند «

د قوله المستبوع المطاع : « از قبل تاکید صریح گشت و حال هم بمحصل روحانی شیراز مجدد ابنوع تاکید سفارش و توضیح مرقوم شد که اطراف بیت مکرّم را در شیراز منهدم سازند و تخیر و تبدیلی در شکل و حالت ظاهره اش ندهند چنانچه تئویر قسمت بیت مبارک که مختصّ زیارت علی مخصوص محبسه ای که در آن اظهار امر فرمودند بنور کبریا ابدًا قطعاً جائز نه »

د قوله المفروض المطاع : « در خصوص زیارت بیت مبارک شیراز و دخول در حجره محل نزول وحی در او و دخول در حجره ای که محل نزول وحی بود جائز ولی باید بکمال خضوع و خشوع داخل شوند و زیارت نمایند و استیاز این حجره از سایر حجرات بیت باید در جمیع شؤون باقی و محفوظ ماند »

حضور در محضر صاحب امر

و نیز در یکی از آثار بامضاء خ اوم ع ع خطاب با قاجار بر وجهی مورد
 ۲۷ جمادی الاولی ۱۲۹۷ هـ : « در یکی از الواح پارسی این کلمه از
 سماء شیت آئی نازل امروز اعمال شایسته باید و افعال پسندیده شاید
 و هر عمل نسکی بنفقه مبلغ امر است شاهد این مقال بیاناتی است که از قلم

اعلی در الواح اخیری ثبت شده اگر امر و نفسی بطرز آیات فائز شود عند الله
 اجبات از عمل نفسی که سپیاده بشطر اقدس توجه نماید و بلبغای حضرت
 معبود در مقام محمور فائز گردد. امانت از برای مدینه انانیت بشابه حصن
 و از برای سیکل انسانی بشابه عین اگر نفسی از او محروم ماند در ساعت عرش
 ناینیاند کور و مسطور است اگر چه در صددت بصر مانند زرقا، یا باشد «

در لوحی خطاب با قاجال بر وجودی است قوله الاعلی : « و اما رجوع
 بساحت اقدس این آیام بر حسب ظاهر جائز نه قدر زانی لوح من الالواح
 کم من قریب لانقره العقب و کم من بعید و نفس بحیب انه هو القریب و فی لوح
 آخر کم من قریب هو الغریب و کم من بعید هو القریب طوبی الغریب و قریب
 و فی لوح آخر کم من حیب صارجا با و کم من مؤانس و جدناه مؤانس و کم من
 قریب نشهد بان فی مقام بعید اگر چه معلوم است که هیچ فضلی و هیچ تقاضی
 و تریبی بلبغاء الله در ظاهر ظاهر معادله نموده نمی نماید قسم بافتاب عزت و حید که از
 شرق تجسید هم قدیرم طالع است معادله نمی نماید بحضور بین یدی العرش
 فی ظاهر الظاهر و لونی آن ماخلق فی السموات و الارضین بعضی از ناس از

تخلف معنوی آلیه محروم شده اند این است که تأثیرات این امور و ثمرات آن
از نظر مستور مانده لذا با و با هم خود مشغول و از مالک انام محبوب مانده اند مقصود
انده با از نفوس درین قرب از وصال محرومند و با از نفوس که در بعد ظاهر
بگوشر لقاء فائزند از من فضل ربک العلی یعنی زیرالکریم طوبی از برای نفسی که
بهر دو فائز باشد مستطعا عن رضاه و فانی فی رضاه ربّه تا الله لا یعادله عمل من الاعمال
اگر این حجاب با صبح اراده رب الارباب خرق شود مشاهده سینمایی کل من
علی الارض را من الاعزّه و الاذله یضعن العقر و الغنی ثم تسلطه و العزّه عن
در انحصار و یسر عن الی مقام الذی تنطق ذرات ترابیه انه لا اله الا هو المقصد
العزیز المختار «

و در لوجی دیگر است قوله الاعلی : « شرائط نفوسی که باذن فائزند این است
که اول صحت مزاج و صحت بدن ثانی اسباب سفراز نقد و غیره و شرطی که اعظم
شرایط است تحصیل اذن است در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت
اقتضای حرکت و توجه جائزند «

و در شری از خادم خطاب بناظر قوله : « در این ارض خبری نشده خبرانگد

مسافرین من غیر از من متصلاً دارد این آیام حساب شد چهل و پنج نفر علاوه بر
 مهاجرین که اول اسب راه بودند از مسافرین در این ارض موجودند معدودی از
 این نفوس باذن و مابقی بغیر از من نهی الهی را نشنیدند و بحیال خود عاملند
 نال لیس التوفیق بالطاعة و التعلیم و الرضا «

و در اثری دیگر قوله: «باید دوستان بخدمت امر مشغول باشند اگر در آیام الهی
 امر محبوبی از نفسی ظاهر شود حکم تقاضا برای او از قلم اعلی جاری میشود و این بنا
 بکثر این عبد از سان عظمت اصنام نمود و قوله: ذکر جناب حاجی علی
 را نمودید و همچنین توجس شطبه اقدس، او امر و احکام الهی هر یک بمقتضیات
 حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بجهانی باید در آنچه از قلم اعلی جاری شد
 ملاحظه نماید اگر مطابق بحکمت است حرکت نماید و اگر موافق سکون است
 ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت
 کند بیح اطلاق هم نبرد مظلوم محبوب نه مگرد ادای دیون بسیاری از نفوس
 نابل ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم «

علت عدم اذن عموم

و نیز در لوح خطاب به نصیر است قوله الاعلی : « و اگر مرا خطه ضعف عباد
و فساد من فی البلاد نمیشد بسته اذن داده میشد که کل بین یدی عرش عظیم
حاضر شوند و نجات روح القدس اکرم را بصبر ظاهر مشاهده نمایند »

و در لوح دیگر است قوله الاعلی : « ایدوستان تا چند در غفلت سید آخر نظر نمایند

عاقبت امور را در هر اول امری مشاهده کنید این معلوم و محقق است که کمال

محبت بهر یک داشته و داریم و اگر مصلحت امر مشاهده میشد بسته خود حضار

مینمودیم بشنوید و میت شفقانه را بی رضا حرکت نکنید و از هر نفسی مطمئن باش

امساک لسان لازم بدو کلمه حرف محبت آمیز فریب مخورید و از مقبلین شمرید

امر این متعرب بسیار شدید است سهل مدارید نسال الله بان یوفقکم علی اتصال

و الاصلاح و یحکمکم من الذین احقاروا ما احقار لهم الله انه علی کل شیء قدير »

بقاع متعدده

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح بشارات است قوله الاعلی : « بشارت چهارم

شد در حال مخصوص زیارت اهل تسبیور لازم نه مخارج آنرا اگر صاحبان قدرت

و وسعت بر بیت عدل برسانند عند الله مقبول و محبوب فیما للعالمین (۱) «
 و از حضرت عبدالبهاء خطابی است قوله بغزیر: « اما بیاع مقدسه
 مستحق تعظیم و تکریم است زیرا منسوب شخص حلیل، این تعظیم و تکریم راجع بروح
 پاک است نه جسم خاک این محل وقتی کوی جانان بود و آن جان پاک در آن
 مادی داشت لهذا عاشقان خاک آن کوی را محل منیش نمایند ولی تعلق به
 تراب ندارد بلکه بغض آفتاب گزند اما طلب عون و عنایت و حفظ و صیانت
 جز بمجال مبارک جائزه و اگر دون این باشد غمتی بر پشش خاک گدود »

و خطابی دیگر با قاضی میرزا حسین بروجرودی و حاجی ابوالقاسم دبایغ در طهران است
 قوله بغزیر: « اجاب باید احرام روضه مبارکه بر بندند و بقیعه مقدسه مشرف شوند
 و اذن و اجازه دارند و لو این عبد در قصی بلاد عالم باشد زیرا اصل زیارت روضه
 مبارکه و مقام اعلی است شد حال از برای ایند و لازم است در ضمن اگر

(۱) و فی الحدیث لا تشاء الحال الا لکذا هو کفایة عن التفرغ لایقصد موضع بنیة التقریب الی الله
 الا لکذا تعظیمشان المقصود و ما سواه فمما فی الفضل منه لا تشاء الحال الا الی الله مساجد و امشینی
 خصوص المسجد فکما یستنع زیارة صلح حتی ادیت اد قریب او طلب علم او تجارة (مجمع البحرین)

علاقاتی هم با این عبد نمایند بی ترس نخواهد بود

زیارت روضه مبارکه

و در باین اذکار زیارات بسیار در حق شهداء و صلحاء صادر از حضرت نقطه و

حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء زیارت روضه حضرت بهاء الله

است که از الواح متعدده آن حضرت خطاب به ایان خراسان گرد آمد قوله

الاعلیٰ: قد اثناء الذی نهر من نفاک الاعلیٰ و البهاء الذی طلّح من

جمالک الابهی علیک یا منظر الکبریا و سلطان البقاء و ملک من فی الارض

و السماء اشهد ان بک ظرت سلطه الله و اقداره و عظمه الله و کبریاؤه و بک

اشرفت شمس القدم فی سماء القضا و طلّح جمال لغیب عن افق البداء

و اشهد ان بحر کرمه من قلک ظر حکم الکاف و النون و برز سر الله المکنون

و بدیات المکنات و نبشت الظهورات و اشهد ان بحالک ظر جمال المحبود

و بوجک لاح وجه المقصود و بکلمه من عندک فصل بین المکنات و صفه

المخلصون الی الذروه العلیا و المشرکون الی الدرکات السفلی و اشهد ان

من عرفک فقد عرف الله و من فاز ببقایک فقد فاز ببقاء الله فطوبی

لِمَنْ آمَنَ بِكَ يَا أَيُّهَا الْخَلِيقُ وَخَضَعَ بِطَانَتِكَ وَشَرَفَ بِتَعَانِكَ وَبَلَغَ بِفِعْلِكَ وَطَافَ فِي
 حَوْلِكَ وَخَضَعَ لِعِزَّتِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَكَلَمَكَ وَكَلَمَكَ يَا أَيُّهَا الْخَلِيقُ وَجَاعَدَ بِطَانَتِكَ وَجَارَبَ
 بِنَفْسِكَ وَتَكَبَّرَ لِدِينِكَ وَجَدَّ بِجَادِلِ سِرِّكَ وَفَرَمَ بِحُلُومِكَ وَاقْتَدَرَ بِرِكَ وَكَانَ مِنْ
 الْمَشْرُوكِينَ فِي الْأَنْوَاعِ الْقُدْسِ مِنْ مِصْبَحِ الْأَمْرِ مَلُوتًا يَا أَيُّهَا الْمَوْجُوبِيُّ فَارْسِلْ إِلَى
 عَيْنِ مَنْ رَحِمْتَكَ وَعَيْنِ مَنْ نَفَحْتَ قُدْسَ الطَّافِكِ لِتَجِدْنِي عَنْ نَفْسِي عَنْ
 الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قَرْبِكَ وَتَعَانِكَ أَنْتَ الْمُقَدَّرُ عَلَى مَا شَاءَ وَأَنْتَ كُنْتَ عَلَى
 كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ شَاءَ اللَّهُ وَذَكَرَهُ وَبِحَسَادِ اللَّهِ وَنُورِهِ أَشْهَدُ
 بِأَنَّ مَا رَأَيْتَ عَيْنَ الْأَبْدَانِ مِنْ مَطْلُومٍ مَا شَبِهَكَ كُنْتُ فِي أَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبُلَايَا
 مَرَّةً كُنْتُ تَحْتَ أَسْلَاسٍ وَالْأَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتُ تَحْتَ سَيْفِ الْأَعْدَاءِ وَمَعَ
 كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتُ أَنْسَ بِمَا أَمَرْتُ مِنْ لَدُنْ عَالِمٍ حَكِيمٍ رَوْحِي لِنَفْسِكَ الْفِدَاءَ
 وَنَفْسِي بِبِلَاكَ الْفِدَاءَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَفْضَيْتَ وَجُوهَهُمْ مِنْ
 الْأَنْوَارِ وَجِهَكَ وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ جَبَّ نَفْسِكَ أَنْ يُكْشِفَ السُّجُوتَ الَّتِي حَالَتْ
 بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَيَرْزُقُنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْتَ الْمُقَدَّرُ لِلْعَالِي
 الْعَزِيزِ الْغَفُورِ الرَّحِيمِ صَلِّ اللَّهُمَّ يَا أَيُّهَا الْعَلِيُّ عَلَى السُّدْرَةِ وَأَوْرَاقِهَا وَأَعْصَانِهَا

و افاضانها و اصولها و فروغها بدوام اسمائک بحسنی و صفائک العلیا تم
 احفظها من شر المتعدین و جنود الظالمین انک انت المقدر القدر
 صل اللهم یا الہی علی عبادک الفائزین و امانک الفائزات انک انت الکریم
 ذو الفضل العظیم لا اله الا انت الغفور الکریم .

در حق زیارت روضه مبارکه و مقام علی

و در حق زیارت منوچهرخان و آقا علی حسیدر

و از حضرت ولی امر الله در ابلاغیه بحجاب سوال از زیارتنامه مذکور است
 قوله المطاع : « منحصر بحضرت علی و جمال مبارک است »

و در ابلاغیه دیگر راجع زیارت قبر منوچهرخان محمد الدوله و آقا علی حسید شروانی
 در یوم مخصوص (۲۸ شعبان) در هر سنده قوله المطاع : « تکلیف

و اجبار جائز نه مستحب است نه واجب »

و از حضرت نقطه و حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء صور زیارات
 بسیاری در حق ائمه و اولیاء و شهداء در سابق و بدیع هر دو هست که در
 مواقع مخصوصه تلاوت آنها ممدوح بود و بسیاری از آنها منتشر و یا مطبوع

یباشد و از معروفترین آنها صورت زیارت صادر از حضرت بهاء الله
در حق حضرت امام حسین است و از حضرت عبدالبهاء در آثار عدیده
ذکر و وصف از آن گردیده از آنجمله در یکی از آثار در شرح و تبیین بعضی از آن
چنین فرمودند قوله العزیز: « و اما آوردنی زیارت سید الشهداء روح
المقربین له الغداء و هی بمصیبتک ترک النقطة مقرباً و اتخذت نفسها مقرباً
تحت ابناء علم ان النقطة مقرباً عنوان کتاب الانشاء و ان النقطة تفصل
بالالف و الالف تکرر فی الاعداد و قنطرة الحروفات العالیات و الکلمات
الآتات و حیث ان الشهادة فی سبیل الله عبارة عن المحو و الغناء و سر
الغداء فاقضى النقطة تدخل تحت ابناء فخرت مغشياً علیها صغراً و خزاناً و
اسفاً علی سید الشهداء روح المقربین له الغداء فاستقر مغشياً علیها تحت
ابناء »

و در خطابی دیگر قوله العزیز: « اما حضورت بعبتة مقدره مشروط باذن است »
و در خطابی دیگر بجای محمد رضا همدانی است قوله العزیز: « دو هزار سال
است که چنین سیر و دو نهایت آمال تجدید معبد سلیمان است که پس دیوار

دیران اوندله وندبه سیمانید ... بی این مواقع محترم است و شایان
 و سزاور زیارت و تبرک بان ... من نیز آهنگ زیارت آن مواقع مقدسه
 دارم آرا نحه معطره انبیا و نبی اسرائیل از اندیاری است تمام نمایم «
 و در خطابی دیگر شهریار اسفندیار کرمان است قوله العزیز : « و اما طلب
 حاجت در اماکن مقدسه چون آن اماکن نسبت بجذات لهذا اشرف
 بقاع است البته طلب در اشرف بقاع مانند سایر جهات نیست «

مشرق الاذکار

و نیز در کتاب اقدس است قوله صل و علا : « یا ملا الانشا و عمر و ابوتاباکمل ما
 یملکن فی الامکان باسم مالک الادیان و زینو ما بایستغنی لها لا بالتصور و لا
 شیء و اذکر و اذکرکم الرحمن بالروح و الريحان الا بذکره سیر الصدور و تقر
 الابصار ... قیل مشرق الاذکار ان کل بیت نبی لذكری فی المدین و العری
 كذلك نسبحی لدى العرش ... علموا ذریا تکم ما نزل من سماء العظمة و الاقدأ
 لیترووا العراج الرحمن باحسن الامحان فی العرف المبینه فی مشارق الاذکار «
 و در لوحی است قوله الاعلی : « این حکم محکم در کتاب اقدس نازل و لکن این

امور متعلق بحکمت است در هر حال باید باقی حکمت ناظر شد ،

و از حضرت عبدالبها در خطابی است قوله العزیز :

« ای عاشقان روی حق دوستان را محضی باید و مجمعی شاید که در آن مجامع و محافل بذكر و شکر حق و تلاوت و تریل آیات و آثار جمال مبارک روحی لاجبائے الفداء مشغول و مألوف گردند و انوار ملکوت اسی و پر تو افق اصلی بر آن مجامع نورا و تابند و این محافل مشارق انوار است که تعلم اعلیٰ تعین و مقرر گردیده است که باید در جمیع مدن و قراءت تائیس شود و چون تعسیر باید مجامع خصوصی منسوخ شود ولی حال چون مجامع عمومی در بلاد مؤسس نه چه که سبب بهیجان اشرار و تعسیر خنجاگر گردد لهذا محافل خصوصی که عدد نفوس حاضره مطابق عدد مقدس اسم اعظم است اگر تائیس گردد لایس فیہ و مقصد از این آن است که در این محافل تسبیح کثیر حاضر نگردد که باذی جزع و فرزع و شیون جهلا گردد و این مجامع روحانی در نهایت تزیین و تقدیس ترتیب باید تا از محل وارض و هوایش نفعات قدس استشمام گردد و جمال مستدم نظر بحکمت امریه فرمودند که در بلاد حال پیش از عدد اسم اعظم

اجتاد جهانی اجتماع نمایند موافق حکمت است مقصود این است که در
 شریعت آئینه محل عبادت و مجسم تلاوت عمومی مشرق الاذکار است
 و بس و او مانع جمیع مجامع و محافل عبادتیه ولی محافل معارف و مجامع
 خیریه و مجالس شوریه و محاضرات نفع نیز جایز بلکه لازم و واجب ولی حال
 نظر حکمت کل از محذور خالی نه لهذا باید حال به مجامع روحانیه کفایت
 گردد و غرض اول این مجامع جمیع خدمات را علی العجله باید تکفل نماید و اجاب
 الهی باید تجبه مواد بریه این مجمع بقدر امکان معاونت نمایند تا ان شاء الله
 مشرق الاذکار در نهایت عظمت و جلال تائیس شود آنوقت این موقت
 منسوخ گردد و البصا علیکم یا اجبا، الله ع ع «

و در خطابی قوله الغریز: «مشرق الاذکار مغناطیس تائید پروردگار است،
 مشرق الاذکار است اساس عظیم حضرت آموزگار، مشرق الاذکار رکن کین
 آئین کردگار، مشرق الاذکار تائیس سبب اعلا کلمه الله مشرق الاذکار ^{تتمثل}
 و تسمیخ منفرح قلوب هر نیکوکار، مشرق الاذکار نفحات قدس روح بخش کل
 ابرار، مشرق الاذکار نسیم جان پرورش حیات بخش عموم حسد مشرق الاذکار

مصباحش مانند نور صباح روشنی آفاق است، مشرق الاذکار، تنگیش
 مفرح ارواح ملاء علی است، مشرق الاذکار، ترسیل آیات توحید سبب
 سرور و حسب و اهل ملکوت است، ایوم اعظم امور و اتم خدمات
 در آستان مقدس الهی تائیس مشرق الاذکار است ولی نه تقیمی که فحلف
 حکمت واقع شود و سبب جزع و فرزع ارباب غفلت و اسباب فساد و
 اهل ضلالت گردد در آن ارض در نهایت خفا علی العجالة تائیس سبب روح
 و ریحان است و اگر حکمت اقتضاء نماید که باین اسم آن محل مستعمل باشد عنوان
 دیگری دهند و نام دیگری نهند مقصود این است که اجبای الهی در کمال
 حکمت در آن محل نماز و عبادت پروردگار و ترسیل آیات کلمات و ترنیم
 قصائد و نعت رحمانیه مشغول گردند «

در خطابی دیگر است قوله العزیز: « اگر ممکن بود که محلی را اولودر نهایت
 شرق الاذکار مینمودید بسیار موافق بود ولی در نهایت حکمت که با
 سبب فساد اهل عناد گردد و چون این امر عظیم در نهایت اهمیت است
 بقدر امکان قصور نباید نمود «

و در خطابه دیگر قوله العزیز : « در این ایام اهمیت حاصل نموده است و زمین
عین گشته که در هر دهم که دو نفر اجبا باشند باید مشرق الاذکار تعیین شود و
زیر زمین باشد تا در مستقبل نتایج مستحسنه مشاهده گردد »

و در خطابی دیگر قوله بحسب : « مشرق الاذکار عظیم تأسیسات عالم انسانی
است و تفرعاتش بسیار مشرق الاذکار اگرچه محل عبادت است و لکن مربوط
با اسپتال و مریضخانه و اجزاء خانه و مسافرخانه و کتب اطفال ایام و مدرسه تئیس
علوم عالییه است هر مشرق الاذکار مربوط باین پنج چیز است امیدوارم که در
امریک حال مشرق الاذکار تائیس شود و بتدریج اسپتال و کتب و مدرسه
و اجزاء خانه و مسافرخانه نیز در نهایت انتظام ترتیب یابد بیار ان الهی این
تفصیل را بفرمایید تا بدانند که مشرق الاذکار چقدر مهم است مجرد عبارت از
محل عبادت نیست بلکه از هر جهت مکمل است »

و در سفرنامه امریکا است قوله بحسب : « مشرق الاذکار مدور و دایره شکل است
۹ خیابان ۹ باغچه ۹ حوض با فواره های آب و ۹ دروازه در اطراف
دارد هر خیابانی به محلی می رود مثل محل ایام دار اشعار مدرسه ابتدائی و کلبه

و امثال اینها که از لوازم مشرق الاذکار است داخل مشرق الاذکار از غنون
و عرفات خواهد بود و کرسی خطاب مخصوص مناجات و عبادت ولی خطاب هم
در آنجا میتواند داد «

و قوله بحکیم : «د نعفات و اصوات در تلاوت آیات و مناجات نظم و نثر
باید باشد ولی در امور غیر منصوصه بد اخذ نمکنیم هر وقت و هر چه بیت العدل
عمومی حکم نماید آن میزان است «

و در خطابی آقا میرزا علی کسبر نخجوانی باد کوبه ، قوله ائین : «مشرق الاذکار
باید مقدس از صدوق و خزانه باشد ولی در محلی مخصوص بجهت اعانه اگر صدوق
گذاشته باشد باسی نیست و این قرار راجع بیت عدل عمومی است و نفوذ
صدوق اعانه باید بقرار داد بیت العدل صرف شود «

و در جواب میرزا علی صفرا سکونی قوله ائین : «تبدیل مشرق الاذکار محلی
احسن و اعلیٰ جائز تعدد مشرق الاذکار در بلده و احدی مقبول «

و در رساله سؤال و جواب است : «سؤال از مساجد و صوامع و هیات
جواب آنها از مساجد و صوامع و هیات که مخصوص ذکر حق باشد ذکر غیر او

در آنها جائز نیست این است از حد و الهی و الهی تجاوز آن من المعتمدین
بر بانی بآس نبوده و نیت چه که عمل اولاد بوده و با جبر خود رسیده و خواهد
رسید

و در سفرنامه اروپاست قوله العسیر: «باید اهل ادیان و اوطان و
اجناس حسیع علی ترک تعصبات باطله و امتیازات و همیه نمایند حتی در معبد
و کنیه های هرات و ملتتی بروند زیرا در جمیع کفاس و مساجد ذکر الهی است
.... چه فرق است مابین این معابد»

(۱) ملخص الروایة سئل الامام جعفر الصادق عن تعصوة قتی السیح و الکفاس قال صل
فیها قدرایتها ما انظفها قال یصلی فیها و ان کانوا یصلون فیها فقال نعم اما تقرؤن
قل کس یصل علی شاکسته فرکتم العلم بما هو اهدی سبیل (تهذیب شیخ طوسی)

فصل سوم

در بیان محارم و نکاح و طلاق

محارم

در کتاب اقدس قوله جل و عز: «قد حرمت علیکم ازواج آباکم»
 و در کتاب بدیع است قوله الاعلی: «علت و سبب عظیم کدورت جمال الهی
 از میرزایحیی و الله الذی لا اله الا هو این بوده که در حرم نقطه اولی روح ماسواہ فداہ
 تصرف نمود با اینکه در مثل کتب سماوی حرام است (۱)»

(۱) در قرآن است قوله ۳: «ولا تلحوا ما یح آباکم من النساء، الا ما قد سلف ان کان فاشحة و تقاضا
 و سائسین حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخ
 و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة و امهات نسائکم و ربائکم اللاتی فی محرمکم من نسائکم
 اللاتی دخلتم بطن فان لم تکنوا دخلتم بطن فلاح علیکم و حلال انکم الذین من اصحابکم و
 ان تجمعوهم فی الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما و المحصات من النساء الا
 ما ملکت ایماکم کتاب الله علیکم و اصلکم ما وراؤکم» «بقیه در ذیل صفحه بعد»

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال از حلیت و حرمت نکاح
 اقارب جواب این امور هم بامسئله بیت العدل راجع است »
 و از حضرت عبدالمجید در خطابی است : « در خصوص حرمت نکاح پسرزوجهات
 پدر مرقوم نموده بودید صراحت این حکم دلیل بر اباحت دیگران نه مثلاً در قرآن
 می فرماید حرم علیکم المیتة والدم و حکم انخیز این دلیل بر آن نیست که غیر
 حرام نیست و در الواح سائر بصریح عبارت مرقوم که در ازدواج حکمت الهیه
 چنان اقتضا نماید که از جنس بعید باشد یعنی بین زوجین هر چند بعد شیر
 سلاله قویتر و خوش سیما تر صحت و عافیت بهتر گردد و این در فن طب نیز
 مسلم و محقق است و احکام طبیه مشروع و عمل بموجب آن مخصوص و فرض
 لهذا تا تواند انسان باید خوشی جنس بعید نماید و چون امر هجائی قوت گیرد
 مطمئن باشید که ازدواج با قربایز را در الوقوع و در این خصوص مکاتیب متعدّد

« بقیه از صفحه قبل » و قوله : و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکروا اذواجه و قوله : تنبی

اولی بؤسین من انفسهم و از واجباتها تقسم

و در سفر تشنیه تورات ۱ صحاح ۲۷ : ملعون من یضطیع مع امرأة ابيه

مرقوم گردید از جمله مکتوب مفصلی است چند سال پیش با دکوبه مرقوم شد
 و قبل از تکلیف بیت عدل این احکام راجع بمرکز منصوص است «

در خطاب بصدور فریدنی است قوله العزیز: «ای بنده بهار از طبقات
 محرمات سؤال نموده بودید رجوع بآیات نمائید و تابت عدل عمومی تشکیل نیابد
 متفرعات بیان نمود فریهون بان یوم است ولی در آقران هر چه دورتر
 موافقت زیر بعد نسبی و خویشی بین زوج و زوجه مدار صحت بنیه بشر و اسباب
 الفت بین نوع انسانی است «

در خطابی دیگر قوله العزیز: «در آقران اقارب غیر منصوص راجع بیت
 العدل است که بقواعد مدنیة و مقتضای طب و حکمت و استعداد طبیعت
 بشریه قرار می دهند و شبهه ای نیست که بقواعد مدنیة و طبابت و صلح
 جنس عبید اقرب از جنس قریب «

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطابی بفاخره خانم است قوله العزیز: «در خدی
 قبل سؤال از جمیع بین الاختین نموده بودید جواب مرقوم گردید ولی حال
 مکتوبه از آقا میرزا نعمت الله رسید تکرار و سؤال نمود که جواب نرسیده

مکرر رقوم میگردد که جمع بین خستن در وقت واحد جائزند «

دستور مجلس نکاح

و نیز در روحی است قوله الاعلی: «و اینکه از احکام نکاح و طلاق خواسته بودید
ما تزل فی هذا المعام فی کتاب الأقدس اقبل ارسال شد و همچنین خطبای از سواد حدیث
در این معام نازل بعد از رضای طرفین و رضای ابوین محلّی از اعیان حاضر شوند و این خطبه
مبارکه را بحال روح و بحال تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه محلّی علی حد
این روایه مبارکه که در بیان نازل شده قمر است نمایند آیتین که در بیان ذکر شده نوشته شود و بعد
زوج تسلیم صلح نماید و طرفین در درقه مهر نمایند و همچنین شهادت و اگر محلّی باشد که محلّی
عاجز باشند از قرائت خطبه لا یأس علیهم قرائت آیتین کافی است

خطبه نکاح: بسمه اعلی النبیاض الحمد لله القدی بلا زوال و الابدی بلا انتقال الذ
شهد له ان لا اله الا هو الفرد الواحد الغنی المتعال شهید ان لا اله الا هو اقرار ابو صدایقه
و عمر افان بفرود نیتلم بزل کان فی علو قلعوه و سوا ارتفاعه متعده عن ذکر غیره منزه استغنی
وصف ما سواه فلما اراد ان یظلم العالم و ظلم الجود و اکرم علی الامم شرع الشریع و ظهر المنهج
و فیها سنن النبوة و حجة حصن النجیح و الفلاح و امرنا به فیا تزل من ملکوتہ للمعدن

فی کتابه الاقدس قوله عزکبریا نه تزوجوا یا قوم لیظهرنکم من یدکر فی سبیل جبار
 هذا من امری علیکم اتخذوه لانفکم معینا ونصی و نسلم علی اہلبیان من اہل
 البہاء الذین بذلوا جہدہم فی ارتفاع ہذا الدین المسبین وما اخذتم فی اللہ لوتہ
 اللامین والحمد للہ رب العالمین ودگیر مقصود از آیتین لرجال «انا
 کمل للہ رضون» وللنساء «انا کمل للہ راضیات»

در رسالہ سوال و جواب بدین طریق مسطور است : مد و اما در فقرہ تزویج در امر
 سر تفصیلی نازل خلاصہ آن بیان اینکہ برضای طرفین اولاد رضا و اطلاع
 والدین ثانیاً و لذلک قضی الامر من تعلم الاعلیٰ انہ ہوا لغفور الرحیم .
 بعد از رضای طرفین والدین در محلی از اعیان حاضر شوند و خطبہ مبارکہ کہ از سماء
 احدیہ نازل تلاوت نمایند کمال روح و ریحان و بعد از قرائت خطبہ محبوب و
 محبوبہ در محلی علیحدہ آند و آیہ مبارکہ کہ در بیان نازل شدہ قرائت نمایند و بعد
 ہر از زوج تسلیم ضلع نماید و طرفین در ورقہ ہر نمایند و ہمسچین شہداء و اگر
 محلی باشد کہ اہل آن عاجز باشند از قرائت خطبہ لابس عسیم قرائت آیتین
 کافی است مقصود آیتین است لرجال «انا کمل للہ رضون» وللنساء

«ناکمل بده راضیات»

و از جمله خطب کثیره نکاح صادر از حضرت بهاء الله و از حضرت عبدالبهاء
 خطبه ای است که در ازدواج مابین ضیائییه خانم و آقا میرزا مادی بسال ۱۳۱۴
 هـ ق حضرت عبدالبهاء از طبریا فرستاد قوله الغزیر: «الحمد لله الذی
 خلق حقائل مزدوجه من تعابل الاسماء و التصفات و مرکبه من الوجود و المیات
 و مستفیضه من شوون متعابله متواتقه... ای رب اجعل هذا الاقرب
 مبارکاً کثیمنا مسعوداً و الف بینهما... انک انت المقدر الغزیر الکریم الرحمن الرحیم»
 تاکید در عمل باحکام و مراسم ازدواج بهائی

و از حضرت ولی امر الله است قوله الالکید: «در وقت حاضر رویه ازدواج
 را تغییر ندهند حضور در محفل و قرات خطبه و اجرای مراسم عقد که حال در
 ایران معمول است لازم و واجب»

و در خطاب به محفل روحانی مرکزی در ایران قوله القوی القدیر: «در راجح
 به ترتیب و انتشار قباله نکاح امری آنچه مرقوم نموده بودید صحیح و مناسب
 و درج خطبه مبارکه در اول قباله نیز ممدوح و معتبول»

وقوله المطاع : « اگر چنانچه قانون جدید تصویب و تنفیذ گشت امضای
 زبوحین در دفتر رسمی کافی ولی عقدنامه بهائی را بهیچوجه من الوجوه تغییر
 و تبدیل ندهند زیرا نص این عقدنامه در ممالک شرقیه بین یاران منتشر
 و متداول و تعمیم و رسمیت یافته »

وقوله التعمیم : « مبدء اصلی که اساس است و انحراف از آن قطعاً
 ممنوع عدم کتمان عقیده و ترک تفسیر و مداهنه با اولیای امور است اجرایی
 عقد بهائی در جمیع شؤون لازم و واجب ترکش مخالف اصول و مبادی
 اساسیه امریه است احترام از قباله عقد اسلامی نیز از فرائض حمیه اهل بها
 محسوب از دواج بهائیان ایران باید در سلک پیروان مستقیقه یعنی غیر
 اسلامی باشد »

تاکید در ازدواج

و نیز در کتاب اقدس است قوله عزوجل : « قد کتب الله علیکم الکاح
 تزوجوا یا قوم لیظهرنکم من یدکرنی بین عبادی هذا من امری علیکم
 اتخذوه لانیعلم معیناً »

در لوح خطاب بناطیون خطاب بر بہانان است قوله الاعلیٰ: «تزوجوا
 لیقوم بعدکم احد مقامکم انما منعناکم عن النجیۃ لاعمال تطریب الامانۃ و احدکم صوب
 انفسکم و نبتکم اصول اللہ و راکم اتقوا اللہ و لا تكونن من الجاہلین لولا اناس
 من یدرئی فی ارضی و کیف نظر صفاتی و اسمائی تکفروا و لا تكونوا من الذین
 اجتنبوا و کانوا من الراقین ان الذی مات زوج انہ ما وجد مترا لیکن فیہ
 او یضع رأسہ علیہ بما کتبت ایدی النجائین»^(۱) لیس تقدیس نفسہ باعر فتم

۱۱، التلاح مستحب مؤکد من عینہ فعدہ و لا یخاف الوقوع تبرک فی محرم و الا واجب قال اللہ
 تعالیٰ فانکوا ما طاب لکم من تنہا، و انکوا الا یا می تکلم و التصابین من عبادکم ان ینوون فطرہ
 فیغنیم اللہ من فضلہ و اللہ واسع عظیم و اقل مراتب الامرا الاستجاب و قال صلی اللہ علیہ
 و آلہ من رغب من سنتی فلیس منی و ان من سنتی التلاح فی الکافی باسناده الی
 ابنی ۳ قال من تزوج احرز نصف دینہ فلیتق اللہ فی نصف الآخر و ایاقی و روای
 ثلثینہ تزوجوا کبرا و لودا و لا تزوجوا حسنا جمیلة ما رواه فانی ابیہم کلم الام
 یوم القیامۃ حتی بالتقط (کتاب شرح التلمذۃ الشافیہ)

در قرآن است قوله تعالیٰ: ایوم حل لکم تطیبات و طعام الذین (بقیہ در ذیل منغوسہ)

وَعَنْكُمْ مِنَ الْوَهَامِ بَلْ بَاعِدْنَا اسْأَلُوا لَتَعْرِفُوا مَقَامَهُ الَّذِي كَانَ مَقْدَسًا
عَنْ طُنُونٍ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا طُوبَى لِلْعَارِفِينَ «

در روح بشارات است قوله الاعلی : « اعمال حضرات رسبه و خویهای ملت
حضرت روح علیه سلام الله و بهانه عند الله مذکور و لکن الیوم باید از آنرو قصد
فضا نمایند و باید نفعهم و نیتفع به العباد مشغول گردند و کل اذن تزویج
غایت فرمودم بنظر منم من یدکر الله رب ما یری و ما لایری رب الکرسی الرفع «

او تو ای کتاب من طعام من لم یعم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین
او تو ای کتاب من قبکم اذا اتیموهن اجرهن و قوله : و لیستعفف الذین لا یجدون
لکما و فی الحدیث النبوی : التکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی

و فی الحدیث من یحیی بن عمار : قال قلت لابی عبد الله الحدیث الذی یرویه ان
ان جباتی تنسی ۳ فکلی الیه الحاجه فامرہ بالتزویج ثم آتاه فکلی الیه الحاجه فامرہ بالتزویج
حتی امره ثلاث مرات قال ابو عبد الله ۴ نعم هو حق ثم قال الرزق مع النساء و العیال
و لا یجوز العقد غیر العربیة مع القدره علیها و یقطع المعجزة عنه و الاخرس یعقد بالاسان

در رساله سؤال و جواب است : « سؤال از آیه مبارکه کتب علیکم الکتاب

این حکم واجب است یا نه . جواب واجب نه

و ستور از دواج با غیر بهائی

و نیز در رساله سؤال و جواب است : « سؤال قرآن باشکرین جائز است

یا نه جواب اخذ و عطا هر دو جائز است اما حکم به الله اذا استوی علی عرش

الفضل و الکرم «

و از حضرت عبد البهاء خطاب بدکتر فشر المانی است قوله حکیم :

« ای پسر ملکوت اگر اراده تزویج نمودی باید یک دختر بهائی گیری که مؤمن

و مؤمن باشد و ثابت در اسخ و حائز کمالات مادی و معنوی «

و از حضرت ولی امر الله است قوله انضابط الحافظ : « راجع باز در دواج

بین بهائی و غیر بهائی باید در این قضایا طرفین از جاده صراحت و صداقت

منحرف نگردند و حقیقت واقع را بدولت اظهار نمایند و اطمینان دهند که

اگر اه و اجبار در دین و معتقدات اصلیه نبوده و نیست ولی اجرای دو عقد

لازم در دین است چه ای عقد غیر بهائی باید نزد او یای امور بکمال و وضوح

تصریح نمود که عقد ازدواج بین بھائی و غیربھائی اجراست سکوت
و مسامحه در اینسوار صحیح و جائز بوده و نیت «

شرط بلوغ

و نیز در رساله سوال و جواب است : « سوال حد بلوغ شرعی ...
سنه پانزده تعیین « آیا زواج نیز مشروط بلوغ است یا قبل از آن جائز
جواب چون در کتاب الھی رضایت نازل قبل از بلوغ رضایت مہم
آن معلوم نہ در اینصورت زواج نیز بلوغ مشروط قبل از آن جائز نہ
سوال در باب نامزد کردن بنت قبل از بلوغ . جواب حرمت است
مصدر امر نازل «

(۱) سن کبر و رخصت ازدواج در شرایع و قوانین مستنوع حسب صلاح حال متنوع بوده
این مسیحت چون در کتاب تحدیدی نیست بقوانین راجع میباشد چنانکہ در فرانسه سن قانونی
کبر مردوزن ۲۱ است و از لحاظ ازدواج برای زن ۱۵ و برای مرد ۱۸ کافی میباشد و ازدواج قبل از
این اساساً مجاز نیست و از سن عوامان آن هنگام کہ گاہی ازدواج صورت میگیرد باید با اجازت
ولی باشد و از ۲۱ تا ۲۵ نیز بشور و استصواب ولی صورت میگیرد

و از حضرت عبدالبها خطاب بعاون التجار همدان است قوله لعنیز :
 « هو الله ای یار مهربان نامه رسید و از بشارت او بجزاب قلوب اجباء
 نهایت مسرت حاصل گردید تزویج بنات قبل از دخول در سنه خاشر
 بنص قاطع جائز نه و سبب علی نفوس گردد و سلاعه بضعف و قوت بر تاشود »
 و در خطابی دیگر علی کسبریزی قوله لمسین : « اقران بعد از بلوغ سن
 پانزده است و قبل از بلوغ جائز نه »

و در خطابی دیگر است قوله لمحبوب : « هو الابی الابی ای اتصال
 بوستان محبه الله نغمه روحانی که از خمر محبه الله صادر شده بود بگوش یاران
 معنوی رسید و ارتقل و تضرع شما نهایت تاثر در قلوب و احشاء حاصل

(۱) در تفسیر سیفادی رویه حتی اذا بلغوا الکحاح حتی اذا بلغوا حد بلوغ بان یحتمل او
 یسکل خمسه عشره عندنا بقوله علیه السلام اذا استكمل المولود خمسه عشره سنه کتب له و ما علیه و
 و اقیمت علیه مکه و د و ثمانیه عشره سنه عند ابی حنیفه و بلوغ الکحاح کنایه عن بلوغ لانه
 یصلح لتکاح عنده (و بهل شیطا الولی و الشاهد فی نکاح الرشیده ایضاً فی
 اختلاف بین الامامیه)

گشت زیرا رایحه لطیفه عجز و نسیا از حد تیغه معاینش است شامم گردید این عبد
نیز باستان مقدس حضرت قیوم لایه وزاری نمود که موفق با جزاء احکام
الهی گردی و آن نیست که اقران بعد از بلوغ زوجه بسن پانزده است و
قبل از بلوغ جائزه لهذا بهر عذری ممکن نزدیکتر متعذر شوید که این کیفیت
متعذرات ولی بکفایت تا سبب تکدر قلب او شود و بواسطه تشبیه نماید
که نه او دگر گیرد و نه مخالف امر کتاب امری جاری شود لا تبديل حکم الله
ذلک الدین الیقین و من یعد عن حد و الله فاولئک هم الخاسرون و
این بیان صریح نظر کمال حب این عبادت با جناب و الاحوال نفس
کتاب مینویسم که تکلیف خود را خواهید دانست حال بیان حکم کتاب را
نمودم پس باید در شریعه الله در نهایت ثبوت و رسوخ باشید در جمیع افعال
و اعمال تابع حکم الله ولی بکفایت باید حرکت نمایند تا پدر بسیار کدر و متاثر
نشود و گمان نکند که شما محض مخالفت با او اجتناب در این باب دارید بلکه
ان شاء الله بنوع خوش مجری دارید که سبب انتباه او گردد و ملاحظه کند
که جزا تسبیح امر الله و ثبوت بر شریعه الله و انقطاع از دنیا و تعلق با حکم الله

مقصود نداشتید و البهائ علیک «

شرط رضای ابوبین

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « اِنَّ قَدَّ حَدِّدَنِي لِبِسْيَانٍ بِرِّضَاءِ
الطَّرَفَيْنِ اِنَّمَا اَرَدْنَا الْمَحَبَّةَ وَالْوُدَّ وَاتِّحَادَ الْعِبَادِ لِنَدَاعِلَتِنَا بِاِذْنِ

الابوبین « اَبَعْدَهُمَا لَمَّا تَقَعُ بَيْنَهُمَا تَضَعِيَّةٌ وَابْتِغَاءٌ وَنَافِيَةٌ مَّارَبٍ اُخْرَى

كَذَلِكَ كَانَ الْاَمْرُ مُقَضًى »

و در لوحی است قوله الاعلی : « امر معلق برضایت طرفین و ابوبین و در

صورت عدم حضور ابوبین برضایت ولی طرفین منوط است و آنچه را اسم

طرفین عمده نموده اند باید و فایمانند «

و در رساله سوال و جواب است : « و اما در فقره تزویج در ارض سر تفصیلی نازل

خلاصه آن بیان آنکه برضای طرفین آوآ و اطلاق والدین ثانیاً که آنکه

قضی الامر من تعلم الاعلی انه لهو الغفور الرحیم . سوال معلق بودن

« در فقه اسلام صغیره و مجنون و بالغه سفیه و نیز ذکور آنها بولایت پدر و جد و بنده و نیز بولایت

مولی و آنکه فاسد العقل یا سفیه مانع شود بولایت حاکم و وصی از دواج میشوند

امر تزویج برضایت ابویں از طرف مرد و زن هر دو لازم یا از یک طرف
 کافی است و در باکره و غیر باکیان است یا نه . جواب : تزویج معلق
 است برضایت پدر و مادر در مرد و امرأة و در باکره و دون آن فرقی نه «
 و از حضرت ولی امر الله است قوله المطاع : « اجرای مراسم بهائی
 مشروط برضایت والدین طرفین است چه بهائی و چه غیر بهائی اگر چنانچه
 یکی از ابویں رضی نباشد عقد بهائی غیر مشروع و اجرای آن غیر ممکن «
 و قوله انفصل : « در هر حال رضایت ابویں لازم و واجب تاویل درین
 مقام جائز نه و انحراف مغل در نظم الهی و حکم کتاب الله است «
 و قوله تصریح : « رضایت ابویں شرط و واجب چه بهائی و چه غیر بهائی
 امتیاز و استثنا، جائز نه آنچه امر حضرت عبدالبهاء است باید تمامها اجرا
 گردد و در صورت عدم اطلاع مسؤل نیستند «

و در خصوص ازدواج یکی از بهائیان عشق آبادی قوله الالکید : « باید تامل
 نمایند و جمیع وسائل تشبث شوند و با والدین مخابره نمایند زیرا تحصیل اجازه
 آنان واجب و لازم بودنی مسأله و مسامحه در این سوارد اساس نظم الهی را

مدرجاتمزعزع سازد و در شریعت الله رخنه اندازد و علت تو بین امر الله
و تقهر جامعه گردد «

وقوله انافذ العدل : « اگر چنانچه کجی از پید و مادر بی خبر تحصیل ضایع
غیر ممکن ولی اگر چنانچه اطلاع یابند تحصیل اجازت واجب و جزئیات
این موضوع بالمال راجع بانسای بیت العدل عظیم است و قضاوت
در وقت حاضر راجع بمجا نل علیّه روحانیّه «

مدت نمود و پرخیز و عدم فصل بین عقد و زفاف

و نیز در رساله سوال و جواب است : « بیش از نود و پنج یوم قبل از نکاح
ذکر وصلت حرام است «

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز : « بعد از تعیین و قطع کلام
بین الطرفين تاخیر جائز نیست بموجب نص کتاب باید عمل شود مگر آنکه محدود
عظیمی حاصل گردد زیرا ایام تقیه است اما بقدر امکان باید کوشید که تاخیر
واقع نشود زیرا مخالف نص کتاب است «

و در خطاب بغائزه خانم قوله العزیز : « در خصوص مسأله ازدواج و مدت

منصوصه بین تعیین وقت سر داد و ازدواج مرقوم نموده بودید این نص قاطع کتاب الهی است تاویل بگذارند و آن این است که در قدیم بعد از قرار و تعیین بلکه عقد و کابین مدت مدیده زفاف تاخیر واقع میشد و از این جهت محذورات کلیه حاصل میگشت حال نص کتاب اقدس این است چون ازدواج و اقران زوج و زوجه مقرر گردد یعنی این دختر یا نام این پسر شود و اقسام قطع شد بجهت تهیه و تدارک چهار و سائر امور پیش از نمودن چرخ مهرت جائز نباید زفاف شود و اما عقد دریل زفاف است یعنی بن عقد و زفاف فاصله نه این صریح است تاویل نداد که تاویل با مثل سابق شود و محذورات بمیان آید «

وقوله الغیر: « و اما سألہ از دواج و مدت منصوصه باین قرار اقران

و زفاف این نص صریح است تاویل بر نمیدارد چون طرفین و ابوی

(۱) زفاف بمعنی ارسال عروس نزد زوجهش. العروس و العریس الرجل والمرأة مارا فی اعراسها و العرس و العرس الزفاف. عرس بی زن و بی شوهر. عیل، عیله و عائل اهل البیت. عیال معیل کثیر العیال. عشرة بمعنی مخالطه. العقهة ہی الاعیال فی اداء مطلوب الشهوة. العقب الولد و ولد الولد جمعه عقاب العقب مؤخر القدم. السبط هو و ولد الولد الغیره و له الرجل

رضی شدند و آقران تقریر یافت بعد از نود و پنج روز علمای زفاف واقع
 گردد تا خیر نشود.... و اما ساله عقد در سیل زفاف واقع گردد یعنی این
 تلاوت شود

و در خطاب میرزا عبد الحمید فروغی است قوله بحلیس: « بعد از قرار ازدواج
 و تحقق و اعلان آن در مابین ناس رسماً یعنی بدوستان و یاران و خویش
 و پیوند اخبار شود که ازدواج آن دو نفس تحقق و تقریر یافت پس از آن نمود
 پنج روز بیشتر فاصله جائز نیست باید زفاف حاصل گردد و آئین تلاوت
 شود و مهر تسلیم گردد اگر نود و پنج روز بگذرد حرام است و عیسان امر پروردگار
 ولی عقد باطل نمرد و هر کس سبب تاخیر گردد مسؤل است و مواخذ و
 زجر و عتاب گردد و نفقه و کسوه و کسب از یوم زفاف تقریر باید »

و از حضرت ولی امر الله در خصوص تجاوز از ۹۵ روز خطاب به محفل
 روحانی ملی بهسایان ایران است قوله المطاع المنسح :
 « حکمش راجع به بیت العدل عظیم است در وقت حاضر هر رویه محفل
 ملی موقفاً اتحاد نماید مقبول و مجری »

شهود

و نیز در اثری با مضارخ اوم ۶ است : مد اینکه سوال نموده بودیدگی
 با شخصه مدعی شد که تو عقد منی و آید رضا را من و تو قرأت نمودیم و مبر
 معیشتی هم موافق حکم کتاب مقرر دیگر از طرفین کسی را ندانستند که باذن
 و اجازه ایشان واقع شود و شهود دیگر هم در میان نبود حال شخصه مکرر است
 میگوید ابد آنچه امری واقع شده و کذب است تکلیف چیست و حکم این است
 لقاء وجه عرض شد فرمودند این عقد موافق حکم کتاب واقع شده چه
 باید خطبه خوانده شود و جمعی حاضر باشند تا بعد احدی نتواند انکار نماید خطبه فرما
 نیست و لکن شهود لازم است و بعد از تحقق بیت عدل رجال آن است
 شخصی رابع بعضی از برای این امر مخصوص معین مینمایند تا امور موافق قانون
 آتی جاری شود اگر باین دو نفر فی الحقیقه هم امری واقع شود چون با حکم
 واقع نشده مقبول نبوده و نیست چه اگر بغیر این عمل شود سبب مرجع و مرجع
 و فساد و جدال خواهد شد آنظر و آنظر صراط المستقیم تا هر امری در مقام
 خود محکم مشاهده شود همان توبادیر جلالی الله الغفور الکریم آید بغیر عباد

وهو لطیف العزیز الرحیم «

و از حضرت ولی امر الله خطاب بمجلس روحانی علی بهایان ایران است
 قوله المطاع : در شهادت نساء جائز و تعیین عدد شهود راجع باسانی
 محصل علی روحانی است «

منع تعدد زوجات

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « ایاکم ان تجاوزوا عن الایین^{ثنتین}
 والذی اقتنع بواحدة من الایماء استراحت نفسه ونفسها «

و از حضرت عبد البهاء خطاب بصدر فریدنی است قوله العسیر :
 « اما زوجه ثالث و چهارم الوجوه جائزه بکلی ممنوع و لو هر دو زوجه ناموفق
 و ترشان غیر ممکن و اولاد غیر موجود مع هذا بعدری معذور گردد حتی زوجه ثانیه
 مشروط بعدل است و عدل بسیار شکل طوبی لمن له القدره علی فکک «
 و از آن حضرت است قوله العزیز : « در خصوص مساوات بین اهل
 که یکی موقوفه و دیگری غیر مومنه سوال نموده بودید البته مساوات در معاملات
 از جمیع جهات لازم است ولی عدالت که شرط است از قبیل محال و حجاباً

تعدد زوجات در کتاب الهی مقید و مشروط بعد از است و چون عدالت
 مستحیل لهذا باید احتیاطی کرد که در حکم خیر لکم ان تسم تنصفون «

وقوله العزیز : « در خصوص تعدد زوجات سؤال نموده بودی بنص
 کتاب الهی جمع بین زوجین جائز و ابداً این ممنوع نه بلکه حلال وباح
 لهذا شما محزون باشید در فکر عدالت باشید که بقدر امکان عادل
 گردید آنچه ذکر شده این است که چون عدالت بسیار مشکل است لهذا
 راحت در زوجه واحد است و لکن شما حال که چنین است البته
 عملین باشید «

در سؤال و جوابی با آن حضرت است : « سؤال تعدد زوجات
 چگونه است ؟ جواب : در قرآن کلمه فان ختمن الا تعدوا فواحدة (۱)

«۱» در قرآن است تو در تعالی : فانکموا ما طاب لکم من النساء و ثلث و رباع فان ختم
 الا تعدوا فواحدة او ما طقت ایما لکم ذلک انی ان لا تعدوا و در تفسیر بیضاوی است :
 ای و ان ختمن الا تعدوا فی تالی النساء اذ ان زوجتم بن فر و جو ما طاب لکم من غیرهن اذ
 لان الرجل یسد تیمه ذایل و جمال فیتزوجها حیثما یفرما یجتمع (بقیه در ذیل صفحه بعد)

دلالت بر این مینماید که عند الله حکم واحد مقبول است لکن علماء اسلام
تعدیل را در اکل و شرب و لباس و اسباب زندگی معین نمودند و سبب
حکم ثلاث و رباع این بود که در زمان حضرت کثرت ازدواج در میان
عربها اندازه نداشت لهذا امر ثلاث و رباع و شروط تعدیل فرمودند
و الا تعدد زوجات سبب فساد عالمه است اما ازدواج البته حسن
بعید بهتر است «

و قوله العزيز : « و اما در خصوص تعدد زوجات منصوص است و نامحی
ندارد عبد البهائم حکم را نسخ نموده این از مقررات رفقا است ولی
من میگویم عدالت در تعدد زوجات شرط نموده اند تا کسی یقین بر جبری

عنده منهن عدد لا یقدر علی القیام بحقوقهن او ان ینقضن ان لا تعدلوا فی حقوق الیتیمی
فتمترقم منها فمخافوا ایضاً ان لا تعدلوا بین النساء فانکحوا متعذراً علیکم الوفاء بحقه
لان التخرج من الذنب یعنی ان تخرج من الذنوب كلها علی ما روی از تعالی لما
عظم امر الیتیمی تخرجوا من ولایتهم و مالکانوا یتخرجون من کثیر النساء و فرزت و میل کانوا یتخرجون من
ولایة الیتیمی و لا یتخرجون من انزاهة فیصل ان ینقضن ان لا تعدلوا فی امر الیتیمی مخافوا انزاهة فانکحوا ما حل لکم

عدالت نکند و قلبش مطمئن نشود که عدالت خواهد کرد تصدی تزویج ثانی
 نشود و چون تخالفتین نمود که در بیع مراتب عدالت خواهد کرد آنوقت تزویج
 ثانی جائز چنانچه در ارض مقصود اجباراً زود تزویج ثانی نمودند ولی باین شرط
 و این عیب ابداً احتراز ننمود و اصرار کرد که باید عدالت نمود و عدالت بدرجه اتقان
 است ولی گفتند که ما عدالت خواهیم کرد و اراده تزویج ثانی دارند این اقراء
 از زمره های آنهاست که القای شبهات نمایند و چه در امر اشتباه میکنند مقصود
 این است که تعدد زوجات بدون عدالت جائز و عدالت بسیار مشکل است «
 و قوله : « ای کنیز عزیز آئی نامه شمار رسید ... تعدد زوجات مبارک
 پیش از نزول کتاب اقدس بوده لهذا بحسب شریعت و نظر حکمتهای متعدده
 پیش از نزول کتاب اقدس جمیع بین دوزوجه فرموده اند در زمان واحد در
 دوره ابراهیم و موسی و زرداود و سلیمان تعدد زوجات جائز بود یعقوب جمیع
 بین چهار کرد و ابراهیم زوجات متعدده داشت و داود نود و نه زوجه داشت
 اما حضرت بهاء الله جمیع دوزوجه در شریعت سابقه فرمود و چون یکی از آن
 در گذشت دیگری بعقد نکاح درآمد ولی بعد از نزول کتاب اقدس ختم شد

تجدیدی گشت و این تعدد پیش نظر حکمتی بود اما کتاب اقدس مریح الحام
 است بموجب آن باید عمل شود بنص نخل طلاق حرام است اما
 در تحریم تعدد زوجات نص قاطعی در نخل نیست ولی توحید زوجه بعد از
 حضرت مسیح جبراً شده اما بنص کتاب اقدس در زوج فی الحقیقه توحید
 است زیرا مشروط بشرط محال است «

در خطاب به ستر روی و ولیم نیویورک قول بعزیز: « و اما جواب مسیس
 چون برات حضرت بهاء الله پیش از نزول کتاب اقدس بحسب شریعت
 سابقه حکمت بالغه تعدد زوجات فرمود ولی بعد از کتاب اقدس منطوق
 کتاب مجری بود از این گذشته بعضی احکام مخصوصه است که تخصیص بجای
 مبارک دارد شمول دیگران ندارد نظیر حضرت مسیح مغفرت خطایا که اختصاص
 بان حضرت داشت و منع قصاص که فرمود هر کس که مستحق حد باشد
 بر خیزد و این زانیه را حد مجبوری دارد این حکم اختصاص بحضرت مسیح
 داشت دیگران حق ندارند «

و قول ابھیس: « ده هو الله ای مشتاق ملکوت ابی چنانچه گاشتی

معلوم و واضح گشت هر چند ملک این عبد ایامی چند از تحریر بازمانده و
 الحمد لله بفضل و عنایت جمال الهی تکرار بذکر حق مشکین گردید و نغمات محبت^ت
 از مدادش منتشر لهندا بحجاب نامه پرداختم تا بدانی که می از یاد زوی و هموا
 بفکر منی از خدا خواهم که نخل کریم آقا علی اکبر را خوی ربانیان بخشد
 و از تبدل زوجات فراغت یابد زیرا این قضیه منافی رضای الهی است
 و مخالف عدل و انصاف عالم انسانی زیرا انسان را نیز در احساسات جهانی
 و روحانی مانند رجال اندگر زنی هر روز ضعیفی جوید این حرکت دلیل بر بی
 عفتی وی است چون بحقیقت نگری رجال نیز مانند آن از خدا خواهیم که
 این عادت را ترک نماید «

و از حضرت ولی امر الله خطاب بمحصل روحانی علی بهایان ایران است
 قوله المطاع : « تجاوز از یک زوجه و کتمان عقیده با وجود تحذیر و تائید
 نصیحت انسانی محصل روحانی نتایج اش در این ایام محرومیت از حق استجاب
 در جامعه و از عضویت محافل روحانیه است ولی این انفصال اداری است
 نه روحانی و شرعاً قطعی و حکم نهائی راجع بانسانی بیت العدل اعظم است «

وقوله تصریح : « نص مبارک راجع بتوید زوجه شامل بر نفوسیکه از سابق دارای دوزوجه میباشند نبوده و نیت «
 وقوله انفصل : « طلاق زوجه ثانیه که علت کسر حد و راتنه گشته شرط رجوع و قبول در جامعه است »

خادمه کبر

و نیز در کتاب اقدس قوله جل و عز : « وَمَنْ اتَّخَذَ كَبْرًا حِدْمَةً لِّأَبْنِ عَلَيْهِ »
 و در رساله سوال و جواب است : « سوال از آیه مبارکه من اتخذ کبراً حدمته
 لأبأس علیه . جواب : محض از برای خدمت است چنانکه صفار و کبار دیگر
 اجرت میدهند برای خدمت و آن کبر هر وقت بخواهد زوج هستی کند بسیار
 بانفس اوست چه که خریدن اما حرام و زیاده برد دوزوجه هم حرام است »

حرمت متعه

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله بکلیل : « و اما الا از دواج الموت »

(۱) فی الحدیث عن علی ۳ : لولا ما یستغنی الیه ابن الخطاب مارنی من الناس لآسفای الیقیل

... و المراد با سبغه تحریم متعه فانه هو الذی حرّمها بعد رسول الله ص و لم یکن رقیقاً ذریلاً من مؤمنین

حرمة التسنن في هذا الكور المقدس و منح النفس عن الهوى حتى يرتد و ابرء التهنوي

محدث فی زمانه ۳ و لانی زمان الاول من الخفاء و مشه حدیث ابن عباس ما كانت السنة الا حجة

رحم الله بها آية محمد ۳ فلولا نبيه ما احتاج الى الزنا الا الاشقي (كتاب مجمع البحرين)

عامة اهل اسلام معتقدند که متعه در ایام حضرت پیغمبر مشروع و جاری بود و آیه قرآنیه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن را از محدودی صحابه روایت کردند که فیما استمتعتم به منهن الی اهل سنی قرأت کردند آن آیه را راجع بمتعه گرفتند ولی روایات منقول در عده ای صحاب بطور اختلاف برخی دلالت کنند که در یوم خیمه نسخ شد و بعضی معتقدند که در حجة الوداع نسخ گردید و محدودی دلالت که تا آخر ایام پیغمبر نیز در ایام ابوبکر و قسمتی از ایام عمر هم جاری بود بلکه بعضی از آنها صراحت در عدم نسخ در زمان پیغمبر دارد و کلام معروف عمارت متحان کنا تا علی عهد رسول الله صلا انا انی عنهما و اعاقب علیهما و ذکر ای از نسخ در زمان پیغمبر نکرد و شیعیان از حضرت علی کلامی بعد از این نبی عمر حکایت کردند و علی آتی حل در زمین آمده تشیع معمول بود و اجماع علمای شیعه بر استوار آن وقوع داشت و محدود و بعدوی بهم نبود این یکی از موارد شیهه اختلاف و تمایز بین اهل سنت و بین شیعه قرار گرفت .

و در فقه اسلامی وقوع عقد دائم بدون ذکر هم میشود در صورت زفاف (بقیه در ذیل مضمون بعد)

تأمل بعد از فوت زوجه

و نیز در خطابی از آن حضرت است قوله العزیز: «در خصوص تأمل بعد از فوت قرینه انسان سؤال نموده بودید در شریعه الله جائز ولی در صورتیکه انسان از زوجه اول اولاد و احفاد داشته باشد اگر چنانچه چشم از او راند ثانی پوشد راحت تر است و خانه آسوده تر و روح در بجان بیشتر ولی در شریعه الله جائز»

مهر

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا: «لَا يَحْمَقُ الصَّهَابُ إِلَّا بِالْأَمْرِ
 قَدْ قَدِّرَ لِلْمَدُنِ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالَ مَنَ الذَّهَبِ الْإِبْرِيذِيِّ وَاللُّعْرَى مِثْقَالَ نَفْسَةٍ
 وَمَنْ أَرَادَ الزِّيَادَةَ حَرَّمَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْ خَمْسَةِ وَتِسْعِينَ مِثْقَالَ كَذَلِكَ
 كَانَ الْأَمْرُ بِالْعِزِّ مَسْطُورًا وَالَّذِي قَسَّعَ بِالْدَّرَجَةِ الْأُولَى حَيْرُهُ فِي
 الْكَلْبِ أَنْ يُغْنِي مَنْ شَاءَ بِأَسَابِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ
 بَالِدٌ مَهْمَلٌ إِذَا كُرِدَّ وَدَوَّ طَرَفٌ أَقْلٌ وَكَثُرَ مَهْمَلٌ مَجْدِي نَيْتٌ وَدَى سَنَّةٌ نَبِيٌّ ۳

و مقدار پانصد درهم تعیین کردند

علی کلمی قدیراً (۱)

در رساله سوال و جواب است: «در مهریم آنچه در بیان نازل شده مجری است
و محضی و لکن در کتاب اقدس ذکر درجه اولی شده و مقصود نوزده شتال نقره است که
درباره اهل قری در بیان نازل شده و این اجبات عند الله اگر طرفین قبول
نمایند چه که مقصود در فایده کلیت و وصلت و اتحاد است لذا هر چه در
این امورات مدارا شود حسن است ان شاء الله باید اهل بها با کمال محبت و صفا
با یکدیگر معامله و معاشرت نمایند و در فکر منافع عموم باشند خاصه دستان حق»
و در رساله سوال و جواب است: «سوال از مهر جواب در مهر قباغ
درجه اولی مقصود از آن نوزده شتال نقره است سوال در مهر وقت
هر گاه نقد و دفعه واحده نباشد بعنوان قبض مجلس رد و دستگردان دست
بدست شود بعد از امکان رد نماید چگونه است؟ جواب: اذن باین فقره
از مصدر امر صادر سوال در مهر اهل قری که نقض تعیین شده با اعتبار
زوج است یا زوج یا هر دو و در صورت اختلاف که یکی شهری و دیگری از قری

(۱) در روایات تاریخی اسلام است که عمره بن خطیبی مسلمانان دستور داد که هر زمان خود را از فرزندان عمره بن خطیبی

باشد چه باید کرد؟ جواب: هر با اعتبار زوج است اگر از اهل مدن است
 ذهب و اگر از اهل قری است فضة سؤال: میزان دماقی و شهری
 بچه حد است هرگاه شهری هجرت بده نماید و یا دماقی هجرت بشهر نماید و
 قصد توطن نماید حکمش چگونه است و کذا مکمل توطن میزان است یا نه؟

جواب میزان توطن است بر جا وطن نماید مطابق حکم کتاب رفتار شود
 سؤال اگر شخصی باکره ای را نکاح نمود و مهریه را هم تسلیم کرد هنگام اقران
 معلوم شد باکره نیست آیا مصروف و مهریه بر میگردد یا نه و اگر بشرط باکره
 بودن نکاح شد آیا فساد شرط سبب فساد شرط میشود یا نه جواب
 در این صورت مصروف و مهریه بر میگردد و فساد شرط علت فساد شرط
 است و اگر در این مقام تر و عفو شامل شود عند الله سبب اعظم است

طلاق و تبرئ

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی: «إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ الْوَصْلِ وَالْوَفَا»

(۱) زده است از همورا نزد ابرید کیت انگس که بیشتر تو را افسرده میسازد همورا نزد ابرید پنخ

گفت ای پستیان زده است انگس زن بدکاره (دو نیداد فرکود ۱۸ فقره ۶۱-۶۲)

وَابْغَضَ لِنَفْسٍ وَاطَّلَاقٍ... «وَإِنْ حَدَّثَ بَيْنَهُمَا لِدَوْرَةٍ أَوْلَاهُ لَيْسَ لَهُ أَنْ يُطَلِّقَهَا وَلَهُ أَنْ يُصَيِّرَ نِسْتَهُ كَامِلَةً لَعَلَّ تَطْعَمَ بَيْنَهُمَا رَأْتَهُ الْمَجْتَبَةَ وَ إِنْ كَلَّمَتْ وَ مَا فَاحَتْ فَلَا بَأْسَ فِي الطَّلَاقِ إِذْ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمًا... وَالَّذِي طَلَّقَ لَهُ الْأَخْيَارَ فِي الرَّجُوعِ بَعْدَ نَقْضِ كُلِّ شَيْءٍ بِالْمَوَدَّةِ وَالرِّضَا مَا لَمْ تَسْتَحْصِنْ وَإِذَا اسْتَحْصِنْتَ تَحْتَقِقُ نَفْصًا بِوَصْلِ آخِرِ قَضَى الْأَمْرِ إِلَّا بَعْدَ مَسِينٍ (۱)... وَاسِي طَلِّقَتْ»

(۱) در عقیده ای مختلف دنیا همیشه سعی میشود که عقد زناشویی فیما بین زوج و زوجه بحال خود باقیمانده نسیس خانواده و احدی بدو بدولی معذک این نیت بخواهد امور دچا میشد بقا اتمات موجب ناراحتی طاقت فرسایگشت و ناچار از اجازت طلاق در موارد مخصوصه با بارت و نظرا نیت عادل که در دید چنانچه در مالک شاسو سیجیه با وجود آنکه طوا هر تعلیمات کتبه عدم رخصت انکلاک بود متدراجا قانون انفصال موقت طرفین آنجا انفصال دائم وضع شد و بالاخره در کشور فرانسه و بعد از در مالک دیگر بجز ایالی و پرتغال که طلاق نیت ولی عمل تغریق از یلید گیر بسیار است طلاق راحت حدود و قیودی اجازه دادند و محض آنکه عوار مذکوره از طرف از هر یک از زمین ممکن است پیش بیاید هر دو در پیش نهاد طلاق مساوی قرار گرفتند

بما ثبت علیها منکر لا تنفقه لها ایام تریبها کذلک کان نسیه الامرن
افق العدل مشهوراً «

و در لوحی است قوله الاعلی : « لازال وصل و اتصال لدی الله محبوب
و فصل و انفصال منخوف خذوا ما احببه الله و امرکم به انه یعلم و یرئی
و هو الامر الحکیم «

و از حضرت ولی امر الله خطاب به محفل روحانی مرکزی ایران است
قوله العدل : « اما در خصوص کراهت بین زوج و زوجه از هر طرفی
کراهت واقع حکم تریب جاری در این مقام حقوق طرفین مساوی است
و بر مبنی نه «

و قوله المطاع : « راجع بتأدیة مخارج لازمه در مدت تریب حکمش راجع به
بیت عدل اعظم است و عجله آنچه را انسانی محفل مرکزی قرار دهند
محبوب و مقبول است «

و در رساله سؤال و جواب است : « و دیگر سؤال از طلاق نموده چون
حق صلح طلاق را دوست نداشته در این باب کلمه ای نازل نشده

ولکن از اول فصل الی انتهای سنه واحده باید دو نفس مطلع باشند و
 ازید و هم شهداء اگر در استاء رجوع نشد طلاق ثابت باید حاکم شرعی ببلکه
 از جانب انسانی بیت العدل است در وقت ثبت نماید ملاحظه این فقره
 لازم است لکن سخن به افئدة اولی الالباب «

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی با قاضی شمشیرزادی است قوله ایل :
 « اما مسأله طلاق لابد باید با اطلاع حکومت یا معرفت ارباب نفوذ باشد
 و الا محاذیر واقع در هر صورت نکاح و طلاق باید در تحت مرکزی نافذ جاری کرد
 تا اگر طرفین اختلاف خواهند متقدر نباشد بلکه مجبور باطاعت باشند »

(۱) در قرآن است قوله : و عاشروهم بالمعروف فان کرهتموهن فسی ان کرهوا شیئا یحکم الله فیہ
 خیر اکثر و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و ایتیم احدین قسطاً فلا تاخذوا منه شیئا
 اماخذون بهن ان و اما بینا و کیف تاخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض و اذدن شکم نیا قاعلیطاً .
 و قوله : و ان ختم شقاق بینهما فاجسوا حکماً من اهد و حکماً من اهلها ان یرید اصلاحاً یوفق
 الله بینهما . و قوله : و ان امرأه خافت من بعلمها شوراً او اعراضاً فلا جناح
 علیها ان یصلحاً بینهما صلحاً و اصلح خیر .

و از حضرت ولی امر الله خطاب بمجلس مرکزی ایران است قوله المطاع
 « راجع بمسأله طلاق آنچه در کتاب اقدس و سؤال و جواب مسطور است باید
 اجرا گردد خبریات ثانویه غیر منصوصه راجع بامنای بیت عدل عظیم است
 در وقت حاضر مثبت طلاق در سجل محفل و در قریبی دولت بحال دقت
 و احتیاط لازم و واجب »

در اجماعیه ای است : « راجع بقره طلاق که بضمیمه تقدیم نموده بودید
 مورد تصویب حضرتان واقع شد »

و از حضرت عبدالبهاء خطاب بر بهائیان امریکا است قوله بحسب
 « باری در ایران مسأله طلاق پیش بنهایت سهولت تحقق می یافت
 در میان ملت قدیمه متصل بواسطه امر جزئی طلاق واقع میگردد چون
 انوار ملکوت تابید نفوسی که از روح بهساء الله زنده شدند بجای از طلاق
 اجتناب نمودند حال در ایران در میان اجبا طلاق واقع نمیکرد و مگر آنکه
 امر مجبری در میان آید و ایستاد مستحین باشد در اینصورت نادر طلاق
 واقع گردد حال اجبای امریک نیز باید بر این روش و حرکت سلوک نمایند

از طلاق نهایت اجتناب داشته باشند مگر آنکه سبب مجبری در میان آید
 که طرفین از یکدیگر بریزار گردند و با طلاع محض روحانی قرار بر فصل دهند و یکسال
 باید صبر و تحمل کنند اگر در طرف این یکسال ایستاد حاصل شد طلاق واقع
 گردند اینک به مجرد ادنی تکدر و اغتراری که درین زوج و زوجه واقع زوج بازن دیگر
 بنگر افستند و یا نمود بانه زوجه نیز در فکر زوجی دیگر افتد این مخالف عصمت
 مملوئی و عفت حقیقی است اجنای الهی باید نوعی سلوک نمایند که دیگران حیران
 مانند زوج و زوجه باید نقصان جسمانی محض نباشد بلکه الفت روحانی و مملوئی
 باشد این دو نفس حکم یک نفس دارند و چقدر مشکل است یک نفس از هم جدا
 شود.... اگر سبب طلاق یکی از این دو باشد بسته.... بوبال عظیمی رزقا
 کرد «

و قوله یحیی: « فی الحقیقه انسان باید بوفاقیام نماید و ثبوت و استقامت
 نماید علی الخصوص بقربین و همشین خویش و همدم و ندیم خود زیرا حقوق در
 بین آیند و قدیم و محکم و متین و انسان آنچه بکوشد از عهدۀ اکمال بر نیاید
 ولی بقدر امکان قصور نماید «

و از حضرت ولی امر آنه خطاب بمجلس روحانی مرکزی ایران است
 قوله التصواب : « امر طلاق بسیار مذموم و قبیح و مخالف رضای
 الهی است آنچه از قلم حضرت عبدالبهاء در این خصوص نازل بین عموم
 یاران آتش اردهند و کل را پیش از پیش تنگ کردند و اجرای حکم طلاق مشروط
 بتصویب و اجازه امنای مجلس روحانی است باید در این قضایا اعضای مجلس
 مستقلاً بحال وقت تمعن و تحسس تفحص نمایند اگر چنانچه عذر شرعی موجود است
 و ایستاف بهیچ وجه من الوجوه ممکن نه و تنفر شدید و اصلاح و دفع آن محال
 طلاق و فستراق را تصویب نمایند »

و راجع باینه جواز رجوع زوج بزوجه مطلقه خود در هر ماه قوله المطاع : « تنقید
 حکم اصطبار و احکام دیگر که منصوص کتاب از فرائض حتمیه بهایان مختلف
 بیچ وجه جائز نه »

و راجع باز در واج بعد از طلاق قوله المطاع : « اجرای عفت لازم
 و اعطای مهریه واجب »

و راجع بنقعه در مدت اصطبار منتهی بطلاق که بیل زوج صورت گرفته

باشد قوله تصریح : « در هر حال نفقه را باید زوج بر حسب علم کتاب تأدیه نماید »

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال : هرگاه زمان صیبار منقضی شود و زوج از طلاق دادن امتناع نماید تکلیف ضلع چیست جواب : بعد از انقضاء مدت طلاق حاصل و لکن در ابتداء و انتہاءش باید لازم که عند الحاقه گواهی دهند

سؤال : در مدت صیبار هرگاه متضوع شود در آنکه حبت و بازگراہت حاصل شود و در طرف سنہ گاہ کراہت و گاہ میل و در حال کراہت سنہ باخورد در اینصورت افتراق حاصل است یا نہ جواب : در هر حال کراہت واقع شود از یوم وقوع ابتدای سنہ صیبار است و باید سنہ باخورد

سؤال : در باب طلاق کہ باید صبر شود یک سنہ اگر آنکه رضا و میل بوزد او یکطرف و طرف دیگر نوزد حکم آن چگونه است جواب : حکم برضایت طرفین در کتاب اقدس نازل اگر از هر دو طرف رضایت نباشد تقاضا واقع

سؤال اگر شخصی در خیال جدای وطن باشد بالغرض و اہل اور رضی شود

و منجر بطلاق گردد و ایام تدارک سفر طول کشد تا یک سه آیا از ایام اصطبار محسوب است و یا آنکه از یوم مفارقت باید حساب شود و یک سه صبر نماید جواب اصل حساب از یوم مفارقت است و لکن اگر قبل از مسافرت یکسال مفارقت نمایند و عرف محبت متفویغ نگردد طلاق واقع و الا از یوم مسافرت حساب نمایند تا انقضای یک سه بشرطی که در کتاب اقدس نازل شده . سؤال : بعد از قرائت آیتین و اعطاء مهر اگر کرده واقع شود طلاق بدون اصطبار جائز است یا نه جواب : بعد از قرائت آیتین و اعطاء مهر قبل از قرآن اگر اراده طلاق نماید جائز است ایام اصطبار لازم نه و لکن اخذ مهر از مرءه جایز نه . سؤال : اگر در ایام اصطبار اقتران واقع شود و بعد از آن حاصل گردد آیا ایام قبل از اقتران از ایام اصطبار محسوب است و یا آنکه سال را از سر گیرد و آیا بعد از طلاق تربص لازم است یا نه جواب : اگر در ایام اصطبار نفی بمیان آید حکم زواج ثابت و باید بحکم کتاب عمل شود و اگر ایام اصطبار نفی شود و بحکم آیت واقع گردد تربص لازم نه و اقتران مرءه بامرءه در

ایام اصطبار حرام است و اگر کسی ترکیب شود باید استغفار کند و نوزه
 مشغال ذمب بیهیت العدل حسنه ای عمل برساند «

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله العزیز: « اما ما له طلاق
 میتواند شخص کتبی آنچه موافق رأی است مجری دارد و نهایتش این است
 که زوجه را یکسال بیسر و سامان نگذارد و این مثل عده است و نهایتش
 این است که پیش مدت تکلیف نفقه چند ماه بود حال یکسال است و
 اما اگر جهتین کامل باشند و عوارض در میان حاصل گردد که سبب برودت
 شود در فصل تام تعجیل نکنند یکسال صبر نمایند شاید آن عوارض زایل گردد
 و دوباره الفت حاصل شود «

ناشره (۱)

و از حضرت عبدالبهاء خطاب بجاجی مآعلی اکبر شمیرزادی طهرانی است
 قوله العزیز: « اما ما له جدیده که مرقوم نموده اید جواب این است
 اگر زوجه بدون عذر مقبول و مشروع از زوج کناره جت حق طلب

(۱) آتشور به خروج من عطاوه ای خروج احد از زمین تا یجب عید من حق الاخره و عده (شرح لعمده الله تعالی)

نقعه ندارد ناشزه شمرده میشود باید باطاعت زوج پردازد اگر چنانچه پدر شرعی
 دارد باید به محض روحانی بیان کند اعضای محض روحانی ملاحظه نمایند و تحقیق
 کنند اگر عند زوجه در خروج از بیت زوج مشروع است یعنی عدم رضایت بزوج
 باسباب مجزیه مشروع است زوجه حتی نقعه و مسکن شرعی دارد یا آنکه زوج
 زوجه را راضی کند و بخانه ببرد حال چون امر الله مستود است باید بخوبی و خوشی
 بهر نحو باشد بین زوج و زوجه استیام داد و چون امر شیوع باید حکم قاطع حاصل شود»
زوجه در احوال مختلفه شوهر در سفر

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا : «و الذی سافر و سافرت معه
 ثم حدثت بینهما الاختلاف فله ان یتیمها نقعه نسبه کامله و یرجعها الی مقر الذی
 خرجت عنه او یتیمها بید امین و ما تحتاج به فی التمسک لیتیمها الی محلها...
 «قد کتاب الله لکل عبد اراد الخروج من وطنه ان یتخمس مینا ما لصاحبه فی
 یتیمه اراد ان اتی و و فی بالوعد انه اتع امر مولاه و کان من
 المحسنین من قلم الامر متوبا و الا ان اعتذر بعذر حقیقی فله ان یتخبر قرینته
 و یكون فی فایة الجهد للرجوع الیها و ان فات الامر ان فلها ان تبصر تسعة

اشهر معدودات و بعد کمالها لابس علیها فی اختیار الزوج و ان میراث
 زنی بحسب الصابرات و الصابین عملوا او امری و لا تتبعوا کل مشرک کان
 فی اللوح اثیما و ان اتی انجر صین ترصبها لها ان تاخذ المعروف انه اراد
 الاصلاح بین العباد و الاماء، یا کم ان ترکبوا ما یحدث به العناد بینکم
 كذلك قضی الامر و کان الوعد متیا و ان اما خبر الموت او القتل
 و ثبت باشیاع او بالعین لها ان ثبت فی بیت اذا مضت
 اشهر معدودات له الاخیار فی ما تختار^{۱۱} هذا ما حکم به من کان علی الامر
 قویاً

و در رساله سؤال و جواب است : « و اینکه سوال فرمودند که هرگاه
 نفسی سفر رود و از اول میقات معین ننماید و معقود انجر و الارشود^{شش} خلیف
 ضلع صیت هذا منزل من سما عایة ربنا الواب فی الجواب اگر
 میقات مقرر در کتاب الهی را استماع نموده و ترک آن کرده لها تعین
 شده کامله و بعد لها الاخیار فی المعروف او باخذ الزوج و اگر نشیده

(۱۱) در قانون فرانسه مدای که باقی بعد از طلاق برای ازدواج تازه گمارده شده است و در قانون اسلامی نیز

لها التریب الی ان نپرا تده امره و مقصود در این مقام اصطبار است نهی
 بر هر نفسی لازم حین خروج از وطن باقرین خود میسانی از برای سفر
 معین نماید و میعات را هر قدر معین نماید مجری و مضی است اگر در رأس میعات
 راجع شد قوفی بالوعد و اتع حکم مولا و اگر در رأس میعات راجع نشد
 و بعد از معین متعذر آمد یعنی در رجوع مانعی بهم رسید که فی الحقیقه ممنوع شد
 باید خبر بفرستد و کمال جهد نماید در رجوع اگر در رأس میعات راجع نشد
 و خبر هم نفرستد و تریب نه شهر بر ضلع لازم و بعد اگر نخواهد زوج اختیار کند
 لا بأس علیها و باید نفقه ضلع در این مدت معینه برسد و اگر شخص سفر نماید
 و خبر موت یا شهادت او برسد اثبات این فقره معلق بشهادت عدلین
 یا شیوع است بعد از ثبوت و انقضای تسعة اشهر ضلع در اتحاد زوج
 مصاب «

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی بجواب ابوالمیرزا سیاوش بدین مضمون که
 با اذن بودن مهر و امکان تریب یکسال و ترک زوجه و اقدام سفر غیرا
 نه هوسان شاید پیوسته تجدید فرمایش و طلاق و تفریق کنند قوله تعزیر

« ای مقرب درگاه کبریا، نامه تو رسید فی حقیقه آنچه ب فکر تو آمده است
 ستایش و تفکرات البته چنین نفوس یوفائی بذرت خواهند شد که
 مرکب چنین امر قطعی گردند بیت العدل بعد از تشکیل در این خصوص
 تشریحی نمایند در حق این اشخاص زجر شدید مجری دارند چنین امر قطعی را
 جرم بپوشانند این حکم مذکور در حق نفوسی است محرم و از اهل دانش و فرزند
 ز مجرم بی نام و ننگ که مانند حیوانات وحشی اند چنین نفوس را حال
 باید یاران طرد نمایند و ابد در محافل و مجالس خویش راه ندهند بابت
 عدل تشکیل شود در حق آنان زجر شدید تشریح گردد و علیک البهاء الا بهی »

ترتیب بعد از موت زوج

و نیز در رساله سوال و جواب : « سوال از ایه مبارکه و ان ایها خبر الموت

جواب مراد از لبث شهر معدودات نه ماه است (۱) »

(۱) در قرآن است توراتی : والذین یتوفون حکم و یندرون ازواجاً و میتة لازواجم تاعاً
 الی اهل غیر اخرج فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسن من معروف و اینه

غزیر حکیم (بقیه در صفحه بعد)

حد شہود

و نیز در رساله سوال و جواب است : « سوال از حد عدالت در معامی
که اثبات امر بشهادت عدلین میشود جواب حد عدالت نیکوئی صیت
است بین عباد و شهادت عباد الله از هر حزب لدی العرش مقبول

نهی از محفل^(۱)

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « قَدْ نَهَاكُمُ اللَّهُ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ
طَلَقَاتٍ ثَلَاثَ فَنَصَّ مِنْ عِنْدِهِ »

(بایانده از صفحه قبل) فی الوفاة نیجب علی الزوجة مطلقاً الاعداد اربعة اشهر و ثلثه
ایام ان كانت حرة و نصفها ان كانت امة و فی باقی الاسباب الموجبة للفرقة
تعبد ذات الاقراء المستقيمة بحیض ثلاثة ايام و ذات الشهود هیهی التي لا یحصل
لها الحیض المعتاد هیهی فی من الحیض تعد بثلاثة اشهر و الایة بطهرین او خمسة او
خمسة و اربعین يوماً و عدة الحامل وضع الحمل (کتاب التمهة الدمشقیة)
(۱) المحفل فی النکاح هو الذی یتزوج المطلقة ثلاثاً حتی تحمل للزوج الاول
(بمعجم المحبیرین)

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال از آیه مبارکه قد هنا کم
 الله عما علمتم بعد طلقات ثلاث جواب : مقصود حکم قبل است
 که باید دیگری آنرا ترویج نموده بعد بر او صلال شود در کتاب اقدس
 نهی از این عمل نازل «

فصل چهارم

در احکام مرتبط بموت حاوی دو اصل

اصل اول در احکام موتی

در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « و تجیز الاسباب لکن فی ذلک فن
 وحمل المیت بالعرۃ والاعترار » و قوله جل و عز : قد علم الله ذن
 الاموات فی السبور والاحجار الممتنعہ والاشاب الصلبه للطیقه و وضع
 انحوایم المنقوشه فی اصابعهم انه لیسوا المقدر لعلم ... لویقش علیها ما

(۱) قال رسول الله لا تنظروا بموتکم طلوع الشمس ولا غروبها تجلسوا بحکم الی مضامین

رحمکم الله و منه الحدیث اذ مات المیت فجد فی جهازه و حمل فی تجیزه ولا

تقصروا لاؤخره (صحیح بحرین در لغت جدد)

من الامام جعفر الصادق قال یکن المیت فی غمته ثواب تمیص لایر علیه و ازار

و خرد میب بها وسطه و بر ویلف فیہ و عامه یقیم بها و یلقی فضلها علی وجهه (تفسیر شیخ)

فی الحدیث تنووا بالعلم فاعلم تعشون بها ای طلبوا احسانا و جودها (تفسیر در صفحہ بعد)

نزل فی الیمین من لدی اللہ انہ خیر لمہم ولہن انما کنا حاکمین
قد بدت من اللہ ورجت الیہ منقطعاً عما سواہ وتماماً باسمہ الرحمن الرحیم «

خاتم

و در رسالہ سوال و جواب است : در سوال وضع خاتم کہ در کتاب

اقدس نازل شدہ مخصوص کبار است یا صغار ہم داخلند

جواب مخصوص کبار است و پنجین صلوات آنہم مخصوص کبار است «

کفن

و نیز در کتاب اقدس است تو رسول و عز : « دَوَانُ الْكُفْنِ فِي خَمْسَةِ اَثَابٍ مِنَ الْحَمْدِ »

او لَقَطْنٌ مَن لَّمْ يَسْتَلِمْ يَكْتَفِي بِوَاحِدَةٍ مِنْهَا لَكَ قَضَى الْأَمْرُ لَدُنَّ عَلِيمٍ خَبِيرٍ «

و در رسالہ سوال و جواب است : « سوال در باب کفن میت بہ پنج

توبہ امر شدہ آیا مقصود از این پنج پارچہ است کہ قبل معمول میشد و یا نہ

مراد سراسری جوف ہم است . جواب : مقصود پنج پارچہ است «

غسل

و در اثری بامضاء رخ ادم فی ۲۹ : ۹۷ : « اینکہ در باب ۶ »

کفن مرقوم داشتید پنج ثوب سرتاسری مقرر شده که رویم پوشانند
 و در این فلور از برای فقرا تخفیف غایت شده و بجای سدر و کافور
 عطر و گلاب استعمال نمایند و این احکام بمقتضای حکمت بایده جاری
 شود و در ارض اقدس تا حال نظر بکفایت در این امور بشریعت قبل عمل
 میشود چه اگر دون آن عمل شود وضوهای کل مرتفع گردد و این بکفایت
 خارج در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نماید «

و در لوجی خطاب با قاسم نصر الله ع ط قوله الاعلی : « اینک در
 مخارج کفن و دفن ذکر نمودید این فقره در کتاب الهی بازوج است
 در صورت استطاعت و الا با موال ضلع تعلق میگیرد «

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « حَرِّمَ عَلَیْكُمْ تَعْلُقَ الْمِیْتِ
 اَزَیْدَ مِنْ مَسَاقِدِ سَاعِدَیْنِ الْمَدِیْنَةِ اَوْ فُئُوهُ بِالرُّوحِ وَ الرَّیْحَانِ فِی مَکَانَ قَرِیْبٍ

و استحب ان عمل تمجیز المیت فانه من اکرامه الامع الا شتبه فیصبر علیه ثلاثه ایام و
 یجب تغسل کل میت مسلم او بحکم و لو سقط اذا کان رابعه اشهر بالدر تم بالکافور

تم بالقراح (الممعة الدمشقیة)

حکم جنازه

در رساله سوال و جواب است : « سوال از حکم جنازه که میفرماید
 بعد مسافت یک ساعت حمل شود آیا در بر و بجز هر دو این حکم جاری است
 یا نه ؟ جواب : در بر و بجز هر دو این حکم جاری اگر چه ساعت کشتی بخار باشد
 و یا ساعت سکه جدید مقصد مدت یک ساعت دیگر بر نحو باشد و لکن هر چه
 زودتر دفن شود احب و اولی است »

دفن

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله العزیز : « اما قضیه
 دفن اموات هنوز اگر تکرار سابق باشد بهتر است زیرا نباید نوعی نمود
 که میان آشنایان و بیگانه فسخ وجدائی افتد زیرا جدائی مانع از تسلیخ است
 و چون زمانی آید که اجرای احکام بحسب سبب و حثت قلوب نگردد
 و امر الله اعلان شود آنوقت در ترکستان باید از شرق توجه بغرب مال
 بشمال کنند و اموات را در عقبه پایشمال دفن نمایند »

و قوله العزیز : « اما از کیفیت صورت قبور برابر مرقوم بوده حال چون سبب فرغ عظیم است اگر برب سابق نباشد جائز فاینا تولا فتم وجه الله ولی من بعد در زمانی که مخدوری نباشد البته متوجه اهل قبله اهل الباء ساخته و انشاء کرد »

و از حضرت ولی امر الله است قوله المطاع : « باید عموم یاران چه در مرکز چه در ولایات اموات را بوضع سابق یعنی برب قاعده اسلامی دفن نمایند و هر وقت اجرای احکام الهیه برب لوح مبارک بیچ وجه سبب و حث قلوب نگردد این عبد یاران را اطلاع خواهد داد و تکلیف عموم در این خصوص واضحا معلوم خواهد شد »

و در ابلاغیه : « راجع بدفن بقاعده اسلامی فرمودند بنویس : فقط موضوع قبله است »

و در خصوص دفن اموات بهائیان غیر اسلامی فرمودند بنویس : در وقت حاضر بهائیان غیر فرغانی اموات خود را بسوی قبله اسلامی دفن نمایند »

نقل جسد

وقوله المطاع : « انتقال اجساد ممنوع نه و محل اولی هر چند رسماً
از اماکن مستبرکه محسوب نه معذک حتی الامکان حرمت لازم و واجب »

رحمان دفن بر سوزاندن و دهمه

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله بغریر : « جسد انسانی همین

قسم که در بدایت بتدریج بوجود آمده است بمینطور باید بتدریج تحلیل گردد

این مطابق نظم حقیقی و طبیعی و قانون الهی است اگر چنانچه بعد از

مردن سوختن بهتر بود داخل ایجاد نوعی انتظام می یافت که جسد بعد

از فوت بخودی خود از فرودخته شعله زند و خاکستر گردد ولی نظم طبیعی که

بتقدیر الهی تحقق یافته این است که باید بعد از فوت این جسد از حالی

بحالی مختلف انتقال یابد تا بحسب روابطی که در عالم وجود است با

کائنات سائر مستقلاً اختلاط و امتزاج یابد و قطع مراتب نماید تحلیل

کیمیای یابد و بعالم نبات انتقال کند گل و ریاحین شود و اشجار

بهشت برین گردد و نغمه مشکین یابد و لطافت رنگین جوید رختن مانع

از حصول این کمالات بکمال سرعت است اجزاء چنان متلاشی گردد
که نظیر در این مراتب مختل شود «

در خطاب بجای میرزا محمد تقی طبری در بی است قوله العزیز : « یا ما
قضیه دهمه هر چند در نصوص قاطعه موجودند و این قضیه جواز عدم جواز
راجع به بیت عدل است تکلیف این عبد باین نصوص قاطعه است و ما
عدای آنچه در کتاب منصوص جمیع راجع به بیت عدل است هر وقت
تکلیف شود در آن خصوص قراری خواهند داد ولی اگر اجماع متعدده در موقع
واحد گذشته شود قدری از لطافت بعید است باید خاک امتصاص طوبت
جسم را بنماید در این صورت اگر بر ضد و خاک ریخته شود جسم زود در طوبت
زائل گردد «

اصل دوم در امور مربوطه با اموال و اشیاء بیت

وصیت نامه

در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « قَدْ فَرَضَ لِكُلِّ نَفْسٍ كِتَابُ
الْوَصِيَّةِ وَلَئِنْ زُرْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلَا تُصَلِّوا عَلَيْهِمْ وَتُحَرِّمُوا عَلَيْهِ

الله فی نظر ظهوره ویدگرفیه ما اراد من المعروف لیشده فی عوالم الآ
والمخلق ویکون له کثره عند ربہ الحافظ الامین»

و از حضرت عبدالبهاء است قول الغزیر: «این مسأله وصیت نامه
اجبار بسیار اهمیت بدهید که از الان همیشه ظاهر و عیان شود
تا دستور العمل بحیث آینه گردد»

۱۱ در قرآن است قوله تعالی: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه لوالدین
والاقربین بالمعروف حقاً لیتقین... یا ایها الذین آمنوا شهادة منکم اذا حضر احدکم الموت
میں الوصیه شان دو اعدل منکم و آخران من غیرکم .

قال رسول الله: الوصیه حق علی کل مسلم یا منی لامرء مسلم ان یتت لیتة الآ ووصیه تحت
رأسه من فاته بغير وصیه مات یتة الجاهلیة اذا بلغ الغلام عشرين جازت وصیه
و صورت وصیت نامه روایت از رسول الله: اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمد عبدک
انح (فصل الخطاب) در قرآن است قوله تعالی:

ولا توتوا سفهاء اموالکم الی حبل الله لکم قیاماً و از توهم فیما و کسوم و قولاً قولا معسر و فنا

رفع شبهه سفسه

در روحی است قوله الاعلی : « سؤال دیگر آن جناب : آیا نفسی مختار است در مال خود با بودن ذریه و سایر ورثه ترکه و مایملک خود را بدگری و یا بیک نفر از ورثه مصالحه و یا هبیه نماید و سایر ورثه را بی بهره کند و یا نمیتواند هذا ما انزلہ الوباب فی الجواب : هر نفسی در مال خود مختار است یعنی فی نفس الامر تا علم عقل بر او صادق اختیار از او سلب نه هذا ما حکم الله و بعد از احتمال واقعی که نزد حادثین اطباق معین و واضح شود اختیار از او ساقط است بحکم کتاب انه یفعل ما یشاء و بحکم ما یرید لا اله الا هو المقدر العزیز الحمید »

اختیار تام موسی در اموالش

در رساله سؤال و جواب است : « سؤال آیا شخص میتواند در کتاب وصیت از اموال خود چیزی قرار دهد که بعد از وفات او در امور خیریه صرف شود بغیر اداء حقوق الله و حقوق ناس یا اینکه بغیر از مخارج کفن و دفن و حمل نعش حقی ندارد و مابقی اموال کما فرض الله بوارث میرسد

جواب انسان در مال خود مختار است اگر بر ادای حقوق الهی موفق
 و همچنین حق آنس بر او نباشد آنچه در کتاب وصیت مینویسد و قرا
 و اعتراف نماید مقبول بوده و هست قد اذن الله له بان یفعل فیما
 مله الله کیف یشاء»

و در لوجی است قوله الاعلی : « در اختیار عبد در اموال مخصوصه
 خود نمودی که اگر نخواهد در صین حیات اموال خود را بیک نفس بختد
 و یا بذل کند مختار است یا باید بانزل فی کتاب الاقدس عمل شود

(۱) باینکه قانون مالکیت شخصی ملازمه دارد که مالک در وصیتش نسبت باینکه من
 یومی له هر چه و هر که و هر قدر مجاز و محضی باشد در شریعت مدونه اسلامی و نیز قانون
 فرانسه و هلند و بلژیک وصیت را نسبت بر بیش از ثلث ترک جبارضا و امضاء
 در سه نظر معاصی محضی نکرده ولی در همان قانون فرانسه وصیت شوهر در ترک خود نسبت بزوجه
 ولو همه باینکه را در حق دیگری وصیت کند نافذ است

سئل الرضا بای قلده صار المیراث لک ذکر مثل خط الانشین قال لما جعل الله لهما من الصدق
 قال ابو حنيفة المرأة لا تكون ابدًا الا نرخصها من الرجل لو كان مکانها

از قبل حکم آنچه ذکر نمودی از قلم اعلی جاری و نازل و حال محبت و ادب
 میشود فضلا من لدنا علیک تفریح و تکون من الحامدین هر نفسی در
 اموال فخرتخار بوده و هست چه اگر اختیار منع شود عز و جود محو گردد در یک
 مقام عزت عباد باموال بوده و هست «

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز: «اما سألہ مواریث این
 در صورتی است که شخص متوفی وصیت نماید آنوقت این تقسیم جاری
 گردد ولی هر نفسی مکلف بروصیت است بلکه فرض و واجب است
 و صریح نصوص الهیه است که در حالت صحت خویش باید حکما وصیت نماید و حسب
 میل خویش هر نوعی که بخواهد وصیت کند و آن وصیت نامه منتهوم بدارد و بعد از
 وفاتش باز شود و بموجب آن عمل گردد در اینصورت شخص متوفی میدانی وسیع
 دارد که در زمان حیات بهر قسمی که میل دارد وصیت نماید تا مجری شود»
 و قوله العزیز: «اما سألہ میراث که سبب تخری است حقیقتش این است
 که انسان فخر مطلق است و هر قسم بخواهد بموجب وصیت نامه اموال
 در ایام خویش بین وراثت تقسیم مینماید و توزیع میکند که بعد از او مجری

گردد وصیت فرض برکمال است یعنی هر نفسی باید در ایام حیات خویش
 وصیتی محکم و متین و صریح بنویسد و مهور و مستور نماید و در محل بسیار منی
 محفوظ دارد و در وصیت مختارات و وصیت نامه معمول به و مقدم
 بر هر حکمی است و نفسی مقدر بر تغییر و تبدیل نیست در این صورت اگر جمیع
 اموال را با اولاد خویش بدهد مقدرات آنگاه که نفسی اطاعت امر نکند
 و وصیت نامه ننویسد و این تکلیف الهی را مخالفت نماید و یا آنکه وصیت نامه
 از میان برود اموال او بر حسب اسهام مفروضه تقسیم شود و فی الحقیقه این
 حکم مبرم عظیم حکمتش این است که نفسی بی وصیت نامه نفس نکند ملاحظه
 می فرمایید که از جهت عدم وصیت نامه میراث بتاماً برخلاف ضای
 مورث توزیع و تقسیم و تفریق میشود و چه شطاتی و منازعاتی حاصل گردد و
 وصیت نامه قاطع هر نزاعی و سبب راحت کمال زیرا انسان بحسب آرزو
 و خواهش خویش وصیت مینماید چه در خوش است که اموال مورثه تماماً بر ضای
 و آرزو مندی مورث تقسیم شود و توزیع گردد ملاحظه کنید که بسیار نفوس
 قبل از وفات از مات خویش چه در مضطرب اند حال این حکم الهی یعنی

فرضیت و وجوب وصیت نامه قبل از فوت محل تجسیع این شکلات گد

فروض مقدم بر تقسیم ترکه

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا : مد کل ذلک بعد اداء حق الله
والدیون لوکلون علیه و تجنیز الأسباب للکفن والدفن و حمل المیت بالغرۃ
والاعتراز «

و در رساله سوال و جواب و خطاب خادم برین است : « و اینکه سوال
نموده بودند که حقوق الله و دیون میت و تجنیز اسباب کدام مقدم است .
حکم الله آنکه تجنیز مقدم است و بعد ادای دیون و بعد اخذ حقوق الهی آنکه
یودی دیون اجبائه و من اولی به فی ذلک آنکه هو الموفی المودی الکریم و
اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است بمقتضای آن قلیلاً و کثیراً
قیمت شود امر دین اہم است در کتاب طوبی لمن صدق و لم یمن علیه
حقوق الله و عبادہ و معلوم بوده که حقوق الله مقدم است بر تجسیع
حقوق و لکن محض فضل مطسبع الوحی بما نزل فی هذا اللوح من قلمہ
المحیی الیمیم

تقسیم ارث و سهام

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز: «قد قسمنا الموارث علی
 عدد الرء منها قدر لذر یا کم من کتاب الطاء علی عدد المقت وللازواج
 من کتاب الحاء علی عدد اثناء والفاء وللاباء من کتاب الزاء علی عدد
 اثناء والکاف وللافتات من کتاب الواو علی عدد الرفع وللاخون

۱۱، قوانین و عادات بهمان فی قدیمه تقییل حق ارث زنان نسبت مردان بود بلکه در بسیاری از
 اقسام دنیا زمان اساساً حق ارث نداشتند در دین یهود دختر با بودن سپر مطلقاً از ارث محروم
 است در چین دختران را از مالک پدر یا مادربیش از همان جهیزیه که میبرد نصیبی نیست در
 ژاپن فقط در بعضی از اقسام ترک در شرط نبودن سپران حتی بدختران تعلق نگیرد در امریخ
 چون تعلیمی راجع بارت نبود ممالک تنوعه مسیحی همان مقررات کشوری خود که بی نصیبی و یا کم
 نصیبی زنان بود رفتار میکردند فقط در قانون روم تساوی فیما بین دختر و پسر از سابق بود
 ولی در عصاره ترقی بشرتدر جا مساوی گردید چنانچه در قانون مدنی فرانسه و بیشتر ممالک غربیه
 میراث دختر و پسر مساوی گشت ولی در اسلام سهم ارث دختر نصف پسر و سهم زن نصف
 شوهر و حق خواهر نصف برادر معین گردید .

من کتاب الهاء عدد ثلثین و للاحوات من کتاب الدال عدد الراء و
 المیم و للمعلین من کتاب یحیم عدد القاف و الفاء کذلک حکم مشری
 الذی ینکر فی الیالی و الاسرار انما سمعنا یصح الذریات فی الاصل
 زنا ضعف مالهم و نقصنا عن الاخری انه لهما مقتدر علی ما شاء
 یفعل ببطاۃ کیف اراد «

و در رساله سؤال و جواب است : « و اینک در باره ارث سؤال فرموده
 بودید از قول تعالی : انما لهما سمعنا یصح الذریات فی الاصلاب زنا ضعف
 مالهم و نقصنا عن الاخری ج مواریث در کتاب الهی ۲۵۲۰ سم
 شده که جامع کورتعه باشد و این عدد هفت قسمت میشود هر قسمتی یکی
 از وراثت میرسد چنانچه در کتاب مذکور است از جمله کتاب طایفه
 که عدد مقت میباشد مخصوص ذریه مقرر شده و معنی قول تعالی : زنا
 ضعف مالهم یک مثل آن بر آن است و ندند که عدد دو طایفه میشود و از
 سایرین کم میشود مثلاً نازل شده و لازماً از من کتاب الحاء علی عدد التاء
 و الفاء یعنی هشت هشت که عدد تاء و فاء میشود از برای ازواج بود حال

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز : « اما سؤال از ابناء غیر
مشرع نموده بودی بر آنان حرجی نه مجرم فاعل است و محروم از فضل و اب »

غیر مومن ارث نمیرد

و در رساله سؤال و جواب است : « هر یک از طبقات وراثت که خارج

از دین است حکمش حکم معدوم است و ارث نمیرد »

و در لوحی است قوله الاعلی : « اما قطننا جبل لنسبه من کل ذی

نسبه الا لمن آمن بالله و اعرض عن المشرکین »

دار مسکونه، البتة مخصوصه

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « وجعلنا الدار المسکونه و الا

المخصوصه للذریه من الذکر ان دون الایات و الوراثت انه لهوا المعطى

الفاض و ما خصنا للذریات هذا من فضل الله علیهم لیسروا ربهم

الرحمن الرحیم «

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله العزیز : « و اما ما سألت

من الدار المسکونه ففی للولد البکر خاصه مع توابعها من صطبل او مضیف
 او خلوة واما الدیارات ائرة الغیر المسکونه مقسومه بین رجال و نساء
 من الورثه «

و قوله ابعیل : مد اما درایه مبارکه از ذکر مذکور دون انما مقصود ولد
 بکرات زیرا ولد بکر در جمیع شرایع الهیه اختصاص داشته بکتاب
 تورات و انجیل و همچنین احادیث مرویه سابقه مراجعت نماید قصه ایو
 و یعقوب دو اولاد اسحق را در تورات قرائت کنید تا واضح شود که در جمیع
 شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت
 تعلق باو داشت تا چه رسد بزخارف دنیا حتی قوانین عادلانه بین
 دول و ملل تمدنه نیز ولد بکر امتیازی داده (۱۱) ایوم دولت

(۱۱) در انگلستان تمام اموال غیر منقول از ترک بپسر ارشد تعلق میگیرد حتی اگر پسر ارشد فوت کند
 باشد تعلق بپسر ارشد او میگیرد و این محض مصلحت بقا و احکام و ارضی موردی هر خانواده و مرکز
 شخصیت و ریاست آن است و همین ملاحظه در اسلام نیز برای ارشد مذکور حجتیه محمد گمید و در
 غالب نواحی سویش گمانجانه و ساعت و بجزیران و اکثر تمام زید و جواهر مخصوص آن بپسر ارشد تعلق میگیرد

انگلیس را آدعا چنین است که عاقلترین دول عالم است و از خصایص
ملت انگلیس این است که جمیع اموال را حصر در ولد بکبری کنند
و مقصودشان این است که ثروت چون تقسیم گردد پیرشان شود و از
دست برود مثلاً شخصی بزحمات زیاد ثروتی فراهم آورد چون بعد از وفات
تقسیم شود توزیع سبب تفریق گردد و بسبب درود ولی اگر در ولد بکبر
حصر شود باقی و برقرار ماند و او دیگران را نگاهداری نماید این است
که در ملت انگلیس الآن سبی خاندان موجود که چهار صد پانصد سال
است ثروت در آن خاندان باقی و برقرار است تفریق و توزیع
نشده است باری ابد مقصود این نیست که حصر میراث در ولد بکبر
ممدوح و مقبول است مقصد این است که در قوانین مثل متمدن نیز ولد
بکبر استیازی و مراد از ولد بکبر بزرگترین اولاد مذکور موجود است ..
... و مقصود از اختصاص دار مسکونه با و این است که اقل خانه متوفی باقی
و برقرار ماند تا عالمه چون در آن خانه باشند و یا وارد گردند بیاد او اقتد
و طلب عفو و غفران نمایند باری جمیع این مسائل فی الحقیقه

فروع است و آنچه اصول است و اساس است و بنص قاطع از مغرب
 الهی است وصیت نامه است باید هر شخص در زمان حیات خویش وصیت
 نماید و اموال را بنخواهش وسیل خود تقسیم کند و توزیع نماید ولی ملاحظه عدل
 و انصاف را داشته در این صورت نفسی بی وصیت نماند و میراث
 بموجب وصیت متوفی معامله میگردد این احکام در وقتی است که
 کسی وفات کند و وصیتی ننماید پس متوفی مختار است و دار مسکونه را هر
 کس بنخواهد می بخشد و همچنین مشترک بین ورثه نیز میتواند نمود «
 در خطاب به شیره الهی است قوله العزیز : « دار مسکونه و ابله تعلق
 بولد بجز دار یعنی ارشد اولاد متوفی نه بعموم اولاد ذکور »
 در خطاب بی دیگر قوله العزیز : « مقصود از ولد بکر ارشد اولاد ذکور باقی است
 شمول بآرشدانات ندارد و لو اکبرانات باشد و اینکه در اولاد ذکور دون
 الاناث میفرماید مراد آن است که شاید شخصی ده اولاد ذکور دارد اگر کبر
 فوت شود ثانی جای او قائم است اگر ثانی فوت شود ثالث جای او
 قائم است و اگر ثالث فوت شود رابع جای او قائم است لهذا در آیه

مبارکه بلفظ جمع بیان شده «

و در خطابی دیگر: « و اما در آیه مبارکه از ذکر دون انماش مقصود ولد کبر

است.... و مراد از ولد کبر بزرگترین اولاد ذکر موجود است «

و در رساله سؤال و جواب است سؤال هرگاه شخص متوفی حقوق متوفی

یا حق الناس بر ذمه او باشد از بیت مسکون و البسه مخصوصه و اموال

بالتسبه باید ادا شود یا آنکه بیت و البسه مخصوصه ذکر آن است و دیون

باید از سایر اموال داده شود و هرگاه سایر که وفا کنند بیون چگونه مشمول شود

جواب دیون و حقوق از سایر اموال داده میشود و اگر اموال وفا کنند

از بیت مسکون و البسه مخصوصه ادا شود سؤال از بیت مسکون که

مخصوص اولاد ذکورات است جواب اگر بیت مسکون متعدد باشد علی

و اشرف آن بیوت مقصود است و ما بقی مثل سایر اموال است که

باید بین کل قسمت شود سؤال دار مسکون و البسه مخصوصه که مخصوص

ذریه ذکورات دون الاناث و الوراث هرگاه ذریه نباشد تکلیف

چیت جواب قوله تعالی من مات ولم یکن له ذریه ترجع حقوقهم

الی بیت العدل نظر باین آیه مبارکه دار مسکونه و البیه مخصوصه به بیت
 عدل راجع است سؤال دار مسکونه و البیه مخصوصه در صورت عدم
 وجود ذکران از ذریه راجع به بیت العدل است یا مثل سایر اموال تقسیم شود
 هذا ما نزل فی الجواب من لدی الله العزیز الوهاب دولت از خانه
 و البیه مخصوصه باناث از ذریه راجع و ثلث آن به بیت العدل الذی
 جله المخرن الایمه سؤال در احکام الیه در باب ارث دار مسکونه و
 البیه مخصوصه را از برای ذکران از ذریه مقرر فرموده اند بیان شود که این
 حکم در مال آب است و یاد در مال ام هم این حکم جاری است

جواب: البیه مستعمله ام باین بنات بالتویه قسمت شود و سایر اشیاء
 از ملک و حلی و البیه غیر مستعمله کل از آن قسمت میریزد تقسیمی که در کتاب
 اقدس نازل شده در صورت عدم وجود بنت جمیع مال کما نزل فی الجواب
 باید قسمت شود سؤال در باب البیه و حلی که شخص از برای فسخ میگردد
 هر گاه متوفی شود باین وراثت قسمت میشود یا مخصوص بفسخ است
 جواب: غیر از البیه مستعمله هر چه باشد از حلی و غیره راجع بزوجه است مگر

آنچه با ثبات معلوم شود بزوجه بخشیده شده

وراثت صغار

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و علا : «والذی ترک ذریه ضعیفاً
سلموا مالهم الی امین لیس تجزئهم الی ان یبلغوا رشدهم او الی محل الشراکة
ثم عینوا الالین حقاً ما حصل من التجاره والاقراف » «

فروع فرضیه ارث

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی : «من مات ولم یکن له ذریه

« در قرآن است قوله تعالی : و اتوا الیتامی من اموالهم ولا تبتدوا انجیث بهما

ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم ان کان حوا کبیراً و ابتوا الیتامی حتی اذا بلغوا

الکفاح فان انتم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم ولا تأکلوا اسرافاً و بداراً ان

یکبروا و من کان نفیاً فلیستغف و من کان فقیراً فلیأکل بالمعروف فاذا دفعتم

الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم و کنی بالمدح سیباً ان الذین یا کلون اموال

الیتامی ظلماً انما یا کلون فی قلوبهم نارا و سیصلون سعیراً

ولا تقرّبوا فی الیتیم الا بالاتی ہی احسن حتی یبلغ رشده

تریح حقوقهم الی بیت العدل بصیرنوما انما الرحمن فی الایتام
 والارامل وما ینتفع به جمہور الناس لیشکر و یرتیم العزیز الفقار والذی
 له ذریۃ ولم یکن له مادونہا عما حدّو فی الکتاب یرجع اثنتان مما ترکہ
 الی الذریۃ والثلاث الی بیت العدل كذلك حکم النعی المتعال باعظمت
 والاجلال والذی لم یکن له من یرثہ وكان له ذوالعربی من ابناء الایخ
 والاخت وبناتهما فلم یثنتان والآلام والایخوال والعمات والنحلات
 ومن بعدہم وبعدہن لابنائہن وبنائہن وبناتہن وثلاث
 یرجع الی مقر العدل امرأ فی الکتاب من لدی اللہ مالک الرقاب
 من مات ولم یکن له احد من الذین نزلت اسمائہم من تعلم الا علی تریح
 الاموال کلھا الی المقر المذكور لتصرف فیما امر اللہ بہ انہ لہو المقدر
 الامار.... ان الذی مات فی ایام والدہ ولہ ذریۃ اولئک یرثون ما

لا یرثون ما لہم فی کتاب اللہ اقسما یرثونہم بالعدل النحلص «

ودر رسالہ سوال و جواب است : « واینکہ مرقوم داشتید کہ باید
 برادر از طرف آب و ام ہر دو باشد یا از یک طرف ہم کہ باشد وارث

است . جواب : اگر برادر از طرف آب باشد حق او علی مادر ذریه است
 باو میرسد و اگر از طرف ام باشد ثلث حق او به بیت العدل راجع است
 و دو ثلث با او و کذا فی الاخت . سؤال : در باب ارث با وجود
 اخ و اخت ابی و امی اخ و اخت امی هم سهم میسبرند یا نه . جواب
 سهم میسبرند . سؤال قوله تعالی : ان الذی مات فی ایام والده وله
 ذریه اولک یرثون مال الایم اگر دختر در ایام پدر فوت شود حکمش چیست
 جواب میراث او حکم کتاب هفت سهم میشود . سؤال اگر میت زن
 باشد سهم زوجه بکدام راجع میشود . جواب سهم زوجه بزوجه راجع
 اینک مرقوم فرموده بودند که در باب ارث متعرضه که اگر ذریه موجود نباشد
 حقوق ایشان به بیت العدل راجع است هر یک از طبقات هم هر گاه
 موجود نباشند مثل اب و ام و یا اخ یا اخت یا معلم حقوق آنها راجع به
 بیت العدل است و یا قسم دیگر است این فقره بیان آن در کتاب
 الکی نازل شده قوله تعالی من مات ولم یکن له ذریه ترجع حقوقهم
 الی بیت العدل و الذی له ذریه ولم یکن مادونها عما حد فی الکتاب

یرجع الثمان ما تركه الى الذرية واثنت الى بيت العدل كذلك حكم
 المعنى المتعال بالعظمة والابلال اگر ذریه موجود باشد و نفوس اخری
 از اب و ام و اخ و اخت و سایرین کلمه او بعضی منفقود باشد حقوق
 آن نفوس سه قسمت میشود دو قسمت آن بذریه راجع و یک قسمت آن
 به بیت العدل معنی آیه مبارکه چنین میشود نفی که برای او ذریه بوده است
 و نبوده است مادونهای مادون ذریه عماد در فی الکتاب ای نفوس
 مذکوره در آن از اب و ام و اخ و اخت و معلم راجع میشود و اولث از
 حقوق نفوس مذکوره عماد که ایت بذریه و یک ثلث آن به بیت
 العدل و این در کل و بعضی هر دو جاری است

سؤال مجدد از سهم میراث معلم استفسار شده بود جواب: اگر معلم
 مرده باشد ثلث سهم او به بیت العدل راجع و دو ثلث دیگر بذریه میت
 به معلم سؤال: مجدد از ارث معلم استفسار شده بود جواب: اگر
 معلم از غیر اهل بجا است ابدارث نمیرود و اگر معلم متعدد باشد
 میانشان بالتویه قسمت میشود و اگر معلم وفات نموده باشد باولاد او

ارث میرسد بگو بود ثلث ارث با اولاد صاحب مال و یک ششمش

بیت العدل راجع میشود «

در ضمن خطابی از حضرت عبدالبهاء جناب آقا بابا در زیر است قوله تعزیر

« در خصوص آباء و امهات سوال نموده بودید آباء بلا فصل و امهات بلا

فصل است نه آباء آباء و امهات امهات و اما در صورت فقود اب و ام

میت سهم میراث ایشان تقسیم و ترشیش باید بعد در بیت عدل شود چه

که سهام ورثه غیر موجوده که در کتاب الهی منصوص نه باید بیت عدل در آن

قراری دهد ع ع

و بابت عدل تأسیس نشده باید در بین ورثه بحسب شریقه الله سهم وارث

متوفی باز تقسیم شود باری در این خصوص در جواب حضرت افغان

سده هفتی جناب حاجی میرزا محمد تقی چیری مرقوم شده بود نسخه آنرا

جناب آقا میرزا حیدر علی فرستادند «

فصل پنجم

در حقوق الله

حد نصاب و مقدار حقوق الله

که کتاب اقدس است قوله جل شانه : « وَالَّذِي تَمَلَّكَ بَآءُ شَقَاةٍ
 مِنْ الذَّهَبِ فِئْتَةً عَشْرًا مَثَقَالًا اللَّهُ فَاطِرُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ يَا كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ
 عَنْ حَقِّ اللَّهِ تَتَّقُوا اللَّهَ عَنِ الَّذِي أَنْتُمْ عِنْدَهُ لِأَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ إِحْسَانٌ
 وَلَا تَصْرَفُوا فِيهَا آلا بَعْدَ ذَٰلِكَ... مَنْ خَانَ اللَّهَ يُخَانَ بِالْعَدْلِ »

و در رساله سوال و جواب خطاب خادم بزرین المعربین : « اینکه فرمود
 فرموده بودند که این بنده نوشته که حقوق الله هر صد مثقال نوزده مثقال
 است چه از ذهب و چه از فضة و چه از اشیا موجوده و فرموده بودند که
 از این هیچ مفهوم شد که این حق است که در مالیت تعلق میگیرد
 و بعد از آن سائر اموال تقسیم میشود قوله عز کبریاؤه قلم اعلیٰ منعرباید
 نصاب حقوق الله نوزده مثقال از ذهب است و بعد از بلوغ باین بعداً
 حقوق تعلق میگیرد و اما فضة بعد از بلوغ آن باین مقام قیمته لا عدداً

و کذاک من سایر الاشیاء و اما حقوق الله یک مرتبه تعلق میگیرد مثلاً شخصی مالک شد هزار مثقال از ذهب را و حقوق آنرا ادا نمود بر آن مال دیگر حق الله تعلق نمیگیرد مگر بر آنچه تجارت و معاملات بر او بنیزاید و بحد نصاب برسد یعنی منافع محصول آن در این صورت بما حکم الله باید عمل شود اذا انتقل اصل المال الی ید اخری اذا تعلق به الحقوق كما تعلق به اول مرة در اینوقت حقوق الهی باید ادا شود نقطه اولی میفرماید که از جهات اولی شئی که مالکند باید حقوق الهی را ادا نمایند و لکن در این ظور عظم اسباب بیت و بیت مسکونه را عفو نمودیم یعنی اسبابی که ما محتاج به است سوال در الواج الهیه نازل شده هرگاه کسی مالک شود معادل نوزده مثقال از ذهب را باید حق الله را از آن ادا نماید بیان شود از نوزده چقدر داده شود جواب حکم الله در صد نوزده معین شده از آن متسار حساب نمایند معلوم میشود بر نوزده چقدر تعلق میگیرد «
 و در اثری بامضاء مخ ادم است : « و اینکه درباره نصاب

حقوق مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد هرمانطق به
 لسان العظيمة فی الجواب «در کتاب اقدس بانطق به البسیان نازل شد
 و بعد حکم نصاب لدی الوجه بعدد واحد مقرر حکمت من لدنا «
 و نیز در اثری دیگر خطاب بسلطان الشهداء در اصفهان قوله: «اینکه در
 باره نصاب حقوق الله مرقوم فرمودید همان قسم است که بجناب زین
 المقربین علیه بجا، الله الاهی نوشته شده اصل نصاب که حقوق بر آن
 تعلق میگردد عدد نوزده است و این مطابق است با کتاب مبارک اقدس
 چه در آن آیه مقصود بیان مقدار بوده نه نصاب آن هو المبین فی المبدء
 و المآب تا این سنه ذکر حقوق الله نشده بود یعنی از لسان اقدس این
 عبد کلمه ای اصفا ننموده بود که مدلل بر اخذ حقوق باشد و لکن در این سنه
 حکم محکم جاری و از افاق امر ظاهر و مشرق فرمودند هر نفسی بخوابد بر ضابط
 خاطر حقوق الله را ادا نماید قبول میشود و باید انشاء اخذ نمایند و حسب الامر
 باحت اقدس اخبار دهند مع آنکه کتاب اقدس چند سنه قبل از سما امر
 نازل و حکم حقوق هم در آن ثابت معذک تا این سنه امر باخذ نفرمودند

انه لهما الحاکم المقدر الغریز المنیع

فروع حقوق

در رساله سؤال و جواب : « سؤال هرگاه مال از نوزده تجاوز نماید باید نوزده دیگر برسد یا بر زیاده هم تعلق میگیرد . جواب : هر چه بر نوزده نیز باید حقوق تعلق نمیگیرد الا نوزده دیگر برسد . سؤال : در کتاب اقدس حقوق الله نازل آیات مسکون و متروکات آن و ما یتحتاج جزو اموالی است که حقوق بر آن ثابت میشود یا نوع دیگر است . جواب : در احکام فارتیه میفرماید در این ظهور عظیم اسباب بیت و بیت مسکون را عضو نمودیم یعنی اسبابی که ما یتحتاج به است . سؤال اگر بالفرض سرمایه شخصی صد تومان باشد و حقوق آنرا ادا نمود بعد تجارت نقصان واقع شود و نصف آن تلف شود باز به تجارت بعد از خسارت افزوده گردد و به نصاب برسد حقوق باید داد یا نه . جواب : در این صورت حقوق بر آن تعلق نمیگیرد . سؤال : اگر مبلغ معهود کلگی بعد از ادا در حقوق تلف شود و دفعه دیگر از کسب تجارت

همین مبلغ حاصل شود حقوق ثانی باید داد یا نه؟ جواب: در این صورت
 هم حقوق ثابت نه سؤال: اسباب دکان که بجهت کسب مثل
 لازم است باید حقوق الله از آنها داده شود و یا آنکه حکم اسباب بیت
 را دارد؟ جواب: حکم اثبات بیت بر آن جاری است «
 و در لوجی است قوله الاعلی: «این سببی معلوم و واضح است که آنچه از
 سماء او امر الهی حق صلوات نازل شده مقصود منفعت عباد او بوده امر حقوق
 بسیار عظیم است سبب علت برکت و نعمت و رفعت و عزت بوده
 و هست»

و قوله الاعلی: «رأس اعمال امروز عمل ما از لفظ الله فی الكتاب بود
 و هست باید اول برادای حقوق الهی قیام نمایند چه که این عمل سبب
 اعظم است از برای اصلاح امورات ظاهره و شوونات باطنه
 و قبول رضای حق صلوات و الا ان ربک هو الوهاب المنفق اللکریم
 و همچنین سبب تطهیر اموال است»

و در لوجی دیگر قوله الاعلی: «یا علی قبل کسبه علیک بهائی ایوم»

بر نفسی اداء حقوق واجب و لازم اخذ آنرا امر نمودیم در صورتیکه
 بروح و ریجان واقع شود یعنی عباد رحمن بصرافت طبع و کمال خموشی
 و خوشوقتی ادانمایند اگر من دون این واقع شود اخذش لازم نه در
 سین معدودات انما را از اخذ آن منع نمودیم بعد نظر بمقتضیات حکمت
 ضرورت اقتضا نمود امر باینکه فرمودیم بشرائط مذکوره طوبی از برای نفسی
 که فائز شد بادای آن نفعش بخود نفوس راجع است لوهیم عیس فون
 باید اخذ شود و بامر الهی صرف گردد جمع باید بآنچه ذکر شد عمل نمایند من
 غیر از آن تصرف در آن جائز نه «

و در شری از رخ ادم ۶۶ : « در بنده عریفه من العانی الی من اشرق
 من اقول الصاد کتب الله مولانا و مولی المنخلصین یا اسمی الحادیس لاهد
 یتوجه الی ارض النجا و یخبر اهلها من امورات المحدثه فی هذه الارض البیضاء
 الّتی تنطق فی ذاتها انه لا اله الا هو بغیر الودود حسب الامر فرمودند
 آن حضرت اخبار دهیم که احدی مخصوص امور حادثه بارض خا و توجه نماید
 و اگر کسی توجه نموده و یا چیزی اخذ کرده باشد لیرسد الی شطر المقصود است»

بصاحبش رد نماید و همچنین خود آن شخص ترک عزیمت کند و مراجعت نماید
 هذا حکم به محبوب العالمین و آنچه در ارض طارک کاف داده اند اگر ارسال
 داشته اند قد قضا الامر و الا نرد آن حضرت باشد و اسمی آن نفوس
 رابحت اقدس ارسال فرماید آنکه لهو الحاکم علی مایشاء لا اله الا هو
 الغریر الحکیم نظر باین حکم محکم که از مصدر امر جاری شده اگر آنچه اخذ شده
 رد نموده اند قد عملوا بما امروا به من لدی الله و اگر احوال باقی مانده
 حسب الحکم باید بفرمای ارض خا و داده شود آنکه لا یضیع اجر من نفق
 فی سبیله انه لهو المعطى المنفق المتعدد الکریم و صورت اسمی که باید
 آن وجه بایشان برسد جناب نبیل قبل علی من اهل قارئ حسب الامر
 ارسال میدارند و الله ولی المؤمنین آنچه از مصدر امر در این سنه صادر
 شد این بود که فرمودند اگر نفسی نخواهد بکمال میل و رضا حقوق تبار
 ادا نماید انسانی بلا داد اخذ نمایند و معروض دارند و تا این سنه مع آنکه
 حکم حقوق در کتاب الله بنص صریح نازل بود کلمه ای از زبان مبارک
 در این باب اصغاشد و لکن این سنه قضا یا قضا آنکه لهو المقضی لعلم

و نیز در اثری خطاب با امام محمد باقر زاتی قوله : « و اینکه درباره حقوق
 اله ذکر نمودید و نوشته بودید که عبدی مالک وجه نقدی و ملکی است
 و حقوق اله بر حسب حکم آن در نقدی معلوم و لکن ملک در حالی
 است که نمیخرد تا حقوق اله از آن جدا شود و اگر نخواهد از نقدی
 بدهد کفایت نمیدهد و خود عبد هم از کسب میاقد و آن ملک هم
 اجاره ندارد در این صورت تکلیف چیست حکم اله آنکه ملکی که استغناء
 آن مقطوع است و یا نفعی از آن حاصل نمیشود حقوق بر آن تعلق نمیگیرد و آن
 الحاکم الکریم »

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله لغریز : « حقوق
 بر جمیع مایملک تعلق میگیرد و لکن اگر شخصی حقوق بر ملکی ایفاء نموده
 و واردات از مایملک بقدر احتیاج اوست دیگر بر آن شخص حقوق
 ترتب نیاید بر آلات و ادوات زراعت حتی حیوانات حرث
 باندازه ای که لزوم است حقوق مرتب نگردد »

و قوله لغریز : « اما بحقوق بعد از وضع مصارف سه کامله

آنچه زیاده باقی بماند حقوق بر آن تعلق باید و لکن نقود و مالی که مرصعاً
 باشد و یکدفعه حقوق آن داده شده اگر ربح آن کفایت مصرف کند
 و بس دیگر حقوق بر آن تعلق نگیرد.... تصرف در حقوق کلی و جزئی
 جائز ولی باذن و اجازه مرجع امر

حقوق رابع بحضرت ولی امر الله است

در نصوص وصایای حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز: «حقوق
 الله رابع بولی امر الله است تا در شرفحات الله و ارتفاع کلمه الله
 و اعمال خیریه و منافع عمومی صرف گردد»

و از حضرت ولی امر الله در ابلاغیه است قوله لمطاع: «نام عمومی
 به حضرت امین و دکلمای محرمشان بواسطه محفل روحانی طهران نگاشته
 شد در آن تأکید گشت که از این بعد آنچه را اجبای الهی و امام الهی
 و محافل روحانی از هدایا و اعانات و حقوق تقدیم نمایند باید کل
 بواسطه و اطلاع حضرت امین باشد محض اطلاع محفل روحانی
 طهران ذکر شد»

اقرباً منظر امر حق مالی بر مردم ندارند

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلیٰ : « إِنَّ اللَّهَ قَدَّامُكُمْ بِالْمُودَةِ
 فِي ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَمَا قَدَّرَ لَهُمْ حَقَّ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ إِنَّهُ لَهُو الْغَنِيُّ مِنَ
 الْعَالَمِينَ ^(۱) »

(۱) در قرآن است : قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ اجْرُؤَاتُ الْمُودَةِ فِي الْقُرْبَىٰ

فصل ششم

در دیگر امور مالی

زکوة

در کتاب اقدس است قول الاعلیٰ : **مَدَّ يَدَيْكَ عَلَيْنَا يَا مُبَارَكُ** **فَلْيَكُنْ زَكَاةُ الْاَقْوَاتِ**
وَمَا دُونَهَا بِالزَّكَاةِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ نَزْلُ الْاَيَاتِ فِي هَذَا الرَّقْعِ لِمَنْعِ سَوْفِ
نَفْسِنُ نَصَابَهَا اِذَا شَاءَ اللهُ وَارَادَ اَنْ يَخْضَلُ مَا شَاءَ يَعْلَمُ مِنْ هَذِهِ اَنْهُ لَمْ يَحْكَمْ اِلَّا
عَلَيْكُمْ (۱)

(۱) عن الامام حنبل الصادق قال وضع رسول الله صلى الله عليه وآله الزكوة على تسعة اشياء
 وعظاما سوى ذلك على الذهب والفضة والحلطة والشعر والتمر والزبيب والابل والبقر
 والنعيم وبهذا المضمون روى عنه وعن ابیه اخبار كثيرة وقال في الذهب اذا بلغ عشرين دينارا
 فيه نصف دينار وليس ما دون العشرين من شيء وفي الفضة اذا بلغت مائة دراهم خمسة
 دراهم وليس ما دون المائة شيء فاذا زادت تسعة وثلثون على المائة فليس فيها شيء حتى
 تبلغ الاربعمائة وليس على شيء من الكسور شيء حتى تبلغ الاربعمائة كذلك الدنيا على هذا الحساب
 وبهذا المضمون كثير وعنها اذا ما ثبت من الارض من الحلطة والشعر والتمر (بقية در صفحه بعد)

و در لوحی خطاب بزین المقربین قوله الاعلی : « در باره زکوة هم
امر محمودیم کانزل فی الفسره فان عمل نمایند »

و از یب بابلغ غمته اوسق والوسق ستون صاع فذلک ثلث مائة صاع و فیه بشر (العصا)
ابجازی ثلث مائة و عشرون طلاً و تصاع اعراتی اربعة و ثمانون طلاً) و کان منها ستمی
بالرشاء الدوائی و المواضع فیه نصف بعشر و ماست السماء او السبح اولان بعلت فیه بعشر
تاما و یس فیادون الثلث مائة صاع شیء و یس فی ما ثبت الارض شیء الا فی هذه الاربعه اشیا
و عتها یس فیادون الخمس من الابل شیء فاذا كانت خمسا فیها شاة الی عشر فاذا كانت
عشرا فیها شان الی خمس عشر فاذا كانت خمس عشرة فیها ثلاث من نعیم الی خمس و عشرين
فاذا كانت خمسا و عشرين فیها خمس من نعیم فاذا زیدت واحدة فیهما اربعة منخض الی خمس
و عشرين فان لم یکن اربعة منخض فان یسبون فاذا زادت واحدة علی خمس و عشرين فیهما
اربعة اشی الی خمس و اربعین فاذا زادت واحدة فیهما حقه الی ستین فاذا زادت واحدة
فیهما جذعة الی خمس و سبعین فاذا زادت واحدة فیهما بنتا یسبون الی تسعین فاذا زادت
واحدة فیهما حقتان الی مائة و عشرين فاذا کثرت الابل ففی کل خمیس حقه و لا
تؤخذ بهرته و لا ذات عوار الا ان یشاء المصدق ان یعد صغیرا و کبیرا (بقیه در صفحه بعد)

و در اثری است : « حسب الامر انکه قبل از تفصیل نصاب اشیا با
 نزل فی الفرقان عمل نمایند یعنی آنچه بر او زکوة تعلق میکند بقتبی که در
 فرقان نازل شده عمل کنند »

و ایضا فی کل ثلاثین بقرة تبیع حوتی و لیس فی اقل من ذلك شیء و فی اربعین بقرة بقرة
 منته و لیس فیما بین الثلاثین الی الاربعین شیء حتی تبلغ اربعین فاذا بلغت اربعین فیها
 منته و لیس فیما بین الاربعین الی الستین شیء فاذا بلغت ستین فیها تبیعان الی سبعین
 فاذا بلغت سبعین فیها تبیع و منته الی ثمانین فاذا بلغت ثمانین ففی کل اربعین منته فاذا
 بلغت تسعین فیها ثلاث حولیات فاذا بلغت عشرين مائة ففی کل اربعین منته

ثم ترجع بقرة الی اسنانها و ایضا فی کل اربعین شاة و لیس ما دون الاربعین
 شیء فاذا زارت علی عشرين و مائة فیها شان فاذا زارت علی
 المائین فیها ثلاث شياة فاذا زارت واحدة علی ثلاث مائة فیها
 اربع شياة فاذا تمت اربع مائة کان علی کل مائة شاة و سقط الامر و
 لیس علی ما دون المائة بعد ذلك شیء و لیس فی البقیة شیء

(ملخص از تهذیب شیخ طوسی)

و از حضرت عبدالهبا، خطاب با قاضی زین العابدین علیه السلام نقل شده است که هرگاه
 زراعتی قولد العزیز : « ای ثابت برپایان در خصوص زکوة مرتقوم
 نموده بودید زکوة بر محصول باغها بعد از وضع مصارف است که باید
 مصارف باغ داده شود و آنچه باقی میماند بر آن زکوة تعلق گیرد »

برای تربیت و تعلیم

و نیز در روح عالم است قوله الاصلی : « رجال و نساء آنچه از اقراب
 و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آنرا برای تربیت و تعلیم
 اطفال نزد اینی و در یه گذارند و باطلاع انسانی بیت عدل صرف
 تربیت ایشان شود »

محل البرکة

و در روحی است قوله الاصلی : « اما فقره محل البرکة بسیار محبوب است
 و حکم صریح هم از قبل از قلم اعلی نازل و لکن باید امرش در ستر باشد چه که
 بعضی از دوستان ضعیف اند و بانکه و بهی و و بهی ذکر می نمایند و نوعی
 ظالمه هم اگر متعرض نشوند شاید مطالبه وجه موجود را می نمایند اخذ وجه

قابل نبوده و نیست و لکن امثال این امور شاید سبب خزان نفوس
 مقدسه گردد لذا باید کمال حمت در امور ملاحظه شود.... این محل البرکه
 را حق است و اراده از برای من علی الارض اگر مطلع شوند بنوحه و
 نذبه و و اشراعه قیام نمایند «

و از حضرت عبدالبهاء خطاب با قاضی اعلی کسب نخبوانی باد کوبه ای
 است قوله العزیز: « و اما قضیه محل البرکه نظیر شرکت سائره است
 و این نیز بقرار ادبیت العدل باید مبلغی از منافع صرف امور بریه گردد »

شرکت خیریه

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله اکلیل: « ای یاران الهی
 شرکت خیریه از تاسیسات رب البریه است زیرا امر بی ایستام و کافل
 راحت فقراء و عجزاء و مساکین انام است و سبب تعلیم طفل و تسلیح
 امر حضرت رحمن باید این شرکت خیریه را نهایت اهمیت بدید تا نفوس
 از مبلغین تعیین گردند و در اطراف تسلیح پردازند تا تریل آیات نمایند
 و شرفعات کنند و تلاوت کلمات فرمایند هر نفسی که معاونت بشرکت

خیریه نماید در جمیع مراتب آید و توفیق الهی شامل گردد و هر نواقصی
کامل گردد و سبب عزت ابدیه آن نفوس گردد یا اجبار الله علیکم بحسن
الامر المبرور و الخط الموفور و سعی المشکور و سوف ترون ان کل جمعیه
خیریه صحبت مؤیده بخود من الملائع الاعلی و عدت منصوره بحیوش من
الملکوت الابسی «

در خطابی دیگر قوله العزیز : « در خصوص شرکت خیریه البته باید
اهمیت داد اصحاب حضرت روح روحی له الفدا یا زده نفر بودند و صندوق
خیریه تشکیل نمودند پس ترتیب صندوق آنقدر اهمیت داشت «

در خطابی دیگر قوله البخیل : « اعانه خیریه را بسیار مهم شمرند و نهایت
اهمیت در این مبرور بگوشند این اعانه خیریه از لوازم امور است تا از
محتاجان و مضطران دستگیری شود و از اطفال صغار علی الخصوص سیام
و فقراء که امانت الله اند معاذت گردد و اسباب تربیت فراهم آید این
قضیه تعاون و تعاضد اساس متین در این دو بین باید اهمیت را در تأسیس
و ترویج اعانه خیریه مبذول داشت تا امور مستظم گردد و اساس ترقی در

جمع مراتب محکم شود .

در جواب آقا جان بن ماردن همدانی از ایروان که معروف است
 هر یک از بهائیان مشغول با کتاب روزی یکساعتی از مخارج خود برای
 ترقی ملت مناسکند و مرکزی بجهت ذخیره این وجوه در عشق آباد تاسیس
 نمایند و در هر بلدی بواسطه امینی اخذ و جمع شده در غره همراه عشق آباد
 رسانند و در آنجا ابتدا تسکین دائره تجارتي شود و تا سه سال از این وجوه
 صرف کنند تا رشته تجارت به نقطه متصل گردد و بعد از قوام این کمپانی
 تاسیس مدارس با سلوب امری شده آنگاه عبور ایام بنای مشرق الاذکار
 در ریضخانه و حمام و معارف و مخارج اراذل و ایام و غیره و غیره در هر بلدی
 و قریه شود که راحت و آسایش فراهم گردد قوله العسیریز: در هوا
 ای سبیل حضرت خلیل در خصوص شرکت خیریه اساسی که گاشتی مرغوب
 فی الحقیقت در هر شهری تا این اصول مرضیه مجرب نشود امور حسبی
 اتسی انتظام نیاید لایذ بر این است که از برای معیشت ضعیفان و فقرا و بریت
 اطفال و ایام موادی پیدا نمود آنچه آنجناب مرقوم نمودند علی العجاله

سهلترین طرق است ولی در هر مملکتی مرکز مخصوص لازم که بقدر امکان
 هر نفسی معاوضتی نماید و چون مبلغ اجمعی پیدا کند در موارد مبروره ربع
 آن مبلغ صرف شود «

قمار

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی : « حرم علیکم المیسر والافیون
 ایتسنبوا یا معسر الخلق ولا تكونن من المتجاوزین «

لامار

و نیز از حضرت ولی امر آنه خطاب به محفل مقدس روحانی مرکزی ایران
 است قوله المطاع : « در خصوص امر لامار امور غیر منصوصه به نص
 کتاب و صیای ارجع و محول بیت العدل اعظم است عجاظه ان محفل
 مقدس مرکزی و محافل محلی روحانی از ممانعت و ترغیب خودداری نمایند
 و از تحسین تقبیح هر دو اجترار کنند یاران را در این خصوص آزاد و مختار گردانند
 تا من بعد تکلیف قطعی شود ولی باید امر لامار منحصر در امور خیریه باشد
 و عائدش تماماً راجع بصندوق خیریه محافل روحانیه گردد «

وقوله لطاع : « این فروعات غیر منصوصه به بیت عدل راجع
 و قبل از بیت عدل در هر جا با اقتضای آنجا محفل مقدس روحانی باید
 مواظب اینگونه امور باشد و عموم اجاب مستفاد آن محفل مقدس اند »

درفینه

دیز در رساله سوال و جواب است : « سوال : از کلمه درفینه . جواب
 اگر درفینه یافت شود مثل حق نفسی است که یافته و در وقت دیگر از جا
 بیت عدل در مصالح عموم عباد صرف نمایند و این بعد از تحقق بیت
 عدل است و قبل از آن بنفوس امینه در هر بلده و دیار راجع آنه لیسوا بحاکم
 الامر بعلمیم نخیر »

لقظه (۱)

سوال : درباره کلمه شده که بعد از یافتن چگونه معمول شود جواب اگر

(۱) اللقطه بضم اللام و فتح القاف و الساها و یقال لقاطه بضم اللام و لقطه بفتحها بلاها و دها

لقه اشیء منقطه و یقال اللقطه بفتح القاف و اللقطه بضمها و لقطه بفتحها و لقطه بضمها و لقطه بفتحها

ضایع محرم لایعرف الواجب صحته (نقل از کتاب الانوار فقه شافعی) (بقیه در صفحه بعد)

شخصی در شهر یا قریه خیزی بسیار باید که بر پاناماید که ندانند باین
 ناس اگر صاحب آن یافت شد اجرت منادی را بدهد و مال را نهد نماید
 و اگر یافت نشد تا یک سه صبر نماید و بعد از یک سه تصرف کیفی نماید
 عن زید بن خالد فی انه عنه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فساله عن اللقطة
 (بضم اللام وفتح القاف علی المشهور) مال معصوم من مزیع لا یعرف مالک و غیره ما یسأل علی سوا
 الحيوان اما الحيوان فمال (بضم القاف) فقال عرف عاصها و كائنها (العصا الواحدة التي
 يكون في شئ من جلد أو نسيج أو خشب أو غيره و أصله الجلد الذي يكون على رأس القارورة و هو
 ما يشد على رأس القصره لكيس من خيط و نحوه و المراد تميزها عن غيرها حتى لا يختلط باللقطة بال
 المتقطه حتى يتطبع اذا جاء صاحبها ان يتوضعه التي تميزها عن غيرها لتبين صدق من كذب)
 ثم عرفنا نسته فان جاء صاحبها و الاثانك بها فقال فضالة لغنم قال هي لك أو لأخيك أو
 للذئب قال فضالة لغنم قال هي لك أو لأخيك أو للذئب قال فضالة الابل قال مالك ولها
 معها سقائها و صغارها ترد الماء و تاكل الشجر حتى يلقاها ربها. بين الرسول حكم اللقطة بأنه
 يجب على المتقط ان يتبين ملاقاتها التي تميزها عن غيرها و تحفظ عليها ثم يعرفها و نشرها بما
 يتطبع مدة التعريف نسته قال جمهور العلماء ان التعريف نسته واجب اذا اراد مالكها
 ولم يرد حفظها على صاحبها اما اذا اراد حفظها لما لكها فلا يصح انه يترده التعريف

و اگر آن شیء با جرت منادی کفافی نهد و کمتر از آن یا مثل آن باشد
پس از یافتن یک روز صبر کند اگر صاحب آن ایفت روز نماید و الا تصرف
کند و اگر در صحرای بیابان چیزی یافت شود آنهم تا سه یوم صبر کند و بعد تصرف نماید»

اینها اما تعین اباقیه الذی یعلم ان صاحبه لا یطلبه عادة فانه لا یعرف احد و علیه
بأخذه وان كانت اللقطه بائنا مع الیه البغاد كالطعام فمللتقط ان ینتفع به ویضمه
لصاحبه و لان یصدق به ولا ضمان علیه هذا حکم تعریفها اما اخذها و التعلقها فهو مستحب
و قیل یجب و قیل ان کانت فی موضع یا من علیها اذ اترکها استحب الاخذ و الاوجب و اذا علم
من نفع تلحق فیها حرم علیه اخذها و اللقطه فی هذه التعریف و رتبه عند الملتقط و لا یضمها
اذا هلك الا بالتعدی و علیه تردد ما صاحبها من بین العلامات من الامارات ما کان خاصاً
بها یتمیزها عما عداه و لا یشرط ان یقیم البنیة و اذا انقضت المدة و لم یطلبها صاحبها کان الملتقط
الاتساع بها و علیه ضمانها لصاحبها ان عارض یطلبها و ضلته انعم معرفته للهلاک و فی ذلك حش
على اخذها و هل یجب تعریفها و لا یجوز علی الوجوب فان لم یطلبها صاحبها کان الملتقط ان
یاخذها و عزم لصاحبها و قال المالکة انه یملکها بمجرد الاخذ و لا ضمان علیه ولو جابها صاحبها
لا تسوی فی بحیرث بین الذئب و الملتقط و الذئب لا غرامة علیه فلهذا کان الملتقط ←

و در اثری با مضاء ح اوم ءء : « و اینکه از شیانی که در طریق
 یافت شود سوال شده بود حکم الله آنکه اگر در مدن و قری یافت شود
 باید یک مرتبه منادی نذ کند و اخبار دهد اهل مدینه و قریه را اگر صاحب
 آن یافت شد رونماید و اجرت منادی را اخذ کند و الا تا نوزده یوم صبر
 نمایند اگر صاحب آن یافت شد بجوییده راجع است و اگر در صحرا واقع شود
 دو واحد حد آن در کتاب الهی معین شده «

و اجموعاً علی انه لوجار صاحب قبل ان یاطها الملقط ردت الیه و اما فائد الابل
 بین رسول الله انما استغنی عن الملقط و حفظ بما کتب فی طاعمان بمجاردة علی
 البطن و القدره علی التناول الماکول من شجر (مخص کتاب الادب النبوی)
 تعریف الملقط الاعلام بها و کیفیتہ علی ما ذکره فقہاء الفریقین ان تعرفها اسبوعاً
 فی کل یوم مره ثم ثلثه کل اسبوع مره و فی الجمع فی قورثم عرفانہ ای عرفانہ
 سنته بذكر صفاتها فی المحافل کل یوم مرتین ثم فی کل اسبوع ثم فی کل شهر فی بلد
 اللقیط (مجمع البحرین)

باب هفتم

در عده ای از موارد مصرح به نسخ و تغییرات
نسبت با دیان سابقه

در لوجی است قوله بحق : « چون در مذاهب نظر به مقتضیات وقت
حکم جهاد و محکومت و نبی از معاشرت و مصاحبت با ملل و سپنجین نبی
از قرائت بعضی از کتب محقق و ثابت گذارین ظهور عظیم و نبی عظیم مواهب
و الطاف الهی احاطه نمود و امر بر مردم از افاق اراده مالک قدم بر آنچه
ذکر شد نازل »

و قوله الاعلی : « این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که
حکم جهاد را از کتاب مخوف نموده و منع کرده و معاشرت با جمیع ادیان بروج در بحان امر
فرموده آن جناب دیده و میداند آنچه از قلم اعلی در زبر و الواح نازل
شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و سپنجین امر نمودیم بقرائت کتب قوم
جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند
و جهاد نامور استعمال باس حسبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل

ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در این ظهور اعظم ممنوع
 برداشته شد و بجای آن حریت عطا و عنایت گشت ان شاء الله آن
 جناب بفتح مدائن قلوب بروج و ریحان مؤید شوند و بانشار انار کلمه
 و بیان موفق انیمدک بخنود البیان انہ علی کل شیء قدیر «

در کتاب اقدس است قوله الاعلی : « قد اذن الله لمن اراد ان
 يتعلم الا لسن المختلفة لتبلغ امر الله شرق الارض وغربها و يذكره بين
 الدول و الملل علی شان تنجذب به الاقنودة و یحیی به کتب عظم مسم «
 و قوله : « یا ملا الارض سار عوا الی مرقات الله و جاهدوا حتی یجها
 فی اظهار امره المبرم اتمین قد قدرنا الی جهاد فی سبیل الله بخنود کلمه
 و البیان و بالاخلاق و الاعمال كذلك قضی الامر من لدن قوی
 قدیر لیس لغیر من یفید فی الارض بعد اصلاحها اتقوا الله یا قوم
 و لا تكونن من الظالمین «

و در رساله مدنیة از حضرت عبد البهاء است قوله العزیز : « در ترویج
 دین الهی بکالات انسانیة و اخلاق حسنة و شیم مرضیه و روش و حرکت

روحانیه است اگر نفس بصرافت فطرت اقبال الی الله نماید مقبول درگاه
 احدیت بوده چه که این نفس از اغراض شخصیه و طمع منافع آتیه میرا و
 بصون حمایت حق التجا نموده بصفت امانت و صداقت و پرستشکار
 و حقوق پروری و همت و وفاداری و تقوی بین خلق ظاهر گردد و
 مقصود اصلی از انزال شرایع مقدسه سمانیه که سعادت اخروی و تمدن
 دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد و الا بضرع سیف بظاہر
 مقبل و در باطن مغفل و مدبر گردند .»

و قوله الاعلی :

« قد عفی الله عنکم ما نزل فی سببان من محو الکتب و اذناکم بان
 تقرؤوا من احسوم ما یفعلکم لا ما یستسی الی المجداله فی الکلام
 هذا خیر لکم ان انتم من العارفين

و قوله الاعلی :

« بشارت اول حکم محو جهاد است بشارت دوم :

اذن داده شد احراب عالم بایکدیگر بروح و ریحان معاشرت نمایند
عاشروایا قوم مع الادیان کلمتک با بروح و الریحان «

وقوله الاعلی : « بشارت دهیم حکم محو کتب را از زبر و الواح برداشتم
فضلاً من لدی الله مبعث هذا انبا العظیم «

وقوله الاعلی : « از قراری که استماع شد بعضی الواح ناریه آن مشرک
بالته را (میرزا یحیی ازل) جباله سوخته اند اگر چه این فعل من غیر اذن
واقع شده لکن چون جباله بوده عفا الله عما سلف و لکن ابداً محبوب
نیست عند الله که کلمات احدی محو شود «

در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « و كذلك رفع الله حکم دون
الطهاره عن کل الاشياء وعن طل حسری موبته من الله انه لهو الغفور
الکریم قد انعمت الاشياء فی بحر الطهاره فی اول الرضوان اذ جعلنا
علی من فی الاکوان «

در سوره المیکل قوله الاعلی : « قل یا اهل الریحان لا تعسفوا فی

الكناس والمعابد ان اخرجوا بادي ثم استغفوا بما تنفع به انفسكم وانفس
 العباد كذلك يا اكرم مالک يوم الدين ان تحلکفوا في حصن حسی هذا حق
 الاعکاف لو انتم من العارفين من جاورة بيت ان کالمیت غیغی لسان
 ان یظرنه ما ینستفع به الاکوان والذی لیس له ثم غیغی تفار کذلک عظیم
 ربکم انه هو العزيز حکیم تروجوا ليقوم بعدکم احد مقامک اما منعالم عن نجیاً
 لا عما نظره الامامة واحدم اصول انفسکم ونبدم اصول الله وراکم اتقوا
 الله ولا تكونوا من الجاهلین لولا الانسان من یدکر فی فی ارضی کیف
 تهر صفاتی واسما فی تفکر واولا تكونوا من الذین حججوا وکانوا من البراقه
 ان الذی ما تروج ما وجد مقراً لیکن فیہ اویض رأسه علیه کتبت
 ایدی انخائین لیس تقدیر نفسه باعرقتم وعندکم من الاوامم بل ما بقدا
 ان اسألوا تعبه فوا مقامه الذی کان مقدساً عن ظنون من علی
 الارض کلها طوبی للعارفین «

ودر لوح اشراقات است قوله الاعلی : « اینکه سوال از منافع و درج
 ذهب و فضه شده بود چند سئوال قبل مخصوص اسم الله زین المعتبرین

علیه بهار الله الابهی این بیان از ملکوت رحمن ظاهر قوله تعالی: «اکثری از نیاز
 محتاج باین فقره مشاهده میشوند چه اگر رجبی در میان نباشد امور معوق و معطل خواهد
 اگر نفسی موفق شود با محسن خود و یا هم وطن خود و یا برادر خود مدار نماید»
 و در کتاب اقدس است قوله جل و عز: «عاشروا مع الادیان بالبر
 و الریحان لیجدوا منکم عرف الرحمن ایاکم ان تاخذکم حمیة ابحاہلیة بین البریة
 کل بد من الله و یعود الیه انه لمبدء الخلق و مرجع العالمین»
 و قوله المتعالی: «قد نهاکم الله عما علمتم بعد طلاقات ثلاث فصد من
 عنده لکنوا من اشاکرین»

و قوله الاخر: «قد رفعنا عنکم حکم صلوة الایات»

و قوله المنسوع: «حرم علیکم السؤال فی ابیان عفا الله عن ذلک
 لتسألوا ما تحتاج به نفسکم لا ما تکلم به رجال قبلکم اتقوا الله و کونوا من المتقین
 اسألوا ما ینفعکم فی امر الله و سلطانه قد فتح باب الغنص علی من فی السموات
 و الارضین»

(۱) در قرآن در سوره آل عمران قوله تعالی: یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربی اضعافاً مضاعفة

وقوله الاعلیٰ : « قد کتب الله علی کل نفس ان یحضر لدی العرش بما

عنده مما لا عدل له انما عفوئنا ذلک عنکم فضلا من لدنا انه هو الاعلیٰ الکریم »

وقوله الاعلیٰ : « من یحزن احدنا فله ان یتقی تسعة عشر متعالا من الذنوب

هذا ما حکم به مولی العالمین انه قد عفا ذلک عنکم و یوسیکم بالبر و یتقوی »

وقوله الحق : « قدر رفع الله ما حکم به لسیان فی تحدید الاسفار انه

هو المختار یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید »^(۱)

وقوله الارفع : « قد اذن لکم تسجود علی کل شیء طاهر و رفعنا عنه حکم

الحد فی الكتاب »

و در کتاب بیان است قوله الاعلیٰ : « فی حرمة التریاق و المسکرات

و الدواء و در کتاب اقدس است قوله الابهیٰ : « اذا مرستم فارحوا

الی الحدائق من الاطباء »

باب هشتم

در اصول و تشکیل این امر و جهان حاوی فصل

(۱) فی الخبر: لا یرکب البحر الا ما جا و معترا فان تحت البحر نار (مجمع البحرین ذیل لغت بحر)

فصل اول

در بیانات حضرت بهاء الله راجع بظهور دیگر
و راجع بمرکز مطاع بعد خود و اساس شور و بیت العدل و سلاطین

توحید حقیقی و حفظ مراتب

در لوحی است قوله الاعتراف : « یا خرب الله الیوم باید انظار کل بقیع
یفعل ما یشاء و صده متوجه باشد چه اگر احدی باین مقام فائز گردد او سبزه
توحید حقیقی فائز و منور و من دون آن در کتاب الهی از صحاب طنون و او امام
مذکور و مرقوم بشنوید ندای این مظلوم را و مراتب را حفظ نماید «
و قوله الامتنان : « آنچه الیوم لازم باید ایادی امر الهی عباد را به مطلع
نور توحید حقیقی راه نمایند و بافق ظهور و صده ناظر باشند و بشما به حزب
هر یوم صمنی افند نمایند هذا نصیحه لکم و نسال الله تبارک و تعالی ان یؤید
الکل علی ما انزل فی کتابه المبین «

و در حق غضن کبر است قوله المہین لعظیم : « قل ان عبد من
 عبادى قد خلقناه بقدرتى و انطقناه بسبأ نفسى بين العالمين و انكر
 انى ارطل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود قل يا قوم ان ما
 سوائى خلق تقولى انه و امثاله من الذين نستهم الله من هذه الشجرة
 هم سحاب الرحمة و غمام الفضل و سرج الله انه و اولادى بين البرية ان
 يكونن ثابتا على امرى و ان ربك ما اتخذ لنفسه شريكاً ولا شبيهاً ولا
 نظيراً و لاند اولاداً و لاند اولاداً و امثالا كذلك اشرق بحكم و قضى الامر من
 لدى الله اعلى لعظيم «

مقصود از اظهار این امر

در کتاب عهدى که توان گفت عصاره تمام آثار مقدس حضرت بهاء الله
 و آخرين اثرى باشد قوله تعالى : « مقصود اين مظلوم از حمل شدائد
 و بلايا و انزال آيات و اظهار بيئات اخلاص و نارسائيد و بغضا بوده
 که شايد آفاق افنده اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و باسایش حقيقى
 فائز و از افق لوح الهى نيز اين بيان لائح و مشرق بايد گل بان

ناظر باشند «

قبل از اكمال الف سنة ظهوری نمیشود و تاویل ندارد
در لوحی دیگر قوله الاعلی : « قد انتت الظورات بهذا الظهور الاعظم
ایاکم ان تعقبوا کمل جاہل مریب «

و در لوح دیگر قوله الامنع : « لعمری قد انتت الظورات بهذا الظهور
الاعظم من یدعی امرًا قبل اتمام الف سنة کامله انه من المنقرین فی
لوح حفیظ والذی یتاویل هذا البسیان انه ممن اعرض عن الرحمن و
کان من الخاسرین اگرچه از برای متبصرین از قبل ذکر دولت حسنی
و ثمانین الف سنة شده و لکن اهل بیان باید اطلاقاً بالف سنة قائل
باشند «

و در لوحی دیگر : « قل من یدعی قبل اتمام الف سنة کامله انه کفر بامه
رب العرش العظیم «

و در لوحی دیگر قوله الحق : « در حین مهاجرت از عراق اکثری از
عباد را اخبار نمودیم بمانظر و نظیر چنانچه اگر الواح منزلت قرائت شود

کمل تصدیق ینمایند آنچه را در این لوح از قلم صادق امین جاری شده
 قل یا قوم لو تریدون الآيات انما علّات الآفاق خافوا ولا تكونن من
 المتوهمین لو تریدون البينات انما یکنینوها قد ظهرت و اشرقت فی کمل
 یوم من هذا الاقلم لم یسن قل ان اجذبوا العباد بجهذا الاسم الذی به ظهرت
 ایضحه و حقیقت الساعه و اخذت الزلازل کل القباصل ف انفطرت السماء
 و انشقت الارض و نسفت بحبال و ظهر ما نزل فی الواح الله المقدر الملک
 العزیز العظیم من یدعی معانما و جذبا و ولها و شوقا بغير هذا الاسم الذی من الاخر
 و لو یستکلم کل الآيات او یسفجوا انصار من الاحجار و تسخر الريح و یطر السماء
 كذلك نزلنا الامر فی هذه اللیلة المبارکة الّتی تنطق فیها لسان المقدم
 باسمه الاعظم و جری کوشرا بسیان من فم ربک الرحمن اذا قرأت قم قم
 ارفع یدیک قل لک الحمد یا الله من فی السموات و الارضین
 اگر نفسی کحل آيات ظاهراً شود قبل از اتمام الف نسته الکامله که هر سته
 آن دوازده ماه بانزل فی الفرقان و نوزده شهر بانزل فی بیان که
 هر شهری نوزده یوم مذکور است ابد تصدیق نمائید در یکی از الواح نازل

من يدعى امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب منقرئ من الله
 بان يؤيده على الرجوع ان تاب ان ربك هو التواب وان اصبر على
 ما قال سيعث عليه من لاي رحمه ان ربك شديد العقاب «

وذكر كتاب اقدس است قوله جل وعلا : « من يدعى امرأ قبل اتمام
 الف سنة كاملة انه كذاب منقرئ من الله بان يؤيده على الرجوع ان
 تاب انه هو التواب وان اصبر على ما قال سيعث عليه من لاي رحمه انه شديد
 العقاب من يا اول هذه الآية او يفسر بما غير ما نزل في الظاهر انه محروم
 من روح الله ورحمة التي سبقت العالمين «

وقوله الاعلى : « اشهد بان ختم ظهور الله في هذا الظهور الاعظم من
 يدعى ظهوراً انه يتكلم بما امرت نفس والهوى «

وقوله الاعظم : « لو نظر في كل يوم احد لا يستقر امر الله في المدة
 والبلاد هذا الظهور ينظر نفسه في كل خمس مائة الف سنة مرة واحدة كذلك
 كشف الصانع وارفعا الحجاب «

مقام آثار

و در کتاب اقدس است قوله جل جلاله : « اذا خلتهم في امر
 فارحوه الى الله مادامت الشمس مشرقة من افق ايامر و اذا غربت
 ارجعوا الى ما نزل من عنده انه ليكنفي العالمين »

و قوله الاعز : « كل باين كلمة مبارکه که مشابه آفتاب از افق سماء
 لوح الهی مشرق است ناظر باشید ان ارجعوا الى الامار يا اولي الابصار
 و قوله الاكرم : « يا حزن الله بامار رجوع نماید و آذان را از افوا
 کذب نالایقه مقدس دارید تا در برابر او نام مثل قبل مستبلی شوید این است
 آفتاب نصیحت که از افق سماء قلم اعلی اشراق نموده طوبی لنا ظنیر
 و طوبی لنا معین »

و قوله عز و علا : « تمسکوا بالکتاب الاقدس الذی انزلہ الرحمن من
 جبروتہ المقدسہ لم یسبح الله لمیزان الله منکم یوزن به کمل الاعمال من
 لدن قوی قدیر طوبی لمن وجد منه صلاوة بیان ربّه و شرب من
 کلماته کوشرا و امر الله رب العالمین »

حضرت غصن عظیم عبدلہا و مرزیشاق

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « اذ اغیض بحر الوصال قضی
کتاب المبدء فی المال توجہوا الی من اراده اللہ الذی انشعب من ہذا
الاصل لعقیدیم »

و قوله عزوجل : « یا اہل الانشاء اذا طارت الورقاع عن ائیک
الانشاء وقصدت المقصد الاقصی الاغنی ارجعوا مالا عرفتموه من کتاب
الی لفرع المنشعب من ہذا الاصل التقوم

و در کتاب عمدی است قوله الاعلی : « وصیۃ اللہ الیکم غصان
واقنان و متبیین طرا بغصن عظیم ناظر باشند انظر و اما از ناہی
کتابی الاقدس اذ اغیض بحر الوصال قضی کتاب المبدء فی المال
توجہوا الی من اراده اللہ الذی انشعب من ہذا الاصل لعقیدیم
مقصود از این آیہ مبارکہ غصن عظیم بوده کذلک انظرنا الامر فضا من
عندنا و انا انفضال القدیم »

اساس مشورت

و نیز در لوجی از حضرت بہاء اللہ قوله جل و علا : « در امور مشورت

نما آنچه از شوری برآید بان عمل کن چه که در الواح شستی کمال مشورت
 امر نمودیم نسال الله ان یؤتیک واولیاءه علی ما یحب ویرضی «

در اثری با مضارخ ادم است : « در هر بلدی چند نفر مخصوص جمع
 شوند و در بیخ امر الهی مشاوره کنند که چه نحو مصلحت است و همان قسم معمول دارند»

دستوریت العدل و عضاء آن

در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « قد کتب الله علی کل مدینه ان یحعلوا

فیها بیت العدل و یجتمع فیہ التفسوس علی عدد البهار و ان از داد لایاس و

یرؤن کانتهم یدخلون محضرا الله العلی الاعلی و یرون من لاری و یسبحی لهم ان کیونوا

امناء الرحمن بین الامکان و کلوا الله من علی الارض کلها و یشاوروا فی مصالح العباد

لوجه الله کما یشاورون فی امورهم و یخاروا ما هو لمخارک لذلك حکم ربکم بعزیز العفار

یا کم ان تدعوا ما هو لمنصوص فی التوح القواند یا اولی الالظار و نوی

رجالہ بالعدل النخالص لصیرفوا ما یجتمع عندهم فی ما مروا به من لدن علیم حکیم

یا رجال العدل کونوا عاها اغنام الله فی مملکتہ و اخطوهم عن الذباب الذین

ظروا بالاثواب کما یخطون انباکم لذلك نصکم التامح الامین «

و در لوحی است قوله الاعلی : « هو الحاکم علی مایا » قد کتب الله
 علی کل مدینه ان یحسبوا فیها بیت العدل و یجتمع فیہ النفوس علی عدل
 البصائر و ان ازداد لابس و یرون کانتهم یدخلون محضر الله الاعلی
 الاعلی و یرون من لایری و یشعنی لهم ان یکنونوا من انباء الرحمن بین
 الامکان و کلاءه لمن علی الارض کلها و یثابروا فی مصالح العباد
 کما یثابرون فی امورهم و یختاروا ما هو لمختار کذلک امر ربکم العزیز
 العتقار جمال قدم مخاطباً الی الامم میفرماید در هر مدینه از مدین
 ارض باسم عدل بتی بنا کنند و در آن بیت علی عدد الاسم الاعظم از
 نفوس زکیه مطمئنه جمع شوند و باید آن نفوس صین حضور چنان ملاحظه
 کنند که بین یدی الله حاضر میشوند چه که این حکم محکم از قلم قدم جاری شده
 و محافظت بدان مجمع متوجه و بعد از ورود باید و کانه من انفس العباد در امور
 و مصالح کل حکم نمایند مثلاً در تسلیخ امر الله اولاً چه که این امر اهم امور است
 تا کل نفس واحده در سراق احدیه وارد شوند و بیع من علی الارض
 هیکل واحد مشاهده شوند و همچنین در آداب نفوس و حفظ ناموس و تعمیر

بلاد و ایات الهی جملها سأل اللباد و حرزا للعباد ملاحظه کنند و تسلیح امر آن
 نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود که چگونه مصلحت است و همچنین سایر
 امور و آنرا مجری دارند و لکن تلفت بوده که مخالف آنچه در آیات در این ظهور
 غرض الهی نازل شده نشود چه که حق جل جلاله آنچه مقرر فرموده همان مصلحت
 عباد است آنرا هم کلمه شکم آنرا علم بحسب ابرار نفوس مذکوره بشرایط معتبره
 عامل شود البته بغایات غیبیه مؤید میشوند این امری است که خیرش بکل
 راجع میشود و بسیاری از امور است که اگر اعتنا شود ضایع میشود و باطل خواهد
 ماند چه بسیار از اطفال که در ارض بی آب و آم مشاهده میشوند اگر توجهی در
 تعلیم و کتاب ایشان نشود بی اثر خواهد ماند و نفس بی اثرش ارجح از حیات
 او بوده و همچنین در غنسیار و اعزّه که بعلت ضعف پیری و یا امر آخر به فقر
 و ذلت مبتلا شده اند باید در کل این امور و امورات دیگر که متعلق بارض است
 این نفوس لاله نظر و تدبیر نمایند و آنچه صواب است اجراء دهند اگر عباد بطرف
 فواید ناظر شوند یقین میدهند که آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است
 از برای من علی الارض کمال باید شباهه جناح باشند از برای یکدیگر فخران

در حلت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور کمال از
 تراب مخلوق و با و راجع ای اهل بهبازیت انسان با سبب دنیا
 نبوده بلکه بعرفان حق غزاعزازة و علوم و صنایع و آداب بوده شمالی بحر
 احدیتید در لود لود ملاحظه کنید که صفا و عزت او بنفس او بوده اگر او را در

حریرهای بسیار لطیف بگذرانند آن حسیر مانع ظهور طراوت و لطافت
 او خواهد شد زینت او بنفس او است کسب این زینت نماید و از عدم سبب
 ظاهره مخزون نباشید ای اشجار رضوان خود را از اریح بریح عنایت
 الهی منع نکنید و از نفحات کلمات حکمیه بهائیه محروم ننمایید عنایت بقعای
 است که مع غفلت کمال و این بلیه کبری در سخن عکاز قلم ابهی جاری

فرموده آنچه را که خیر عباد او بوده آنه هو بغفور الرحیم «

در سوره البکل ضمن لوح خطاب بوکتوریا ملکه بختیزیت قوله الاهی:
 « و سمعنا نکت او دعوت زمام المشاوره بایادی الجمهور مع ما عملت
 لان بهائیه حکم اصول اینیه الامور و تطمین قلوب من فی ظلمت من
 کمال وضع و شریف و لکن سنیغی لهم بان کونوا امانا بین العباد و یرون

انفسهم وكلاء لمن على الارض كلّفها هذا ما وعطوا به في اللوح من لدن
 مدبر حكيم واذا توجه احد الى المجمع يحول طرفه الى الافق الاعلى ويقول
 يا الهى اسالك باسمك الابهى ان تؤيدنى على ما تصلىح به امور عبادك
 وتعمّر به بلادك انك انت على كل شى فتدير طوبى لمن يدخل المجمع لوجه الله
 ويحكم بين الناس بالعدل الخالص الا انه من الفائزين «

امنا بیت عدل

و در لوحى خطاب بزرین المقربین است قوله الاعلى : « اينکه در باره
 امنا ذکر نموده جمیع آن در ساحت اقدس مقبول از قبل از قلم اعلى
 حکمش جاری و لکن تعین آن در عالم ظاهر معلق است بوقت کمال امر اذا
 جاء حسنه نظره الله بالحق انه هو المقدر القدير اگر از قبل نفسی مخصوص
 ینمودیم و بطراز تخصیص فرین بسته بر او وارد میشد آنچه که سبب حزن
 ملا اصفیاء و ملا اعلى میگشت و لکن بعد از اطفاء نار مشتعل و سکون آن
 مجلس شوری بحال روح در میان معین نماید و در آن مجلس آنچه سبب علو
 و سمو و سکون و وقار و اعمال طیبه و اخلاق روحانیه و کلمات نصیحیه

و تهنید نفوس غافلہ شود باقتضای ایام آن تمسک نمایند الی
 یاتی اللہ بامرہ آنہ علی کل شیء قدیر حال این نفوس باقتضای اولیاء
 واقع شود در آن ارض اقراب بہ مصلحت است چه اگر اہل بغی و فحشاء
 یعنی علمای عصر مطلع شوند بر نفوسی کہ من عند اللہ معین شدہ اند نسبتہ
 بصد ہزار کذب و تدلیس حیل فراہم امراء و وزراء شوند و اموری را کہ
 مقدس از دنیا و شؤونات اوست بطین طنون و اوہام خود بیالایند و
 در محضراتشان عرضہ دارند آن ربک یقول الحق و یدعی بسیل و ہوا حکم
 الامر المقدس الغریز الجہیل «

ہنگام تاسیس بیت عدل

و نیز در اثری با مضامین آدم است : « مطالبی کہ ذکر فرمودہ
 تلقاء وجہ معروض شد آنچه از بیت عدل سؤال شدہ بود فرمودند مقصود
 آقا جمال علیہ بہاء اللہ نصرت امر بودہ و لکن این ایام اقتضای نمیاید
 چہ کہ در ہر مدینہ اگر نفوس مخصوصہ معین شوند نسبتہ اعداء در صد دفع
 آن نفوس برآیند آنہ مرہون بوقتہ اکثری از احکام الہیہ را نظر حکمت

و حفظ اجزاء و ضعف ناس جاری ننسودیم و ارسال این احکام نظر
 بآن است که صورت حکم در اطراف موجود باشد با آیات الهیه که
 در این ظهور در ایام افتستان و امتحان از دست رفته چنانچه اصل و
 سواد آن میچکد ام در میان نیست «

منابع مالی بیت العدل

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاکرم : « قَدْ رَجَعَتِ الْاَوْقَافُ
 الْمُخْتَصَّةُ لِلْخَيْرَاتِ اِلَى اللّٰهِ مُنْظَرِ الْاَيَاتِ لَيْسَ لِاَحَدٍ اَنْ يَّتَصَّرَ فِيهَا
 اِلَّا بِاِذْنِ مُطَّلَعِ الْوَحْيِ وَمِنْ بَعْدِهِ يَرْجِعُ الْحُكْمُ اِلَى الْاَغْصَانِ وَمِنْ
 بَعْدِهِمْ اِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ «^(۱) اِنْ تَحَقَّقَتْ اَمْرُهُ فِي الْبِلَادِ لِيَصْرِفُوْهَا فِي الْبَقَا
 الْمُرْتَفِعَةِ فِي هَذَا الْاَمْرِ فَيَا اَمْرًا مِنْ لَدُنْ مَقْدَرٍ قَدِيرٍ وَاَلَا تَرْجِعُ اِلَى
 اِهْلِ الْبَيْتِ الَّذِيْنَ لَا يَحْكُمُوْنَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ لَا يَحْكُمُوْنَ اِلَّا بِمَا عَلَّمَ اللّٰهُ فِي
 هَذَا الْاَلْوَجِ اَوْ لِنَا اَوْ لِغَيْرِنَا مِنْ تَسْمُوَاتٍ وَاَلَا يَصْرِفُوْهَا فِي مَا
 حُدِّدْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ لَدُنْ غَزِيْرِ كَرِيْمٍ «

(۱) آیات راجع بارش ذکره و لقطه و غیره قبلاً ثبت گردید

وقوله الاعلیٰ : « قد ارجعنا ثلث الدیات كلها الی مقر العدل »
 ودر رساله سوال و جواب راجع بدفاین است : « و در وثقت دیگر

رجال بیت عدل در مصاحح عموم عباد صرف نمایند »

وظائف بیت عدل فصل اختلافات

محافظة بهایان

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعز : « اذا اختلفتم فی امر فارحبه
 الله ما دامت الشمس مشرقه من هذه السمار و اذا غربت ارجعوا الی ما نزل
 من عنده انه لیکفی العالمین »

وقوله الاجل الاجمل : « یا رجال بیت العدل کونوا رعاة اغانم بینه
 و احفظوهم عن الذئاب الذین ظهروا بالاثواب کما تحفظون ابناءکم كذلك
 ینصکم اناصح الامین »

اداره امور و ثواب و عقاب و تشریح

و در لوحی است قوله الاعلیٰ : « امور ملت معلق است برجال

بیت عدل الهی ایستادمانا، الله بین عباد و مطالع الامر فی بلاده

یا حزن الله مرتبی عالم عدل است چه که دارای دورگن است مجازت
 و مکافات و این دورگن دو چشمه اند از برای حیات اهل عالم چونکه هر روز
 را امری و هر صین را حکمتی مقتضی لذا امور بوزرای بیت عدل راجع تا
 آنچه مصلحت وقت داند معمول دارند... امور سیاهیه کل راجع تا
 بیت العدل و عبادات با اذن الله فی الکتاب «

صلح عمومی و تخیل عساکر و نسخ آلات حرب

و قوله الاعلی : « باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم
 از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود این فقره لازم و واجب چه که
 محاربه اُس زحمت و مشقت است «

و در سوره الملوک خطاب بملوک است قوله الاعلی :

اسلکوا بیل العدل و اذ بسیل مستقیم اصلحوا ذات
 بینکم و قتلوا فی العساکر لیسئل مصارعکم و تكونن من المسترحین و ان ترفعوا
 الاختلاف بینکم من تحاجوا الی کثرة بحیوش الاعلی قسد الذی تحرسون
 به بلدکم و ممالکم اتقوا الله و لا تسرفوا فی شی و لا تكونن من المسرین

وعلما بانگم ترزا دون فی مصارفکم فی کل یوم و تحمونها علی الرعیة و
 و هذا فوق طاقتهم و ان هذا نظم عظیم «

و قوله الاعلی : « از حق صل حلاله سائل و آمل که مشارق ثروت و

اقدار و مطالع عزت و اختیار یعنی ملوک ارض آید هم الله را بر صلح صلح کبر

تأید فرماید این است سبب اعظم از برای راحت امم سلاطین افغان

و فقههم الله باید با اتفاق باین امر که سبب اعظم است از برای حفظ

عالم تنگ فرماید امید آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد

است باید مجلسی بزرگ ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در

آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از صلاح

باصلاح توجه کنند اگر سلطانی بر خیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند

در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه الاعلی قدر معذور

حفظ بلاد هم احسن و اولی آنکه در آن مجلس خود سلاطین عظام

حاضر شوند و حکم فرمایند و هر یک از سلاطین که بر این امر واجبند برای

آن قیام فرمایند او سید سلاطین است عند طوبی له و نعیاله «

و قوله العظم الاکرم : « ای اهل ثروت و قدرت حال که شما
 شده اید و عالم و اهل آنرا از اشراقات انوار آفتاب عدل و فیوضات
 لایحیی منع نموده اید و راحت کبری را مشقت دانسته اید و نعمت عظمی را
 نعمت شمرده اید اقله و صایای مشتقانه جمال احدیه را در امور که سبب
 نظم مملکت و آسایش رعیت است اصفا نمائید در هر سنده بر مصارف
 خود میافزاید و آنرا حمل بر رعیت مینمائید و این بغایت از عدل و انصاف
 دور است این نیت مگر بسبب اریاح نقسانیه که باین دره هبوب
 و مرورات تسکین آن ممکن نه مگر بصلح محکم که سبب اعظم است برای
 استحکام اصول انبیه ملت و مملکت "چاره اکنون آب روغن کردنی است"
 صلح و اتحاد کهنیه که دست نداد باید باین صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی الجمله
 تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل مملکت بوده خواهد
 بود در این صورت محتاج بعساکر و جهات نیستند الا علی قدر خفیفون کسبا
 بلدانهم و ممالکهم و بعد از تحقق این امر مصروف قلیل و رعیت آسوده و خود
 مستریح میشوند و اگر بعد از صلح ملکی بر ملکی بر خیزد بر سایر ملوک لازم

که متحداً اورا منع نمایند عجب است که تا حال باین امر پرداخته اند اگر چه
 بعضی را شوکت سلطنت و کثرت عساکر مانع است از قبول این صلح
 که سبب آسایش کل است و این وهم صرف بوده و خواهد بود چه که شوکت
 انسان و عزت او بمایلیق له بوده نه باسباب ظاهره اهل بصیرت عالم را
 محکوم مشاهده نمایند و غنی را فقیر و قوی را ضعیف می شمردند در حکام ملاحظه
 نمایند که حکومت و ثروت و قوت ایشان بر عیت منوط و معلق است
 لذا نزد صاحبان بصیر این امور بر قدر ایشان بغیراید جوهر انسانیت در
 شخص انسان مستور بایند بصیقل تربیت ظاهر شود این است شأن انسان
 و آنچه معلق بغیر شد دخلی بذات انسانی نداشته و ندارد لذا بایند بقوت
 و کثرت و شوکت و عظمت ظاهره ناظر نباشند و بصلح اکبر پردازند طمین
 منظر قدرت الهیه اند بسیار حیفاست که امثال آن نفوس غریزه حمل
 امور تصدیق نمایند اگر فی الحقیقه زمام امور را بید نفوس مطمئنند اینست عاقله
 بگذارند خود را فارغ و آسوده مشاهده نمایند طوبی از برای سلطانی که نصره
 و اظهار امره قیام نماید و عالم را بنور عدل روشن سازد بر کل من علی

حبت او و ذکر خیر او لازم است هذا ما جرى تعلم من لدن مالك التميمي
 نسال الله بان يوفق الامم بما ينفعهم ويعرفهم بما هو خير لهم في الدنيا والآخرة
 وانه على كل شيء قدير كذلك اشرفت شمس البسيان من اقواس مشية
 ربك الرحمن ان اقبلوا اليها ولا تسبعوا كل جاهل بعيد «

وحدت دين واتحاد شبر

ويزدروج خطاب بوليتوريا ملكة انجليس قوله الاغز : « يا اصحاب المباحس
 في هناك وديار خسرى تدبروا واكلوا فيما يصلح به العالم وحاله كونتم
 من المتوسمين فانظروا العالم كهيئة انسان انه خلق صحيحاً كما ملاحظتم الامراض
 بالاسباب المختلفة المتغايرة وما طابت نفسه في يوم بل اشتد مرضه بما وقع

« راه کبی است و آن راه راستی است آن راهی است که از آغاز راه پیروان اولیه بود پس
 تو همواره در راه راستی باش و هرگز از این شاهراه منحرف شو خواه در موقع سختی و خواه در هنگام
 راحت این را نیز بدان و آگاه باش که او ان و اسباب خاک گردند زروسیم بجاک پیوند
 و تن زیر شتی خاک گردد اما آنکس نمیرد و بجاک نپیوندد و تباهی پذیرد که راستی و درستی
 را بستاید و بر طبق آن رفتار نماید (اردی ویراف)

تحت تصرف اطبا غير حاذقه الذين ركبوا مطية الهوى وكانوا من الهامين
وان طالب عضون عضائه في عصر من الأعصار بطبيب حاذق بقيت عضا
اخرى فيما كان كذلك نذكركم لعليم بخير واليوم نراه تحت ايدي الذين اخذهم
سكر خمر الغرور على شأن لا يعرفون خيرا انفسهم فكيف هذا الامر الا وعرنا نخطيرنا
سعى احد من هؤلاء في صحته لم يكن مقصوده الا بان يتفجع به اسما كان او كما لذا
لا يقدر على بره الا على قدر مقدور والذي جعله الله الدرياق الا عظم والسبب
الا تم لصحة هو اتحاد من على الارض على امر واحد وسريعه واحده هذا المثلين ايدي
الاطبيب حاذق كامل مؤيد لعمرى هذا هو الحق وما بعده الا انفصال الميسن كلما
ذاك سبب الا عظم واسرق ذاك النور من مشرق القدم منعه المتطبيون و صاروا
سحابة بين وبين العالم لذا ما طاب مرضه وبقى في سقمه الى حين ان ختم لم
يقدر على حفظه وصحته والذي كان منظر القدره بين البريه منع عما اراد بما
ايدي المتطبين انظروا في هذه الايام التي اتى جمال القدم والاسم الا عظم
ياة العالم واتحادهم انتم قاموا عليه باسياف شاحذة واركلبوا ما فرغ برؤ
الامين الى ان جعلوه مسجوناً في اخر بلاد المقام الذي انقطعت عن

نظیره ایادی لمقبلین اذا قیل لهم اتی مصلح العالم قالوا قد تحقق
انه من المفیدین بعد الذی ما عاشر و معه ویرون انه ما حفظ نفسه فی قل
من صین «

در کتاب عهدی است قوله الاعتر : « مقصود این مظلوم از حمل
شدند و بلا یا و انزال آیات و اظهار بنیات اخلاص و اضعیفه و بغضا بوده
و نیز در لوحی است قوله الاعلی : « باید با سببایی که سبب الفت
و محبت و اتحاد است تشبث جویند «

و قوله الاعلی : « ای احزاب مختلفه با اتحاد توجه نمایند و بنور اتفاق
منور گردید لوجه الله در مقرتی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است
از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فانز گردند و در یک مدینه
وارد شوند و بر یک سریر جالس این مظلوم از اول ایام الی صین مقصودی
جرا آنچه ذکر شده نداشته و ندارد شکی نیست که جمیع احزاب با حق
متوجه اند و با هر حق عامل و نظر مقتضیات عصر او امر و احکام مختلف شد
و لکن کل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده «

وقوله الاعلیٰ : « براہل عالم طراً واجب ولازم است اعانت این ا
 اعظم کہ از سماء اراده مالک امم نازل گشته شاید نار بغضاء کہ در صد
 بعضی از احزاب مشعل است بآب حکمت الهی و نصائح و مواعظ ربانی
 ساکن شود نور اتحاد و اتفاق آفاق را روشن و منور نماید امید آنکہ
 از توجہات مظاہر قدرت حق جل جلالہ سلاح عالم باصلاح تبدیل شود
 و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد

وحدت لسان

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : یا اہل المجالس فی البلاد
 اختاروا لکم من اللغات لیعلم بہا من علی الارض و لذلک من یخطو
 ان اللہ بینکم ما یفعلکم و یعلم عنکم انہ لہو الفضل لعلم بحسب
 ہذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون و البعد اللبری للاتفاق و التمدن
 لو انتم تشعرون انما جعلنا الاممین علیہم لیسوا فی العالم الاول و ہولاء
 الاعظم ترناہ فی الواح خسری و الثانی بزل فی ہذا اللوح البدیع
 و در لوح خطاب ببلقان است قوله الاعلیٰ : « در لوحی از الواح

نازل است که از جمله علامات بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمل امر سلطنت
 نماید سلطنت باند و احدی اقبال نکند که وصه تحمل آن نماید آن ایام
 ایام ظهور عقل است مابین بریه مگر آنکه نفسی لاظهار امر الله و انشا را و
 حمل این ثقل عظیم نماید نیکی است حال او که محبت الله و امره و لوجه الله
 و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد قبول این مشقت و رحمت نماید
 این است که در العواجم نازل که دعای چنین سلطان و محبت او لازم است
 و قوله الامنع: «در این امر مبرم از جبروت قدم از برای اهل عالم عموماً
 و اهل مجالس خصوصاً نازل شده چه که اجرای او امر و احکام و حدود است
 منزله در کتاب بر جلال بیوت عدل الهی تفویض شده و این حکم سبب اعظم
 از برای اتحاد و ملت کبری است برای مخالطه و و داد من فی البلاد
 و این السن مختلفه مابین احراب متداول است و مخصوص است
 بطوائف مذکوره و یک لسان دیگر امر شده که اهل عالم عموماً بان تکلم
 نمایند تا کمال از سان یکدیگر مطلع شوند و مراد خود را بیایند لسان
 پارسی بسیار طبع است و لسان الله در این ظهور بلسان عربی و فارسی

هر دو حکم نموده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد بلکه جمیع لغات نسبت
 با محدود بوده و خواهد بود و این مقام افضلیت است که ذکر شده لکن
 مقصود آنکه لغتی از لغات را اهل ارض اختیار نمایند و عموم خلق بآن
 حکم کنند.... و همچنین سوای خطوط مخصوصه طوائف یک خط اختیار
 نمایند.... بالاخره جمیع لسان و خطوط بخط واحد متسی گردد و قطعاً
 مختلفه ارض قطعاً واحد مشاهده شود «

و در لوح خطاب شیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی : « در آستانه
 یومی از آیام کمال پاشا نژد مظلوم حاضر و از امور نافع ذکر بمیان آمد
 ذکر نمودند که السن متعدده آموخته اند در جواب ذکر شد عمری را تلف
 نموده اید باید مثل آن جناب و سایر وکلای دولت مجلسی بسیار اید
 و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده
 را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند تا در مدارس
 عالم اطفال را بآن تعلیم فرمایند در این صورت دارای دو لسان
 میشوند یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم بآن حکم نمایند

اگر آنچه ذکر شد تمسک جویند بسیع ارض قطعاً واحده مشاهده شود و از
تعلیم و تعلم الس مختلفه فارغ و آزاد شوند «

و قوله الحق : « حضرات ملوک و پادزرای ارض مشورت نمایند
و یک سان از اس موجوده و یا اسان جدیدی مقدر دارند و در مائ
عالم اطفال را بان تعلیم دهند و همچنین خط در اینصورت ارض قطعاً
واحده مشاهده شود «

و در لوح عالم قوله الصدق : « باید لغات منحصر بلغت
واحده گردد و در مدارس عالم بان تعلیم دهند «

دستور سلطنت

و نیز در لوحی است قوله الاعلی : « در اصول احکام که از قبل در
کتاب اقدس و سایر الواح نازل امور راجع به سلاطین و امنا بیت
عدل شده و منصفین و مبصرین بعد از تفکر اشراق نیز عدل را بعین
ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند حال آنچه در لندره است
انگلیس بان تمسک خوب بنظر میاید چه که بنور سلطنت و مشورت

امت هر دو فرین است «

در لوجی دیگر قوله العدل : « یا معشر الامم ایس فی لعالم جند اقوی من العدل و اعقل برستی میگویم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست طوبی ملک میشی و میشی امام و جبهه رایة اعقل عن و راءه کتیبته العدل از غره حسین سلام بین الامام و شامته و خسته الامان فی الامکان «

و قوله الاحکم : « یعنی لکل امر ان یزن نفسه بمیزان القسط و العدل ثم حکم بین اناس و یا مرهم فی کل یوم بما یجدیم الی صراط الحکمة و العدل این است اس اساس سیاست و اصل آن «

و در لوج خطاب بروکتور یا عله انگلیس است قوله الاعلی : « و سمعنا بانک او دعوت زمام المشاورة با یادی الجمهور نعسم ما عملت لان بها تشکم اصول بنسبة الامور و تطمن قلوب من فی ظلت من کل و یضع و شریف و لکن شیخی لهم ان یکونوا انما بین العباد و یرون انفسهم و کلاء لمن علی الارض کلها... و اذا توجه احد الی الجمع

بجول طرفہ الی الافق الاعلیٰ ویقول یا ائی اسألک ... طوبی
 لمن یدخل ابع لوجه اللہ ویکلم بین الناس بالعدل انخالص الا انہ
 من الفائزین «

وقوله الاعلیٰ : « اگرچہ جمہوریت نفخش معجوم اہل عالم راجع لکن
 شوکت سلطنت آتی است از آیات الہی دوست نداریم مدن عالم
 از ان محروم ماند اگر مدبرین عالم ایندو راجع نمایند اجرشان عند اللہ عظیم »

سلطان عادل

ونیز در لوح بشارات است قوله الاعلیٰ : « بشارت چہارم :
 ہر یک از حضرات ملوک و فقہم اللہ بر حفظ این مظلوم قیام فرماید
 واعانت نماید باید کمل در محبت و خدمت باو از یکدیگر سبقت گیرند
 این فقرہ فرض است بر کمل طوبی للعالمین «

وقوله الاعلیٰ : « سلطانی کہ غرور اقدار و خستیار اورا از عدل
 منع نماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوف و الوف اورا از تجلیات
 نیر انصاف محروم سازد اور در ملا اعلیٰ دارای مقام اعلیٰ و رتبہ علیا است

بر کس اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم است طوبی ملک ملک
 ز نام نغمه و غلب غنچه فضل العدل علی تطلم و الانصاف علی الاقصاء
 و قوله الاعلی : « امید است که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این
 حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثنا سردی فائز شود قدس
 علی هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمته و الوفاء بعهده »

و در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « طوبی ملک قام علی
 نصره امری فی مملکتی و تقطع عن سوائی انه من اصحاب السفینة
 الحمراء التي جعلها الله لاهل البصاء منغی لكل ان تغزوه و یوقروه
 و یصروه لفتح المدین بفتح اسمی المهین علی من فی ممالک غیب
 و الشهود انه بمنزلة البصر للبصر و الغرة الغراء بحین الاشارة و رأس الکرم
 یحد العالم انصروه یا اهل البهاء بالاموال و النفوس »

و در مناجاتی است قوله البدیع : « سبحانک یا الهی لولا ابلیا
 فی سبیک من این نظر مقام عاشقیک و لولا الرزایا فی حبب بآ
 شی شیت شان مشتاقیک اسالک یا الهی بان تظهر نصره

هَذَا الظهور من كان قابلاً لا سمك و سلطانك يذكر كمن خلقك ويرفع
 اعلام نصرک فی مملکتک «

مقام روحانیت

و نیز در لوح بشارات است قوله الاعلی : « نفوسی که لوجه الله برسد
 امر قیام نماید ایشان ملهم اند با الهامات غیبی الهی بر کل اطاعت لازم
 و قوله الاعلی : « اعلم ان العالم من اعترف بظهوری و شرب من بحر
 علمی و طارفی هو ارجح و نسیبنا سوائی و اخذنا نزل من ملکوت
 بیانی البدیع انه بمنزلة البصر للبشر و روح الحیوان مجرد الامکان تعالی
 الرحمن الذی عرفه و اقامه علی خدمته امره اعظم یصلی علیه الملائ الاعلی و
 اهل سراق کسب بیاة الذین شربوا حقی المخبوم سببی القوی القدر «
 و در لوح خطاب بعد الوتأب است قوله الاعلی : « امروز باید اولیاء
 بخدمت امر مشغول باشند و خدمت تبلیغ است آنهم حکمت بیان «
 و در کتاب اقدس قوله جل و عز : « طوبی لکم یا معشر العلماء فی ابها
 تالله انتم امواج البحر الاعظم و انجم سماه افضل و الویه انصر بین السموات

والأرضين أتم مطالع الاستقامة بين البرية ومشارك البيان
لمن في الأماكن طوبى لمن قبل الحكيم وويل للمعرضين «

فصل دوم

در بیانات حضرت عبدالبهاء راجع بامور مذکور و مرکز مطاع
بعد خود و تشکیلات و وظائف محافل روحانی و بیت العدل و نوایای متعدده

مقام حضرت عبدالبهاء

از حضرت عبدالبهاء است قوله اللطیف : « ای یاران الهی این
عبد در حالت محو و فنا و محو و بسینوا از دوستان در نهایت رجا است دعا
مینماید که آنچه از قلم این مسجون صادر آید تابع و قائل و معتقد گردند غیر از آن
کلمه بر زبان نراند و نعت و ستایش ننمایند و مقام و مرکزی نجویند و مدح
و ستای نگویند و آن این است که اگر نفسی از مقام این عبد پرسش نماید
جواب عبدالبهاء اگر معنی غصن استفسار کند جواب عبدالبهاء اگر معانی
سدره غصن طلب نماید جواب عبدالبهاء اگر معانی فرعیّت فشب خواهد
جواب عبدالبهاء خلاصه کلمه عبدالبهاء کمال گفتار کند و بدون آن
کلمه حتی کلمه غصن در تحریر و تقریر خویش بر زبان نراند و از این کلمه هیچ

تجاوز نکرد و حرنی و گفتگونی نشود «

و در خطابی از آن حضرت بمجلس شونیزویورک است قوله بعزیز:
 « در خصوص رجوع ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان
 اجبا اختلاف است سبحان الله بکرات و مرات از قلم عبدالبهاء
 جاری و بنص صریح قاطع صادر که مقصود از نبوات از رب البجنود مسیح
 موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقائد کل مرکز بر این
 نص صریح قاطع باشد اما نام من عبدالبهاء ذات من عبدالبهاء
 صفت من عبدالبهاء «

و در سفرنامه امریکا قوله العزیز: « هر چه ما میگوئیم بنده خدا عبدالبهاء
 هستیم باز مردم ما را باسم پمیردینی میخوانند نوعی میشد که این القاب
 و اسامی را ترک میکردند خوب بود «

و در نطقی است قوله بحلیل: « من عبدالبهاء هستم جمیع اجبا باید
 باین بیان راضی گردند تا من از آنها راضی باشم بعد از جمال
 مبارک تا یوم ظهور ثانی مقام عبودیت محضه صرفه نه عبودیت تاویلی

عبودیت حقیقی صرف بنده آستان باشیم «
 در نطقی در نیویورک قوله بحسب : « جمال مبارک عهدی گرفتند
 ولی من موعودستم موعود جمال مبارک بعد از هزار سال یا هزاران
 سال است ولی عبد البها، مبتین کتاب اوست «
 وقوله لمبین : « عبد البها، بنده آستان جمال مبارک است و مظهر
 عبودیت صرفه محضه درگاه کبریا، دیگر نه شانی دارد و نه مقامی و نه رتبه
 و نه اقتداری و نه غایتی القصوی و ضعیفی الماوی و مسجدی الاقصی
 و سدرتی المنتهی ظهور کلمی مستقل بجمال مبارک ابهی و حضرت اعلیٰ مشرب
 جمال مبارک روحی لهما الفداء منتهی شد و تا هزار سال کمال من فیض انوار
 یقتبسون و من بحسب الطواف یعترفون «

و در خطاب به محفل شور نیویورک قوله العزیز : « ای یاران الهی
 عبد البها، مظهر عبودیت است نه مسیح خادم عالم انسانی است نه
 رئیس منفقود است نه موجود فانی محض است نه باقی و از این حیث
 نتیجه و ثمری نه بلکه باید با کمال سبک و نه مباحث و توافقات را در کنار هم

بلکه فراموش کنیم و بآنچه که امروز واجب و لازم است قیام ننماییم
 زیرا این مباحث لفظ است نه معانی مجاز است به حقیقت واقع
 این است که کل متحد و متفق شده این عالم ظلمانی را روشن
 نماییم و این عداوت و بیگانگی بین بشر را بنیاد بر اندازیم «
 و قوله الاید : « ای دو بسنده الهی من در حق شما دعایم و بگذره
 احدیت جمال اهی بنیات تضرع و ایهال کنم و عجزه دنیا ز نمایم و
 طلب عفو و مغفرت کنم من بنده ذلیل حقیر جمال مبارکم و عبد ضعیف
 رقیق اسم اعظم اگر مرا به بندگی قبول فرماید عبد صادقم و اگر
 نفرماید عبد آبق این است نذهب و طریق و آئین من خدایا تو
 میدانی که اگر کسی ضربتی بر جگر من زند خوشتر آید از اینکه این تصریح
 را تاویل نماید خداوند اتودانی که رگ ورشیه و اعضا، و جوارح و ارگان
 و جان و دل من از کلمه خبز عبودیت جمال اهی میسوزد و میسوزد خدایا
 تو شاهد باش که من از قاتل خود عفو نمایم ولی از نفسی که کلمه غیر از
 عبودیت جمال مستدم در قیت اسم اعظم در حق من گویند مذرم و او را

از خود دور نمایم ای خدا تو عفوئی و غفوری این دو نفس بی خیالند
 غرضی ندارند ایشان را خطا عفو فرما و بسیا مرز و حفظ کن که من بعد کلمه
 جز رضای تو بر زبان نزنند توئی حافظ و مقدر و توانا ع ع
 این مکتوب بخط خود نوشتم که بباد اُشبهه ای عارض شود ع ع
 سقوط غصن کبر

و در خطابی دیگر است قوله الغزیر: « جواب سؤال بعد الا عظم
 می فرماید این بیان شروط به ثبوت و امتثال امر بود بعد از مخالفت
 البته سقوط است چنانکه در الواح تصریح می فرماید و جمیع ناقضین حتی
 نفس مرکز تقصیر معرفت باین نص قاطع هستند که بصراحت مجال
 مبارک میفرمایند که میرزا محمد علی اگر آنی ازطل امر منحرف شود معدوم
 بوده و خواهد بود چه انحرافی اعظم از تقصیر میثاق است چه انحرافی اعظم
 از مخالفت امر است چه انحرافی اعظم از تغیر مرکز میثاق است چه انحرافی
 اعظم از تألیف رسائل شبهات و نشر در آفاق بر ضد مرکز هدایت
 دیگر بعد الا عظم چه حکمی دارد تمشیل دارد هر یک ثابت مقبول و هر یک

متزلزل ساقط چنانکه در الواح وزیر منصوص است و اما کلمه مصطفی در قرآن
 البته قرائت فرموده اید که می فرساید ثم اورشنا الکتاب الذین اصطفینا
 من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات یعنی
 نفوسی که اصطفا شده اند بر سه قسمند از جمله یک قسم ظالم لنفسه است
 و همچنین بعد از اعظم را ملاحظه فرما که می فرماید وما بعد الحق الا الضلال
 المبین «

ارکان ایمان بهائی

و در خطابی دیگر قوله بحسب : « تکلیف این عبد بیان منصوص قاطعه
 است و ما عدای آنچه در کتاب منصوص راجع به بیت عدل است «
 وزیر قوله : « هو الابهی حضرت علی قبل کسبر علیه بهاء الله الابهی
 هو الابهی ای منادی می شاق نامه های محرر چون جا های مکرر شاه
 صبا داشت و نغمه حدیقه خنار چه که آثار انجذاب بود و دلیل الهاب
 بنا بر محبت الله جمیع ملاحظه گردید مضمون معلوم و مراد مفهوم گردید جواب بعضی
 ارسال شد و اینک جواب مطالب دیگر نیز تحریر میشود در خصوص عقاید مختلفه

در حق این عبد مرقوم نموده بودید ایوم تکلیف جمیع یاران الهی در سباط
رحمانی این است که آنچه شنیده و دیده و فهمیده از عقیده بنهند
و فراموش کنند و سیانسیا شمرند و آنچه صریح و وضوح بیان این عبد
است قبول کنند و ابواب تاویل و تلویح و تشریح را کجی است و نمایند
تا حصن حصین امر الله از تعرض مارقین و تصرف بتدعین محفوظ و
مصون ماند و اهل ارباب رخنه نتوانند و بهانه بخویند و عقاید مختلف
نگردد و آراء متعدد نشود و اگر ایوم این اساس عظیم محکم و مستین نگردد
من بعد صد هزار رخنه در بنیان الهی پدیدار شود و اساس شریعه الله از بنیان
برافتد و تیشه در بیشه جنت ابی اقد صد هزار شجره در رمی مقطوع
گردد و صد هزار عمود نفسی متساقط و مشور شود انوار هدی غائب گردد و
ظلمت دهها غالب شود آیت رحمت مسوخ گردد و امت نعمت
ممسوخ شود لهذا باید ایوم سد باب نزاع کرد و منع اسباب جدال
و این ممکن نیست جز آنکه کل متابعت بستن کنند و اطاعت مرکز
میشاق معین یعنی تنگ بصریح بیان او جویند و تثبیت بوضوح تبیان

او خواهند قسمی که نشان ترجمان لسان او کرده و خامه شان راوی
 بیان او حرفی زیاده و نقصان نگونید کلمه ای از تاویل و تلویح و شرح
 نیز فرایند تا کمال در ظل کلمه و حدانیت محسوس گردند و در تحت لوا و فردانیت
 مجموع این امر اہم امور و این اساس عظیم اساس و اگر چنانچه دو
 نفر اختلاف کنند هر دو بجا زیرا نقض و خلافی عظیم از اختلاف نہ
 و شاعر متفاوت اگر ادراکات نفوس مربع امور شود بیت محمود
 محظی خراب و مظلوم گردد و آیت نور منسوخ شود و دلیل و محور استولی گردد
 پس ای یاران الہی و حبیبان معنوی بجان و دل گوش کنید و بصریح
 عبارت این عبد گفتا نماید و بقدر حرفی تجاوز ننمایید این است عقیدہ
 ثابتہ راستہ و حقیقت معتقدات و فصحہ صریحہ این عبد و اہل ملکوت الہی
 کہ جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلیٰ شمس
 حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح
 احدیت در این زجاہ رحمانیت و این شکوہ و حدانیت ساطع لامع
 اللہ نور السموات و الارض مثل نورہ مشکوۃ فیہا مصباح المصباح

فی زجاجة الزجاجة کائنا کوب درى یوقد من شجرة مبارکه زیتونة لاشرقية
 ولا غربية یکا ذریتها یضئ ولو تمس نار نور علی نور وآن نور حقیقت
 در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجة فردانیت ساطع و هم
 در این مشکوة وحدانیت ظاهر و واضح و لامع و لی مشکوة مقتبس از
 زجاج چه که نور در زجاجة رحمانیت ساطع و از زجاج و آنج فائض مشکوة
 چون سراج و مقام بشری باین برهان محقق میگردد و این مشکوة شمس
 آفاق است و این زجاج نیز اعظم اشراق این مشکوة مصباح عالم بالا
 و این زجاج کوب ملا اعلی این است که با وجود وجودشان در زمان
 واحد و عصر واحد و تعدد بحسب ظاهر با حقیقت واحد بودند و کنونیت
 واحد و جوهر تجرید بودند و سازج تغرید چون در نور نگری نور واحد بود که
 در زجاج و مشکوة هر دو ساطع و چون بهوت نگری تعدد مشاهده میشود
 زجاج و مشکوة بینی و همچنین این زجاجة رحمانیه و حقیقت شاخصه بدرجه
 لطیف و نورانی و شفاف درحالی که با نور حقیقت یقینی تعکس یافته
 که حقیقت واحد تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده یکا ذریتهای یضئ

ولولم تمسه نار^۱ رق الزجاج ورتت انجم^۲ و تعاك فتشابه الامر و كانا
 نمر و لا قرح^۳ و كانا قرح و لا خسر^۴ نورانيت سراج و لطافت زجاج
 دست بهم داده نور علی نور گشته این است که می فرماید ای کلمه این
 تذکره وافی آیتین ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت مادون این دو
 شمس حقیقت کل عبادله و کل ما بره یعملون حضرت قدوس روحی
 له الفداء هر چند کیس نوستی بودند که تمامه از آن شمس حقیقت حکایت
 فرمودند نور بارخ بودند و کوكب شارق جوهر تقدیس بودند و سازنج
 تفرید و البته صد هزارانی انا الله از نم مظهرش صادر با وجود این کلموت
 لا تسکلی الا عن الله رجبها و کان منظر ابدیعا و عبدا و قیا انا مقام این
 عبد عبودیت محضه صرفه حقیقیه ثابته راسخه و اضحه من دون تاویل
 و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقه بگوش و بنده غاشیه بردوش
 تراب استانم و پاسبان و دربان و آنچه توصیف و تعریف محض
 عنایت در جمیع الواح و زبر الهی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه
 است عبد البهساء و هر تاویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه است

انی بری منه و اشهد انه و انبیاءه و رسوله و امنائه و اولیائه و اصفیاءه
 و اجابہ علی ذلک من مبین آیاتم این است بیان من و ما بعد الحق
 الا اولیام امین «

بیوت عدل و بیت عدل اعظم و مقام مقدس

ولایت حضرت شوقی ربانی

در خطابی دیگر است قوله العزیز : « حضرت اعلیٰ صبح حقیقت
 روشن و تابنده بر جمیع ارجاء و بیشتر از اعظم ابی و جمال مبارک موعود
 جمیع کتب و صحف ذر و الواح و ظهور محلی طور در سدره سینا و ما عدا
 کل سبده آن آسانیم و احقر پاسبان ظهور منتهی مکلم طور شد و ما هزار
 سال بل صد هزار سال این کور امتداد خواهد یافت مقصود این است که
 قبل از الف کسی سرا و اثر مکلم بحر فی نیست و لو مقام ولایت شد کتاب
 اقدس مرجع جمیع امم و احکام الهی در آن مصرح احکام غیر مذکور
 راجع بقرار بیت العدل دیگر اسباب اختلافی نه و من یعد بعد ذلک
 فاولئک هم الناعقون و اولئک هم الظالمون و اولئک هم الاعداء

المبعوضون ز بهار زخم ساز نگذارید نفسی زخه کند و القاء قنه نماید
 اگر اختلاف آرائی حاصل شود بیت عدل عظیم فوراً اصل مشکل فرماید
 و اکثریت آراء آنچه بیان کند صرف حقیقت است زیرا بیت عدل
 اعظم در تحت حمایت و عصمت و عفت سلطان احدیت است و او را
 صیانت از خطا فرماید و در ظل جناح عفت و عصمت خویش محافظه نماید
 هر کس مخالفت کند مردود گردد و عاقبت مقهور شود و بیت عدل عظیم
 بر ترتیب و نظامی که در انتخاب مجالس در اروپا انتخاب میشود انتخاب
 گردد و چون ممالک هندی شود بیوت عدل ممالک بیت عدل عظیم
 را انتخاب نماید و در هر زمان که جمیع اجزاء در هر دیار و کلانی تعیین نمایند
 و آنان نفوس را انتخاب کنند و آن نفوس میستی را انتخاب نماید آن
 بیت عدل عظیم است و آلا تائیس مشروط با بیان جمیع ممالکند
 مثلاً اگر وقتی مقتضی بود و فسادنداشت اجبای ایران و کلانی انتخاب
 مینمودند اجبای امریک و هند و سایر جهات نیز و کلانی انتخاب مینمودند
 و آنان بیت عدل انتخاب مینمودند آن بیت عدل عظیم بود و السلام

سواد این مکتوب را با طرف بفرستید «

در مفاد و ضوابط است قول محبوب : « بیت العدل عمومی که
به شرایط لازم یعنی انتخاب جمیع ملت تشکیل شود آن عدل در تحت عصمت
و حمایت حق است آنچه منصوص کتاب نه و بیت العدل با اتفاق آراء
یا اکثریت در آن قراری دهد آن تسرار و حکم محفوظ از خطا است حال
اعضای بیت عدل را فردا فرد عصمت ذاتی نه و لکن بیات بیت
عدل در تحت حمایت و عصمت حق است این را عصمت موهوب نامند «
و قوله ابلیل : « اگر شخصی بدگیری تعدی نماید تعدی علیه باید عفو
نماید اما بیات اجتماعی باید محافظه حقوق بشریه نماید «

و قوله العزیز : « از حکمت حواله بعضی احکام مهمه به بیت العدل سوا
نموده بودید اولاً اینکه این کور الهی صرف روحانی و رحمانی و وجدانی
است تعلقش بحسمانی و ملکی و شوون ناسوتی چندان ندارد چنانکه
دور مسیحائی نیز روحانی محض بود و در جمیع اینجیل حسن حکم منع طلاق
و اشاره برفع سبست نبود جمیع احکام روحانی و اخلاق رحمانی بود

چنانکه فرمودند ماجا، ابن الانسان يدين العالم حال این دور عظیم
 نیز صرف روحانی و معنوی زندگی جاودانی است زیرا اس اساس دین
 ترین اخلاق و تحسین صفات و تعدیل اطوار است و مقصود این است
 که کینونات محجبه بمقام مشاهده فائز گردند و حقایق مظلمه ناقصه نورانی شوند
 و اما احکام سائره فرع ایقان و ایمان و طمینان و عرفان است
 با وجود این چون دور مبارک عظیم ادوار آئینه است لهذا جامع حسیع
 مراتب روحانیه و جسمانیه و در کمال قوت و سلطنت است لهذا مسائل
 کلیه که اساس شریعه الله است منصوص است ولی متفرعات راجع
 به بیت عدل و حکمت این است که زمان بر یک منوال نماید تفسیر و تبدل
 از خصائص و لوازم امکان و زمان و مکان است لهذا بیت العدل
 بمقتضای این حبره انبیاید و همچنین ملاحظه نشود که بیت العدل
 بفقرو رای خویش قرار می دهند استغفر الله بیت العدل عظیم بالهام
 و تائید روح القدس است و احکام جاری نماید زیرا در تحت ولایت
 و حمایت و صیانت جمال قدم است و آنچه قرار دهد استبش غرض

مسلم و واجب متعمم بر کل است ابد مغزی از برای نفسی نه قل یا قوما
 ان بیت العدل اعظم تحت جناح ربکم الرحمن الرحیم ای صوره حایه
 و حفظه و کلاسته لانه امر المؤمنین با طاقه ملک العصبه لطیبه تطاهره
 و الله القاهره فسلطتها ملکوتیه رحمانیه و احکامها الهامیه روانیه
 باری مقصود و حکمت ارجاع احکام مدنیه به بیت العدل این است و در
 شریعت فرقان نیز جمیع احکام منصوص نبود بلکه عشر عشر منصوص
 اگر چه کلیه مسائل مهمه مذکور ولی بسته یک کرور احکام غیر مذکور بود بعد
 علما بقواعد اصول استنباط نمودند و در آن شریع اولیه افراد علما استنباط
 مختلف نمودند و مجری میشد حال استنباط ارجح به بیات بیت العدل است
 و استنباط و استخراج افراد علما را حکمی نه مگر آنکه در تحت تصدیق بیت عدل
 در آید و فرق همین است که از استنباط و تصدیق بیت عدل که مضامین
 منتخب و مسلم عموم ملت است اختلاف حاصل نمیکرد ولی از استنباط
 افراد علما حکما اختلاف حاصل میشود و باعث تفریق و تشتت و تبعض
 گردد و وحدت کلمه بر هم خورد و اتحاد دین الله متضمن شود و بنیان شریعت

متزلزل گردد و اما نکاح کلی از احکام مدنیّه است و معذک در شریعتیه
 شرعی دارد و ارکانش واضح ولی اقران اقارب غیر منصوص راجع
 به بیت العدل است که بقواعد مدنیّت و مقتضای طب و حکمت و
 استعداد طبیعت بشریه قرار می دهند و شبهه ای نیست که بقواعد مدنیّه
 و طبابت و طبیعت جنس بعید اقرب از جنس قریب و نظربین ملاحظه
 در شریعت عیسویّه با وجود آنکه نکاح اقارب فی الحقیقه جائز چه که منعش
 منصوص نه معذک مجامع اولیه مسیحیه کلی ازدواج اقارب را تا
 هفت پشت منع کردند و الی الان در جمیع مذاهب عیسویّه مجری نیرا
 این مسأله صرف مدنی است باری آنچه بیت العدل در این خصوص
 قرار دهند همان حکم قاطع و صارم الهی است، هیچکس تجاوز نتواند چون
 ملاحظه نمایند مشهود گردد که این امر یعنی ارجاع احکام مدنیّه به بیت عدل
 چه در مطابق حکمت است زیرا وقتی مشکلی حاصل گردد که از بجائی در مسأله
 رخ نماید آنوقت بیت العدل چون تسرار سابق را داده بود باز بیت
 العدل خصوصی بجهت اجزاءات ضروریّه میتواند در مورد موضوع مخصوصا

امر جدید خصوصی صادر نماید تا رفع محذور کلی شود زیرا آنچه در بیت العده
 قرار دهد نسخ نیز تواند در قرآن نیز مسأله تعسیر بوده که راجع باراده
 اولی الامر بوده نصوص در درجات تعزیر نبود مگر چون و منوط برای ولی
 امر و آن تعسیر از درجه عقاب تا درجه قتل بوده که مدار سیاست است
 اسلام اکثر بر این بود باری این کور اعظم اساس بر نهی گذاشته شده
 است که احکامش مطابق و موافق جمیع اعصار و دهور چون شریح
 سلف نه که حال اجرائش مستنع و محال است مثلاً ملاحظه نمائید که
 احکام تورات ایوم بهیچوجه اجرائش ممکن نه چه که ده حکم قتل در آن موجود
 و همچنین بموجب شریعت فرقان بجهت ده درم سرقت دست بریده
 میشود حال این حکم ممکن لا والله و اما این شریعت مقدسه الهیه
 موافق جمیع اوقات و ازمان و دهور و کذلک جعلناکم امته و سلفاً
 لکل نوا شهداء علی الناس و لیون الرسول علیکم شهیداً «

و نیز در نصوص و صایا قوله العزیز : « ای یاران باوفای عبدها
 باید فرع دو شجره مبارکه و ثمره دوسره رحمانیه شوقی افندی را

نهایت موافقت نماید که غبار کدر و حسرتی بر خاطر نور انبیا نشیند
 و روز بروز فرح و سرور و روحانیتش زیاد گردد تا شجره بارور شود زیرا او
 ولی امر الله بعد از عبد البهاء و جمیع افغان و ایادی و احباب الهی
 باید اطاعت او نمایند و توجیه با او کنند من عصی امره فقد عصی الله
 و من اعرض عنه فقد اعرض عن الله و من انکره فقد انکر الحق
 ای اجبای الهی باید ولی امر الله در زمان حیات خویش من هو بعده را
 تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید
 منظر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد
 بکر ولی امر الله منظر الولد سراسیمه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و بر
 اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید
 و ایادی امر الله از نفس جمعیت خویش نه نفر انتخاب نماید و همیشه خدمات مهمه
 ولی امر الله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر با اتفاق مجمع ایادی و یا با اکثریت
 آراء تحقق یابد و این نه نفر با اتفاق یا با اکثریت آراء باید غصن منتخب را که ولی امر الله
 تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید بنوعی واقع گردد که

مصدق و غیر مصدق معلوم نشود

و قوله العزیز : « ای یاران مهربان بعد از منقودی این مظلوم
باید غصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و حبیبی جمال
ابهی توبه بفرج دوسره که از شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقران دو
فرع دوضه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیه الله و غصن
تمتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع غصان و افنان و ایادی امرالله و
اجباء الله است و بستین آیات الله و من عبده کبراً بعد کبر یعنی
در سلاله او و فرع مقدس و ولی امرالله و بیت عدل عمومی که با انتخاب
عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و حمایت جمال ابهی و حرمت
و عصمت فائز از حضرت اعلی روحی لهما الفداء است »

و قوله یحیی : « اما بیت عدل الّذی جعله الله مصدر کل خیر
و مصوناً من کل خطا، باید با انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود
و اعضاء باید مطاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین
الهی و خیر خواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است

یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیت عدل بیت
عدل عمومی انتخاب نمایند این مجمع مرجع کل امور است و مؤسس قوانین
و احکامی که در نصوص الهیه موجودند و جمیع مسائل مشکله در این مجلس
حل گردد و ولی امر الله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینفک
و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و کسبلی تعیین فرماید و اگر
چنانچه عضوی از اعضا گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل
و ولی امر الله صلاحیت اخراج او را دارد بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید
این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید
مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود تا از ارتباط و استیام
این دو قوه بنیاد عدل و انصاف متین و زرین گردد و اقالیم خسته تنعم
و بهشت برین شود «

و قوله حکیم : « حکم مفروض و امر واجب آن است که از قلم اعلی صادر
و یا بقرابت العدل عمومی حاصل گردد اما ما موریم نه امر مکلفیم
نه مکلف بهذا حقیقه شریعه الله و اساس دین الله و اما در خصوص

بیت العدل خواه عمومی و خواه غیر عمومی عزل بعضی افراد بقرار بیت العدل
 کرده بطلب اشخاصی از ملت مگر با ثبات زنب و ظلم و گناه و اما
 اکثریت آراء در جمیع بیوت عدل مقبول و قلت آراء غیر مقبول
 و غیر مشروع «

و در ضمن خطابی به طهران حضرت ایادی ابن ابر علیه بهاء الله قوله همچنین
 « در خصوص تشکیل بیت عدل مستند وقت مساعد باشید بهمان قسم که
 از پیش از قوم شد باید در نهایت حکمت و سکون و ثباتی شیئا فشیئا مجری
 دارید تا مبادا این مسدب و حشت قلوب گردد و حقیقت حال را
 ندانند و گمان اجتماع کنند و مفسدین به تحریک پردازند و فساد کلی پیش
 آید خیلی احتیاط دارد بسیار باید ملاحظه نمود زیرا اعداد کمینند این است
 که این عبد کبریات و مرآت تاکید نمود که بیش از آنکه نفر در محلی اجتماع
 نمایند دیگر معلوم است که تشکیل بیت العدل بمحض روحانی چقدر مشکل
 است زنه از زنه نوعی نماید که سب او نام شود و بیش از این
 تاکید نتوان نمود «

سد ابواب اختلافات

و نیز در سفرنامه امریکاست قوله الغزیر : « جمال مبارک سد ابواب
 اینگونه اختلافات (اختلافات داخلی بعد از صعود منظر اهرامیه)
 فرمودند و امور را راجع به بیت العدل اعظم کردند که آنچه اول کند مل اطا
 نمایند حتی فرمودند که اگر از بهائیان دو فرقه شوند و هر یک بیت علی
 بنا کنند و مخالفت یکدیگر نمایند هر دو باطل است و قبل از بیت العدل
 مرکز شاقی تعیین و تأیید فرموده آنچه او میکنند صحیح است و عهد او
 را بقلم مبارک گرفت »

و قوله الغزیر : « حضرت بهاء الله فرموده اند که هر گاه اهل بجا اختلاف
 کنند و لودر باره خود بهاء الله باشد در صورت اختلاف هر دو باطلند
 و کل را رجوع به بیت عدل فرمودند و قبل از آن امور را بر کرمیشاق راجع
 و کل را امر باطاعت فرمودند »

و قوله بحلیل : « این صدقات سفر و حضر را برای این تحمل می‌نمایم
 که بلکه امر الله از بعضی رخسها محفوظ بماند زیرا هنوز من مطمئن از بعد خود نیستم

اگر مطمئن بودم در گوشه راحت میشدم ابداً از ارض مقدسه و جوار رحمت
 مبارکه بسیر و نماندم یکدفعه امر الله بعد از شهادت حضرت اعلی
 و حکایت یحیی چهار لطمه شدید شد مرتبه دیگر پس از صعود جمال مبارک
 صد مه عظیم دیدم می رسم باز نفوس خود خواه اخلال در الفت و اتحاداً
 نمایند اگر وقت تقضی بود و تائیس بیت عدل میشد بیت عدل ^{فقط}
 مینمود «

و قوله العزیز: «نتهی آرزوی این عبد این مقصد جلیل و آن خدمت
 امر الله از خود خیالی نداشته و ندارم و در تقار آیات احدیش وجودی
 بجهت خویش ندارم اما در صیانت حصن حصین دین منیش میکوشم و
 تحریف و تاویل و تفریق و تشیت هر اسامی که بباد اهرار سال بعد بنگون
 امور واقع گردد و در کلمه توحید تفریق حاصل شود چنانکه این کیفیت مادم
 بنیان است و قانع و قانع اصل اساس ایوان یزدان کل مایوس شوم
 و محروم و مدحور و مذموم تشیت شمل و تفسیق چنان واقع گردد که
 هر یک از اجاد مغافذ هلاک گم و نابود گردد و از میل امر الله اسم غیر مهمتی

در زاویه تاریخ عالم بماند پس باید جمیع قوی تشبث نمود که حصن امرسون
ماند و بنیان دین الله نامون «

هیأت ایادی امر الله

و نیز در نصوص و صایای حضرت عبدالبهادر است قوله الکریم :
« ایادی امر الله را باید ولی امر الله تسبیح و تعین کند جمیع باید در ظل او
باشند و در تحت حکم او اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی مرده نمود و شقاق
خواست علیه غضب الله و قره زیر اسبب تفریق دین الله گردد «

محفل روحانی

و نیز قوله بحسب : « طهران اعضا محفل روحانی علیم کعب الله اباه
هو الله نامه شمار سید و از اینکه در فکر انتخاب عمومی بودید روح و ریگان
حاصل گردید و ترتیب انتخاب عمومی این است عدد اعضا، را معین
کرده که باید از نه کمتر نباشد و حسب زمان و مکان نه دیگر بر آن افزوده
شود بعد باید جمیع اجزای طهران را اعلان نماید که انتخاب عمومی است
هر چند تفریعی هر صد و یا پنجاه شخص نفسی را انتخاب کنند هر کس را

نخواهند و این نفوس مستقیمه اعضای محفل روحانی را انتخاب نمایند
خواه در انتخاب اول و خواه در انتخاب ثانی اکثریت را منظور داشته
باشند این اصول انتخاب است که اعضای محفل روحانی منتخب مقتضین
هستند و علیکم البها و الابهی «

و قوله الغریز : « در خصوص انتخاب محفل روحانی سوال نمودید در
شهری که اجبای آلمی قلیل اند هر بیت نفری سی نفر یا چهل نفر یا
پنجاه نفر بحسب قلت و کثرت اجبای شخصی را انتخاب نمایند این عدد
پنجاه بعد پنجاه هزار خواهد رسید هر چه اجاب از زیاد یا بدین دایره
توسیع یابد حال چون اجبای عشق آباد قلیل اند لهذا مجبورت برین
است که هر بیت یاسی یا چهل یا پنجاه نفر شخصی را انتخاب نمایند
و در عشق آباد حال مقتضی چنان است که اعضای محفل روحانی یا ده نفر
یا نوزده نفر باشند این نظر مقتضای عالی عشق آباد است اگر چه
محفل روحانی را بنه نفر برسانید باید انتخاب جدید کنید تا محل حرنی
نماند و علیکم البها و الابهی عبد البها، عباس حیفا ۱۵ شعبان ۱۳۳۸ »

و در خطاب به بیبای قور مجلس : « هو الله ای یاران رحمانی
 من در این آیام خبری پر روح و در سحان از آن سامان رسید که الحمد
 یاران انجمنی آراستند و نشر امر الله خواستند و دل از دون محبت الله
 پراستند و تصور چنان دارند که در آیام معلومه در آن محفل عقد انجمن نمایند
 و مشورت کنند و با آنچه سبب انتشار نور هدایت است تمک و تشبث جویند
 اگر شروط و عهود لازمه قیام گردد این انجمن فی الحقیقه گلستان و
 دچمن حقیقت است و آیت موهبت حضرت احدیت اول شرط محبت
 و الفت تام بین اعضای آن جمعیت است که از یگانگی بسزا گردند
 و یگانگی حضرت پروردگار آشکار کنند زیرا امواج یک بجزند و قطرات
 یک نهر نجوم یک افتند و اشعه یک شمس در خان یک بوستانند
 و گلهای یک گلستان و اگر وحدت حال و یگانگی بیبال در میان نیاید
 آن جمع پریشان گردد و آن انجمن بسیر و سامان و شرط ثانی آن است که
 رئیس بحبت آن محفل اعضای انجمن بالاتحاد انتخاب کنند و دستور العمل
 و نظامی بحبت اجتماع مذکور قرار دهند و آن دستور العمل و نظام انجمن در

تحت اداره و محافظه و حمایت رئیس باشد و تنفیذ نماید و اعضاء محفل باید
 در نهایت اطاعت و انقیاد باشند مکالمه خوشو زواید در آن محفل مجرود
 و اعضاء درین درود توجیه بملکوت اعلیٰ کنند و طلب تائید از افق
 اسی در نهایت خلوص و وقار و سکون و آداب در سخن قرار یابند
 و نهایت ادب و ملائمت کلام و اهمیت خطاب به بیان آراء پرورند
 و در هر مسئله حقیقت گفتند نه اصرار در رای زیرا اصرار و عناد در رای منجر
 بنزاعه و محاصمه گردد و حقیقت مستور ماند ولی اعضای محترم باید نهایت
 آزادگی بیان رای خویش نمایند و ابدًا جائزند که نفسی زریف رای
 دیگری نماید بلکه بحال ملائمت بیان حقیقت کند و چون اختلاف
 آراء حاصل شود رجوع بالکثرت آراء کنند و کل اکثریت را مطیع و منقاد
 گردند و دیگر جائزند که نفسی از اعضاء محترم برقرار خیر چه در خارج و چه در
 داخل اعتراض نماید و یا نکته گیرد و لو مخالف صواب باشد زیرا این نکته
 گیری سبب شود که هیچ قراری استقرار نیابد باری هر کاری که لغت
 و محبت و خلوص نیت فیصل شود نتیجه اش انوار است و اگر ادنی

انجمنی حاصل شود نتیجه اش ظلمات فوق ظلمات تصادم افکار
 و مقاومت آراء در انجمن شور سب ظهور شعاع حقیقت است نباید
 هیچیک از اعضا متکدرا مقاومت دیگری شود بلکه هر یک قول دیگر
 را با وجود مخالف بودن رای خویش در کمال ادب و خلوص نیت گوش
 دهد و غباری بر قلبش نشیند چون چنین گردد آن انجمن انجمن الهی است
 و الا سبب برودت و کدورت عالم شیطانی در همچنین آن محفل
 روحانی باید قطعاً با امور سیاسی که راجع بحکومت محلی است تعرض نماید
 حتی از امور سیاسی دم نزنند مذاکرات باها محصور در امور روحانیه
 که تعلق با اداره تربیت نفوس و تعلیم اطفال و اعاشه فقرا و اعانه ضعیفاً
 جمیع فرق عالم وهربانی کل امم و شرفحات الله و تقدیس کلمات الله
 باشد در انخصوص و اجراء این شروط چون همت نمایند تا بید روح الهی
 رسد و آن مجمع مرکز سنوحت رحمانیه شود و جنود توفیق هجوم کنند و
 هر روز فتوحی جدید حاصل شود الهی الهی هو لا عباد انجدوا بنفحات
 قدسک و اشتقلوا بنا رب مجتک و اخلصوا و جوهم لوجهک الکریم

و سلکوانی منسج التعمیم و بدو الی صراطک المستقیم ارب احلیم سرج افضل والاحسان
 عالم الانسان تسلان من جوهم انوار لتقوی و تشعشع من حسنم انوار الهدی و احلیم آیات
 و حکم لغوم خلعت و آیات موقبک لمحج بریک و ایدیم فجمع تشعشع انوار کما انک لم تغزیر لولیک
 و در خطابی بیروت قول لغزیر: مدای یاران الہی مجلس نام محفل انس بگذارد زیرا

لفظ شور زوم ندارد شاید عیار اعتراض کنند و تصریحات پردازند «

و در خطابی بہ بیان نیویورک قول لغزیر: «اذا اہم ان برتجو محافل الشوریات

فیجوز عضیة العانات الثبات الموقفات اللانی لمن عہد الرجال ربات لکمال»

و قول اہلیل: «اول فریضہ اصحاب شور خلوص نیت و نورانیت حقیقت

و انقطاع از ماسوی اللہ و انجذاب بنعمات اللہ و خضوع و خشوع من اجاء

و صبر و تحمل بر بلا و بندگی عقبہ سامیہ الہیہ است و چون باین صفات موفق و مؤید

گردند نصرت ملکوت غیبی اہل احاطہ نماید ثانی فریضہ اثبات وحدانیت جمال

غیبی و نہرت کاملہ ربانیہ حضرت نقطہ اولی و عبودیت محضہ صرفہ تہذیب

کینونیہ باطنہ حقیقیہ صریحہ عبد البہاء بدون شائبہ ذکر می دون آن ہذہ

غایتی انحصوری و فتمی معارجی العیاد و خشتی الماوی و ہی نور و جہی و شہ

قلبی و شفاء صدری و قره عینی و روائ غلغلی و برد لوغتی و بر، غلغلی و
 من اعتقد بغیر بنده افتد خالف عبد البهاء ثالث فریضه ترویج
 احکام الهیه درین اجزاء از صلوة و صیام و حج و حقوق و سایر احکام
 الهیه بالتام هم و همچنین دانایان توفیق و تحریر کمال اجابا بموجب نفوس
 فاطمه الهیه بر اطاعت و خدمت سریر سلطنت عادلانه شمس یاری
 و صداقت و امانت در خدمات علیحضرت داد پرور با جداری وین ممکن
 ادیاء امور حکمرانی رابع فریضه حفظ و صیانت عموم اجزاء در جمیع
 موارد و مواقع و تمثیت امور عمومی از قبیل تربیت اطفال و تهذیب
 اخلاق و تعلیم علوم نافعه از جمیع جهات و تاسیس مدارس و مکاتب
 بجهت ذکور و اناث و تکفل فقرا، و ضعفا، و صغارا و یتام و اراذل
 و ایامی و تدبیر و سائر صنعت و کسب و توسیع احوال عموم
 خامس مانع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد و عدم مدافعه در امور سیاه
 بالکلیه و عدم مکالمه در این خصوص و لو شوق شفه و دلالت نمکین در
 جمیع احوال و سکون و محبت و دوستی با عموم سادساً مدارا با اهل

فتور و تشبیه جمع و سائل در ارجاع آن نفوس بر پیش حضرت عمن «
 در سفرنامه امریکا قول لعنیز: «اول وظیفه اعضا، الفت
 و اتحاد آنهاست که سبب حصول نتایج حسنه گردد و اگر اتحاد نباشد یا
 معادله اختلاف شود البته نبودن آن بهر است اگر محفل شوریا ب
 عمومی سبب کدورت گردد باید متروک ماند چه در خوشم آمد از احب
 کتیفوزیا که می گفتند ما محفل شوریم خواهیم زیرا خیال ریاست و برتری
 می افیم و اسباب اختلاف می شویم اما حالا الحمد لله بقدر وسع خود خدمت
 میکنیم و خیالی جز ترغیبات الله نداریم پس چون اتحاد اعضا حاصل
 شد ثانی وظیفه شان تلاوت آیات و مناجات و حالت تذکرتنبیه
 است چنانکه خود در این یدی الله مشاهده نمایند ثالث فکر و تذکره
 در تبلیغ امر الله بحیج اطراف و اکناف است و تمام قوی باید قیام
 بر این امر عظیم نمایند و تعیین و ترویج لوازم تبلیغ امر الله کنند
 رابع در فکر و ذکر رعایت فقر و وضع و حمایت مرضی باشند
 خامس اصلاح و تدبیر امور اجبا و سائل حسنی «

و قوله الکریم : « اصول مشورت را مجری دارید یعنی هر یک در هر
 خصوص دلائل و براہین بیان نماید تا قناعت حاصل گردد و اگر
 طرف دیگر مقاومت کند و اعراض نماید صاحب رأی اول نباید
 ملذد گردد و محزون شود بلکه ممنون گردد و بیان نماید تا قناعت حاصل
 گردد و اگر چنانچه ملاحظه نمود که رأی دیگری موافقتر است تسلیم کند زیرا
 انوار حقیقت یعنی رأی صحیح و موافق از تصادم افکار و موافقت
 آراء ساطع گردد و الا محسنتات و مضرات ہر امری معلوم و مشہود شود
 باری مقصود این است کہ در امور تعمق و بحث دقیق مجری گردد تا
 افکار و آراء ترقی نماید »

و در رسالہ مذنیہ در حق اعضاء مجالس کشوری است قوله اہمستین :
 « تشکیل مجالس و تائیس محافل مشورت اساس مستین و بنیان زین
 عالم سیاست است و لکن از لوازم این اساس امور چندی است
 اول آنکہ باید اعضای منتخبہ متدین و منظر خشیہ اللہ و بلند ہمت و
 عقیف نفس باشند تا انکہ مطلع بر دقائق اوامر الہیہ و واقف

بر اصول مستحکم متقنہ مرعیہ و عالم بر قوانین ضبط و ربط ہمام
 داخلیہ و روابط و علاقات خارجیہ و متفنن در فنون نافعہ مدنیہ
 و قانع بمداخل ملکی خود باشند و همچو گمان نرود کہ وجود چنین اعضای
 مشکل و مستنع است بعنایات حق و خاصان حق و ہمت بلند
 اصحاب غیرت ہر مشکلی آسان است و ہر صعب مستصعبی آہون از
 محلات امین و انظار و اما اگر اعضای مجالس بر عکس این قضیہ
 دون و نادان و نجیب از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان
 و پست ہمت و بی غیرت جاہل و کاہل و طالب منافع ذاتیہ خود
 باشند ثمرہ و فوائدی بر تائیس مجالس مترتب نشود مگر آنکہ زمان سابق
 اگر مکیں فقیری بجهت احقاق و تحصیل حقوق خود بشخص واحد ہدیہ
 تقدیم مینمود بعد باید کہ اعضای مجلس راضی کند و الا احقاق
 حقوق متصور نگردد «

و خطاب بمحفل روحانی عشق آباد است قولہ بحلیل : « ہو آئند
 ای خادمان در گاہ احدیت محفل روحانی صرف مجمع رحمانی است

و مقبول درگاه حضرت یزدانی و مؤید نجات قدس آسمانی پس باید
 بشکرانه این موهبت تمام وظائف خویش قیام نمائید و آن این است
 که کتب اطفال دکور را در نهایت نظام اداره نمائید و کتبی دیگر بجهت
 بنات ترتیب دهید زیرا تعلیم بنات نیز از لوازم عالم انسانی است
 و وقتی آید که این بنات اقامت کردند و باید تربیت اطفال خویش
 نمایند البته اگر دانا و زیرک و واقف باشند بهتر تربیت نمایند و
 خوشتر تعلیم کنند و دیگر آنکه ضعفاء و فقرا و عجزه و ایام را در نهایت
 احترام نگهداری کنید و هر بیمار محتاجی را پرستاری نمائید این است
 وظائف محفل روحانی ابد در آن قصور و ستور جائز نه اگر چنانچه
 باید و شاید باین خدمت قیام کنید تا ایامات و توفیقات الهیه را
 از جمیع جهات مشاهده نمائید «

و قوله الغریر : « آنچه مجلس شور قرار در آن خصوص و خصوصیات
 دیگر بدهند کل باید بدون توقف اطاعت نمایند زیرا اگر چنین
 نباشد از حکمت دور است و اسباب هرج و مرج امور و ملت

اختلاف و از زیاد بلایا، عبدالبهمن، البته اجبای الهی رضی باین
 نشوند که مصائب این عبد روز بروز مزدا گردد. احبای الهی اگر
 تمکین تام محفل شور روحانی نمایند هم امور مستنم میگردد و هم عبایها،
 در شتات لا تخصی متبنا میشود.... حضرات اعضای شور باید محرم
 یکدیگر باشند و کتمان سبب حزن و بلکه غضب و اختلاف میشود مگر
 اموری که تخصیص با فرد دارد یعنی نفسی یکی از اعضای شور را محرمیش
 کند شش را بیان نماید و خواهش کتمان کند و الا اگر بنا باشد که هر یک
 از اعضا، کتمان سرار نماید و چپیزی ابراز نکند در این صورت تحقیق
 نیابد علی الخصوص الحمد لله ما جز محبت الله و ایمان و ایقان و معرفه
 و عبودیت آستان مقدس و اطاعت و انقیاد و صداقت و امانت
 بر سر سلطنت و خیر خواهی عسوم سرتی و رازی نداریم مجال مبارک
 ما را راحت فرمودند که جمیع اهل عالم خیر خواه باشید و باطل محبت
 و صداقت و مهربانی معامله کنید علی الخصوص در اطاعت او بیا؛
 امور بکشید و هیچ وجه من الوجوه در امور سیاسته مداخله ننمایید بلکه شش

شع نکنید در این صورت دیگر چه ستری میماند که کسی کتمان نماید مگر مصالح
 شخصیه که نفسی دردی داشته باشد و نخواهد کسی اطلاع یابد و یا خود معننی
 داشته باشد و نخواهد کسی مطلع گردد «

و صدت و محبت عمومی شبر و آنکه دنیا یک کمره و تقسیمات
 و تعصبات و هم است و قتال و جدال مخالف فطرت

الهی است

و نیز در خطابه ای در کلیسای موعودین مونتریا ل کانادا است قوله عزیز:
 «در جمیع بشر از یک عائله اند بندگان یک خداوندند از یک جنس اند
 تعدد در اجناس نیست مادام همه اولاد آوندند دیگر تعدد اجناس و امام
 است نزد خدا انگیزی نیست فزائی نیست ترکی نیست فرس نیست
 جمیع نزد خدا یکسانند جمیعاً یک جنس اند این تقسیمات را خدا نکرده بشر
 کرده لهذا مخالف حقیقت است و باطل ملاحظه نمایند که در میان
 حیوانات این تعصب جنسی نیست در میان کبوتران تعصب جنسی نیست
 کبوتر شرق با کبوتر غرب آمیزش کند گو سفندان همه یک جنسند بی هیچ

گوسفندی بدگیری نیگوید تو گوسفند شرقی هستی و من غربی هر جا باشند
 با هم آمیزش نمایند کبوتر شرق اگر بغرب بیاید با کبوتر غرب در نهایت
 آمیزش است کبوتر غرب نیگوید تو غربی هستی من شرقی پس چسبزی که
 حیوان قبول نمیکند آیا جانر است که انسان قبول کند همه روی زمین
 یک کره است یک وطن است خدا تقسیم نکرده همه را یکسان خلق نموده
 پیش او از اختلاف غربی نیست تقسیم را که خدا نکرده چطور انسان مینماید
 اینها او نام است بسیند جمع اروپا یک قطعه است و آندو ایم خطوط همی
 معین کرده ایم و نهمی را حد قرار داده که اینطرف فرنا و آن طرف
 آلمانیا است و حال آنکه نهر برای طرفین است این چه اوامی است این
 چه غفلتی است چیزی را که خدا خلق نکرده ما آنرا بجان سبب نزاع و قتال
 قرار میدسیم پس همه این تعصبات باطل است «

و قوله الغریز : « حیوان درنده اگر روزی برای خوراک نهایت یک
 شکار میکند ولی انسان بیستم روزی صد هزار نفر را برای شترت و ریاست
 میدرد اگر گرگی گوسفند را بدرد آورد میکشد اما اگر شخصی صد هزار نفر

را بجاک و خون غشته نماید اورا مارشال و جنرال گویند و تعظیم و تکریم
 کنند اگر انسانی انسانی را بکشد یا خانہ ای را بسوزاند اورا قاتل و مجرم
 خوانند اما اگر اردوئی را برباد نماید و مملکتی را زیرِ فوہر بکند اورا فاتح نامند و پرش
 کنند اگر کسی یک دلا بزد اورا جس نمایند اما اگر خانمان رعایا را غارت
 و شہری را تالان و تاراج کند اورا سردار نامند و آفرین گویند «

در خطبہ پاریس قولہ لعنہ علیہم : « گرگ باشی از خوش قناعت کند
 پلنگ بمغارہ خود قناعت دارد و شیر بہ بیشہ خود قناعت کند، سپہیک
 بغیر تعدی در حق دیگری نیستند ولی افسوس این انسان برجم اگر ہمہ
 آشیانہ ہمارا بتصرف آورد باز در فکر آشیانہ دیگر است گرگ ہر قدر
 درندہ باشد در یک شب نہایت دہ گو سفدر امیدد و لکن یک انسان
 سبب میشود صد ہزار بشر را در یک روز قتل میکنند اگر نفسی آسائے
 را بکشد اورا قاتل گویند اما اگر خون صد ہزار بریزد اورا سرور دلیران گویند
 اگر نفسی دہ در ہم از کسی بزدود اورا سارق گویند اما اگر یک مملکت را
 غارت کند اورا فاتح نامند اگر یک خانہ را آتش زند اورا مجرم و دہند

ولکن اگر مملکتی با تش توپ و تفنگ بوزند اورا جهانگیر گویند «

در جواب نامه جمعیت صلح لاهای قول العزیز : « و از جمله تعالیم حضرت
 بهاء الله وحدت عالم انسانی است که جمیع بشر انعام الهی
 و خدا شبان مهربان این شبان جمیع انعام مهربان است زیرا کل
 خلق فرموده و پرورش داده و برزق احسان میدهد و محافظه می نماید
 شبهه ای نماند که این شبان جمیع انعام مهربان است و اگر در بین
 انعام جاهلانی باشند باید تعلیم کرد و اگر اطفالی باشند باید تربیت نمود
 تا بلوغ رسند و اگر بیماری باشد باید درمان نمودند اینک گره و عدولتی
 داشت باید مانند طبیب مهربان این بیمارهای نادان را معالجه نمود
 و از جمله تعالیم بهاء الله : تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب
 سیاسی و تعصب وطنی و تعصب اقتصادی مادام بنیان انسانی است
 و تا این تعصبات موجود عالم انسانی راحت نماید عالم انسانی از
 ظلمات طبیعت جز بزرگ تعصب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن
 نگردد جمیع نوع بشر ملت واحده است ملل بمنزله

انحصان است و افراد انسانی نیز در برگ و شکوفه و شمار جمیع کوه
ارض وطن انسان است در خلقت حدود و شعوری تعیین نشده «

صلح عمومی و محکمه کبری

و نیز در خطابی است قوله العزیز : « امر بتشکیل محکمه کبری فرمودند
تا جمیع ملل و دول نمایندگان انتخاب نمایند و مجلس اعیان تصدیق فرمایند
و وزراء امضا کنند و پادشاهان و رؤساء جمهور تصدیق فرمایند تا آن
نمایند مثل جمیع ملت و اعیان و وزراء و پادشاه و رئیس جمهور باشد
و از این نمایندگان محضی در نهایت روح و ریجان تشکیل گردد و محکمه کبری
تأسیس باید و جمیع مسائل مهمه و مشکل عظیمه بین ملل و الدول در
آن محکمه کبری حل شود تا بنیان جنگ برافتد و عالم انسانی از این
عارونگ ربانی یابد «

و قوله العزیز : « صلح عمومی است و تارایت صلح عمومی بلند
نگردد محکمه کبری ای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور با به الاختلاف
دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد عالم آفرینش آسایش نیابد

بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب
و بعید را مثل خاکستر کند جوآنان نورسیده هدف تیرا عتساف گردند
اطفال مظلوم سیتیم بی پرستار مانند و مادرهای مهربان در ماتم نوجوانان
خویش نوحه و ندبه نمایند شهرها خراب شود و ممالک ویران گردد چاره
این ظلم و اعتساف صلح عمومی است «

در جواب نامه جمعیت صلح لایای است قوله العزیز : « در حرب
ویرانی است. صلح عمومی آبادی، حرب موات است و صلح حیات.
حرب در زندگی و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی. حرب از مقتضای
عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی. حرب ظلمت اندر ظلمت است
و صلح انوار آسمانی. حرب مادم بنیان آسمانی و صلح حیات ابدی عالم
انسانی. حرب مشابهت با گرگ خونخوار است و صلح مشابهت با مائکله
آسمانی. حرب منازعه بقاست صلح تعاون و تعاوضه بین ملل در
این جهان و سبب رضایت حق در جهان آسمانی حال صلح
عمومی امری است عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس

این امر عظیم گردد تا اساس مستین شود و بنیان زرین گردد لهند حضرت
 بهاء الله پنجاه سال پیش بنیان صلح عمومی فرمود... از جمله تعلیم
 اعلان صلح عمومی بود... حضرت بهاء الله میفرماید که باید هیأت
 محکمه کبری تشکیل شود زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد ولی از عهده
 صلح عمومی بر نیاید اما محکمه کبری که حضرت بهاء الله بیان فرموده
 این وظیفه مقدسه را بنهایت قوت و قدرت ایفا خواهد کرد و آن این
 است که مجالس ملیه هر دولت و ملت یعنی پارلمنت اشخاصی از نخبه
 آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولتی و ملی مطلع و در فنون
 متفصل و بر اتیاجات ضروریه عالم انسانی در این ایام واقف
 دو شخص یا سه شخص انتخاب نماید بحسب کثرت و قلت آن ملت
 این اشخاصی که از طرف مجلس ملی یعنی پارلمنت انتخاب شده اند مجلس عالی نیز
 تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیأت وزراء و همچنین
 رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت
 باشند از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود که جمیع عالم بشرد در آن

مشترک است زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام امت است چون این محکمه کبری در مسأله ای از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا بالاکثریت حکم فرماید مدعی را بجهان مانده مدعی علیه را اعتراض هر گاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعطل و تراخی نماید عالم انسانی بر اوقتیام کند زیرا ظهیر این محکمه کبری حسیع دول و ملل عالمند «

و در رساله مدنیّه است قوله امین : « تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افزا زد که چند ملوک بزرگوار بلند همت چون آفتاب رخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت و سعادت عموم بشر بغری ثابت و رای راسخ قدم پیش نهاده مسأله مسلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و بحیص و مسائل و وسائط تثبیت نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویّه و میساق و شروط محکمه ثابته تائیس نمایند و اعلام نموده باتفاق عموم هیات بشریه موکد فیه نمایند این امر اتم اقوام را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کل مکان ارض مقدس شمرده

جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد عظیم باشند و در این معاهده
 تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر
 حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط مابین
 هیأت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذلک قوه حربیه هر حکومتی بجدی
 معلوم منحصر شود چه اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریه دولتی از زیاد یابد
 سبب توهم دول سائره گردد باری اصل مسنای این عهد تویم را بر آن
 قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط رافع نماید کل دول
 عالم بر ضحکمال او قیام نمایند بلکه هیأت بشریه کمال قوت بر تدبیر حکومت
 بر خیزد اگر جسم مریض عالم باین داروی عظیم موفق گردد البته اعتدال
 کلتی کسب نموده بشفای باقی دائمی فائز گردد ملاحظه فرمایید که اگر چنین نعمتی
 میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تسایر تدارکات مهمات جنگ و جز
 نباشد و مضطر با صطناع آلات حربیه جدیده بحجت مقهوریت نوع انسان
 نگردد بلکه بعکس قلبی که سبب تأمین مملکت و تأدیب اهل فساد و شقاوت
 و منع فتن داخلی است محتاج و بس از اینجست اولاً بسندگان الهی

عموم الهی از تحمل افعال مصارف باهنگه حربیه دول رحمت و تسریح
 شوند ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را دائماً در اصطع آلات مضره که شواهد
 در زندگی و خوشخواری و منافی موهبت کلیه عالم انسانی است صرف نمایند
 بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگی جهانیان است کوشیده
 سبب فلاح و نجات نوع بشر گردند و عموم دول عالم بجال عزت بر بر تاجداری
 مستقر و کافیه قبایل و امم در محسد آسایش و رحمت آریده و تسریح
 شوند و بعضی اشخاص که از جمیع کلیه عالم انسان خیرند این امر را بسیار مشکل
 بلکه محال و مستعجز شمرند نه چنان است بلکه از فضل پروردگار و عنایت
 متعین درگاه آفریدگار و همت بی همتای نفوس کامله با بهره و افکار و آرا فرزند
 زمانه هیچ امری در وجود متعین و محال نبوده نیست همت همت غیرت غیرت
 لازم است چه بسیار از امور که در ازمنه سابقه از مقوله متعینات شمرده میشد که ابداً
 عقول تصور وقوع آنرا نمینمود و حال ملاحظه مینمایم که بسیار سهل و آسان گشته و این
 امر عظیم اقوام که فی بحقیقه آفتاب نور جهان مدنیت و سبب فوز و فلاح در راه
 و نجات کمال است از چه جهت متعین و محال فسرش شود و لابد بر این است

که عاقبت شاید این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد چه که آلات و ادوات حربیه بر این منوال بدرجه ای رسد که حرب بدرجه مالا یطاق هیات بشریه واصل گردد «

طریق اتحاد ادیان

و نیز چون قیسان در پاریس پرسیدند آیا اتحاد ادیان ممکن است قوله العزیز « وقتی اتحاد حاصل میشود که تعالید را کنار گذارند حقائق کتب مقدسه بمیان آید الان سوئے تفاهم در میان است و چون این سوئے تفاهم و تعالید از میان رود اتحاد حاصل میشود «

و در جواب نامه جمعیت صلح لائهای قوله العزیز: « و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله اینکه دین باید سب الفت و محبت باشد... و الاثری... و از جمله تعالیم بهاء الله اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تعالید باشد «

یک نوع تربیت عمومی

و نیز در خطابه ای در معبد بابت فیلاولیا قوله بحسب: « تربیت عموم

لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت واحد گردند یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد «

طریق وحدت لسان

و قوله محبوب: «تعلیم نهم حضرت بهاء الله وحدت لسان است، یک لسانی ایجاد شود و آنرا جمیع اکادمیهایی عالم قبول نمایند یعنی یک کنگره بین المللی مخصوص تشکیل دهند و از هر طئی نمایندگان و وکلای دانا در آن جمیع حاضر گردند و صحبت و مشورت نمایند و در سمان لسان را قبول کنند و بعد از آن در جمیع مدارس عالم تعلیم اطفال کنند تا هر انسان دو لسان داشته باشد یک لسان عمومی و یک لسان وطنی تا جمیع عالم یک وطن و یک لسان گردد زیرا این لسان عمومی از جمله آداب اتحاد عالم است «

و در سفرنامه امریکاست که چون سوال از لسان عمومی کردند که آیا

ممکن است زبان عمومی شود فرمودند: «خیر» در خصوص زبان اسپرانتو
 پرسیدند فرمودند: «چند هفته پیش نامه ای از نیویورک بیکی از
 رؤسای اسپرانتو نوشتم که اگر مجموعی از وکلای اجناس و ملوک فراهم کنند
 و این سان را در تحت مذاکره و ترویج گذارند آنوقت عمومیت پیدا میکند»
 و قوله بحلیل: «کلام بر دو قسم است یکی جوامع لفظی و فصل الخطاب
 که بغایت موجز و مفید است دیگری اساطیر و حکایات که مهذب و
 طویل و مطنب است ولی معانی قلیل و کمیاب پس نفوسی که در طلب کلمه
 توحید داخل اهل معانی اند از الفاظ و طالب حقایقند به مجاز جمیع
 اسانها نزدشان مقبول و مرغوب اگر معانی محبوب موجود چه لری و چه
 کردی و چه تازی و چه درری و چه پهلوی و اگر در الفاظ معانی مفقود
 چه فارسی و چه عربی و چه عراقی و چه مجازی»

تساوی رجال و نسا

و نیز قوله بحلیل: «مردوزن هر دو بشزند و بندگان یک خداوند
 نزد خدا کور و انانیت نیست هر کس قلبش پاکتر و اعمالش بهتر نزد خدا

معتبر است خواه مرد باشد خواه زن این تفاوتی که الان مشهود است از تفاوت تربیت است زیرا نساء مثل رجال تربیت میشوند اگر مثل رجال تربیت شوند در جمیع مراتب مساوی شوند زیرا هر دو شیرند و در جمیع مراتب مشترک خدا تفاوتی نگذاشته «

در سفرنامه امریکات : « در ... خانمی پرسید تا حال از جانب خدا زنی مسبوث نشده همه مظاهرا آیه رجال بوده اند فرمودند : هر چند رجال بانسار در استعداد و قوی شریکند ولی شبهه ای نیست که رجال اقدمند و اولی حتی در حیوانات مانند کبوتران و گنجشگان و طاووسان و امثال آنان هم استیاز مشهود «

در جواب نامه جمعیت صلح لاهی : « در جمله تعالیم حضرت بهاء^{سه} وحدت نساء و رجال است که عالم انسانی را دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء و بال مساوی نگردد مرغ پرواز نماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء مساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید متع و محال «

تشکیلات آتی دنیا

و نیز از حضرت عبدالبهاء در رساله مذنبه است قوله بحکیم : «عالم سیاسه را دو قوه عظیم اقوم لازم قوه تشریحیه و قوه تنقیدیه مرکز قوه تنقیدیه حکومت است و مرجع قوه تشریحیه دانایان هستند »

و در سوال و جواب در عمارت سیاحتی در امریکا قوله بحلیل : «در اروپا و سایر جهات مجبور خواهد شد که ترتیبات شمارا اجرا کنند در جمیع اروپا تغییرات عظیم رخ میدهد و مرکزیت حکومت با استقلال داخلی ولایات منتهی میشود و فی الحقیقه این انصاف نیست که یک مملکتی بواسطه یک نقطه حکومت شود زیرا هر قدر عدل و کیاست اعضاء مرکز زیاد باشد از احتیاجات لازمه بلدی و محلی اطلاع تام ندارند و در ترقی جمیع اطراف مملکت منصفانه نمیکوشند مثلاً حالا جمیع آلمان برلین را خد میکنند جمیع فرانسه پاریس را خد میکنند جمیع ممالک و مستعمرات انگلیس لندن را خد میکنند اما حکومت شما خوب ترتیباتی دارد معلوم است اگر حکومت اعزّه را انتخاب نمایند که آنها رؤساء

جمهور را انتخاب کنند بهتر است یعنی رئیس منتخب منتخب باشد و شاید
 از این مسائل سیاسی آگاه نیستند عوام بحسب صیت میروند و هر مطلبی
 فی الحقیقه عقلا ترویج میدهند و این طبعی است عوام با آنها میگردند
 کار باید اصلاح در دست عقلا باشد نه در دست عوام ولی عقلا باید در آنها
 صداقت و خلوص نیت خدمت بعموم ملت نمایند و خیر آنها را حفظ و
 صیانت کنند و در کلیات امور ملاحظه کنند چون در دست عوام دهید خراب
 میشود «

تعدیل اقتصاد

و نیز در خطاب به ای در پاریس است قوله لعظیم : « در جمله اساس بهاء الله
 تعدیل معیشت است طبقات ناس مختلفه بعضی در نهایت فناء هستند
 بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی سوراخی
 هم ندارد یکی انواع طعام در سفره اش حاصل است یکی نان خالی نذا
 قوت یومی ندارد لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم نه آنکه مساوات
 باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام عالم

بهم منحور نظم عالم چنین اقتضای نماید که طبقات باشد نشود بر یکسان
 باشد زیرا در ایجاد بشر مختلف اند بعضی در درجه اول عقلمند و بعضی در درجه متوسط
 و بعضی کتلی محروم از عقلمند حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اولی عقل
 است با نفسی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد عالم بشر مانند اردوئی است
 اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم آیا ممکن است که همه سردار و یا صاحب
 منصب باشند یا همه سرباز باشند البته مراتب لازم است .
 از ملوک یونان شخصی بود که کورغه پادشاه بود و هم فیلسوف نیش بسیار خوب
 بود او در فکر افتاده که جنس خود را در معیت مساوی انانی مملکت خود را سه
 قسم کرد یک قسم را رؤسا قرار داده یک قسم را انانی صلیه را در همان قرار
 داد اینها را بیشتر از غربا قرار داد و قسمی را که هر سالی چیزی بدهند آن قسم
 اول را که جنس خودش بود شمرده نه هزار نفر شدند آنها را سردار مملکت قرار
 داد و امتیازات مخصوصه بهر یک داد که آنها را زراعت و صناعت و تجارت
 کنند آنها را رؤسا و باشند و اداره سیاست و حروب با آنها باشد هر گاه
 جنگی پیدا شود آنها جنگ روند و دو قسم دیگر در جنگ دخل نشوند مگر

آنکه خودشان خواهند بیایند و این نه هزار نفر را از طفولیت بزمخت و تحمل
 مشقت پرورش داد تا بس شش سالگی بعد آنها را بریاضات حربیه
 و گذارد که تمام روز بجارهای حربیه تمرین کنند و چون بن ده رسند آنها را
 سواری بدارند و چون بن بیت رسند بناصب و امتیازات عسکریه قضا
 کردند و اراضی را نه قسمت کردند برای آنها و آنها را قسم داد که تغییری در
 آن قرار ندهند و چون امالی قسم خوردند و متعهد شدند که آن قواعد را
 ندهند خودش از مملکت بیرون رفت و از سلطنت گذشت و دیگر مملکت
 خود بازگشت تا آن قانون برقرار بیاید امالی هم قسم خورده بودند چندی
 تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین برهم خورد پس
 معلوم شد که مساوات بین بشر ممکن نیست و آن سلطان نتوانست باین
 جنس خود در معیشت مساوات دهد معذک با جزائریست که بعضی در نهایت
 غنا باشند و بعضی در نهایت فقر باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذشت
 که از برای وسعت و رفاهیت باشد نه یکی بفقیر متباد و نه یکی ب نهایت غنا
 داشته باشد مثلاً شخص غنی که غنی غنا را دارد نگذارد شخص دیگر غنی

ولی اگر در ترویج معارف و تائیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع
و تربیت ایام و مساکین خلاصه در منافع عمومیه صرف نماید آن شخص عند محقق
و مخلص بزرگوارترین سکان زمین و از اهل اعلیٰ عسکین محسوب «
و در خطاب ای در معبد بائیت فیلا و فیما قوله بحلیل : « باید قوانین و نظاماتی
گذاود که جمیع بشر بر احوال زندگی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت
دارد و با انواع مواجد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد
گر سینه نماید با جمیع نوع انسان راحت یابند امر تعدیل معیشت بسیار
مهم است و تا این مسأله تحقق نیاید سعادت برای عالم بشر ممکن نیست «
و در سؤال و جواب در محل سلاقی در امر یکاست قوله بغیر ذی : « این یکی
از مسائل اساسیه حضرت بهاء الله است اما معتدلانه نه متهورانه و اگر
این مسأله بطور محبت الایام نیاید عاقبت بجنگ خواهد کشید اشتراک
و تساوی تمام ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل میگردد اما یکطرفی
معتدلانه دارد که نه فقرا اینطور محتاج بماند و نه اغنیایا اینطور غنی گردند هم
فقرا هم اغنیایا بر حسب درجات خود بر احوال و آسایش و سعادت

زندگانی نمایند در دنیا اول یک شخص بود که اینکار کرد و او پادشاه
 مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای اینکار کرد حیاتش قبل از ولادت
 یونانی بود این فکر در سر او افتاد که خدمتی بکنند که مافوق آن خدمتی نشود و
 این عالم سبب سعادت جمع شود لهذا الهامی اسپارته را سه قسم نمود
 یک قسمش الهامی قدیمه بودند که زراعت بودند یک قسمش اهل صنعت
 بودند که اصشان از فنیکیان بودند گوگورکوس که اسم این پادشاه بود
 خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد و باین وضع تائیس
 حکومت عادلانه نماید گفت الهامی قدیم که زراعت هستند هیچ مکلف نیستند
 فقط مکلف بدادن ده یک از حاصلات خود هستند مکلف به خرید و
 نیستند اهل صنعت و تجارت هم سنوی خراج بدهند ولی مکلف
 به خرید و گیرند اما طبقه سوم که نجباء و سلاطین حکومت بودند و مناصب و
 حرب و دفاع از وطن و سیاست ملک و طیفه آنها بود جمیع اراضی
 اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان این فرقه تقسیم کرد مثلاً
 آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر یک از

این فرق سرآمد آنها را یک سهم داد بالساوات و گفت هر عشری از
 آن زمین بیرون آید مال صاحب آن ملک باشد و در میان اهالی بعضی
 قوانین و نظایمهای دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم داده بر حسب
 دلخواه خود با انجام رسانید ملت را در معبد خواست گفت من میخواهم بروم
 بسوریا لکن میترسم بعد از آنکه من بروم این قوانین مرا بهم بریزند
 لهذا شما قسم یاد کنید که پیش از آمدن من این قوانین را بهم نزنند آنها
 هم در معبد قسمهای مؤکد خوردند که ابداً تغییر ندهند و همیشه متمسک باین
 قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید ولی او از معبد بیرون
 آمد و سفر کرد و دیگر برگشت و از سلطت خود گذشت تا این قوانین محفوظ
 بماند و این مسأله اشتهر الیه چیزی نگذشت که سبب اختلاف شد زیرا که
 از آنها پنج اولاد داشت یکی سه اولاد و دیگری دو اولاد پیدا کرد تعداد
 حاصل شد و بهم خورد لهذا مسأله مساوات مستحیل است اما چه است این است
 که اختیار قسم بفقرا کنند اما بیل خودشان نه مجبوراً اگر مجبوری باشد
 فائده ندارد نه آنکه بحیر باشد بل بموجب قانون تا بر حسب قانون هر کسی

تکلیف خود را بداند مثلا شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشن تر بگویم یک شخص غنی ده هزار کیلو حاصل دارد یک شخص فقیر ده کیلو حالا انصاف نیست که از هر دو یک مایات بگیرند بل شخص فقیر در این موقع باید از مایات معاف باشد اگر آن شخص فقیر عشر مایات بداد و شخص غنی هم عشر مایات بدهد این انصاف نیست پس در این صورت باید قانونی وضع کرد که این شخص فقیر که ده کیلو دارد بجهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مایات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشر زیاد و متقابل عشر مایات بدهد ضروری باو نمیرسد مثلا اگر ده هزار کیلو بدهد باز هشت هزار کیلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو بدهد باز چهل هزار کیلو دارد لهذا قوانینی برای این سوال لازم است این قوانین اجرت و مزد را باید کلی بجهت مزد اگر امروز صاحبان فاریقه با بر مزد کارگران فتم کنند باز یک ماه یا یک سال فریاد بر آورده عصاب نموده بیشتر خواهند خواست این کار انتهائی ندارد حالا شریعه الله را بشما بگوئیم بموجب شریعه الله مزد باینها داده نمیشود بل فی الحقیقه شرک

در هر عملی میشوند مثلاً زراع در دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات
 میگیرند و از اغنسیار و فقرا بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن
 ده انبار عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد
 آنوقت ملاحظه میشود که فقیر است کی غنی و زراعی که بقدر خوراک و
 مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی گرفته نمیشود باری جمیع
 حاصلات و مالیات که جمع شده در انبار عمومی جمع میشود اگر عاجزی
 درده موجود بقدر قوت ضروری با و داده میشود و از طرف دیگر شخص غنی
 که فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد ولی پانصد هزار حاصلات بعد از مصارف
 دارد لهذا دو برابر از او عشر گرفته میشود و در هر سال هر قدر در بازار زیاد
 مانده خرج مصارف عمومی میشود این مسأله اشترکیتون بسیار مهم است
 و اعتصاب مزدوران مثل نخواهد شد باید وسیع دول متنفع شوند و یک
 مجلس سه اردهند که اعضای آن از پارلمانهای ملل و اعیان منتخب
 گردد و آنها در نهایت عقل و اقدار قراری بدهند که نه مالیاتون ضرر زیاد
 بکنند و نه عمده ما محتاج باشند و در نهایت اعدال قانونی بنهند بعد

اعلان کنند که عمده حقوقشان در تحت تأییدات محکم است و همچنین
حقوق مالیون حفظ میشود و چون این تسرار عمومی برضایت هر دو طرف
مجری گردد اگر عتصابی اتفاق افتد جمیع دول عالم با تمام معاومت
کنند و آلا کار تجاریهای زیاد میشد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و
جمله یکی از اسبابهای حرب عمومی در اروپا همین مسأله است مثلاً اصحاب
اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد اگر ممکن باشد صاحبان معاودن
و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معدلاً از حاصلات صدی
چند بعمده جات بدهند تا عمده غیر از مزد نصیبی نیست از منافع عمومی کارخانه
داشته باشند تا بجان در کار بکوشند و در آینده احتکار باقی نماند مسأله حکماً
بکلی بجهت منجور و همچنین بهر فابریقه که ده هزار سهم دارد از این ده هزار سهم
از منافع دو هزار سهم را با سهم کارگران نمایند که مال نصیب باشد و باقی مال
مالیون بعد از هر ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد
بر حسب عدد سهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند فی الحقیقه تا بجا
خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران ممکن نیست با وضع

حالیه رضی شوند هر سال همراه اعتصاب کنند آخر الامر ضرر مایمون
است «

در جواب سؤالی قوله الغریر : « البته کارکنان چون در خانه
با کمپانی شرکت حاصل نمایند از قبل خود نفوسی برای مشورت انتخاب
خواهند کرد و یقین است آنکه مایه بیشتر سهم بیشتر دارد «

در سفرنامه امریکاست قوله بحسب : « عظم از اساس اشتراکیون
در ادیان الهی موجود شد در حکم الهی و یثرون علی انفسهم ولو کان بهم
خصاصه است می فرماید که از خصائص و مایحتاج اموال خود انفاق نمایند
و دیگران را بر خود ترجیح دهند ولی برضایت و نهایت روحانیت ولی
اشتراکیون میخواهند اشتراک و مساوات بزور جاری نمایند با آنکه مواست
که حکم الله است مشکله است چه که صاحب نعمت باید دیگران را مقدم بر
خود داند این جاری میشود و سبب آسایش خلق و توفیق نظم عالم است
زیرا ممول بر غیبت و رضایت منفق است ولی اشتراک و مساوات
با آنکه سهلتر است و صاحب نعمت باید دیگران مساوی است نه مؤخرین

جاری نمیشود و باعث فتنه و آشوب است زیرا منوط بعنف و حیرت
 بی در الواح حضرت بهاء الله است که اگر صاحب ثروتی در تربیت
 اولادش کوتاهی نماید محض عدل باید او را مجبور بر امانت و تربیت کند
 ولی این راجع بخاندان آن غنی و در تحت انتظام انجمن عدل است
 مقصد آن بود که عظم از مساوات و اشتراک در دین الله موجود است
 و نفوس مانند سلطان الشهدا بودند که در ایام سختی جمیع اموال خود را
 صرف فقراء و ضعفاء مینمودند «

و قوله العزیز : « دویلمین امة الله مسس پارسر علیها بهاء الله الابی
 هو الله ای دختر ملکوتی من در راه آهمن روبرو سانفرانسیسکو میروم بیاد
 خوی تو افتادم و بسیار روی ستر حفبری کوچک لند انوراً به تحریر این نامه
 پرداختم این را بدان که نهایت سرور من وقتی است که آن دختر عزیز را
 بینم گشته و سودائی و مشهور بشیدائی و منتون جمال الهی و منجذب بنفحات
 جنت ابی و مشغل مبارکته الله است چون شمع بوزد و بگدازد
 و لکن بجمع نور بخشد و امیدم چنان است که چنان گری در خصوص ساء

اقتصادی که بموجب تعالیم جدید است از برای شما مشکل فکری حاصل شده بود بسیار چنان نبود ولی روایت چنان گشته لهذا اساس سؤال را از برای شما بیان میکنم تا واضح و مبرهن شود که این سؤال اقتصادی جز بموجب این تعالیم حل تمام نیاید بلکه مستنع و محال و آن این است که این سؤال اقتصاد را باید از دهقان ابتدا نمود تا منتهی با صاف دیگر گردد زیرا عدد دهقان بر جمیع اصناف ضعیف مضاعفات است لهذا سزاوار چنان است که از دهقان ابتدا شود و دهقان اول عامل است در هیأت اجتماعی باری در هر قریه باید که از عقلاء آن قریه نخبه‌های شود و کاتبی تعیین گردد و در وقت خرمن معرفت آن نخبمن از حاصلات عموم مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته شود این مخزن هفت واردات دارد: واردات عشریه، رسوم حیوانات، مال بیواری، لقطه یعنی چیزی که یافت شود و صاحب نداشته باشد، دقینه اگر پیدا شود ثلثش راجع باین مخزن است، معادن ثلثش راجع باین مخزن است و تبرقات خلاصه هفت مصرف دارد: اول مصارف معتدله عمومی

مانده مصارف مخزن و اداره صحت عمومی ثانی ادای عسر حکومت ثالث
ادامی رسوم حیوانات بحکومت رابع اداره ایام خامس اداره اعاشه
عجزه سادس اداره مکتب سابع احوال معیشت ضروریه فقرا
اول واردات عسرات و آن باید چنین گرفته شود مثلاً ملاحظه میشود که
یکنفر واردات عمومی اش پانصد دلار است و مصارف ضروریه اش پانصد دلار
از او چیزی عشر گرفته نمیشود شخص دیگر مصارفش پانصد دلار است ولی وارداتش
هزار دلار از او عشر گرفته میشود زیرا در از اقصیاجات ضروریه دارد اگر عشر
بدیده در پیش خلی وارد نگردد دیگری مصارف او هزار و وارداتش پنجاه هزار از او
یک عشر و نصف گرفته میشود زیرا اضافه زیاد دارد شخص دیگر مصارف لازم اش
هزار دلار است ولی وارداتش ده هزار از او عشر گرفته میشود زیرا اضافه
زیادتر دارد شخص دیگر مصارف ضروریه اش چهار یا پنجاه دلار است ولی وارداتش صد
از او ربع گرفته میشود دیگری صلاتش دویست دلار است ولی اقصیاجات ضروریه اش
که قوت لاموت باشد با پانصد دلار در سعی و جهد قصوری ننموده ولی کسی برکتی نیافته
این شخص باید از مخزن معاونت نمود تا حاجت او برآوردند و در هر چه هر قدر ایام باشد

بجهت اعاشه آنان از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود از برای
 عجزه ده باید مقداری تخصیص نمود از برای نفوس از کار افتاده محتاج باید از این
 مخزن مقداری تخصیص نمود از برای اداره معارف مقداری از این مخزن
 باید تخصیص نمود و از برای صحت اهل ده از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود
 و اگر چیزی زیاد بماند باید نقل بسندوق عمومی ملت بجهت معارف عمومی کرد
 چون چنین ترتیب داده شود هر فردی از افراد هیأت اجتماعی در نهایت
 راحت و سرور زندگی نماید و مراتب نیز باقی ماند در مراتب ابدی اعلی
 واقع گردد زیرا مراتب از لوازم ضروری هیأت اجتماعی است هیأت
 اجتماعی مانند اردویی است در اردو مارشال لازم جزاں لازم کوزر کاپیتان
 لازم و غیر لازم ممکن نیست که کمل صنف واحد باشد حفظ مراتب لازم است
 ولی هر فردی از افراد اردو باید در نهایت راحت و آسایش زندگی نماید
 همچنین شهراولی لازم قاضی لازم تاجر لازم غنی لازم اصناف لازم ذریع لازم
 است البته این مراتب باید حفظ شود و آلا انتظام عمومی مختل گردد بجناب
 مستر پارسر نهایت اشتیاق و محبت ابلاغ دارید هرگز او را فراموش ننمایم

و اگر ممکن باشد این نامه را در کمی از جرائد نشر نمایند زیرا در ایران بنام خویش
 این قانون را اعلان نمایند و بعد از آن تکمیل این امر را بهی اطلاع دارید
 و علیک البهادر الاهی ع ع «

در خطابات حضرت عبد البهاء که در اروپا و امریکا ادا فرمودند
 غالباً مواضع ذیل را بعنوان تعالیم حضرت بهاء الله شمرند و تفصیل توضیح
 بتناسب محل دادند :

« ۱ تحریر حقیقت ۲ وحدت عالم انسانی ۳ اصول همه
 ادیان یکی است ۴ رفع تعصبات ۵ دین باید ایجاد محبت
 و اتحاد نماید ۶ دین باید مطابق عقل و علم باشد ۷ تعلیم و تربیت
 عمومی ۸ تساوی رجال و نساء ۹ زبان و خط عمومی ۱۰ صلح
 عمومی ۱۱ اتحاد دول و مملکت‌گیری ۱۲ تعدیل اقتصاد «

در بعضی از خطابه ها : محبت الله و استفاضه از روح القدس و تفکیک
 سیاست از دین را هم بعنوان تعالیم حضرت بهاء الله شمرند و در خطاب
 به میرزا محمد زرقانی که امر فرمودند جناب مترجم شسته الله باید ترجمه

الواح نماید تعالیم بدین ترتیب مسطور میباشد :

- « ۱ وحدت عالم انسانی ۲ صلح عمومی ۳ تحری حقیقت
 ۴ تألیف قلوب بقوه دیانت ۵ تطبیق علم و دین ۶ ترک
 تعصبات ۷ تائیس مملکت گبری ۸ عدالت بین نساء و رجال
 ۹ تعمیم معارف ۱۰ خیراع لان عسومی ۱۱ عبادت
 بودن حرف و صنایع ۱۲ حصر جهاد بلسان و بیان »

فصل سوم

در بیانات حضرت ولی امر الله راجع به نظم اداری این امر و جهان

نام و مقام

در خطابی به بهائیان فردوس توسط حاجی شاه خلیل الله در تاریخ ۱۹۲۳
 قوله العزیز : « در جای شدید و امید و طیدم از اجای الهی آن است
 که هرگونه اسم و لقبی و نام و نشانی و نعت و ستمی را با نسبت به باین عبد ذیل
 آتش از نظر محو سازند بلکه فراموش نمایند و جز به شوقی افندی چه کتبا و چه
 شفاهاً مخاطب نسازند چه که این نام نامی است که از انسان پر صلاوت مولای
 خنوم جاری میگشت و فخر و فرح و مباهاتم در این نام است و بس احرامات
 فائده تعظیم و تکریم مفرط را در کنار گذارند و در عبودیت عقبه مقدسه اش
 این عبد را برادر و سهم خود دانند و آنچه را تصنیف و نظم نمایند در نعت
 و اوصاف مبارکش باشد شرح فرارش را نمایند و در ذکر آیام خیر مبارک
 و صعودش بر فوق اعلی باشد این مناسب است و مادون آن موردش

خرن و کدر این فانی «

و در خطاب بمحصل روحانی بمبئی قوله العزید : « در جای اخیرم آن است
که در مراسلات و مذاکرات اجبای الهی خیزشوقی افندی مرا مخاطب
نمانند فخر و مباهات این عبد باین نام است و بس چه که از قم اهلر صاه
می گشت و در نظرم از هر گونه اسم و لقبی عزیز تر و شیرین تر و شریف تر است
و همچنین احترامات فائده و تعظیم و تکریم از هر قبیل مخالف و مباین حال
و تمنای این عبادت نظر برادرانه نماید و این نظر را در اعمال و وجود ^ش
نسبت باین فانی ابراز و اظهار نماید چه که از برای حال روحانی این عبد
بهر است و از برای ترقیات در عوالم معنویة اوفق و انب «

محافل روحانی و دستوراتش

و نیز قوله المطاع : « در هر نقطه چه شهر و چه قریه که عده مؤمنین از حال
از سن بیت و یک و مافوق آن تجاوز از نه نموده اجبای آن نقطه نه نفر
از جمع خود در نهایت توجیه و تجرد و انقطاع کتبا و مستقلا انتخاب نمایند
و بام آنرا محفل روحانی بگذارند و تمام امور که راجع بمصلح امریه در آن نقطه است

باعضای آن محفل هر یک از اجامرا جود نمایند تا پس از شورت دقیق
 و مذاکره تمام هر یک از اعضای محفل روحانی در نهایت حریت ابدای را
 خویش نمایند و باتفاق آراء یا با اکثریت ولو آنکه رای اکثریت مخالف واقع
 باشد و عاری از صواب «

و قوله الوحید : « از قبل اشاره شد که در بلاد شرق در هر بلده و قریه که
 عده مؤمنین از رجال از سن بیست و یک و مافوق آن از نه تجاوز نموده محفلی
 روحانی در نهایت روانیت و صفا و حکمت و منانت تأسیس گردد و حضرت
 اماء الرحمن چون امر حجاب در این ایام معمول به و جاری است منتخبند
 منتخب و تمام محافل و انجمنهای یاران از اجامرا الله و اماء الرحمن آنچه
 تأسیس و تشکیل میگردد کل باید در ظل محفل روحانی آن نقطه باشند یعنی
 محفل روحانی که حضرات اماء الرحمن در انتخاب اعضایش حق تصویب
 یعنی ابدای رأی دارند گمانه مرکز امور امریه یاران از رجال و نساء است
 تعددش در یک نقطه از نقاط لازم و جائز و چون واضح و مؤسوس قویترین
 و احکام غیر منصوصه در کتاب الهی یعنی بیت عدل عمومی که بنص الهی

باید جمیع بلاد بقاعده انتخاب مصلحه در بلاد غرب تشکیل و انتخاب نمایند
 تأسیس گردد ترتیبی جدید و قانونی محکم و متین و مشروطاتی کامل تشریح نماید
 و تأسیس کند و تمام انجمنهای یاران چه خصوصی و چه عمومی چه داخلی
 و چه مرکزی کل در ظل آن و مقتبس از آن و مؤسس برآند حال عبادتاً تا
 این بیت عدل عمومی تشکیل گشته محافل روحانی یاران شرق و غرب
 عالم باید من دون استثناء و هر سالی در یوم اول عید سعید ضحوان تجدید شود
 و انتخابات در آن یوم مبارک باید در نهایت تسامت و روحانیت شروع
 شود و اجرا گردد و اگر ممکن همان یوم نتیجه انتخابات معلوم و اعلان شود
 و اصول انتخاب از این قرار: چون یوم انتخاب رسد باید جمیع یاران
 متحداً متفقاً متوجهاً الیه منقطعاً عن روزه طاباً هدایتاً استعیناً من فضلہ بد
 و جان اقدام با انتخاب نمایند و انتخاب اعضای محفل روحانی خویش را
 از وظائف مقدسه مهمه و جدهانیه خویش شمرند ابداً اجمال در این امر نکنند
 و کناره گیرند و دوری بخویند متجین و مستخین بسو چه دم از استغفار برند
 بلکه در نهایت افتخار و جدیت و سرور ابدای برای نمایند و عضویت محفل را

قبول نمایند و اگر فی الحقیقه عذری شرعی موجود و هیچ وجه ممکن نه آنوقت
 ناچار اقدام نمایند و از امام الرحمن نفوس که اطلاع کافی بر امور امریه داشته
 باشند مجبور و مکلف بر ابدای رأی هستند در صورت اطلاع اقدام باین امر
 محبوب و لازم و آفا و یاران آن نفوس را که خالصاً لوجه الله مستعد
 و قابل عضویت محفل روحانی دانند بر ورقه طلحه اسما و نه تفرز یاران را من دون
 امضا نگارند و مکتوم دارند و تسلیم محفل روحانی حالتیه نمایند تا این اوراق
 جمع گردد و آن نه نفری که بیش از همه دارای اصوات اسما و آنان اعلان
 شود و این نفوس اعضای محفل روحانی گردند و اگر چنانچه در نقطه ای از نقاط
 امور امریه اتساع یافته و طائفی را که در طی این نامه قبلاً درج شده یعنی امر
 تبلیغ و محافظه امر الله و جهد در تألیف قلوب و معاونت متحابین و تکمیل
 مدارس و ترتیب محافل و مجالس یاران و مخابره با اطراف و ترویج امر
 مشرق الاذکار و تالیف مجلات امریه و طبع و نشر و ترجمه الواح و بشارت
 امریه و ماشا کلهما محفل روحانی هر یک را محمول بلجبه مخصوص نماید و آن بلجبه
 را خود انتخاب کند و عدد اعضای هر بلجبه را هر قدر محفل صلاح و اندوختن

نماید و اعضای بجهت ما را از بین تمام اجباء در آن نقطه چه در داخل محفل و چه خارج از آن انتخاب نماید و تمام بجهت ما هر یک افکار را در امر خود حضور خود بوظیفه خود مشغول گردد و تمام بجهت ما در ظل محفل روحانی و مسؤل و مطیع آن کیفیت انتخاب ابتدا هر بجهت معبده اعضای محفل روحانی ولی چون محافل روحانی تجدید شود تمام بجهت ما منحل گردد و محفل جدید بجهت ما می مجتداً انتخاب نماید «

و در خصوص عالیترین طریق انتخاب محفل روحانی قوله ابلغ :
 « چون در آثار مصرح نیست حالیه بهمان اسلوب ده سال اخیر آیام حضرت عبدالبهاء برقرار باشد و بیت العدل عظیم برقرار خواهد نمود عجاظه با طریق ساده انتخاب و آزادی مطلق و با وجدان تمام و صفای باطن انتخاب میکنند و اشخاص غائب که معرفی آنان ممکن نیست انتخاب میشوند و اکثریت نسبی معمول است «

و قوله الهادی : « همچنین چون وقت تجدید انتخاب اعضای محفل روحانی بمیان آید باید هر یک از افراد اجباء تصویت یعنی ابدای را

راز و طائف مقدسه و جدانی خویش شمرد و بقدر امکان اہمال در این امر
 نماید مستقل الزامی در نہایت توجہ و خلوص و تجسس و فارغ از ہر مآرب
 نفسیہ و معاصد شخصیتہ نفسی را کہ خالصاً و جدائاً قابل این مقام کہ عضویت
 محفل مقدس روحانی است داند انتخاب نماید یاران طہران باید در این
 امر مشوق جہانیمان گردند زہار زہار را اٹخمتنہ اخراب و مل
 خارجہ بلاد غرب و شوونات و عوائد و رسوم مضرہ شان از قبیل آترکیہ
 و پارتی باری و پروچکاند کہ حتی سمش کریم است بجمع اجبار سد و در نفوس
 یاران ادنی تأثیری نماید و روحانیت را بکلی سلب نماید یاران باید بخلوص
 و صفادحت و وفا و یگانگی و خیرخواہی بسنیان این معاصد قویہ را بزند
 نہ انکہ تعلید نمایند و ناستی کنند تا از این عوامل و افکار و عوائد کلی ہزار مرتبہ
 نگردند روح الہی در جسم عالم بلکہ در جمع اجباء آن تأثیر و نفوذ کلی را نمایند «
 وقولہ المطاع : « سوال دوم راجع بدستور انتخابات محافل روحانی
 است علی العجلہ سن انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان نباید کمتر از
 بیست و یکسال باشد و از بیست و یکسال بالا حدی ندارد در خصوص محافل

روحانی قراء در وقتی که با محافل روحانی بلوکی و قصبه مربوطند در صورت
اتفاق امر مهمی میتوانند رأساً به محفل مرکزی ایران در طهران مخبر نمایند
و تقاضای مساعدت و کتب تکلیف نمایند «

و قوله آنافذ : « در خصوص عده اعضای محفل روحانی در وقت حاضر
عدد اعضا، محافل باید از نه تجاوز نمایند و این تسهرا نظر با وضع حاضر
موقتی است نه دائمی «

و قوله المنتظم : « کمال بدانند که انتخاب در درجه اول و ثانی سری آزاد
است حتی اطلاع زوج بر کیفیت انتخاب و رأی زوجه جائز نه و همچنین
باین افراد یک خانواده این انتخاب باید مکتوم باشد ابداء رأی و تصویح
اسم همیشه چو به جائز نه و البته باید از سانس و مفاسد و مکاره سیاستون
اجتناب نمایند و با توجهی تام نسبتی خالص و روحی آزاد و قلبی فارغ آفدا
نمایند «

و قوله العدل : « درصین انتخابات رجال و نساء از سن بیست
و یک و مانوق آن هر دو حق تصویت یعنی ابدای رأی در انتخابات دارند

ولی مجبور بتصویت نیستند اگر خود را آگاه و مطلع بر اوضاع امری نمایند
انتخاب نکنند و ابدای رای نمایند «

وقوله بفصل : « عزت و تقدم جامعه بایمان منوط بانخاب نفوس
سلیمه مؤمنه فعاله است انتخاب محفل امری است سری آزاد عمومی
دیده مذموم استعفا و کناره جوئی ممنوع یاران را فوراً متذکر دارید که
من دون اشنا و مشارکت نمایند «

راجع یا استعفا دادن اعضا محفل از عضویت پس از انتخاب فرمودند :
« حق استعفا داشته و ندارند و تشخیص و قبول عذر از خصائص محافل محلیه
است هر نفسی اطاعت نماید از تمرین محبوب و از حق انتخاب و عضویت
محافل محروم

و راجع بغياب بعضی از اعضای محفل روحانی در موسم تابستان فرمودند :
« آنچه در دستور بهائی تصریح نگردیده راجع بانسای محفل ملی است
هر قراری را در امور فرعیته دهند مقبول و مجری است «

وقوله لمطاع : « ان شاء الله بمنه و قدرته و هدیته محافل روحانیه

در هر شهر و قریه در ایام سعید رضوان در نهایت شکوه و مسانت و کمال
الفت و اتحاد انتخابات معنوی را تجدید نمایند و پس از انتخابات فوراً
هر محفل خصوصی بواسطه نشی خویش اسامی اعضاء مستحبه مع عنوان کامل
نشی را نزد محفل مرکزی طهران ارسال دارند تا این محفل مقدس مرکزی جمیع
اوراق را جمع نموده سریعاً با رض اقدس بنام این عبد ارسال دارند «

و قوله المطاع : « از قبل تا یک گشت استعفاء قبل از انتخابات ممنوع
مگر آنکه عذر شرعی داشته باشد راجع بعوض شدن اعضاء و تغیر در
بیات محفل اخطار باجاء راجع بعدم انتخاب ممنوع تا حسین از مؤمنین
و مؤمنات باید کمال توجّه و خلوص و تأمل و تدبیر نفوس مؤمنه مخلصه مجربه
مستعدّه مستعدّه که قابل عضویت اند انتخاب نمایند و آنچه اکثریت حکم
نمایند بان متمسک گردند عدم تغیر در بیات محفل وقتی ندارد «

و قوله المطاع : « در این سنه که سنه اخیره قرن اول بهائی است
انتخاب و تشکیل محافل روحانیه قبل از حلول عید عظیم رضوان جائز و
منحصراً این است لا غیر «

بیات نظار

در ابلاغیه است : « آمارج مبادلہ انتخابات تعیین نظار معتمدیہ برای جسیع اوراق آراء کہ ہمد سالہ از طرف محفل مقدس روحانی معین و معمول بہ میباشد فرمودند: بیات نظار باید نفوس زکیہ مخلصہ مسینہ مقدرہ باشند و کمال موافقت را نمایند کہ انتخابات آزاد و سری عمومی باشد از عناد و خدعہ و دسیہ و اکراہ جلوگیری نمایند و مانعت کنند »

نسوان در محافل

وقولہ المطاع : « و از واجبات اولیہ محافل روحانی تہیہ و اجرای و سائل فعالہ از برای ترقی امر نسوان است خوب است ہر محفل روحانی بجنبہ مخصوص تکیس دہد و اعضای آن بجنبہ شب و روز در تشویق و تحریض و تغزیر و تکریم حضرات اماء الرحمن و تعلیم بیات و اکمال و توسعہ محافل و مجالس نساء و معاونت آنان با رجال در خدمات امریہ و حکیم اساس محافل روحانی دائمًا افکار و اوقات را حاضر نمایند و این عباد امیدوار است کہ در ایام ضوآن چون انتخابات محافل روحانی تجسدید کردہ حضرات نساء کہ بر مجاری امور

مطلع اند در انتخابات اعضا، شریک رجال گردند و آنانکه هنوز گمانه سنی
 و یسوق اطلاع کافی حاصل ننموده تمام قوی بکشند تا کس استعداد و اطلاع
 نموده برور آیام چون امر حجاب تدبیر و بحسب حکمت الهیه تخفیف یابد و از
 میان رودنساء و رجال برود در انتخاب و عضویت محافل روحانی شریک
 و سیم و معاون یکدیگر گردند و همچو یوم فرور مبارکی خواهد رسید و اما اگر آن
 در انجمن یاران ظهور و بروز عجیب نمایند «

حقوق متبادله محافل روحانی و جامعه

وقول المطاع : « امید و طید چنان است که چون در یوم اول عید سعید
 رضوان انتخابات محافل روحانی در تمام نقاط در شرق و غرب در نهایت
 روحانیت و منات و جلال و کمال تجسد کرده و اجاء من دون استثناء
 بدل و جان متحد اقدام نمایند نه نفر عضاء منتخبه در هر نقطه قبل از مباشرت
 بانجام وظائف مقدسه خویش رجوع بکلمات الهیه نمایند از جمله
 آنکه باید خود را خادم امین حقیقی اجاء الله شمرند و نظر را متوجه حصه
 منافع عموم و مصالح امر الله نمایند نه ناظر باشخاص و متمسک بمقاصد و

مآرب شخصیته کردند باید زای خود را در هر امری و در هر عصبه در نهایت صداقت
 و روشنی و خیرخواهی و خضوع و خلوص ابداء و اظهار دارند و آنچه را بعد از شور
 کامل و مذاکره تمام رای اکثریت بر آن قرار گرفت بدل و جان بدون
 ادنی کدورت و بخش اجراء نمایند و لوائکه رای اکثریت مخالف واقع
 و عاری از صواب باشد چه که این است حکم صریح محکم الهی چگونگی تجاوز
 و انحراف از این امر منصوص جائز «

و قوله التصریح : « عموم یاران چه در داخل چه در خارج محفل باید محفل
 روحانی را نمایند خود شمرند و تقویت نمایند و ترویج اجراء آتش رکسند
 و همچنین اعضای محفل روحانی باید خود را خادم مصالح عموم اجباء دانند
 و مرجع مصالح روحانی یاران شمرند «

و قوله الدقیق العمیق : « اعضای محافل روحانی محلی و مرکزی باید از
 مآرب و منافع و مصالح شخصیته فردیه خود بیزار و در کنار باشند و نظر بر حصر
 ترویج مصالح بسهور و فوائد عمومی و پیشرفت جامعه بهائی نمایند و در امور
 مفروضه موقوفه تفحص و تعمق نمایند و بعد از انصاف حکم فرمایند

در امور موجوده در کمال صراحت و صداقت و جدیت مشورت تام نمایند
 و در مذاکرات و مباحثات کل من دون استنار مشارکت کنند و پس از
 مشورت کامل متمسک بحکم اکثریت گردند و تصمیم قطع نمایند و پس از تصمیم
 من دون تأخیر و تردید در تنفیذ و احب برای قرارداد های خویش بهمت طبع
 مبذول دارند «

توزیع کار های محفل

و قوله المطاع : « در نقاطی که امر آنه باندازه کفایت وسعت یافته
 برای حسن جبر میان امور و منع اعتشاش و در هم بودن مشاغل هر یک از
 این وظائف مختلفه در عهد بجهت گذارده میشود که هر یک در مقابل محفل
 مسوولیت خواهند داشت و اعضای این بجئات از مابین حسابی همان
 محل انتخاب شده و بایستی متفین و متخصص در وظائف محوله باشند عملیات
 بجئات دائماً و عموماً در تحت نظر محفل روحانی محلی است «

و قوله المطاع : « اعضای هر بجهت را محفل روحانی خود انتخاب
 نماید و در ظل اطاعت و اداره خود آورد و مرجع و مخاطب محفل روحانی است

وسایر بجهت مآمل اجزای آن محفلند و مسؤل و در ظل آن «

مجازات متخلفین از او امر محفل و کاتین عقیده

و قوله المطاع : « نفوسی که اطاعت او امر محفل را نمایند و با وجود تذکرات

و اندازات متابعه تمرد و مخالفت نمایند از حق انتخاب در جامعه و عضویت

محفل روحانیه هر دو محروم حق حضور در جلسات ضیافت نوزده

روزه از آنان مسلوب است »

و قوله المطاع : « هر نفسی در این سوار عقیده را کتمان نماید و یا آنکه

از قبول رأی محفل استکفاف و زرد از حق انتخاب و عضویت محفل روحانیه

هر دو محروم »

و قوله القاطع : « نفوسی که تمرد نمایند و مخالفت کنند و اجرای

عقد اسلامی نمایند رجوع و قبولشان در جامعه مشروط بفسخ و بطلان

آن عقداست و اجرای مراسم بجهانی و اظهار ندامت و پشیمانی

در نامه مخصوص خطاب با منای آن محفل مقدس »

بجته ما

و قوله المطاع : « محفل روحانی یگانه مرکز تمام شوون و اقدامات و خدمات روحانیه اجبا و الله و اما، الرحمن در مدینه طهران است و چون دائره اش وسیع است و عبادت امور عمومه امریه که راجع باقلیم ایران است محول بآن گشته باید بجته ما فی مخصوص خود اعضای محفل روحانی انتخاب و تشکیل نمایند و هر امری از امور عمومه را بیک بجته از بجتهات محول نمایند از جمله بجته تبلیغ و بجته محاربات امریه و بجته تعلیم و تربیت اطفال و بجته ترتیب و تنظیم محافل و مجالس و بجته طبع و نشر الواح و آثار مبارکه و بجته امور عمومیه و قس علی ذلک هر یک را باین بجته مخصوص محول نمایند و خود اعضای بجته را انتخاب کنند و اطلاعات عمومی بر اقدامات هر بجته داشته باشند و تمام بجته ما از شعب محفل روحانی محسوب و در نظر آن مسوول اعضای آن است »

و قوله العدل : « عدال را از دست ندهند نه چندان محدود و نه چندان آزاد خود مختار باشند »

صندوق خیریه

و قوله المطاع : « باید در تاسیس و توسعه صندوق خیریه کوشید تا تاسیس

آن در هر نقطه لازم و باید یاران از اعضا و غیر اعضا بقدر استطاعت
خوش طوعاً و کرها اعانه باین صندوق نمایند و آنچه را تقدیم نمایند
تسلیم این صندوق محفل کنند تا بصوابید اعضای محفل روحانی در
امور خیریه و ترویج امر الله صرف گردد و معاونت اغیار از محبت همین
و مساکین و ایام و اراذل و عجزه و فقرا بسیار لازم و واجب «

اعانت و مساعدت

و قوله المطاع : « در هر هنگام جهد جمیل مبذول دارند تا روح مساعدت
به فقرا و مرضی و ناتوان ایام، بکیان و اراذل که از هر شراد طبقه و یا
عقیده باشند در اجابت قوت یابد با جمیع قوی بکوشند تا وسائل ترقی
صوری و معنوی جوانان را از هر حیث فراهم سازند در تربیت اطفال
و از دیاد و تسهیل طرق آن بکوشند در هر نقطه که ممکن و سیر است مؤسسات
تربیت امری ایجاد نمایند عملیات آنها را در تحت نظر گرفته و کلیه طرق و تعالی آنها را تکمیل نماید

تعمیم تربیت و تعلیم

و قوله المطاع : « تعمیم معارف و ترویج آداب و شعائر و احکام بنیاده

است باید بقدر مقدور در این ایام که ملت از خواب غفلت بیدار گشته
 و حکومت در فکر ترفیع و توسعه مؤسسات علمیة خویش افتاده نمایندگان بھائیان
 در آن سامان چنان قیامی نمایند که با رھم عالیہ آنان در برقریر و تصبہ
 و بلدہ در کافہ ایالات و ولایات تمہیدات اولیہ از برای تأسیس معاهد علمیہ
 و ادبیہ و دینیہ مجری گردد و اطفال بھائی من دون استثناء بادی قرائت
 و کتابت را بیاموزند و بآداب و رسوم و شعائر و احکام منصوصہ کتاب اللہ
 مانوس و آشنا گردند و در علوم و مبادی فنون عصریہ و اخلاق حمیدہ زکیہ
 و آداب و شعائر بھائیہ چنان ممتاز از سایرین گردند کہ عموم طوائف از اسلام
 و زردشتی و مسیحی و کلیمی و بیعی اطفال خویش را بطیب خاطر و رغبت تمام
 در آن معاهد عالیہ بھائیہ گذارند و بدست مربیان بھائی سپارند و بچنین
 اجراء و تنفیذ احکام منصوصہ کتاب اللہ است «

وقول المطاع : « و از جلد و طائف مقدسہ محافل روحانیہ تعمیر معارف
 تأسیس مدارس و ایجاد تسہیلات و لوازم تحصیل از برای عسوم بنین
 و بنات است ہر طفلی من دون استثناء باید از صغیر سن علم قرائت و کتابت را

کاملاً تحصیل نمایند و بحسب سلی و رغبت بقدر و مقدار استعداد خویش
در کتاب علوم عالیہ و فنون نافعه و لغات مختلفہ و حرف و صنایع
موجودہ ہمت و سعی موفور بندول نمایند

خطیرۃ القدس

دقولہ المطاع : « و آنچه الیوم تیر از لوازم ضروریہ و جالب و جاذب
برکت سماویہ و کافل حفظ و حرمت بندگان حضرت احدیت است
وقف و تخصیص محلی مناسب از برای تعیین مرکزیت امرانہ است
در ہر نقطہ ارتقا طامریہ باید یاران الہی در صفحات شرق نظر بخصیسات
حالیہ بملاحظہ و اعتدال و سکون و حکمت و آرامی حرکت نمایند ولی مقصود
حکمت خاموشی و فراموشی و اہمال و تاخیر در جہرای این امر نہ بلکہ مقصود
آن است کہ اعلان مرکزیت در بین جہوں نگردد و اسباب ہمہ عمر بندہ
و ہیاہوی ناس نشود ولی تعیین مرکز و لودر زیر زمین باشد از احتیاجات
شدیدہ این یوم عظیم است اگر ممکن و اوضاع محلیہ مانع نہ اجتماعات
عمومیہ از برای ترسیل الواح و ادعیہ و مناجات و انعقاد محافل روحانیہ

و مجاز تسلیم و نطق و تذکار و اعیاد و ضیافت کمال در آن نقطه و لو اجتر
نقاط باشد جمع و حصر گردد و اگر مناسب باشد در مستقیل بنیان فرسح
مشرق الاذکار در آن نقطه مبارکه نیز مرتفع شود نور علی نور گردد و آن نقطه
خطیره القدس نامیده شود تا نغمات مسکینه تصرفات قلبیه و مذاکرات
روحانیه و اجزایات جلیده اهل بهی از حظار قدس بصفحات مجاوره
سرایت نماید و شام فرکوم این عالم علیل را بار نماید و معطر و عنبرین کند
و در ابلاغیه است : « راجع بحظیره القدس امر واراده مقدره متعالیه
چنان که این بنیان باید من جمیع ابجیات جامع و مکمل و مزین و ممتاز
باشد و مجامع عمومی و اعیاد و جلسات محفل روحانی و بحسنه های امریه
و کتابخانه امری و محفوظه آثار ملی و دایره محاسبات و معاملات محفل
روحانی و بجهت های آن نیز جمعا حصر در این مرکز گردد تا منعطفین تأیید شود
و در انظار عموم جلوه حیرت انگیز نماید و اگر چنانچه نمایش داده میشود باید از
حد آداب بهائی تجاوز نماید نمایش ادبی و تاریخی و امری باشد تعلید
اقوام و ملل خارجه بسیار مضرت و علت توهمین امراته و ایجاد مفاسد نماید

و مضر باخلاق جوانان است زیرا محیط مستعد اینگونه مفاسد و مکاره و افراد امالی بیقید و وجدان بغفلت و لاندیبهی متوجه اجبار باید مقاومت نمایند و در رفع این مفاسد بکوشند نه آنکه ترویج و تقلید نمایند این مسأله باید بجهت جوانان و بجهت ترقی اماره الرحمن تأکید و سفارش شود و تصریح و تفهیم گردد «

مسافر خانه

و در ابلاغیه خطاب بمحفل مقدس روحانی طران است :
 « حسب الامر اقدس حضرت ولی امر الله ارواحنا لغیاة العذاب فرمودند
 تائیس محلی در شهر شهری با هم مسافر خانه لازم تا اجبار و حضرات مبلغین
 در هر جا وارد شوند از جهت محل و ماوی اشکالاتی برای آنها نباشد
 و دیگر مسافر خانه از تائیسات فرعیه حظائر قدس است فرمودند باید بهت
 محافل روحانیه تائیس شود و موقع آن در هر شهری باید در جوار
 حظیره القدس باشد حسب الامر مبارک مرقوم گردید

منع از تقیّه و کتمان عقیده و امر به ثبت اسامی در دفتر محفل

و محافل مرکزی ملی و انجمن شور روحانی

و خطاب به محفل عشق آباد قوله بطّاع : مد امر مهم تبلیغ مخبرات
 رسمیه امریه ترتیب محافل و مجالس تائیس و اشتراک به مجلّات امریه
 طبع و انتشار الواح مبارکه و کتب و مقالات امریه امود مشرق الاذکار
 انشاء و اداره مدارس بهستانی و سایر تشکیلات خیریه علمیّه امریه در هر نقطه
 از نقاط کلّ باید در تحت اداره و باطّاع و صوابدید محفل روحانی باشد
 و امر هر یک را محفل روحانی محمول بحسب منصوص نماید و اعضای آن
 بجهت رانفس محفل روحانی درین تشکیل انتخاب نماید و در ظلّ و اطاعت
 خود آورد و آنچه را محفل روحانی با کثرت آراء امری از امور خارج از
 دائره منطقه محدود خویش داند و آن امر را مسأله کلی مهم امری شمرده
 تعلق با برائت در تمام تسلیم دارد آنوقت به محفل مرکزی اجبای تکلیف
 مراجعه نماید و محمول بآن هیأت مرکزی کند و تمام محافل روحانی در ظلّ
 و مطیع و مسؤؤل محفل مرکزی آن قلمینند اجبای کلّ باید این محافل را

چه خصوصی و چه مرکزی تقویت نمایند و افراد کمال نمایند و تصویب قراردادها
 محفل روحانی خود نمایند و اعتماد بان نفوس کنند و بتعاون و تعاضد قیام
 نمایند و درصین انتخاب اعضای محفل روحانی مؤسین و مؤنسات هر دو ازین
 بیت و یک و مافوق آن حق تصویت یعنی ابدای رأی در انتخابات
 دارند ولی چون حجاب در شرق مانع است و معمول به نساء عجمه از حق
 عضویت در محفل روحانی ممنوع است چنانچه منتخب و اما تکمیل محفل مرکزی
 اقلیم ترکستان باید منتخب متخمس باشد یعنی اجاء و اما، الرحمن ازین
 بیت و یک و مافوق آن بحسب تعداد و قوه شان در هر نقطه از نقاط
 امریه عده و کلهائی از باین خود انتخاب نمایند و این و کلهای در یک نقطه مجتمع
 شده و یا کتبه آنرا انتخاب نمایند و امور تبلیغ و مناجرات امریه و ترتیب
 محافل و مجالس و اشتراک به محلات امریه و طبع و انتشار الواح و کتب و
 مقالات امریه و امر مشرق الاذکار و انشاء و اداره مدارس بجهائی و سائ
 تشکیلات خیریه علمیه امریه که راجع به نقطه مخصوص از نقاط امریه نباشد بلکه
 راجع بمصالح عمومی امریه در آن اقلیم است هر یک را بلجته مخصوص محفل

نمایند و این مجسمه تماماً در ظل محفل مرکزی هستند مسؤل اعضای آن
مخفند و مطیع و متقاد آن «

و قوله المطاع : « در خصوص انتخاب محافل روحانی ملی و طریقه آن واضح
است که در الواح و صایا اشاره مصرحی در این باب نگشته ولی حضرت عبدها
در یکی از الواح اولیه خود که یکی از دوستان در ایران خطاب فرموده بیانات
ذیل مصرحاً مرقوم است " در هر زمان که جمیع اجزاء در هر دیار و طائفی تعیین
نمایند و آنان نفوس را انتخاب کنند و آن نفوس بهائی را انتخاب نمایند
بیت العدل عظیم است " این کلمات بجا میفهماند که انتخاب دارای سه
درجه یا سه رتبه است در الواح و صایا مصرحاً مرقوم است که بیت العدلها
ثانوی (محافل روحانی ملی) بیت العدل الهی را انتخاب مینمایند، همین
نکته است که میفهماند اعضای محفل ملی باید غیر مستقیم از بین یاران هر مملکتی
معین شوند و بواسطه همین دستور مکتب بود که در مرقوم خود مورخه ۱۲ مارچ
۱۹۲۳ از جبهی عزیز الهی در هر مملکتی درخواست شد که نمایندگان انتخاب
نمایند تا آنها بنوبه خود نمایندگان ملی را معین نمایند (بیت العدلها یا محافل

روحانی ملی ، و امتیاز عظیم و وظیفه شان همان انتخاب اعضاء بیت عدل الهی است بر عهده محفل روحانی ملی است که اقدام کاملی بنمایند تا محفل محسسی بدون استثناء فوراً پس از انتخاب صورت اعضاء و عنوان صحیح و کامل منشی خود را برای منشی ملی ارسال دارند و او نیز بجهت خود عنوان خویش را با انضمام صورت اعضاء محفل ملی مستقیماً بعنوان من بفرستد و این نیز بسیار مناسب و موافق است در صورتیکه مقتضیات ایجاب نماید محفل ملی طرق و وسائل جمیع آوری صورت اسامی کامل و موثوق نمونین رسمی با انضمام عنوان نفوسی که در محل ثابت سکنی دارند فرا هم آورند پس از ترتیب چنین صورتی دائماً آنرا تحت نظر داشته و هر نوع تغییر و تبدیلی در آن تصحیح کنند و این مخصوصاً برای نفوسی که دارای محل ثابتی میباشند و لی در نقاط مختلفه مملکت دوزار مجامع ساکنند بسیار مناسب است و همچنین بجهت جمعیت های کوچکی که هنوز بتاسیس محفل ملی قادر نگشته اند خیلی موافق بنظر میآید

و قوله المطاع : « آنچه از حیث اصول راجع کیفیت انتخاب قلم میآید

تصریح فرموده آن است که باید محافل مرکزی روحانی بهائیان ایران که من بعد بیوت عدل خصوصی معروف و موصوف خواهند گشت مستقیماً اعضای بیت عدل عظیم الهی را انتخاب نمایند و همچنین منصوص و مصرح است که این محافل مرکزی در ممالک شرق و غرب باید با انتخاب عمومی در هر مملکتی علیحده بخوی غیر مستقیم منتخب شوند یعنی جمهوریت در مرتبه اولی و کلای خویش را انتخاب نمایند و این هیأت وکلای مستنجد که حال در خطه ایران با نخبن شوروی روحانی موسوم و موصوف است در مرتبه ثانیه هیأت مجلده محفل مرکزی آن اقلیم را مستقیماً با انتخاب عمومی انتخاب نماید حال نظر بوسعت جامعه امر در آن اقلیم صلیل و تعدد محافل روحانیه و تأسیس قسمتهای امریه حسن و اولی آنکه وکلای جمهوریت را که بعد بیا که نود و پنج (۹۵) تعیین و تخصیص و تحدید گشته در هر قسمتی جداگانه جمهور مؤنسات و مؤنسن از سن بیت و یک نه محافل روحانی در آن قسمت انتخاب نمایند یعنی عده معین از وکلای با آنسبه بقدر بهائیان آن قسمت مستقیماً از طرف جمهور اجبای آن قسمت انتخاب کرده بخوی که مجموع وکلای

تمام قسمتهای امریه بالغ بر نود و پنج گردد و از این عدد مبارک تجاوزه نماید و پس
و تخصیص عدد و کلا، از برای هر قسمتی از قسمتهای امریه راجع به محفل روحانی
مقدس مرکزی آن اقلیم است و چون این هیأت و کلا، از طرف جمهور
بهائیان در هر قسمتی انتخاب گردد باید این هیأت مجلده نمایندگان اگر چنانچه
اجتماعش در نقطه‌ای از نقاط غیر مستقیم و مناسب با انتخاب کتبی مباشرت
نموده در هر سنه در ایام عید سعید رضوان از بین عموم بهائیان آن کشور
مقدس مجتمعاً نفرزانه‌ایت دقت و خلوص نیت و حکمت و مسانت و
جدیت انتخاب نمایند این زلفرا اعضای محفل مرکزی آن اقلیم خواهند بود
پس معلوم و واضح گشت که بر حسب تعلیمات مقدسه حضرت عبدالبهاء
بیوت عدل خصوصی که در وقت حاضر بمحافل مرکزی روحانی معروف
و مشهورند منتخب منتخبند حال آنچه از الزم لوازم احتیاجات و تمهیدات
ضروریه محسوب است ایجاد وسائل متقنه بهیئت و واسطه هیأت نمایندگان
و بمعاذت محافل روحانی در هر قسمتی از برای تحقیق و تعیین مثبت
عدد کامل حسب مؤمنات و مؤمنین در هر قسمتی از قسمتهای امریه زیرا

تا عدد مؤمنین و مؤمنات تعیین نگردد و معلوم نشود و احصایه مرتب صحیح
 کاملی بدست نیاید اجرای انتخابات ملیه روحانیه که از لوازم تشکیل و تأسیس
 محافل مرکزی روحانی است غیر ممکن و چون نتیجه تحقیقات راجع بایه
 از تمام قسمتها بواسطه نمایندگان بهر آن ارسال نگردد از آن مرکز پس از
 مذاکره و مشاوره با اعضای انجمن شوروی روحانی عده و کلهای هر قسمتی
 و اعلان و ابلاغ شود و آنچه از تعزلات غیر منصوصه است از آن هیات مجلده
 بعموم بهایان آن قسیم در ضمن متحد المال مخصوص صادر گردد و بعموم مراکز
 در آن قسیم ارسال شود

و قور المطاع : « عقیده ثابت و راسخ من چنین است که برای حفظ
 منافع امری که اینقدر در نزد ما محبوب و مغز است و جمیع برای آن خدمت
 میکنیم از وظایف حتمیه اعضا محفل ملی است که فردا و جمعا نصائح
 و پیشنهادهای دعوتی نمایندگان انجمن شوروی روحانی را بدست آورده پی
 تحصیل تحسین احساسات آنها برآیند و هر یک را بموقع و مورد خود محترم
 و محفوظ بدارند بایستی از هرگونه کیفیات و احوال ناپسند بعنوان ابرار و مخفی

نگهداشتن امور بآمره ابقصاب و ززند از روح کناره گیری و صد نشینی حاکمانه
احترام قطعی کنند بایستی غالباً با کمال صراحت و صراحت نقشه ها و امیدها
و افکار خود را در مقابل چشم منتخبین خود باز کرده و با مسائل و قضایائی که در سال
آینده مورد مذاکره و بحث قرار میگیرد آشنا سازند با نهایت مسانت و وقار
عقاید آنها را بسنجند و با وجدانی منزه و مقدس افکار و نیات آن نفوس را
تحصین و بسجج کنند قضاوت و آراشان در صل آن امور بدست آزند محفل
ملی که انتخاب میگردد در مدت چند روزی که انجمن شور و روحانی رسمی است
و پس از تفرق نمایندگان بایستی طرق و وسائلی اتخاذ کنند که کاملاً کلیه
مسائل و قضایا مفهومی جمع گردد طرق تبادل آراء و وسائل آرا سهل و
آسان سازند علاوه و اطمینان نمایندگان را افزایش بخشند و با انواع
وسائل مکنه تشبث گردند تا تفهیم عموم گردد که یگانه مقصد و اراده آنها خدمت
در ترقی و سعادت و مسرت عمومی است چه با که ضعیفترین فرد جامعه
و بیوادترین و بی تحسینترین نفس در بین آنها فقط بواسطه قوه الهیه
و بوسیده انقطاع و توکل تام بقوای لاریسبیه الهیه بزرگترین و بر جسته

ترین رأی در باره کلی از چپیده ترین مسائل محفل ملی اظهار نماید بسته
 بایستی انسانی الهی از اینگونه نفوس غفلت نوزود و جمیع پیشنهادها توجه
 تام نموده و مخصوصاً از این قبیل آراء نورانیه که صرف از روی عشق و علاقه
 و ایمان ظاهر میگردد غافل نشوند ولی بایستی این نکته مفهومی گردد که چون
 جمعیت انجمن شور روحانی کثیر و ساعات و جلسات طولانی است لهذا
 رای نهائی در باره جمیع مسائل امریه در امریکامربوط بمحفل روحانی ملی
 است و این هیأت باید این حق مشروع را در دست خود داشته نگاهدارند
 و نیز بر عهده محفل ملی است که مواظبت نموده تفحص کنند تا دریابند که آیا
 محافل محلی بر وفق اصول الهیه در پیشرفت امراته میگویند یا خیر...
 تشخیص و قبول اعتبارنامه های اعضای انجمن شور روحانی با محفل
 سابق است یعنی محفلی که تشکیل این انجمن شور روحانی دوره اش خاتمه
 می یابد حق تشخیص و تصمیم راجع بنفوسی که حق رأی دارند نیز با محفل روحانی
 ملی است چه در موقعی که محفل روحانی جدید تشکیل یافته و چه در هنگامی که
 اختلافی حاصل شود بین چنین محفلی با محفلی که مدت ها رسمیت یافته و قسماً انجمن

شور روحانی جسات رسمی خود را دارند و نمایندگان محترم از بین جمیع
 یاران مملکت اعضاء محفل روحانی ملی را برای سال آینده انتخاب نموده
 بسیار بجا و لازم است که در مسائل فوری لازم تا حد امکان کاملاً در حضور
 جمع مذاکره شده و پس از مذاکرات کافیّه بالغه سعی نمایند که اتحاد در
 تصمیمات بدست آرند این از آمال قلبیه مولای عزیز ما حضرت عبدالباقی
 است که یاران در محافل شور محلی و ملی بواسطه صراحت لجه و داشتن
 مقاصد عالیّه و احراز اتحاد فکری و نیت و کمال عمق در دره اتحاد آراء در
 جمیع امور حاصل نمایند اگر این در بعضی اوقات غیر عملی بنظر میاید تا چون
 اکثریت مجری گردد و نفوسی که در اقلیت واقع گشته اند مابقی بنهایت
 سرت و صرافت طبع و انما تسلیم گردند «

و قوله المطاع : « و همچنین مذاکره و مشورت تام در تهیه وسائل کامله از
 برای تشکیل محفل ملی روحانی که اعضاء آن نماینده کافه مراکز امریه ایران
 است نمایند زیرا آن محفل باید اقلّاً ماهی یک مرتبه در نقطه معین جمع گردند
 و همچنین باید قبل از ایام رضوان در هر سنه جمهور بهائیان از مؤمنین

و مومنات از سن بیت و یک بیلا در هر قسمتی علیحده با انتخاب عددی
 از دکلها، پردازند و مجموع عدد و وظایا، از تمام قسمتهای امریه که بالغ بر نود و پنج
 خواهد بود در ایام رضوان علی العجالة در مرکز مجتمع گردند و این مجمع نمایندگان
 ازین عسوم بهائیان ایران در کمال توجبه و انقطاع متوجهاً علی الله
 خالصاً لوجهه نه نفس مقدسی که ممت از ارادون و قابل و مستعد این
 مقام رفیعند مستقیماً انتخاب نمایند و این نفوس زکوة مجلده که منتخب
 متبحرین جمهور بهائیان ایرانند باید اقلان ماهی یک دفعه در نقطه موافق و
 و مناسب مجتمع گردند.... باید حسب سوزنمین و مومنات کل من دون
 استثناء بطیب خاطر و کمال رغبت در انتخابات علیه مشارکت نمایند و اسما
 خویش را من دون تردید بکمال صراحت و اطمینان در محل محض ثبت نمایند
 کفاره نگیرند استعفا نمایند عقیده کتمان نمایند و از رقیبه اجتناب نمایند
 از پس پرده خفا بیرون آیند و قدم بمیدان خدمت گذارند مضطرب
 و هراسان نباشند و بجانفشانی قیام نمایند هر امری را فدای این
 مقصد اصلی کنند و در سبیل این مبدی جلیس و امر قویم از هر منصب و مقامی

پشم پوشند و مصاحح شخصیه و ملاحظات نفسیه را فدای مصاحح عمومی
 امریه نمایند حکمت و تقیه در گذشته ایام کافل صون و حمایت مظلومان
 آن سامان بود و یگانه وسیله حفظ و حراست آئین نزدان ولی در این ایام
 چون اعدای امر الهی و دشمنان آئین آسمانی برقع سترو خضارا از وجه
 حقایق امریه برانداخته اند و معتقدات اساسی اهل کعبه را کاملاً مکشوف
 و مستتر ساخته اند و باثبات استقلال شرع حضرت بهاء الله پرداخته اند
 و باین سبب نبأ عظیم را در اقطار و اکناف عالم معروف و مشهور نموده
 و تقیه و کتمان عقیده علت توهمین و تحقیرات و در انظار اهل فرات
 بجهت و منصر مخالفین و معاندین این رویه را محل بر صبن و خوف نمایند
 و از تاثیرات سستی عقیده شمرند استخفکم یا اجار الله بیدل الحمد الجمید
 و القیام علی هذا الامر الا و عرا غطیر و التمسک بهذا الجبل المتین
 و السلوک فی هذا المنهج القوم «

تلفراز از حیفا تاریخ ۲۶ کتبر ۱۹۲۷ - ۳ آبان ۱۳۰۶ (ترجمه)
 "میلانی طهران در موضوع سجل احوال از کتمان استرازاناید و بر کنز

اطلاع دهید شوقی «

تکلف از حیفا : « راجع بقباله ازدواج عموم مؤمنین را در مرکز
و ولایات تحذیر نماید احدی خود را مسلمان مسیحی و یا زرتشتی معرفی
نماید مسامحه و مسامحه در این مورد تبری از امر الله است و تبری محمد
انقلابی عظیم است و موجب حیرانی شدید زنهار زنهار «

و قوله الاکید : « در این ایام یاران باید من دون استثناء در جمع
نقاط ایران استقامت نمایند و هیچ وجه من الوجوه خود را تابع ادیان
سابقه و شرایع منسوخه معرفی نمایند و در امور اداری کافی است قب از
مقررات حکومت و اوامر دولت سرمونی منحرف نگردند و تجاوز نمایند «

و قوله تصریح : « راجع بیا داشت در موضوع ازدواج بهستانی
آنچه رئیس الوزرا انگاشته اند صحیح و متین است یاران را تشویق نماید
از موانع حالیه و مشاکل وارده نایوس و مغموم نگردند بلکه استقامت
نمایند و از صراط مستقیم منحرف نگردند «

و قوله المطاع : « لجه صراحت و شجاعت و صداقت یاران شایسته

عظیمه در جامعه نخبه و علت اشتها آئین نازنین در آن سرزمین .
 هر چند از وظیفه منفصل و از استخدام محروم و تجارت مادی مبتلا ولی
 در حقیقت بگر عظیم و سود بیکران فائز و مقهر زیر ابدادی قیمه این
 امر ناظرند و استقلال شرع بین رافرج و به جل صداقت متمسک
 و مثبت «

و قوله المولود : « استقامت یاران سبب یأس رؤساء و علت ظهور
 و عود حتمیه آئینه در آن اقلیم است دوره بیلیات نهمی گردد و شمس استقلال
 و سعادت از افق آن ارض طالع شود «

در ابع بجواب مزدومین بهمانی در محاکمات قضات و مستنطقین
 قوله الالکید : « این جواب صحیح و متین البته استقامت
 نماید «

و قوله المطاع : « در خصوص محافل ملی باید بدانند که این یکی از
 مهمترین مسائل هر کشوری است و در اقلیمی که اوضاع مستعد افکار
 حاضر و عده یاران نسبتاً زیاد است از قبیل امریکا انگلستان و آلمان

فوراً بایستی محافل ملی را تشکیل نمایند «

و قوله ایضاً : « مقصود اولیه از تشکیل چنین هیأتی این است که بواسطه مشاوره های عمیق شخصی خود محرک و مشوق اقدامات جمعیه دوستان گردند ایجاد روح وحدت و یگانگی و تشریک مساعی در جمیع محافل محلی نمایند و در عین حال دائماً بواسطه مکاتبه و روابطه با ارض مقصود در تماس ملی باشند تصمیمات قطعی نهائی اخذ نمایند و رویهم رفته جمیع امور مربوطه بامر در هر کشوری منوط و مربوط بان هیأت و رتق و تنق امور امری مملکتی در حیطه اختیار و قدرت آن جمعیت قرار گرفته «

و قوله منتهی : « علاوه بر اینها مقصد عظیم دیگری نیز بر عهده این محافل قرار گرفته در الواح و صیایا بیت العدل های ثانوی تعبیر شده و بر طبق نص صریح آن الواح مبارکه بر عهده محفل هر کشوری است که با جمعیت سایر محافل ملی تمام عالم عده اعضای بیت العدل را انتخاب نمایند که با مال رجال بیت العدل جمیع امور امری جهان را متحد ساخته قوت میدهند مرتب نموده و راهنمایی میکنند در الواح و صیایا بصرف

بیان مذکور که محافل ملی بایستی بطریق غیر مستقیم ازین اجبا انتخاب گردند
 یعنی اجبای هر مملکتی عدّه ای را انتخاب نمایند تا این بهایت اعضاء محفل
 روحانی ملی آن مملکت را ازین حیث وسیع یاران آن کشور انتخاب کنند در
 ممالک امریکا و انگلستان و آلمان عدّه منتخبین ثانوی بطریق ذیل میباشد
 ۹۵ نفر امریکا که شامل بنز اترپاسیفیک نیز هست ۹۵ آلمان و ۱۹
 انگلستان بنابراین دوستان هر محفلی که عدّه اجبا بالغ رسمی آن از ۹ نفر
 زیاد تر است بایستی منتخبین خود را که عدّه آنها نسبت مستقیم اجبای قسمت
 است انتخاب نمایند این منتخبین ثانوی یا با مکاتبه و یا با مجمع هر مرکز ملی
 مانند اعضاء انجمن شور روحانی تصمیماتی در خصوص اموری آن تسلیم
 اتخاذ نمایند پس از نفر ازین حیث وسیع اجبای آن کشور انتخاب نموده که تسلی
 محفل روحانی ملی دهند محافل ملی تا هنگام تاسیس بیت العدل عظیم بایستی
 هر سال انتخاب شوند و وظائف بسیار سنگین بر عهده آنهاست چه که بایستی
 جمیع محافل محلی را در حیثه اختیار و مراقبت خود قرار داده اقدامات
 یار از اداره نمایند و با نهایت قوت در حفظ امر الله کوشیده و امورات

مربوطه با مراد در سایر تعلیم خود در تحت مراقبت و دقت دائمی خویش
 قرارداد تصمیحات کلیه منوط بمسائل امری مملکتی را از قبیل ترجمه و انتشار
 کتب و ابواب مشرق الاذکار اترسیع و اموری از این قبیل که بکلی
 مجزی از امورات محلی است در تحت سرپرستی و مراقبت خود مقرر دارند
 تصمیحات قطعیه نهائیه در جمیع امور مربوطه محوله باین است «

وقوع المطاع : حد اکثر کنونش توأم با انتخاب محفل ملی در روز اول رضوان
 عملی میشود بایستی اقل در مدت ایام رضوان عملی گردد وقت محل کنونش را
 باید محفل ملی معین نماید که تجدید انتخاب شود اگر قرار گذشت که منعقد نشود
 باید نوعی کند که بکتابه صورت گیرد و اگر یکی از نمایندگان نتواند در جماعت
 حاضر شود عیبی نیست که رای خود را کتبا بعنوان منشی ملی ارسال دارد
 ولی در وهله اول وجود و حضور هر نماینده در انجمن ملی ضرورت دارد تا بتوانند
 بعد از مراجعت و قیام انجمن و تصمیحات و پیشرفت امر با انتخاب کنندگان
 و غیرهم برسانند «

وقوع الملوکده : در محافل ملی هر کدام از این امور مختلفه مستنوعه را

بلجبه ای محول داشته اعضا آن بجات ازین جمیع اجبای مملکت انتخاب

میگردند روابط این بجات بمحفل ملی مانند روابط محافل محلی و ملی است «

وقوله المطاع : « در ایام رضوان چون میعاد تجدید انتخابات محافل

محلی و مرکزی رسد بدل و جان باین امر خطیر من دون استثناء اقدام کنند

در این عمل مبرور بر یکدیگر سبقت جویند و پس از تجدید نتیجه انتخابات یعنی

امناء و اعضا مستحبه و عنوان نشی محفل را من دون تأخیر و تعطیل محفل

مرکزی قلم خوش رسانند و محافل مرکزی همت در جمع اوراق نموده

صورتی از آنرا کاملاً در نزد این عبد باسرع مایمکن ارسال دارند «

وقوله المطاع : « و نیز از اختیارات محفل ملی است که برخی مسائل

محلی و بعضی را ملی تشخیص دهد و یا بالکل امری را منوط و مربوط به تصمیم

محفل ملی شمارد تا شخصه در امری رسیدگی تمام نماید و وقت مخصوص

در آن مصروف دارد «

وقوله المطاع : « در خصوص مسائل و اموری که بایستی بارض مقصود

مراجعه و ارسال شود نیز همین هیأت شور نموده تصمیم میگیرد «

وقوله المطاع : « برای رفع اختلاف و منهدم ساختن اساس فساد و حفظ و وقایه امر الله از خطرات تفاسیر مختلفه مستبانه که بالمال منجر به اردت دادن قوای اولیه میگردد و بجبت ایجاد اتفاق و سرعت پیشرفت در امور امریه از فرائض اولیه هر فرد بهائی است که در تجاربات این محفل شرکت جسته خود را مطیع صرف تصمیمات داشته احکام آن هیأت را بجا آورده و در اجراء امور امریه با آنها تشریک مساعی نموده با نهایت صمیمیت سعی نمایند ترقی و تعالی امر الله در جمیع نقاط و از جمیع جهات تحریک و تشجیع کنند

صندوق

.... لازم است که پس از تکلیف محافل روحانی محلی و ملی بدون ادنی تعویق و تاخیری در تهیه ذخیره برآیند و آنرا منحصر ادر تحت اختیار محفل روحانی گذارند جمیع اعانات و تقبلاتی بابائی باین صندوق تسلیم گردد «

وقوله المطاع : « باید اجبای الهی و امانه الرحمن را در تمام کشور ایران

باین امر مهم دلالت کرد زیرا اعانه بصدوق خیریه مرکزی مقدم بر اعانه
صدوق خیریه محلی بوده و هست «

احصائیه

و قوله الاکید : « البته مؤکد در جمع و انتشار آن اوراق تعیین عدد
مؤمنین و مؤمنات در جمیع نقاط ایران من دون تعویق و استثناء
بهمت بکارند و سعی بلیغ مبذول دارند زیرا اقدام باین امر اولین قدم
است برای احبسه ای انتخابات ملیّه و تأسیس بیت العدل خصوصی
ایران و همچنین نفوسى که در پس پرده هستند و خائف و مردودند آنانرا
تیر محافل محلیه تشویق نمایند که رسماً و علناً مرتبط بجامعه گردند و اشتراک
در خدمات امریه نمایند «

و قوله المؤکد : « مرهٔ اخرى بعموم مراکز امریه بواسطهٔ مراکز قسمتها
اطلاع و تذکر دهند که عموم من دون استثناء رجالاً و نساءً اقدام و شرکت
نمایند احصائیه ناقص مقبول نه و علت تعویق و تأخیر انتخابات ملیّه
و تعیین عدد و کلاء در هر قسمتی گردد «

وقوله المطاع : « اعظم فرائض حتمیه دنیسیه و از مقدمات
 و تمهیدات ضروریه تأسیسات بین المللی آینده تشکیل بیت عدل اعظم
 الهی و استقرار آن در ارض مقدسه و تنفیذ دستورات باقیه منصومه در
 کتاب وصایات : ۱ تسریع و اهتمام بلوغ در تهیه احصایه دقیق
 کاملی از کافه مؤمنات و مؤمنین آن اقلیم از سن بیت دیک و مافوق
 آن و همچنین بایدهامنای محافل روحانیه که حافظ و حارس جامعه
 از نفوس سلیمه مخلصه مؤمنه را از بدعیان محبت و انفس شریره مغرضه تمیز
 دهند ۲ بایدهامنای محفل مرکزی طهران پس از مشاوره و مخابره باین
 عبده و کلهای هر قسمتی از قسمتهای امریه آن سامان را بحال وقت
 تعیین و اعلان نمایند و عبده و کلهای در هر قسمتی باید بانسبه بعد مؤمنین
 و مؤمنات آن قسمت باشد و مجموع و کلهای از نود و پنج تجاوز نماید و در
 وقت حاضر هیات و کلهای باید محصور بمؤمنین باشد و چون مجاب با کلیه مر
 گوردن سایر اربابال در عضویت این هیات و محفل ملی روحانی هر دو شرکت
 خواهند نمود ۳ عقد مشورت در ایجاد وسائل و رفع موانع

و تأمین موجبات انتخاب هیأت و کلاس و اجتماع و اکثریت آن هیأت
 مجلده در هر سنه در عاصمه مملکت ۴ باید مؤمنین و مؤنسات
 از سن بیت و یک و مافوق آن در هر سنه و در هر قسمتی علی حده بحال
 توجیه و همت و دقت و کفایت خویش را از بابین آن قسمت را با انتخاب
 نمایند چنانچه از قبل تأکید گشته باید کل مشارکت نمایند و کناره نگیرند و استعفا
 نمایند و کل بدانند که انتخاب در جامعه بهائیان سری و عسومی و آزاد
 است و از تدابیر و تشبثات و مفاسد و مکاره اهل دسیه و عدوان کلیتاً
 منزله و مبرا است و آنچه از تفرعات کیفیت انتخاب محبوب راجع بانسانی
 محفل مرکزی طهران است اجتماع و کفایت مستخبره بهائیان ایران
 در عاصمه مملکت اکثریت اعضای محفل که عدد آن در این ایام
 بنه منحصراً مرتباً در نقطه ای مجتمع گردند بحال حزم اقدام با انتخاب
 آن محفل محفل روحانی نمایند ۶ باید هیأت و کلاس که متخمس جمهور
 بهائیانند در اجتماعی که افلاک شصت نفر از آن در مدینه طهران در خطیره اتحاد
 مرکزی رأساً و مستقیماً از بین عموم مؤمنین ساکنین آن قلم عسای محفل

ملی روحانی را انتخاب نمایند و آما و کلانی که از حضور در این صبه ممنوع
 و محروم گشته اند البته باید برای خویش را کتبا بمرکز اجتماع ارسال دارند
 اعضای این هیأت مجلده که از اعاده بیت عدل عظیم محسوب
 من بعد به بیت عدل خصوصی اقلیم ایران موصوف و معروف خواهد
 گشت افراد جامعه را سنا انتخاب نمایند و محافل مجلده و این عبد را نیز همچو
 من الوجوه حق مداخله نموده نیست ۷ تعیین و انتخاب اعضای
 بکنه های امریه مرکزی که از وظیفه انسانی محفل ملی روحانی ایران است
 دستور محفل ملی - نظامنامه

۸ وضع نظامنامه ملی بجهت بیان ایران و قانون اساسی جامعه
 پیروان امر حضرت رحمن این دستور باید من تمام الوجوه مطابق دستور
 محفل ملی روحانی بهایان امریک باشد که ترجمه اش در ستم محفل مرکزی
 طهران موجود و شبوت است ارسال نسخه ای از این نظامنامه محفل ملی
 روحانی ببارض اقدس بعنوان این عهد البته لازم تاپس از تفتیق
 و تعدیل بطهران ارسال گردد و در ستم محفل روحانی ثبت شود و بین محافل

محمیه منتشر گردد و تصویب و تصدیق آنان برسد ؟ تقدیم نظامنامه
 ملی جامعه بهایان ایران با ولیای امور در مدینه طهران و اگر
 چنانچه تسجیل هیأت محفل ملی بهایان ایران در دواورد دولت بعنوان هیأت
 رسمی مستقل مشروعی ممکن و سیریه محفل خویش را موقفاً نظیر شرکتهای تجار
 و صنایع مشروع معتبره آن مملکت در سجل حکومت ثبت نمایند و وسائل
 عمار و مستغلات که وقف امر الله گشته بنام این هیأت در دواورد ثبت
 اسناد مملکت فراهم آرند

اوقاف و مستغلات

۱۰. تائیس اوقاف بهائی در عاصمه مملکت و ایالات و ولایات آن
 باید قبلاً آن محل من دون استثناء با اسم انسانی محفل ملی بهایان
 ایران ثبت گردد و انتقال باید در تحت تصرف اعضای آن هیأت
 باشد و عائدات آن راجع بصدوق خیریه مرکزی آن محفل است
 احدی را حق مداخله و تصرف در آن نبوده و نیست
۱۱. اقدام به تشکیل شعبه های محفل ملی روحانی ایران در ارض اقدس

وولایات متحدہ و اقطار سائرہ در شرق و غرب عالم بہائی

و حال این عبد مشتاق و منتظر است و تائیس شعبہ ای از آن
مجلس روحانی نورانی در ارض اقدس مؤید و منتظر گردند تا آنچه را وقف مقام
اعلی نموده اند و قبائل آن چندی قبل بظہران ارسال گشته با اسم ہیأت
انسانی مجلس ملی بہائیان ایران ثبت و منتقل گردد

۱۲ بذل ہمت در تائیس شعبہ ای از مجلس ملی روحانی بہائیان امریکہ
در خطہ ایران و استعمال بعضی از مواقع متبرکہ و اماکن تاریخیہ آنان
باسم آن ہیأت محترمہ ۱۳ اقدام مجلس روحانی محلّیہ ایران در
وضع نظام نامہ محلی و کسب اعتبار نامہ رسمی از اولیاء امور مدینہ خویش
و تائیس اوقاف محلی بر حسب دستور مجلس ملی روحانی بہائیان آن اقلیم باید نوعی
اقدام گردد کہ در اصول این نظام نامہ ملی محلّیہ امریہ با ما مطابق و مؤید یکدیگر نمایند
۱۴ چون تائیس امریہ و ہدایہ عزیزان اقلیم ایران باین اقدامات ہمہ ضروریہ و مشورہ
جلیدہ و تائیس محلّیہ و مقدمات اساسیہ مؤید و موفق گردند باید امنای
مجلس ملی روحانی آن اقلیم محلی بسیار آیند و در حضور اکثریت

و تحقیقات لازم سعی موفور مبذول دارند و در تهیه مقدمات انتخابات
 بین المللی بجهت بیان عالم که نتیجه اش تشکیل بیت عدل اعظم الهی
 و استقرارش در جوار مقامات تبرکه ارض اقدس است کما یغنی و یلحق
 اقدامی سریع نمایند و این محفل روحانی آن کشور مقدس که از اعمده مبلد
 بیت عدل اعظم الهی محسوب در کن رکن آن قصر مشید است با تقاضای
 محافل ملی روحانی ممالک شرقیه و غربیه عالم بهائی با انتخابات بین المللی
 مباشرت نموده بحال جدیت و توجه و انقطاع با سلو بی بدیع و حسام
 و متاسی بی مشیل منقطعاً عن الجهات طالب هدایت و مستدامن
 فیوضاته و تمککاً بحمل احکامه و تعلیماته از بین حسب و مؤمنین در شرق و
 غرب و جنوب و شمال رجال بیت اعظم الهی را انتخاب نمایند «
 و قوله المطاع : « در وقت حاضر مستغلات امریه در آن قلمم راجع
 به محفل ملی است و اگر چنانچه واقف و وقف خویش را مقید بقیدی
 نموده و بدون قید و شرطی تقدیم امر نموده تصرف و تبدیل آن بآن
 وجه جائز و الامراعات شرط واقف کاملاً لازم و واجب حظائر

قدس و اینیه و مدارس بهائی از اوقاف محبوب «

و در خطاب به محفل روحانی طهران راجع بموقوفات امریه قوله المطلاع : « ملاحظه گردید رسیدگی باین امور محول بمحفل مرکزی طهران است تا بواسطه بجهت مخصوص بلوازم و احتیاجات و خزیات این امر پردازد و تجدید و کالت نامه نیرسالی یک مرتبه پس از تجدید انتخابات محفل مرکزی خواهد شد «

مخابرات و مطبوعات و نشریات

و قوله المطلاع : « باید در امر مخابرات و مراسلات فتور و تأخیر و هماهنگی و بیخ وجه حاصل نشود تا روابط صوری و معنوی در بین انفراد و اعضای بیات بهائی عالم مستحکم گردد و وحدت شرق و غرب میسر شود و چون برای مکاتبات در هر محفلی بر عهده نشی محفل خواهد بود و مخابرات فقط با مضافی او محضی و بعنوان او از این بعد ارسال خواهد شد خوب است که اجابا مکتوب محفل خویش نفسی را انتخاب نمایند که معروف و مشهور و موثوق و قابل و معتدرباشد چه در حقیقت وظیفه نشی اہم و اشغالش بیشتر از مقام

رئیس است چون نتیجه انتخابات معلوم گردد احب و اولی آنکه در هر
نقطه اعضای محفل روحانی اسما، اعضای محفل مع عنوان کامل منشی
خویش را نزد محفل مرکزی تسلیم خود ارسال دارند و همچنین نسخه ای از آن را
بأرض اقدس نزد این عبد فوراً ارسال فرمایند تا مخابرات و مکاتبات
در نهایت اتقان و ترتیب شروع شود و تجدید گردد اشتراک محلات امریه
که بواسطه محافل از قبل ترتیب آن ذکر شد از قبیل نجم باختر و مجده اطفال
ملکوت در بلاد امریک و خورشید خاور در خط ترکستان و شمس حقیقت در
بلاد آلمان و مجده البشاره در هندوستان و مجده الاشراف که اخیراً در بلاد
برمانائیس شده و انتشار یافته امید چنان است که محض تمشیت و غیب
و تشجیع این محلات امریه یاران بقدر امکان اشتراک خواهند نمود و ملاقات
شستی در سائل ادبیه علمیة روحانیه باین محلات بواسطه و تصویب محفل
روحانی خویش ارسال خواهند داشت و باین واسطه بر عزت و شوکت
امراته خواهند افزود «

وقوله المولود : « تحریض در اشتراک به محلات امریه از قبیل غنیم باختر

و مجله اطفال ملکوت در بلاد امریک و البشاره در اقلیم هندوستان
 و در مجله شمس حقیقت و حقیقت در بلاد المان و مجسم خاور در بلاد جاپان
 است و ارسال مقالات شتی در مسائل اربیه علمیه روحانیه و تفصیل
 جریان امور امریه در آن نقطه است «

و قوله الهادی : « جمع و طبع و ترجمه الواح مقدسه الهیه و کتب
 سماویه و مقالات امریه است و انتشار و توزیعش در بین یاران و امامان^{عزمت}
 اقدام تمام آن از این بعد باید باطلاع و تصویب اعضای محفل روحانی
 باشد «

و قوله المطاع : « در خصوص اشتراک مجلات امریه از فرائض اجبای
 الهی آن است که تمام قوی تقویت و معاونت این مجلات بهائی
 نمایند در صورت استطاعت اجباء جمعا و رسماً بواسطه محفل روحانی خویش
 اشتراک باین مجلات کنند و بشارت امریه خود را نیز بواسطه محفل روحانی
 مستمراً با اداره آن مجلات ارسال دارند و همچنین مقالات امریه
 در نهایت اتقان و مسانت و سلاست مرقوم دارند و بواسطه تصویب

و اطلاع محفل روحانی خویش بآن محلات ارسال دارند .

در ابلاغیه است : « در راجع مطبوعات و نشریات امریه عموماً فرموده
نشریات امریه چه مطبوع و چه غیر مطبوع باید جمیع من دون استثناء بتبصیبه
و اجازه بجنه مرکزی مخصوص که از طرف محفل مرکزی تعیین و تشکیل میشود
برسد و الا طبع و انتشارش جایز نیست »

و قوله المطاع : « اتساع دائره مطبوعات و نشریات امریه باذن و
اجازه مقامات رسمیه در این ایام از لوازم ضروریه محسوب زیرا محکمات
تبلیغ است و مروج آئین رب جلیل امید چنان است که بهمت آن
برگزیدگان اسم اعظم و مساعدۀ زمامداران آن کشور مکرّم و سائل تائیس
اولین مطبعه بهائی در عاصمه آن مملکت مستقلاً فراهم گردد و دائره اش
آنانا اتساع یابد و بدینوسیله خدماتی شایان مبصاح دولت و ملت نمایند
مذاکره با دولت

علی العباد تحصیل اجازه از برای دخول کتب امریه در ایران علی الخصوص
سازمانه بهستانی و تاریخ سنین اولیه این ظهور که در امریک انسانی محفل

مرکزی مباشرت بطبع آن نموده اند مقدم و لازم و همچنین تهیه
 راپورت مبسوط و جامعی راجع بوقوعات و حوادث امریه و تحقیق و عدله
 الهیه و اتساع دائره خدمات بندگان حضرت احدیه در آن کشور درین
 دو سنه اخیر بسیار لازم ارسالش بامریک من دون تعویق از امور ضروریه
 محسوب زیرا مندرجاتش در ضمن مقاله مخصوص درج گردد و در حبله
 رابع عالم بهائی طبع و منتشر شود «

و قوله المطاع : « آنچه در ایران طبع میگردد باید تصریح شود که با
 و تصویب محفل مرکزی بهائیان ایران است «

و قوله المطاع : « در منخبرات رسمیه با ولایات امور و احقاق حق
 مظلومان و اثبات مقاصد صلیه جمهور مؤمنین مداومت نمایند تجدید
 منخبره و استمرار در تعمیم مکاتیب بولایه امور علی الخصوص بیات
 وزراء لازم و همچنین ملاقات با بعضی از نفوس سلیمه مقدره معروفه
 مفیده و مساعد اگر چنانچه پس از تجدید منخبره با بیات وزراء
 نتیجه مطلوبه حاصل نگشت منخبره با شخص علیحضرت شاه جائز و همچنین

سفارش محفل امریکاراجع به مجامعه باروسای حکومت و اعلیحضرت
 رضا شاه در خصوص دخول کتب امری و تقدیر اصلاحات اخیره در این
 ارسال شد که رأساً بواسطه محفل بطهران ارسال دارند... افتتاح
 باب مجامعه با اولیای امور در خصوص تسخیر محفل ملی به بیان ایران
 در این ایام جائز نه و تقدیم نظامنامه بهر نوع و شکلی باشد تولید مشکلات
 جدید نماید و اسباب توهم رؤساء شود این قضیه را مسکوت عنه بگذارید»
 در بلاغیه است قوله المطاع: «امروز یکی از وسائل مهمه بحسب
 انتشار افکار و فوائد علمیه توزیع روزنامهجات است و توسیع دوائر مطبوعات
 و نشر اخبار مفیده و بسط مضامین و دلائل علمیه و انتشار مسائل مهمه
 فرمودند من مکرراً با جناب الهی نوشتم و این امر را مکتوب داشتم که اجراء در سراسر
 روزنامهجات و مجلات امریه نباید خودداری نمایند و در هر قلمی مطبوعات
 و مجلات بهائی سایر اقایلیم را خسریداری کنند و در نشر اخبار و مسائل
 روحانیه بی اختیاری نمایند و در اینگونه امور از سایر اقوام اگر سبقت
 بخویند آنگاه از دیگران عقب نمانند لهذا مکرراً فرمودند که باعضای آن محفل

مقدس نگاشته شود که در تحت الما لهای عدیده این مسأله را توضیح
 نمایند و با کمال تأکید ترویج فرمایند و در اشتراک اجبا با روزنامه و مجله های
 امری سعی بلیغ مبذول دارند.... بلکه محافل روحانیّه در هر مدینه
 و قریه امین و وکیلی قرار دهند که در همه جا و کلا، محبتات بهائی در کمال
 سعی و انتظام این خدمت را انجام دهند و نشر معارف روحانیّه را
 از فرائض خدمات مهمّه خویش شمارند و در این عمل مسرور و مجتهد موفور
 مبذول دارند «

بجته ترجمه

وقوله المطاع : « باید بجته مخصوص ترجمه محفل مرکزی تعیین نماید و اعضا
 این بجته مترصد و منتظر مواد امریه که از بلاد غرب میرسد و بان صفحات
 ارسال میگردد باشند و در ترجمه کمال دقت را نمایند و همچنین بتدریج
 اسبابی فراهم آورند که بلیغت انگلیزی را پورتهای امریه و مراسلات
 مهمّه تألیف گردد و باید بدرجه ای فسیح و نسیع باشد که نفس را پورت
 توسط یا همان غرب طبع و نشر شود ترجمه آن «

بخش استنساخ الواح

وقوله المطامع : مد واز جمله امور لازمه سبرمه که از احتیاجات ضروریه و
 اس اساس تشریحات و محو اجزای آیه بیت عدل عمومی است
 استنساخ و جمع و ترتیب و تدوین و حفظ آثار است و این امر خطیر از
 وظایف حتمیه اصلیه محافل روحانیه است باید جمع افراد متدین
 و مؤمنات من دون استثناء و در نهایت خلوص و امانت و جدیت
 آنچه را از الواح و توقیعات مقدسه که از سماه مشیت جمال هتدس
 ابی و حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبهاء روحی لا شماریم^{مشعشع}
 المقدسه العزاء نازل گشته نزد خود موجود و محفوظ دارند نسخه های
 اصلیه را که اکثر فرین به مهر و امضای مبارک است بواسطه نشی برسم
 امانت تقدیم و تسلیم محفل روحانی محلی خویش نمایند و در مقابل آن وقفه
 رسمی از محفل تسلیم گیرند تا پس از استنساخ و مقابله محفل محلی فوراً
 آن الواح را کاملاً بجا بانش ارجاع نمایند و همچنین باید هر محفل محلی کعبه
 را مخصوص تعیین نمایند تا اعضای این کعبه از هر لوح و توقیعی باطلا

و تصویب محفل رونسخه استنساخ و مقابله نمایند و اسم صاحب لوح و تاریخ
استنساخ را ثبت کنند اگر چنانچه موقع و تاریخ نزول تعیین نشده است از ترتیب
و ضبط نمایند باید جمیع این امور یعنی تحقیق و اثبات و استلام و استنساخ
الواح و ترتیب و محافظه نسخه های آن کُل باطلاع و صواب دید اعضا محفل
روحانی باشد و هر نسخه مبر و امضای محفل تصدیق و تصویب شود و اگر
چنانچه لوحی و یا توفیقی نزد فردی از افسر اداجا باشد که بسیار محرمانه و
سری لازم و واجب باید صاحبش اصل لوح را سر بسته و مهور بر رسم
امانت تسلیم محفل روحانی محلی خویش نماید و محفل محلی نفس امانت را سر
بسته بواسطه محفل مرکزی آن تسلیم بارض اقدس نزد این عبد با شخص
کامل مسنی ارسال نماید تا پس از استنساخ در ارض مقصود بواسطه محفل
مرکزی این عبد شخصاً بصاحبش ارجاع دارم و آنچه نسخه های الواح
نزد محافل روحانی محلی جمع شود باید متدرجاً نسخه های اول را در نهایت
وقت و مسانت نزد محفل مرکزی خویش ارسال دارند و نسخه های ثانی را
نزد خود در محفظه آثار محفوظ دارند «

بجته اماکن متبرکه تاریخیه

و قوله المطاع : « و از جمله فرانس و وطنی ناکه بجز انسانی محافل روحانیه
 احدی بر انجام و ایفای آن کما به سبغی و طبعی قادر و مستعد نبوده نیست
 و تاخیر و اهماال در این مورد من بعد باعث مشکلات گوناگون گردد تجسس
 و تحقیق تعیین و حفظ و تملک مواقع متبرکه تاریخیه امریه بلدان و ممالک
 شرقیه است بسیاری از نقاط و مقامات دیگر از قبیل مدفن اصحاب
 و اولیاء و قتلگاه شهداء و منعی و محبس رجال امر و قلعاعی که در او اول ظهور
 مأمون و مرکز غزوات دفاعیه اصحاب بوده و دیار و اماکن که ملاذ و ملجأ
 اسراء و غریب و موطن و مسقط الرأس اعظم و مشاهیر اصحاب در دوره
 بیان و عصر به بیان است حسن و اوای آنکه محافل روحانیه
 هر یک بجهت مخصوص از قدمای اجاب و اصحاب و مجرب و فعال من دون
 تاخیر و تعویق تعیین و تسلسل نمایند آن هیأت محترمه با طلاع
 و صوابدید اسنای محفل روحانی در هر نقطه به تجسس و تفحص از یار و
 افیاء پردازد »

محفظة آثار

و قوله المطاع : حد و نیز از امور مطلوبه مستحبه تائیس محفظة آثار امریه است
 در هر نقطه از نقاط مرکزی تسلیمی به بیان و این محفظة آثار در تحت میاست
 و اداره محافل روحانیه مرکزی یاران است و محتویات آن در حین تجدید
 انتخابات به محافل روحانیه مرکزی جدید الانتخاب بتمامها تقدیم و تسلیم
 میشود و هر فردی از فساد علی بخصوصی نفسی که در اثرش از اهل کسبا
 محسوبند و یا طرف ثقه و اعتماد او باشد بصرافت طبع و طیب خاطر
 از آثار امریه چه از الواح و کتب و صور و امتعه و مانا کلهها تقدیم محفظة آثار
 محفل روحانی مرکزی خویش نماید اجرش عند الله عظیم و همیشه در سجل محافل
 روحانی و یادگارش در محفظة آثار الی الابد باقی و برقرار خواهد ماند و همچنین
 محفظة آثاری در ارض اقدس اخیراً تسلیس گشته تا آنچه را از افراد و محافل
 روحانیه از آثار ضعیفه علی بخصوص آثاری که جمعی در یک نقطه حسن
 و اولی تششش مایه خسارت و فقدان است طوعاً تقدیم محفظة آثار
 ارض اقدس کنند بنام آنان در محلی مخصوص محفوظ و مصون ماند و طرور

ایام زواری از مقصود از جمیع اطراف و اکناف بزیارت آن آثار
فائز گردند و یاد آن مقربین در گاه کبریا را نمایند و بذکر خیر و در حق آنان مشغول گردند

نظامنامه های محافل مرکزی محلی

وقوله المطاع : در نظامنامه ملی بهائی هستی ایران باید بماها
مطابق نظامنامه بهائی که در مصر منتشر شده و مطابق نظامنامه
محفل مرکزی امریکا وضع گردد زیرا مواد این نظامنامه های امریه
در شرق و غرب همیش راجع بمبادی اساسیه و اصول و قوانین دفا
و مؤسسات امریه است و در امور اصلیه اختلاف و تنوع جائز نه زیرا
اصل است نه فرع و آنچه مذکور و منصوص نه راجع به محافل مرکزی است
و از امور ثانویه و از ملحمات دستور محسوب

وقوله المطاع : در کتاب عالم بهائی جلد رابع که امسال در امریکه
طبع میشود نص نظامنامه محفل محلی نیویورک درج میگردد و این علاوه بر
نظامنامه محفل مرکزی است که قبلاً طبع شده و انتشار یافته لهذا
نظامنامه محافل روحانی اجبای ایران چه مرکزی و چه محلی باید بماها

جزئی و کلی مطابق این دو نظامنامه باشد البته پس از وصول جلد رابع کتاب بایران بجز ترجمه نص نظامنامه محلی را ترجمه نمایند و بین یاران انتشار دهند زیرا میزان دستور و نظام محلی محافل روحانیه شرق و غرب عالم بهائی است «

دقوله المطاع : «د قانون اساسی جامعه یاران که ترجمه نموده اند منقسم بدو قسم است قسم اول عنوانش از این قرار «بیان نامه هیات ابناء بواسطه محفل روحانی ملی بهائیان ایران» عنوان قسمت ثانی نظامنامه محفل روحانی ملی بهائیان ایران «قانون اساسی شامل بر بیان نامه و نظامنامه است و بیان نامه مقدمه نظامنامه محسوب و این دو قسمت دارای اصول و قوانین اساسیه جامعه یاران است و هر یک جزو قانون اساسی و یادستور بهائی محسوب و آنچه در این قانون چه ملی و چه محلی منصوص و مذکور نیست از امور فرعیه محسوب و راجع بانمای محافل ملی در جامعه بهائی است «

دقوله المطاع : «متنوع در امور فرعیه مقبول و ممدوح بلکه لازم و واجب

ولی در منصوبات دستور ملی و محلی تصرف و تغییر و تبدیل جائزه محافل
ملی روحانی ایران هند و مصر و عراق و انگلستان و آلمان و استرالیا
کُل متمسک بنفس این دو دستورند و در اکثر این اقالیم مباشرت ترجمه
و طبع و انتشار آن نموده اند در اقلیم ایران نیز باید امنای محفل ملی همت
نمایند تا نص این دو دستور در جزوه علی حده طبع و منتشر گردد و مندرجا
تفصیلاً تعمیم باید و من بعد تعمیم اولیای امور گردد و اعتبارنامه رسمی
از طرف اولیای امور صادر شود و اوقاف ملی و محلی بحال مسامت و مطابق
او امر الهیه تأسیس شود «

و قوله المطاع : «د اولین وظیفه محفل ملی وضع نظامنامه امری
و تدوین قانون اساسی جامعه مطابق دستور محفل ملی بهایان است
است نص این نظامنامه باید بحال دقت و من دون تغییر و تبدیل
ترجمه گردد زیرا آنچه در آن منصوص از اصول و مبادی اساسی جامعه
بهایان است این قانون ناموس اکبر است و نظامنامه بیت عدل
عمومی که مهیمن بر عسوم محافل ملیه است ناموس اعظم و همچنین ترجمه

مجموع مکاتیب این عبد که در امریک طبع و منتشر گشته اساس و مواد
 این نظامنامه و مصدر و متمم آن است درین ایام که یاران آن میان مباشرت
 با انتخابات و تأسیسات ملیه نموده اند لازم و واجب زیرا محمولاتش از
 اصول محسوب و آنچه مذکورند از مستغرات است و اختلاف و تنوع
 در امور ثانویه منحل در نظام امور نبوده و نیست «

و قوله المطاع : « ترتیب سابق را تغییر و تبدیل ندهند مراکز قسمتهای
 امریه باید واسطه مخابره بین محفل ملی روحانی و محافل محلیه باشند «
 و در ابلاغیه است : « راجع با رسال صورت اسامی اجبای نقاط امریه
 بمحفل ملی بجای اول فوریه که تقریباً اول همین است در اول دیماه باشد
 این فقره را تصویب فرمودند در خصوص انتخاب و کلاً که اقلاباید سه ماه
 قبل از انتخاب مراتب بمحافل روحانیه نقاط امریه اطلاع داده شود
 این مطلب را نیز تصویب فرمودند . . . سفارش فرمودند بند دوازدهم
 ماده هشتم نظامنامه را حذف نمایند زیرا در امریک در اینخصوص تغییری
 داده شد و این عبد تصویب نموده . . . و در باره همین دستور جامعه

بهائی تدوین محفل ملی امریکا فرمودند در تئیس اولین بیت العدل اعظم
 طبق آن عمل خواهد شد.... در خصوص انتخاب اعضا، علی البدل محفل روحانی
 ملی فقط در جای اعضای دیگر جلوس کرده در مشاوره شرکت نمایند و حتی در
 جزء اکثریت بجهت رسمی شدن محفل (۵ نفر از ۹ نفر) هم شمرده نمیشود
 جمیع امورات ثانویه که دخالتی در اصول مصرعه ندارند بسته بنظریه محافل
 ملی است که بنسبت و اقتضای محیطهای مربوطه خود تصمیم گیرند «
 در خطاب محفل روحانی ملی بهبسیان ایران قوله المطاع: «الغاء
 و منحل نمودن محفل روحانی در جامعه امری است بسیار مهم و دقیق باید بدقت
 واقع گردد و الا اسباب خلل در تنظیم امور جامعه دستسازگان آن گردد
 اگر چنانچه اصلاح و رفع ماده فساد پس از جهد و سعی متبادی ممکن و تیسر گردد
 الغاء و ابطال محفل و تجدید انتخاب قبل از حلول عید رضوان جائز «
 و قوله المطاع: «در هر سئاتی که بنظام الهی در حرب تعلیمات و اصول
 و شرائط سماویة که در صحف الهیه مشروحات ثبوت و مسطور است کائلا کما
 ینبغی و ینلیق لهذا المقام الرفیع و المکرز المنسج انتخاب و تئیس نشود آن

هیات از اعتبار اصلی در تبه روحانی ساقط و از حق تشریح و وضع احکام
 و سنن و قوانین غیر منصوصه ممنوع و از شرف استی و قوه مطلقه علیا محروم»
 و قوله المطاع: «اما تا هر یک از این بیوت عدل خصوصی چه در شرق
 و چه در غرب با انتخاب عمومی در هر قلمی معلوم و مستحب نگردد تشکیل و
 تأسیس بیت عدل اعظم الهی بقانون مصطلح در بلاد غرب بسیار
 صعب و مشکل بلکه ممنوع و متعطل»

و قوله المطاع: «نهنگامی که محافل محلی و ملی در نهایت قوت
 و مسانت و با حسن وجه در سراسر عالم بهائی بمکاتبه مشغول گشته
 بیت العدل اعظم بنا خواهد گشت و چون اساس آن بیت اعظم نهاده
 شد اوضاع را از نو بایستی رسیدگی نمود و اصولی اتخاذ شود که برای
 مدت معینی امورات امری آنچنان اداره گردد تا وقتی که بیت العدل
 اعظم تشکیل شود برای ایجاد تحت در تشکیلات و وحدت شکل در سراسر
 سر شرق و غرب محافل محلی بایستی هر ساله انتخاب کردند این انتخابات
 در روز اول رضوان عملی شده و اگر میسر و مقدور است نتیجه اش در همان روز

باب نهم در خب بار از ماسیاتی

(انتقاح باب سخن)

حضرت بهاء الله در مجبوه شادند آیام سخن عظیم قشده عکا خبر دادند

توره الاعلی : « سوف یفتح باب سخن و یخرج من ارضه و یخرج

و کذلک یوحی الیک من مطلع الالهام «

و در یوحی دیگر است توره الاعلی : « سوف یفتح ما خلق و یفتق ما

رتق و یدخل من منیع و یفرق من حسیع و یسهل ما عسر و یظهر ما ستر

فیکر و یا اولی الابصار تعرفوا ما رقم من الاسرار «

و در اثری از رخ ادم ۶۶ است توره : « قسم با قباب اتق معانی

که بشانی امر الله در این ارض مرتفع شد که احدی از عهدہ ذکر علی یا نبی

بر نخواهد آمد و باب سخن مفتوح مع آنکه در اصل فرمان دولت که

عبد الغریز صادر نموده بود این فقره بود که احدی را نکند از بند نزدیک

شود حتی دلاک را هم بجهت حلق رأس و غیره نکند از بند بدون ضابطه

ملاقات نماید معدلک باب سخن بیانی مستوح شد که اصحاب بهر دبار که
 اراده نمودند من دون سؤال و جواب سفر میکردند و این قدمت کبری و سلطنت عظمی
 من غیر اسباب ظاهره شده هرگز گمان نمیرفت که آن شده است و سختی ها
 زائل شود شهادت لهو المقدر علی ما شاء لا اله الا هو العادر الحاکم العزیز
 الحکیم «

سوره مبارکه بقره : « جمیع آنچه در این دو سنه واقع شده در آن لوح
 امسح اقدس مذکور و مسطور است قد ظر ما وعدت فی الکتاب و یظرمالا
 یدرکه الیوم احد من العباد «

انقلاب داخلی از منافقین

در لوحی است قوله الاعلی : « بسم الله الاقدس الابهی یا ایها الناس
 الی الله و اتسالك فی رفساه فاعلم انما نجرک بما سیکون الله لا بد ان
 تختلف الامور فی ملک المدینه و کان الوعد اثباتاً لا تظلمن من الذین
 یدعون الاقبال سوف یشهد احد احد مالا اذن الله له لیسر انفسه عند
 ربک علم کل شیء فی کتاب بین ما سیظهر انما نراه فی بحین ان التفتی

يغربل في كل حين ياخذ القمح وينبذ الزوان كذلك يخبرك من قبل
 الى الرحمن اذ كان جالساً تحت سيوف الاكوان اوصيك يا هيبة
 المقبل الى الله بجملة اشرف ولاح من افق استبان تطلع بما
 عندنا وتكون من الفائزين لا تصدق كل من نسب نفسه اليانا ان
 الذين يتبعون الهوى ان الله برئ منهم ونحن برآء ان ربك لهو
 لهو اعليم انخبير من تمك بتقوى الخالص انه اهل الله شهيد
 بذلك ما نزل في الفرقان ثم في كتب التبيين لنا اجاب في الكبرياء
 ما لا قوا العبد الا عدة معدودات منهم من حضر لقاء الوجود مرة واحدة
 ومنهم من رآني على مساو لذا ما اطلعوا بالمراد ومنهم من وجد يعرف
 وما رأى القميص منهم من فاز باللقاء واستقام الى ان ينظرون
 ورأى يقين لكل نصيب من بحر فضل ربك انه لهو الغفور الكريم انانا
 في كل الاحيان اسيراً بين ايدي الاعداء وما وجدنا الفرقة على
 قدر نطقى عليهم الحكمة والتبيان وبذلك بعدوا عن المقصود منهم من
 تمك بجملة وفسرنا على زعمه ومنهم من تمك بجملة اخرى كذلك

فصلنا کتفصیلاً و مابینا ک مثل خیراتی اگون تحت بلایا، لا تحصی
 و قبلنا الله اذ و الزاریا فی سبیل الله انه هو العظیم حکیم انما سترنا
 انفسنا بیتنا بما امرت به و ما منعنا جنود الظالمین لذا نخب ان تکون
 عده من الذین قبلوا الی الله ان یسروا امرهم لعل یحیدث بذلك
 امر فی سبیل ربهم انه هو العظیم آیاک ان تحسن بما ورد او یرد اذا
 سمعت بقضوا، لا تضرب ان استقم انه علی کل شیء شهید ان الله
 غفره لامری کلمات زداد البلیا یزداد شوقاً الی الله انه هو الحاکم علی ما
 یرید انه لبالمرصاد «

ناعقین و مدعیین

و نیز در باره مدعیان کذب خبر دادند قور الاعلی : « سوف یرفع الینا
 من اکثر البدان حین یومیا قوم و لا تشعبوا کل فاجر نسیم هذا ما اخبرناکم
 اذ کننا فی عسراق و فی ارض اسرو فی هذا المنظر لمنیر «
 و قور الاعلی : « سوف تسمعون من الدیار نداء کما اخبرنا به من قبل
 اذا تجسبوا و تمکثوا بهذا الذیل لمنیر

وقوله الاعلی : « سوف تسمعون النداء من الذین ارادوا ان یصلوا
 العباد ایاکم ان تستبجوا کل عمل بعید سوف ترؤن من یدعی فی نفسه
 امرًا الایة من الکافرین »

واین آیه از کتاب اقدس قوله مبین : « الذی تکلم بغیر ما نزل
 فی الواحی انه ینس منی ایاکم ان تستبجوا کل مدع ائیم » معنی عمت
 ومدعی را بیان نماید

و در لوصی است قوله الاعلی : « در ارض زوراء از قلم اعلی این کلمه
 علیا جاری و نازل : « سوف یرفع النفاق من کثر السبلان »
 وعده الهی ظاهر شد و نامعین در اطراف متحرک با سم حق خود را
 حفظ نما »

و در اثری از خادم است قوله : « این نامعین دو قسمند قسمی در
 اول ادعای ایمان نمایند و بعد کمال اعراض قیام کنند و قسمی بعد
 بر خیزند و بغیر ما اذن الله تکلم نمایند و این خبر بانی است که از قلم اعلی جاری
 شده و البته واقع خواهد شد »

ونزود اشرى مفصل از رخ ادم است : « قد تمك هذا لعل
 العليل باسم الله الناطق الثاني بحسب الحمد لله الذي توحد بسلطان
 وحدانيته وتفرد بملك فردانيته الذي كان مقدساً عن اعلى ذكر
 الكائنات ونزلاً عن اهبى وصف المكنات وسماعاً عن كل ساذج
 ذكر وجوه ووصف قد اقر اتمتة بون بالقصور عما يغني سلطانة و
 المخلصون بالعجز عما يطق لباط عزه لم يزل كان فسرداً واحداً و
 لا يزال يكون مثل ما قد كان قد نبى بمشيئة النافذة بيت امره على اس
 البيان واسطقس لتبيان وخلق له حفاظاً وحرماً ليحفظوه عن كل
 خائن غافل ومكلم جاهل وهم الذين لا يتجاوزون عما ارزله الله في الكتاب
 ولا يتكلمون الا بما اذن لهم في المآب اشهد انهم ايدى امره في الوري
 ومصايح هدايته بين الارض والشرى وهم العالمون ليدى بابه ويطردون
 من لم يكن اهلاً لدخول الى فناء لاله الا يحاكم الامر لعليم
 ثم آسألك يا فائق الاصباح ومدسل الرياح بان تعرف بعض اجابك
 مقامهم وشأنهم لتتجاوزون عما صدق في كتابك وقد رني الواك

و يعرفون انفسهم و تکلمن باین معنی لهم ثم ازر قهم حلاوه کأس العبودیه فی
 سبک و لذه الاقتار عند ظهور غناک و اعجز عند برزق اقدارک و عزتک
 یا الهی لو شربوا هذا الریح لقیتمکوا بحبل عبودیتک ... نفسی لا ستقامتکم
 الفداء مرسله آن حضرت که بنام نامی اسم الله هدی علیه من کل
 بهاء البصاه بود این بنده فانی بزیرت آن فائز از جهتی سرور بی اند
 دست داد چه که نفی محبت محبوب عالمیان از او ساطع بود و همچنین چنین
 لایبایه چه که مشاهده شد که بعضی اجزای الهی بکلماتی تکلم نمایند که این کلمات
 بنفسها سبب توقف ظهور نصرت است و علت اختلاف خلق فی تحقیق
 سبب تضرع امر الله فیما سواه الیوم باید نفوسی که خود را بحق نسبت مید
 بنا رکلمه آئینه مشتعل باشند و بیانیاتی بین خلق ناطق گردند که سبب انجذاب
 قلوب و افئده ناس گردد تا کل از نور بیان و نار محبت رحمن با فوق
 ایتقان توجه نمایند آنکه بکلماتی تکلم کنند که سبب اخلاص نفوس و اضطراب
 قلوب گردد از بیانات لایسمنه لایغنیه که بعضی من غیر شعور بان تکلم
 می نمایند تکلیف از برای احدی باقی نمیماند قسم بافتاب افق معانی

که اگر اجای الهی بآنچه از قلم اعلی جاری شده عامل میشوند یا کمال
 بافق ابی توجه مینمودند یا بریران راجع می گشتند عجب است که بعضی
 که خود را در هوای عسره فان طائر میدانند هنوز بنها هر کلمات الهیه فائز
 نشده بلکه بوی آنرا استشاق نکرده اند مثلاً صین درود رضوان میفرمایند
 قوله جل و عز : انا تجلینا علی کل الاشیاء کل الاسماء مقصود از این
 کلمه مبارکه آنکه کل اشیا، الیوم تجلی مولی الاسماء فائز شدند و امثال
 این بسیار و فوق آن در زیر و صحف و کتب الهی نازل و معانی و
 مقصود از آن بلسان پارسی و عربی در الواح عدیده از قلم امر بیان شده
 طوبی لمن عرف مراد الله و تمسک به منقطعاً عن کل ناطق لای شعر ما
 یقول و ناطق لای یفقه ما قال بعد از خرق حجابات و سبحات و کسر
 اصنام و ادوام تازه کلمات عتیقه ناطق شده اند وقتی از اوقات
 در ساعت اقدس این عبد حاضر و توجه الی وجه المحبوب و بیاری
 فرمودند وقتی باسم صید توجه بعضی اراضی نمودیم تا به محلی رسیدیم
 ملاحظه شد درویشی فذلانی ترتیب میداد از او پرسیدیم چه میکنی مذکور

داشت خدای نیرم با خدا سپرم از برای خدای نیرم مشاهده شد که آن
 مسکین چپ در از شریعه رب العالمین دور است و بعد توقف نمودیم
 و بحال شغقت و نصیحت با او حکم نمودیم تا آنکه اشعه آفتاب حقیقت از
 افق قلبش ظاهر و مشرق شد بمعدرت قیام نمود و او یک رفیق شایسته
 برهنه باین ناس مشی منمود و بهمان کلمات ناطق و هر دو بانوار مجسمه
 معانی فائز شدند بقسمی که یوم بعد با پای برهنه در رکاب میدویدند
 مع آنکه آن ارض خارستان بود و آنچه گفته شد که سوار شوند قبول نمودند
 از حق جل و عز می طلسم که اجبای خود را از شربیانات مضره حفظ فرماید
 تا اهل بباذن الله ناطق گردند و بخدمت امرش مشغول شوند در کتاب
 اقدس و اکثری از الواح تکلیف اجبای خود را بآیات واضح و بر این
 کامل فرمودند قوله عز کبریا: من یدعی امری قبل ان یتام الف سنه
 کامله آنکه کذاب منقرض است بان یؤیده علی الرجوع ان تاب انه لهو
 التواب وان اصر علی ما قال یعذب علیه من لای رحمه انه شدید العقاب
 من یا اول حسده الایه او یفسر ما بغیر ما نزل فی الظاهر انه محروم من

روح الله ورحمة التي سبقت العالمين خافوا الله ولا تشعبوا عندكم
من الادنام ان اتبعوا ما يامرکم به تکلم العزيز لعليم سوف يرتفع النفاق
من کثیر البدان ان اجتنبوا قوم ولا تشعبوا کل فاجر ثم هذا
ما اجرناکم به اذ کننا فی العراق و فی ارض السرو فی هذا المنظر المنیر انتهى
.... و بعضی از نفوس مشاهده میشوند که بذکر حق متغولند و کمال مایکن
فی الابداع به شای حق ناطق و ذاکرند و لکن همان ذکر و شکر ادا
ناسر ادا داده و میدهند و بعد از آنکه قلوب ضعیف را صید نمودند
بعضی از آیات الهیه از پارسی و عربی که از سماء مشیت نازل شده میشوند
و آن آیات را بهوای خود معنی مینمایند و بان از برای خود شناسائی ثابت
میکنند و سبب ضلال و اختلاف ناس میگردد ایوم اگر نفسی به جمیع
اسما حسنی نامیده شده باشد و بغیر عبودیت صرفه بکلمه ای نطق نماید لدی
الحق از اهل خسران محسوب است آیا تفکر نمینماید که اگر هر روز حق تعالی
شود جمیع احکام الهیه و او امر ربانیه معطل و معوق خواهد ماند
هر روز ندائی مرتفع است و فوضائی بر پا در سنه قبل و نفس مجبول

درشت ظاهر شدند و ادعای حقیقت نمودند و جمعی از ارجا که از اصل
امر اطلاع نداشتند حول آن دو نفس جمع شدند و بسبب اختلاف گشتند
تا آنکه عریضه باحت اقدس آمد بعد از صدور جواب بافق اعلی راجع
گشتند قد غفر لهم الله فضلاً من عنده انه هو الغفور الکریم

ایوم اگر نفسی از حجاب بکلمه ای که مخالف و مغایر رضای الهی باشد
تکلم نماید باید اهل بها و ائمه نصیحت نمایند شاید نصیحت مشفقه متنبه شود
و الا لیس لاحد ان یتقرب الیه هذا ما حکم ربنا لعظیم فی کتابه العظیم «

و نیز از حضرت بهاء الله در باره بیت اعظم بغداد است قوله الاعلی

« وَاذْکُرْ مَا نَزَلَ فِی اَرْضِ کُتُبِی اَنْتَ اَوَّلِی لِعِبْدِنَا الْمَهْدِی وَ

اَخْبَرَنَا بِه فِی مَا یُرِد عَلٰی اَبِیْتِی مِنْ بَعْدِ لَئْلِی حَزَنَ مَا وَرَدَ مِنْ قَبْلِی مِنْ اَللّٰهِ

اَعْدٰی وَ سَرَقَ وَ عِنْدَ رَبِّکَ عِلْمُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِیْنَ قُلْنَا وَ قَوْلُنَا

اِحْقَاقًا ثُمَّ اَعْلَمْنَا بِاَنَّ لَیْسَ هَذَا اَوَّلَی مِنْ نَزَلَ عَلٰی بَیْتِی وَ قَدْ نَزَلَ مِنْ

قَبْلِی بَاکْتِسَبَ اَیْدِی الظَّالِمِیْنَ وَ سَنَزَلَ عَلَیْهِ مِنَ الذَّلٰتِ مَا تَجَرَّی بِه

بِ اَلدَّمْعِ مِنْ کُلِّ بَصَرٍ یَصِیْرُ کَذٰلِکَ اَلْقَیْنٰکَ بَا هُوَ اَلسُّوْرَی فِی حُجُبِ

الغيب وما اطلع به احد الا الله العزيز الحميد ثم تمضى ايام يرفعه الله
 بالحق ويحجده علما في الملك بحيث يطوف في حوله ملا العارفين هذا
 قول ربك من قبل ان ياتي يوم الفرع قد اخبرناك به في هذا اللوح
 لتلاخزنك ما ورد على البيت بما كتبت ايدي المعتدين «

راجع به کرمان

وراجع به کرمان در کتاب اقدس است قوله جل وعز: « يا ارض الكاف
 والراء انما نراك على ما لا يحسبه الله ونرى منك ما لا اطلع به الا الله
 العليم الخبير ونجد ما يئمرناك في سرائر عندنا علم كل شيء في لوح
 بين لا تخزني بذلك سوف ينظر الله فيك اولى باس شديد يذركني
 باستقامته لا تمنعهم اشارات العلماء ولا تحجبهم شبهات المرسين اولئك
 ينظرون الله باعينهم وينصرونه بانفسهم الا انهم من الراشقين «
 در لوحی است قوله الا على: « در کتاب اقدس نظرنا آنچه در باره
 کاف ورا و نازل الیوم مشهود جعفر و انش از اهل کاف و راء
 (علا جعفر و پسرش شیخ احمد روحی) اعراضا عن الحق و اعراضا علیه

گفته اند آنچه را که هیچ عاقل نگفته

و در لوحی دیگر است قوله الاعلی : « نسیقنا عقیقین از ارض کاف و راه
مرتفع و این آن خبری است که در عراق و در ارض سمر مخصوص در کتاب
اقس از قلم اعلی جاری و نازل گشته طوبی للعاقین طوبی للراخسین
طوبی للشابین طوبی للمستقیمین

و در اثری با مضامین آدم ۶۶ است : « از جمله میرزا احمد کرمانی چند
عریفه از او باحت اقدس رسیده و بعد که بنا، هدیان گذشت چون
مقبول نیفتاد با عراض قیام نمود و بعد از چندی عراض متعدده که سخن
بتوبه و استغفار بود از او رسید و بعضی هم توسط نمودند معذک مجدداً
در این ایام نجاق قیام نمود و مطلع نفاق پیوست در مدینه کبیره بود
و از قرار مسموع نظر باعمال سخیفه و اقوال مختلفه از آن محل هم طرد شد...
در کتاب اقدس این آیه مبارکه نازل قوله جل کسبیراً : « یا
ارض الکاف والراء... و این آیه مبارکه در کتاب اقدس وقتی نازل
شده که اسم احمد هم در ظاهر مذکور نبود »

در اثری دیگر مورخ ۲ محرم ۱۲۹۸ است: در جلد میرزا احمد کرمانی
 که در اول کمال اقبال و خلوص را اظهار نمود و بعد نظر بجهت و اعمال شنیع
 مردوده و گذشته شده در بعضی از بدن ارض خوار رفته و بما امره انفس و الهی
 ناطق و چون اسرار بطنش ظاهر شد و خائب گشت رجوع نمود و چند عریضه
 بکمال اقبال و انابه و استغفار بابت اقدس ارسال داشت و بعد بار
 بار رفته و التماس یکی از نفوس مقدسه نموده و ایشان عریضه بابت قدس
 ارسال داشتند و توسط نمودند و بعد در مدینه کبیره رفته و نقض عهد نمود
 و بعضی کلمات و ایه شیطان را با طرف فرستاد و بعد از آن انسان از
 چنین نفوس متحیر میشود حال چند عریضه این بی انصاف موجود است
 و بعضی اظهار عجز نمود که هر نفسی مشاهده نماید یقین میکند بر صدق و
 و اقبال و ایمان او و هر جا رفته خود و اعمال و اقوالش مترجم باطن او شد
 و حال از مدینه کبیره اخراجش نمودند اعادنا الله و معشر الموحدين من مکره
 و مکر امسال نزد موافق بموافقت تمام ظاهر میشود و ادعای ایمان ایتقان
 بیناید و نزد منافق کمال نفاق فلما هر این ایام کتابی از بعضین بست

آورده بآباده شیراز فرستاد و از آنجا صورت کتاب بحسب رازدکی از دست
 این ارض فرستادند تفصیل بابت اقدس عرض شد این بیان از کتاب
 رحمن ظاهر قوله عز و جل باری « نفوسی که از ثمره شجره قلم اعلیٰ مرزوقند
 کتب عالم ایشان را از مالک قدم منع نماید تا چه رسد باین هدایات
 انستی » همچنین در لوح یکی از بنای خلیل که در آن ارضی هستند این
 کلمه محکم مبارکه نازل قوله جل جلاله « در سینه اولیه از صریح قلم اعلیٰ این
 کلمه مبارکه استماع شد طوبی از برای نفوسی که امر بدیع را عارف شدند
 و بصراط بدیع توجه نمودند و این مقام بلند اعلیٰ حاصل نمیشود مگر به محو
 آنچه از قبل بوده و آذان اصغاء نمودن عیال من فاز بهذا المقام الاعز
 الابهی انستی از حق سلیم سمیع را یابید فرماید بر اصغاء کلمه آلمیه
 فوالذی تغرد بالسیان و توحده بالکلام اگر همین دو فقره که ذکر شد نفوس
 عالم با صغای آن فائز شوند بسته حلاوت بیان رحمن را بیایند و از
 حرارت محبت مالک امکان ثبانی مشتعل شوند که ماسوی الله را معدوم
 و فانی مشاهده کنند جز آنکه اعرف از تضرع بین الامم بیال

انما دم رب بان یؤید العباد علی عرفان هذا الامر الذی به ترعرع بنیان
 الوجود الآمن شاء مالک الغیب والشہود در این آیہ منزلہ در کتاب
 اقدس کہ در دورہ اول ورود سخن عظیم نازل شدہ نظر نمایند کہ میفرماید
 قوله عز وجل « یا ارض الکافی والراء انما نراک علی مالایحبه الله
 وزی منک مالا اطلع بہ احد الا الله لعلم بحسیر ونجد ما یرمنک فی سر
 السر عندنا علم کل شیء فی لوح حفیظ انتہی » صدق الله ربنا ورب
 ابائنا ورب من فی السموات والارض انما انما بہ وبعلمه الذی سبق
 الکائنات وبرحمته التی احاطت العالمین خود آنجناب میدانند قوی
 کہ کتاب اقدس از سماء شیت الہی نازل ذکر احمد ہم در ظاہر نبود از طویحات
 بیانات منزل آیات باید رفیق ہم در آن ارض داشته باشد و لکن بیان
 قدم بشارت میدہد آن ارض را بقوله تعالی : « لا تخزنی بذلک
 سوف ینظر الله فیک اولی یأس شدید نیکرونی باستقامتہ لا تمنعم
 اشارات العلماء ولا تحجبہم شہات المرین اولئک ینظرون الله
 بانسینم وینصرونہ بانفسہم الا انفسہم من الراسخین انتہی »

طوبی لعین رات ولاذن سمعت ما نطقت به لسان العظمه فی اللیالی
والایام در چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله در
ساحت اقدس حاضر بودند وجه قدم باو متوجه نموندند تا وجدنا را
دفرء من ارض الکاف والراء این عبد فانی این فقره را چند سنه
قبل در جواب یکی از دوستان نوشته سبحان الله چه مقدار این نوح
مریبه از صراط مستقیم بعید دیده میشوند مع آیات منزله و براین قاطعه
و بیات مشرق و علامات مشهوره در تیره او امام سازد و ساکنند و معنی
یوم الله را ادراک نمودند چه اگر ادراک نموده بودند اقل من آن محتجب
نیماندند و چشم سر به بحر اعظم توجه نمی نمودند و می شناسفتند

راجع به خراسان

و نیز در خطاب بخراسان در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « یا
اَرْضِ اِنحَا، نَسْمِعُ فِکَ صَوْتِ الرِّجَالِ فِی ذِکْرِ رَبِّکَ الْغَنِی الْمَعَالِ
طوبی لیوم فیه تُنْقَبُ رِایَاتُ السَّمَاوِیِّ فِی مَلْکُوتِ الْاِنْسَاءِ بِاسْمِ الْاَبِی
یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُخْلِصُونَ بِبَصْرِ اللّهِ وَ یَسُوحُ الْمَشْرِکُونَ »

و از حضرت عبد البهاء در ضمن نطقی در حیفا در ۱۴ فوریه ۱۹۱۴ است
 قوله العزیز: « جمال مبارک ذکر خراسان را می‌فهمد مومند که این م
 مبارک آنجا نشر خواهد یافت همه کس گمان میکنند که مقصود مبارک خراسا
 است بعد که عنایت جمال مبارک همه متوجه به عشق آباد شد ملتفت شدند
 که مقصد آنجا است بعد دیگر مشرق الاذکار در آنجا تائیس شد »

و در حیفا در خانه شان در ۱۱ صبح ۲۹ جون ۱۹۱۴ قوله العزیز:
 « عشق آباد حال خوب مرکزی است مرد در زمان قدیم مرکز خراسان بود
 ملک خراسان بسیار وسیع بود افغانستان و سیستان و بلخ جمع داخل
 ملک خراسان بود لهذا در زمان قدیم مرکز خراسان مرد بود عشق آباد هم
 نزدیک مرد است جمال مبارک همیشه ذکر خراسان میفرمودند در الواج مبارک
 ذکر خراسان هست و میفرمودند که از خراسان ذکر الهی بلند خواهد شد و
 همه تمجیر بودند که چطور اول در خراسان ذکر الهی بلند میشود بعد که عشق آباد
 میان آمد و مشرق الاذکار در آنجا تائیس شد و برای اجبای الهی ملجا
 و پناه در هر جا که برهد اجبای الهی تنگ میشد و میشود میروند عشق آباد

وفی الحقیقه اجبای الہی در عشق آباد خیلی ہمت کردند

ارض طاء

در کتاب اقدس است قولہ جل و علا: «یا اَرْضُ اَلطَّاءِ وَ اَلْحَرِّ
 مِنْ شَیْءٍ قَدْ جَعَلَكَ اللهُ مُطَمَّعَ فَرَحِ الْعَالَمِينَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ سِرِّكَ
 بِالَّذِي يُكَلِّمُ بِالْعَدْلِ وَيَجْمَعُ اَغْنَامَ اللّٰهِ الَّتِي تَفَرَّقَتْ مِنَ الذَّابِّ
 اِنَّ يَواجِذَ اَهْلِ الْبِهَاءِ بِالْفَرَحِ وَالْاِنْطِطَاعِ اِلَّا اِنَّهُ مِنْ جَوْهَرٍ مَخْلُوقٍ
 لَدَى الْحَقِّ عَلَيْهِ مَبْهَأُ اللّٰهِ وَبِهَاءُ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْاَمْرِ فِي كُلِّ صَبْرٍ
 اِفْرَحِي بِمَا جَعَلَكَ اللهُ اَفْقَ النُّورِ بِمَا وَلَدَ فَيْكَ مُطَمَّعُ الظُّهُورِ سُمِّيَتْ
 بِهَذَا الْاِسْمِ الَّذِي يَرِيحُ نَيْرَ نَفْسٍ وَ اَشْرَقَتْ اَسْمَاؤُهَا وَالْاَرْضُونَ
 سَوْفَ تَنْقَلِبُ فَيْكَ الْاُمُورُ وَ يُكَلِّمُ عَلَيْكَ جَمِيعُ النَّاسِ اِنَّ رَبَّكَ
 لَمَّا عَلِيمٌ لِمَحِيطِ طَمَنِي نَفْسِ رَبِّكَ اِنَّهُ لَا يَنْقَطِعُ عَنْكَ مَخَطَاتُ الْاَلْطَا
 سَوْفَ يَأْخُذُكَ الْاَطْمِيسَانُ بَعْدَ الْاَضْطِرَابِ كَذَلِكَ قَضَى الْاَمْرُ فِي

کتاب بدیع

ودر لوح عدل است قوله الاعلى : « سوف تبدل هذه الارض
 من ظلم هؤلاء ، وتضطرب الامور كذلك خبيرك لسان صدق عليم »
 ودر ساجاتی است قوله الاعلى : « هو الظاهر ان اطلق المقدر اعلم
 الحكيم سبحانه يا الهی لولا البلاء فی سبیلک من این نظر مقامات
 عاشقیک و لولا آرزایا فی حبک بای شی تسین شوون مشتاقیک و
 عزتک غیر محبتیک دموع عینو غمهم و مونس مریدیک زفرات قلوبهم
 و غذا ، قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذسم الردی فی سبیلک و
 اعزسم الاعداء لاعلاء مملکتک یا الهی فوامرک ما اردت و انزل علی
 فی حبک ما قدرته و عزتک ما ارید الا ما ترید و لا احب الا امانت تحب
 توکلت علیک فی کل الاحوال اسألك یا الهی ان تظهر لمنصره هذا الا
 من کان قابلاً لاسمک و سلطانتک لیزکر فی بین خلقک و یرفع اهلام
 نصرک فی مملکتک انک انت المقدر علی ما شاء لا اله الا انت المبین
 الیقوم سبحانه اللهم یا الهی تو قلوب اجانک بقوتک و سلطانتک
 مثلما تخوفهم من فی ارضک ثم اجعلهم یا الهی مشرقین من اوق غلظتک

و طالعین من مطلع اقدارک ایرت زینم بطراز العدل والانصاف
 ونور قلوبهم بانوار المواهب والالطاف انک انت الفرد الواحد الغیر
 العظیم اسألك یا مالک القدم ومولی العالم ومقصود الامم بالاسم
 الاعظم ان تبدل اریة انظلم بسریر عدلک وکرسی الغرور والاعتداف
 بعرش الخضوع والانصاف انک فعال لماشاء وانک انت لعظیم
 الخیر «

در لوحی است قوله الاعلی : « ثم اعلم باننا القینا علی الذی ظلم کلمة
 من عندنا انه اعرض عنها سوف نجعله عبرة للعالمین «

در لوح حکمت است قوله الاعلی : « یا ایها الناطق باسمی نطسه
 الناس وما علموا فی ایامی اننا نزلنا لأحد من الامراء ما عجز عنه من علی الارض
 وسأناه ان یجیبنا مع علماء العصر لسطیرة حجة الله وبرنامه و عظمت سلطانه
 وما ارادنا بذلك الا لایخیر لمحض انه ارتکب ماناح به سکان مدائن العده
 والانصاف وبذلك قضی عینی ورسینه ان ربک هو الحاکم الخیر «
 در لوحی است قوله الاعلی : « داین است جزای اعمال در یوم

مال هر یوم او امر و احکام خارجه نفوذ می یابد و باین نفوذ نفوذ اهل ایران
 متوقف از حق طلب نامین را آگاه فرماید و از خواب برانگیزاند شاید
 تمک نمایند آنچه سب بنجاح و فلاح است و لکن بهیات زود است
 دو صبح متصل شود اذ آبرون انفسهم فی خسران مین گذک ذکر نالک
 ما کان مستورا عن الابصار ان ربک هو الغیر بصیر «

و در لوجی دیگر است :

« ای طبیب قبل از ارسال بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار
 کامل و بالغ شد چه که رئیس از تفصیل تمامه مطلع نبوده و نفسی
 هم جمله کلمه حقی بر او اتقاد نموده و لکن بعد از ظهور بدیع
 رسالت منبعه الهیه و ابلاغ کلمه ربانیه و کتاب الهی و حجت
 و برهان کامل و بالغ شد و چون به نعمت معنویه اقبال ننمود
 از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این بلاء من لدی الله
 مالک الاسماء «

و در شری با مضارخ آدم ۶۶ است : « در اینکه از شکلی و قحطی ایران

مرقوم فرموده بودید این از وعده آئی بود در الواح چنانچه در همان سینه
 که لوح منبسط بدیدع ارسال شد در الواح ذکر شداید و بلایا و قحط آندیاً
 صریحاً نازل شده و وعید آئی کل را احاطه نموده چنانچه آیه نازل که مضمون
 آن اینست : اگر نظر بملاحظه اجباب نبود کل هلاک میشدند و لکن
 بعد از مکتوب آن جناب تلقاء عرش حاضر شدم و استدعاء آنجناب
 معروض داشتم فرمودند شفاعت ایشان قبول شد سوف یرون انفسهم
 فی رضا بسین ای علی هنوز اثر دم بدیع از ارض محو شده و تومیدانی
 آن منسلوم بکتابی فرستاده شد که ابداً از برای نفسی در آن عذری باقی
 نمانده و اصل امر کمال تصریح اظهار شده معذک و رد علیه مآورد «
 و در لوحی است قوله الاعلی : « ان الظالم فی ارض الیاء و جدال الود
 یریزد) قد اترکب ما اترقت به افدة الاصفیاء و ذابت اکباد المنخلصین
 (شهادت هفت از بهائیان یزد در ۱۳۰۸)

و در لوح برهان است قوله الاعلی : «هل السلطان اطلع غرض الطرف
 عن فعلک أم اخذه الرعب بما عوت شرذمه من الذباب (دروا قع
 شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء) الذین نبذوا صراط الله
 ورائهم و اخذوا بسبیلهم من دون نبیة و لا کتاب انما سمعنا بان مالک الایران
 تزینت بطراز العدل فلما تفرستنا وجدناها مطالع انظلم و مشارق الایمان
 انارتی العدل تحت محالب انظلم نسال الله بان یخلصه بقوه من عنده
 و سلطان من لدنه انه هو المبین علی من فی الارضین و السموات »

و در لوحی است قوله الاعلی : « و اما ما رأیته فی النوم انه حق لا یریب
 فیہ و الامر كما رأیت سوف ینظر الله من هذا الافق نوراً و قدرة و به انظلم
 الشمس و تمحو آثار من استکبر علی الله و تستضی و جوه المخلصین و سوف تحیط
 انوار و جبرکت من علی الارض انه علی کل شیء قسیر الکریم تفصیل
 ذکر شد و لکن بآنچه از مصدر امر نازل مقصود مفهوم نفس نوم تعبیرش ظاهر
 است یعرفه کل فطن بصیر »

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی راجع بدولت ایران است قوله بغزیر :

«ای بنده آستان مقدس نظم سریر جهانی و انتظام دیهیم حکمرانی تقوّه
 آسمانی است و تائید حضرت رحمانی صیغ ملک غرب امپراطورهای عالم
 در حکیم سریر سلطنت باین عبارت پطرس حواری استدلال می نمایند
 که فرمودند کل سلطه من الله یعنی هر حکومتی بتقدیر الهی است و باین سبب
 تحت پادشاهی خویش را تقدیس مینمایند و سلطنت خویش را ابدی آسمانی
 می شمارند حال ملاحظه فرما که در الواح چقدر ستایش از حکومت است
 و چقدر امر باطاعت و صداقت بر سر سلطنت پس واضح است که
 چه خواهد شد سبحان الله هر سوز ارکان حکومت ملتفت این عظم
 موهبت نشند که خداوند چه عنایتی در حق اولیای امور نموده الان
 در قصی بلاد عالم حتی امریک بمرکز سلطنت ایران دعای نمایند و نهایت
 ستایش را میکنند و عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال
 مبارک در جمیع بیض زمین محترمترین حکومت خواهد گشت آن فی فلک
 عبرة لناظرین و ایران محسورترین بقاع عالم خواهد شد آن هدا
 بفضل عظیم

و از حضرت عبدالبهاء درباره انقلاب مشروطیت خواهی به عصر سلطنت
 مظفرالدین شاه خطاب بجای ملا علی کسبه شهمیرزادی در طهران است
 قوله العزیز : « از انقلاب ارض طار (انقلاب مشروطیت) ،
 مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بحجاب
 ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل گردد و سلامت وجدان
 رخ بناید سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید »

و خطاب بمنیر احمد سهراب در دانشنگن قوله العزیز : « من بیارا
 نوشتم که بجلی از مدخله در امور سیاسی بنص قاطع جمال مبارک ممنوعید اید
 بانجمنی هدم نگردید و عضویت مجلس را قبول ننمایید حتی از این امور و جهات
 من الوجوه دم نزنید ساکت و صامت باشید و مطیع و متقاد هر حکومت
 از فتنه و فساد بیزار گردید و از جمع احزاب در کنار باشید در آنوقت
 بعضی از ضعف اعتراض نمودند که مدار این مسیجان عمومی تحصیل عدالت
 و رفع مضرت است چرا باید مذموم و مقذوح باشد عاقبت با بر قلم
 خود نگاشتم که این حرکت جمهور آن حرکتی است که در نص کتاب چهل

سال پیش صریحاً مذکور که خطاب به طهران می فرماید «

و خطاب باریب طالقانی طهران ۴ شوال ۱۳۲۶ است قوله عزیز
« در خصوص انقلاب مرقوم نموده بودید این انقلاب منصوص کتاب

اقدس است و شدید است «

و قوله عزیز: « از پیش تکرار میگردد مرقوم شد که انقلاب ایران آشفته
خواهد یافت و شدت اضطراب از دیاد خواهد نمود حال همان است که
مرقوم گردیده «

و خطاب با قانیز آقای قائم مقام طهران قوله عزیز: « انقلاب است
در ایران مستباح و عقبه دارد اجاباید در نهایت سکون و قرار و وقای
سلوک و حرکت نمایند «

و در سفرنامه امریکاست قوله عزیز: « همچنین خبر انقلاب ایران
در طهران و هیجان بسببش و وقوع آثار و تحقق و عود رادیل بر حاطه
علیه و نفوذ کلمه مبارکه می گفتند «

و خطاب بنور محمد خان قوله عزیز: « از امن و امان مرکز ایران

مردوم نموده بودی در آینده بهتر گردد و خوشتر شود
 قدری مشکلات پیش آید اما بقائی ندارد در کتاب آفک
 چهل سال پیش وقایع این سنه طهران بصریح عبارت
 مردوم که در ارض طاء حرکت جمهور گردد و لکن بعد سر
 سلطنت به شخص خطیری مزین شود هر مشکلی که حاصل
 گردد بتدریج زائل شود پس یقین نما که ملک حصین است
 و ملک در تحت حمایت نوربین ملت آسایش یابد و دولت
 آرایش جوید هذا ما نخبرك به «

وقوله الغریر :

« ایرانیان کف زنمانند چه عجب پاکو پانند
 رقص کنانند چه عجب هذا اب الا خراب قی القرون
 الا ولی ولی این رقص را نقص عظیم در پی و
 این خنده را گریه پاینده در عقب و این سرور را

عذاب قبور در پس و این شادمانی راند است و پشیمانی مقرر خوف
ترو نهم فی خسران بسین «

و خطاب با قاشخ علی کسبر قوچانی است قوله العزیز: «اما اهل
ایران جمیعاً از این انقلاب در نهایت اضطراب کمال پریشان و بی
لانه و آشیان زیرا آشیانی نگذاشتند ذلک با اکتبت اید هم
در بدایت انقلاب حضرت علی قبل اکبر من معد الی مقعد صدق عند طیکه
مقدر مر قوم نمودند که حضرات کوس لمن الملك نیزند صدر عظم رفته
که حضرات علماء از قم بهران در نهایت احترام وارد کنند و جمیع شهر
باطل و علم با استقبال شاقند حتی شاهزادگان عظام و وزراء بکرام
و سه روز شهر ازینت نمودند و شبها چراغان کردند شیخ عبداله میگوید
العزّة لی فی الآخره شیخ فضل الله میگوید الملك لی و السلطنة لعظمی
سید محمد میگوید انی مصدر فی صدر الجبال خضعت لی الاعناق
این عبد در جواب نوشت و الآن در طهران موجود این عزت مانند ظل
زائل است عنقریب مبدل بذلت کبری شود و ضربت عنیم الذلّة

والمسكنة وبأولها يغضب الله بخربون سويتهم باید تقسیم وایدی المؤمنین
 بدت خود تیشه بر ریشه خود زدند حضرات علما آخو را دیدند اما آخو را ندیدند
 عنقریب این فریاد های یا طوبی یا طوبی مبدل بوا اسفا و او ویلا
 گردد اینها استنزه ایران بودند ملاحظه نمودی که بچه حالی گرفتار شدند «
 ویز از حضرت عبدالبهاء است قوله بعزیز: « هو الله اجبای آلی علیهم بعباد الله الی
 هو الله ادعوك یا الهی قلبی ولسانی وروحی وحبسائی وانا جیک فی هبة
 ظلام سابل الاذیال فی جوف اللیالی وترانی منحدرد الموع من الاحقان
 وتمعرا الاحشاء بزفرات الینران من شدة الحسرة وحرقة البحران
 رب قد ادرت کئوس العطاء علی العشاق ورتختهم بصبابة الفداء شوقا
 الی شاهد الکبریا وحرقتنی من تملک انجیاء ورتکتنی فامد ابجان خاند
 الروح والوجدان فی صقع الامکان الی متی یاربی الرحمن مستمذنه بحسرة
 والانس ویتد هذا التسنائی وایجوی ورتکتنی فی بحسرة الدنیا ورتکتنی
 عن جوار الرحمة الکبری ولا ترفعنی الیک مسفوک الثار مطروح الجسد
 علی الغیبة ورتکتنی شعرا لدماء مقطوع الوريد علی الثری متقطع الاعضاء

بسيف الجفا، منجذب الروح الى ملكوت الابهى رب رب قد حبت
 الطيور الى الاوكار، والنفوس الى ملا الاسرار وقرت الاعين مشاهدة الانوار
 في محفل اللقا، بالتعود الى الافق الاعلى ولم ادري كيف بتيت بالفرق
 مع اجمع نار الاشواق، وتضيح الى ملكوت الاشراق ما هذا الا لفظ خاطئ
 وعظيم عصياني وكثرة ذنوبي وشدة انهماكي فيما بعدني ولم يكنى عن
 الطيران الى غيب الامكان رب ادري لي هذه الكئوس واحبسني
 من وحشة الكئوس وادفعني الى عتبتك النوراء في عالم النور والبهاء حتى
 افوز باللقاء وانجم من النوى ولطف قلبي باحبت والوفاء في مشهد الفدا
 انك انت الكريم العزيز الوهاب وانك انت المعطي الغفور التواب
 الهى الهى ان قلوب الاحباء قد فتح بالولاء، ونفوس الارقاء قد طابت
 بالعطاء وصدور الاصفياء قد اشرفت بفيضات ملكوت الابهى والارواح
 استبشرت بانجرت الوعد ووفيت بالحمد واعليت كلمتك في سبط
 العبراء ورفعت انداء في الافاق كلها ونورت الوجوه بنور الهدى
 وانطقت الاسن بالثناء في المجمع اعظمي فانرفع ابيح من المحفل

العيا الى حيرتكم الاسمى عند ذلك خفت القلوب وانجذبت
 واطقت النفوس وخصعت خشت الاصوات لغرتكم وخصعت
 واستبشرت الارواح وترنحت بصهار العرفان ورحيق الايقان لك
 الحمد يا الهى باخلقت تلك الحقايق المستقيمة من شمس حقيقة فى
 ملك الرياض الاثيمة فاجعل اللهم هذه العصبة الرحمانية والشد الربانية
 اياك الكبرى بين الوردى متبئة من اسمك محسنى سالته فى طرقتك
 المثلى ناطقة باسراىك المودعة فى حقائق الاشياء رافعة لامرك فى
 كل الاحتماء محمدية بعتك الكبرى راوية لاحاديث موهبتك الساطعة انوار
 من فحج البقاء انك انت العزيز المقدر الوهاب وانك انت الكريم
 اللطيف القدير المتعال اى ياران وياوران عبد البهاء الحمد لله
 اخبار منصوص كتاب اقدس متحقق ومشهود وشيخ بنىان درصوم تأسيس
 يافت سريرا جدارى بشهر ابراهامى فزين كشت وديهم جنانى
 باجدار كامل زينت يافت وبلرقة صبح ترقى برتواند اخت ويدهدت
 ربانية خيمه حكومت علولى برافونخت سرود مهر بن باجدار شده شهر ابراهام

کامران بر تخت حکومت ایران جلوس فرمود این جلوس مانوس سبب
 سرور آوارگان گشت و این افسر و ریسیم سبب شادمانی امیدواران شد
 لهذا باید اجبای الهی بموجب نصوص رحمانی نهایت اطاعت و خیرخواهی
 را مجری دارند و منتهای تقیاد و دو تنخواهی ابراز کنند و شکرانه حضرت رحمانی
 پردازند و عدم عود محقق و مشهود شد و پادشاه غیور جلوه و ظهور نمود
 امیدواریم که کشور منور گردد و قلم حنت آنعیم شود و ایران بهشت برین
 گردد آوازه عدل و تاجداری همبنا گیر شود و فریاد تحسین و آفرین به اوج
 اشر بر آید ملت با بهره ترقی نماید دولت عادلانه توسعه جوید و شوکت قدیمه
 رخ بنماید و عزت دیرین روی زمین بسیاراید اخلاق تعدیل گردد آراء
 تصویب شود موهبت رحمانیه تکمیل گردد ای یاران الهی از قرار مسموع
 نوهوسانی در ایران تائیس نخبین پنهان نمایند و در امور سیاستیه مدافعند
 و بغضوانهای مختلفه جمعیتها تشکیل نمایند و نفوس را بدخول در جمعیت دولت
 کنند اجبای الهی بنص قاطع ربانی باید از این امور استر از نمایند و کلی اجتناب
 کنند در امور سیاستیه نه با انجمنی دمساز گردند و نه با جمعیتی همراز شوند بلکه

شب و روز بکوشند تا اخلاق تبدیل شود و افکار تعدیل گردد و رذائل
 مانند فضائل بسلوه نماید بنیاد بغض و عدوان برافند اتحاد و یگانگی خیمه
 برافرازد و وحدت عالم انسانی در نهایت جلال جاهل بسیار اید نفوس
 ملکوتی شود و قلوب لاهوتی گردد و چون این مواهب حصول یابد با تسبیح
 قصور زائل شود و عزت و سعادت حقیقیه در جمیع مراتب حاصل گردد
 این بنیان و اساس است و بنیاد بزیوال و چون این اصول حصول
 جوید فروع یقیناً بذاتهما اکمال شود و علیکم ابها، الاهی

یا اهل البها، یا اهل الوفاء، و یا ایها المنحارون المؤمنون بقوه
 من الملكوت الاهی ای یاران با وفا اگر حوادث مؤلمه وقتی در تبعه
 مبارکه واقع گردد البته صد البته مضطرب و پریشان نگورید و شوش و مجنون
 شوید زیرا آنچه واقع شود سبب علو کلمه الله است و انتشار نعمات الله
 قدم ثابت نمایند و بنیاد استقامت بخدمت امر الله مشغول گردید
 ارض مقصود از شدت فساد ناقضان مضطرب است ع «

و قوله العزیز : « اما ایران بسیر امان آلا باله خول فی ظل الرحمن

هَذَا هُوَ الْكَلْفُ الْأَمِينُ هَذَا هُوَ الْكُرْنُ الشَّدِيدُ هَذَا هُوَ الْبَحْمَنُ الْبَحْمَنُ هَذَا هُوَ
 الْمَلَأُ الْمُنِيعُ «

وخطاب به پایان اسلامبول "۱۳۳۴": «د عاقبت خواهید دانست
 ایران و ایران گردد و دولت و ملت بنهایت شقت افتد لکن ما ایران را
 روشن نمودیم و ایرانیان را عزت ابدیه خواستیم هر چند ایران الآن گمنام
 است ولی این امر عظیم عاقبت اهل ایران را سرور عالم امکان کند»
 و قوله العزیز: «اندازات به طاء هنوز تمام نگردیده... و اما ما
 یبارک سریر الطاء سبین لسان شاء الله و اورد و لا تقبل شیء انی فاعل
 ذلك غدا الا ان شاء الله «

و قوله: «مفر و مقری و ملجا و پناهی جز ملکوت ابی نه که ولوله و زلزله در
 آفاق انداخته و عنقریب ایران را معمور و ایرانیان را عزیز در دو جهان
 نماید خیر خواهی ایران این است که جمیع شوب و قبائل عالم را خاضع
 و خاضع نماید «

و قوله العزیز: «مستقبل ایران در غایت شکوه و عظمت و بزرگواری است

زیرا موطن جهان مبارک است جمیع اقایلیم عالم توجّه و نظر احترام بایران
خواهند نمود و یقین بدانید که چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان
عالم حیران ماند هده بشاره کبری بنگه ما من تشار و هدا و عد غیر مکتوب
و ستعلمن نیا به بعدین «

و قوله العزیز : « عنقریب برادرستان از اروپا و امریک بایران
خواهند آمد و تائیس صنایع بدیعه و بنا و آثار مدنیّه و انواع کارخانه ها
و ترویج تجارت و تکثیر فلاحات و تعلیم معارف خواهند نمود آنوقت حکومت
بی نهایت خوشنود خواهد شد و نوایای این عهد در خیر خواهی دولت و خلوص
بسرر شهرباری ظاهر خواهد گشت «

و در خطابی تاریخ ۱۹ ذی قعدة ۱۳۳۸ قوله حکیم : « جمیع این امور
از ضعف حکومت حصول سیاید لذا دعا مینمایم که خدا حکومت را
قوت و نصرت بخشد عنقریب ملاحظه می فرماید حکومت اگر از بلشویک
رخه نیاید قوت یابد و چون حکومت قدرت بر ضبط و ربط یابد این مشکل
حل گردد باری مطمئن باشید حکومت اگر از بلشویک راحت یابد قوت

خواهد یافت «

راجع بدولت عثمانی

دینار حضرت بهاء الله راجع به مملکت و دولت عثمانی است قوله الابن
 « فموف تبدل ارض السرو و مادونها و تخرج من ید الملك و یظهر الزلزال
 و یرفع العویل و یطعم الفساد فی الاقطار و تختلف الامور بما ورد علی
 هؤلاء الاسراء من جنود الظالمین و تغیر الحکم و یشتد الامر علی شأن یروح
 الکثیر فی الهضاب و تبکی الاشجار فی ابحال و یجری الدم من کثیر
 و ترى الناس فی اضطراب عظیم... سوف یحرق الله اکبر دهم من الناس
 اذا شد المستعین «

در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « یا معشر الروم نسمع فیکم
 صوت البوم ، اذکم سکر الهوی ، ام کتم من الغافلین یا ایتها نقطه
 الواقعه فی شاطیء النجسین قد استقر علیک کرسی الظلم و اشتعلت
 فیک نار البغضاء علی شأن نوح بها المداء الاعلی و الذین یطوون حول
 کرسی رفیع نری فیک ابحال حکم علی العاقل و النظام نفیحه »

عَلَى النُّورِ وَأَنْتَ فِي غُرُوبِ مِيسِينَ أَنْعَمْتَ بِزِينَتِكَ الظَّاهِرَةِ سَوْفَ تَفْنَى
 وَرَبِّ الْبَرِيَّةِ وَيَنْوُحُ الْبَنَاتُ وَالْأَرَامِلُ وَمَا فِيكَ مِنَ الْقَبَائِلِ كَذَلِكَ
 يَبْنِيكَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ «

در سورة الملوك است قوله الاعلى : « سوف يظهر الله قوماً يذكرون
 آياتنا وكل ما ورد علينا ويطلبون حثاً عن الذين هم ظلمونا بغير جرم و
 لا ذنب ميسين ومن در انهم كان الله قائماً عليهم وشيخه فاعلوا واتخذهم
 وانه اشد المستحقين «

در لوحى است قوله الاعلى : « اذا قيل لهم يا ترى جرم صيتم الذى به
 اقرتغز الايمان وظهرت آية الرحمن قالوا قد تحقق انه اراد ان يبدل
 سنن الله ودينه وليس له علينا من فضل بل نراه من المفسدين كذلك
 قال امم امثالكم قد اخذناهم بما قالوا وجعلناهم عبرة للمتبصرين سوف
 نأخذ هؤلاء كما اخذنا الذين كان اشد منهم قوة ان ربك لهو المقدر
 على ما يشاء واما حكم على ما يريد

در لوح خطاب شيخ محمد باقر صفهاني است قوله الاعلى : « فانظروا

فی ملک الروم اذ ما اراد الحرب ولكن ارادها امثالكم فلما اشتعلت نارها
وارتفع لسيبها ضعفت الدولة والملة يشهد بذلك كل منصف بصير
وزادت ويلا تها الى ان اخذ الدخان ارض السرو من حولها ليظهر ما
ارزله الله في لوح الرئس كذلك قضى الامر في الكتاب من لى
الله المهيمن لعقبتوم «

در لوح خطاب بصدور دولت عثمانی قول الاعلیٰ : « کفنی ازین
عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما ولو
یسا، لیجعلکم هباء منسباً و سوف یاخذکم بقهر من عنده و لیظرف الفاد فیکم
و یختلف ممالکم اذا اتوا حون و تضرعون و لن تجسدوا لانفسکم من
معین و لانصیر این ذکر نه از برای آن است که تنبیه شوید چه که غضب
الهی آن نفوس را احاطه نموده ابد استنبه نشده و نخواهید شد
چند مرتبه بجای بر شما نازل که ابداً التفتات نمودید یکی احراق که اکثر
مدینه بنا عدل سوخت چنانکه شعرا قصائد انشا نمودند و نوشتند که
چنین حریق تا بحال نشده معذک بر غفلتان افزود همچنین و باسلا

شد مستبته نشید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است
که آنچه از ظلم امر نازل شده مشاهده نمایند «

و در اثری از خادم الله ۵ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۳ خطاب بجای محمد
اسمعیل ذیح کاشانی : « از اخبار جدیده اینکه این آیام مفاد آیات
منزل در لوح رئیس کرمین خروج از ارض سر مخصوص آن حضرت از سما
مشیت ربانیه نازل شده ظاهر قوله عزکبریا : فسوف تبدل ارض
السر و ما دونها و تخرج عن ید الملک و یظهر الزلزال و یرتفع العوالم
و ینظر الفساد فی الاقطار و تختلف الامور بما ورد علی هؤلاء الاسراء من
جنود الظالمین الی آخر قوله تعالی و همچنین ما نزل فی الکتاب الاقدس
قوله تعالی : یا ایها النقطه الواقعه فی شاطیء البحرین قد استقرت
علیک کرسی تطلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شأن ناح بها
الملاء الاعلی و الذین یطوفون حول کرسی رفیع نری فیک الجاهل حکیم
علی العاقل و الظلام نفیحه علی النور و انک فی غروبین اغرتک
زینتک الظاهره سوف تغنی و رب البریه و تنوح البنات و الارامل

وما یک من القبائل كذلك ینبک لعلم انجیر انتی از قراری که
 در اضطراب مدینه کبیره نوشته اند نفس از خوف هلاک شده اند بدون مدد
 ظاہرہ دیگر من حفظہ فرماید چه واقع شدہ فاعبروا یا اولی الابصار «

و از حضرت عبدالبہاء است قولہ العزیز : « اما سألہ واقعه بین البحرین
 آن است کہ واقع شد سریر ظلم در ہم شکست ولی هنوز استقراری یافتہ است
 دعا کنید کہ انتظام و استقرار یابد «

و در اثری دیگر خطاب بزین المقربین : « از اخبار جدید ارض سر و ما حولها
 را تصرف نمودند قدر کمال ما نزل اللہ فی اللوح البتہ سورہ رئیس نظر مبارک
 ہست باری در آن صفحات تحت ہر شجرہ خون ریخت و صیغہ و صیغہ صبح عباد
 از ارازل وغیرہ از اطلال و جبال و مدن و قری مرتفع شد آن تعلم لایقئد
 ان یقوم بوصف ماورد فیہا ان سورہ الریس اخیرا ما حدث فیہا بعد از ورود
 باورنہ از راحت اقدس مناجاتی نازل شد و فرمودند اصحاب بخوانند قال قولہ
 الحق : ہذا مع علمی بان یخلف شبہ تلف ہذہ سورہ ما نزل من تعلم الاعلی
 ہو المتصدر علی ما یشاء باسمہ المہین علی الاسماء یا الہی الرحمن و المتصدق

على الامكان انالك بنفك بان تحفظ السلطان ثم انالك بان
لا تنظر اليه وجريرات من سبقه في الملك بل الى بحر جودك بما فضلك
و شمس الطائفك اى ربك كف عنه الكف التوسو باليد التى جعلتها قو

ايادى خلقك انك انت المقدر المتعالى لعليم الحكيم انتهى
از اين كلمات مباركات چنين استفاد ميشود كه فرجى از براى سلطان ميشود
و لكن اين بعد از خسران عظيم است كه وارد شده و ميشود «

و در سفرنامه امريكاست در جواب سؤال شخصى از وضع عثمانى قوله :
« منتظر وقوعات خوش از آن شطر نباشيد ... كتاب ميين درست
مبارك بوده و اندازات بعبد العزيز و خبر انقلاب امور و انتقال ادره
را شرح ميدادند و آن مواعيد الهيمه را حتمى الوقوع مي فرمودند »

و در سفرنامه اروپاست قوله العزيز : « جمال مبارك پنجاه سال پيش كه ابداً
اين نقشه مانبود حكم فرمود كه بايد از اروپا بيرون روند لايه است چنين شود »

راجع به المان

و راجع بالمان از حضرت بهاء الله در كتاب اقدس است قوله جل و علا :

« یا شواطلی نهر الرین قدر ایاک مغطاة بالدماء بما سئل علیک سیوف
 اجزاء، وکلب مرّة اخرى و نسمع حنین البرین ولو انکف الیوم علی
 عزیمین »

و از حضرت عبدالبهاء خطاب به معاون التجار راقی است قوله العزیز
 « شواطلی نهر الرین بخون رنگین شده من بعد نیز خواهد گشت »
 و قوله العزیز : « اما در خصوص نهرین هر چند آن واقعه بود که در ایام
 ناپلئون ثالث واقع شد و خونهای زیاد در شواطلی آن جوی ریخته گشت
 ولی باز باقی دارد »

راجع به فرانسه

و راجع بفرانسه از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به ناپلئون است
 قوله الاعلی : « بما فعلت تخلف الامور فی مملکتک و تخرج المملک
 من کفک جزاء عملک اذا تجردت فی خسران مسین و تاخذ الزلازل
 کلّ القبا فی فلانهاک الالبان تقوم علی نصره هذا الامر و تسبح الروح فی هذا
 اسیل مستقیم اعزک عزک لعمری لایدوم و سوف یزول الالبان مملکتک

بهذا الجبل مستین قد زری الذلۃ تعی ویراکم و انت من الخافین «

عاقبت و خیم عالم و رؤسا و سلاطین و عرب عمومی و پس صلح

و راجع به عاقبت خیم عالم و سلاطین و جهان در سوره الملوک خطاب بمؤمنان

قوله الاعلی : « و ان لم تستصحبوا بما نصحناکم فی هذا الکتاب بیان بدع

مبین یاخذکم العذاب من کل الجهات و یا یکلم الله بعدله اذا لاتعدرون

ان تقوموا معه و تكونن من العاجزین فارحموا الی انفسکم و انفس العباد

ثم ا حکموا بینهم بما حکم الله فی لوح قدس مطیع الذی قد رفیه مقادیر کل شیء

و فصل فیہ من کل شیء تفصیلاً و ذکر الی عبادہ الموقنین «

و در لوحی است قوله الاعلی : « ان التمدن الذی ینکره علماء مصر

التضایع و العقل لوی تجاوز حد الاعتدال لستراه نغمه علی الناس

کذلک یخبرکم انجبیرانه یصیر مبداء الفساد فی تجاوزه کما کان مبداء اصلاح

فی اعتداله تفکروا یا قوم و لا تكونوا من الهائین سوف تحرق من نارہ

و ینطق لسان العظیمة الملك لله العزیز الحمید «

و در کلمات فردوسیہ است قوله الاعلی : « بشنوید ندای مظلوم را

بصلح اکبر تمسک نماید اسباب عجیبه و غریبه در ارض موجود و لکن از فیض
و عقول مستور و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل ارض کلمتاً
و سمیت آن سبب هلاک «

و قوله الاعلی : « باری الامر عظیم عظیم زود است که انقلاب اکبر ظاهر
فوتغنه بحق که تفصیل فرماید باین کلمات «

و قوله الاعلی : « عالم منقلب و احدى سبب آنرا ندانسته با ساء فضاء
احاطه نموده ارض آرام نخواهد گرفت مگر بنیادی استگنی و لکن نظر باین
اساس سیاست الهی و اصول احکام ربانی در تعالی کلمه توقف رفته
و میرود «

و قوله الاعلی : « که ضلع جناب حاجی جو علیها بکسایه الله الاهی
بنام دانای یکتا یا وقتی و یا اتمی ذکر است در ساحت مظلوم مذکور و این
لوح مبارک نازل تا چشمت بشاهده آثار الهی روشن و قلبت بذکرش
متور گردد عالم از برای عسره فان مالک قدم خلق شده و لکن این محبت
الهی را انکار کردند و بپرغفران نعمت قیام نمودند عنقریب آثار غضب هم

قهار روی زمین را اخذ نماید و مقتدرین را به سقر فرستد «
 و قوله الاعلیٰ : « اگر اهل ارض فی الجمله تفکر کنند در آنکه می نمایند
 که مصلحت کل ظاهراً و باطناً توجیه تحت صلوات بوده و هست غفلت
 عباد و اعمال باطله ایشان بصورت بلایای مختلفه ظاهر شده و ارض را
 احاطه کرده نظر با قدر من تعلم الاعلیٰ این مجسمان را نار حروب و
 دغان بلایا اخذ نموده و آن شعله در بلاد ایران مستور است و البته ستر را
 ظهور و بروز از پی مگر بملاحظه نفوس مقدسه ثابته را نسخه مطمئنه مستقیمه
 بلایای کبری و زریای عظمی منع شود آنه علی کل شیء قدیر لکن آنچه از قلم
 اعلیٰ تازل اکثرش ظاهر و مشهود چنانچه اکثری دیده اند و مابقی بهم نسبته
 ظاهر و هویدا گردد «

و در اثری : « هو المقتدر علی مایشاء بقوله کن فیکون ان اتخذام
 الفانی یصبح امام وجه العالم الی در فقره نزاع دو تن اراده الهه چنین
 تعلق گرفته بعد از وهن کلی بدولت عثمانی سائر دول میان افتاده صلح
 بدهند و بعد از چندی حکومت روی ارض کل تغییر کند ظلم عالم را احاطه

کند پس از انقلاب کلی شمس عدل از افق فیض طالع شود کذک
نطق سان صدق مین «

و از حضرت عبدالبهاء نطقی در عکا ۳ مارچ ۱۹۱۵ است :

« من آنچه باید بروم در جمیع اطراف و اناف فریاد بر نم زدم در جمیع
شهرها نداء بملکوت الله بیان کردم فریاد بظهور امر الله زدم محبت بر کل
کامل شد و در تمام محافل ذکر کردم که تعالیم جمال مبارک این است صلح
و سلام است و وحدت عالم انسانی است روح و ریحان است و اگر
این تعالیم جمال مبارک مجری نشود عالم در خطر است اروپا مثل قورخانه
شده است منوط بیک شراره است خطر عظیم در پی است بشارت
الهی بگوش جمیع رسید حال دیگر نوبت اجاء است من باید قدری
سکوت بکنم ایامی چند خاموش باشم این است که خدا این اسباب را
فراهم آورده است حالا نوبت اجاء است باید اجاء نداء بملکوت الله
بلند نمایند «

و قوله : « عبدالبهاء چهار سال سرگشته کوه و صحرا دگر گشته دشت و دریا

بود در جمیع ممالک غرب بشارت بظهور مملکت اتحاد داد و جمیع توضیح نمود که اگر این تعالیم ترویج نگردد و امتثال نشود بجای عظیم در عقب است و جمیع ممالک اروپا نظیر جبهه خانه است مملو از مواد ملتهب شراره شده زنده و همچنین کیمیا و سیم پیش تحریری تصدیق یافت و بایران ارسال شد و آقای میرزا علی اکبر میلانی طبع نموده در جمیع ممالک انتشار داد صریحاً نگاشته شد که عالم در خطر عظیم است و آنچه ایوم واقع صریح آن نامه البته ملاحظه نموده اید ما وجود این ناس مستنبه نشده اند «

و قوله العزیز: « من در جمیع مجامع بصوت بلند فریاد میزدم که ای قوم عالم انسانی در خطر عظیم است و اروپا مانند یک جبهه خانه شده که منوط یک شراره است که شعله اش بفلک اشیر رسد بسیار آید و شما نگذارید محافظانانیت شوید شش هزار سال است انسان متلاطم برض تعصب دینی و جنسی و وطنی و سیاسی بوده دیدید که فائده نخبشید حال بسایید و سیاست الهی یعنی سیاست محبت را اختیار کنید اگر نشد ممکن است بحالت اولیه رجوع نمود این چه کاری است اگر خدا انسان را زانمیخواست خلق

نمیکرد و خوراک نمیداد تربیت نمیکرد پس خدا انسان را دوست میدارد
 آیا خوب است که مایات انسان را انتخاب کنیم یا سیات خدا دین
 باید مروج تمدن و علم باشد و اگر نباشد عدش بهتر از وجود است مثلاً اگر
 از نفس دو امرض حاصل شود نخوردنش بهتر است تعصب معنی چیست
 همه اولاد یک پدر و یک مادرند دیگر آنکه هر کسی در عالم و هم یک محلی را
 از برای خود گذارده خط و همی برایش درست کرده که این وطن من است
 و آن وطن تو است تمام مثل گلهائی که یک طرف کوه را ملک خود
 میدانند که اگر سگ دیگری آید فوراً هجوم مینمایند وطن انسان زیر
 هزار من خاک است حیف نیست بنیمه خونها از برای خاک ریخته شود»
 و قوله العزیز : « عبد البهاء در کنائس و محافل اروپا و امریک
 در اکثریدن نعره زنان اعلان امر حضرت بهاء الله نمود و ندا بملکوت
 ابهی کرد و بر این لامعه اقامه نمود و دلائل ظاهره و حجت باهره اظهار
 کرد ابداً از برای نفسی عذری نماند بلکه بسیاری از خطابه ها در روزنامه ها
 اعلان بافاق شد با وجود این ناس در خواب غفلت گرفتار تمسک

به مجاز و از حقیقت بیزار هنوز ناس در شهوات نفسانیه منمک بدرجه ای
 که صور اسرافیل بیدار نماید البته این غفلت و لغران نعمت و عدم نسیب
 سبب حسرت و شقت و جنگ و جدال و حصول خسران و وبال است
 و اگر اهل عالم توجه باسم عظیم ننمایند خطر عظیم در استقبال ولی در حق بار
 امیدم چنان است که آثار لطف الهی ظاهر گردد امورشان از جهسو
 استثناء یابد «

و نیز از حضرت عبدالبهاء در سفرنامه امریکا است قوله العزیز: «الآن
 من چون نگاه میکنم می بینم جمیع دول و ملل شکست خورده و در بیابانها
 ریخته و پاشیده اند و امراتده قاهر غالب و مهیمن بر ملل است جمیع وقوعات
 آینده در نظر منظرها هر مقدسه ظاهر و عیان است اگر دول جمهوری
 امریکا جمعیت بنمودند در مسأله صلح متحد میشوند و جمیع به محافل لاهای
 رجوع می کردند ساژر دول اروپا هم پیروی این افکار بنمودند اما از جهت
 دیگر اگر این جنگ عمومی در اروپا واقع شود زودتر صلح بین ملل تحقق یابد
 و همچنین باید این افکار صلح بین عسوم منتشر شود و بعد مالتیون از قرض

دادن برای حرب و کمپانیهای راه آهن از حمل و نقل آلات حربیه و افزودن لشکر از جنگ و خونریزی اباد و مستناع نمایند و همچنین حدود معین شود....

ترقیات مادیه اروپا بحد تعقیف می رسد هر امری که بحد تعقیف رسیده لابد تهنه نماید امید داریم که ترقیات روحانیه شامل حال آنها بشود و صیانت نماید....

این مدنیت جسمانیه بدون قوه قویه معنویه و مدنیت الهیه سبب راحت تمام و آسایش تام نشود مشکلات بیشتر شود و شدائد از دیا دیابد....

تازه دولت امریکا پانزده ملیون دلار برای مصارف کشتی جنگی همیا نموده و لابد بر این است که قبل از صلح عمومی جنگی عظیم واقع شود....

یکی از حرب عمومی بین دول سوال نمودند مودند لابد خواهد شد اما امریکا داخل نمیشود این جنگ در اروپا میشود شما یک گوشه ای را گرفته اید که کاری به مملکت دیگرند اریزه بفرگرفتن قطعات اروپا هستید زیرا که برای شما محیط اتلانستیک یک قطعه طبیعی بسیار محکمی است.... در سوال و جواب در عمارت سیاقی امریکا فرمودند اول علم صلح در اینجا بلند میشود یعنی بدانید که این میشود چونه انسان از مبادی نسیب میگیرد و آن این است

که اینجاصح اول در میان خود ملت برقرار میشود و از اینجاسرایت
با طرف خواهد نمود «

و در سفرنامه اروپاست قوله العزیز : « غمغریب خواهید دید که تمدن
اروپا بیانیتر منجر بجنب عالمگیر و منتهی بانقلاب و هرج و مرج میشود »
مال سلاله ابراهیم

و نیز از حضرت بهاء الله در لوجی است قوله الاعلی : « یا حسین علیک
سلامی در قرون و اعصار از فضل و عنایت حضرت مختار این اماکن و دیا
بأثر کلمه مبارکه کمال شئی فی قبضه است ایر مزین اراضی منطلعه جزوه بانوار شمس
بطحاء منوره و با ثمر در هر دو قری از دفاتر عالم جز ذکر غلبه و سطوت اهل توحید
نبود رایات ابداع با شمس مزین و اعلام عزت و اقدار با مرش منصوب
در هر آن عنایت حق میرسید و نصرت می فرمود تا آنکه قلوب تغییر نمود و
تاریک شد رفته رفته عدل در حجاب رفت و ظلم بر معاش ظاهر و در سخ
انصاف خلف غمام مستور و اعتساف در مجلس موجود و مشهود و این امور
سبب و علت ذلت کبری گشت چنانچه مشاهده شده و میشود اعلام آنرا که

تحقق فوق اعلام التوحید باری عزت امت مرحومہ بذلت تبدیل شد
 باید از حق جل جلالہ مسألت نمائیم تا آگاہی بخشد و دانائی عطا فرماید
 کہ بر سبب علت این تبدیل پی بریم و بر تدارک مافات قیام نمائیم
 و لکن از سوہ خط کمل نام و از سبب علت فاضل قسم بافتاب بیان
 رحمن کہ اگر روزگار بر این منوال حرکت نماید عنقریب سراج ہدایت
 خاموش و مثل فصالت در ہر مکان مرتفع و مشہود «

و از حضرت عبد البہات قولہ العزیز : « ہو الابی در خصوص اجتماع
 سلالہ اسرائیل در اورشلیم بموجب نصوص انبیاء سؤال نموده بودید ^{اورشلیم}
 و قدس الاقداس ہیکل مکرم و اسم اعظم است زیرا آن مدینہ الہیہ
 و شہر بندیزدان است چہ کہ جامع صمیع آلاء و نعم و حائز کمل غنائ
 و ثروت حقیقیہ و تحف ذرینت معنویہ مشتمل بر شوون و خصائص حیات
 و محل ظهور آثار غریبہ ربانیہ است و اجتماع اسرائیل در آن عبارت از
 آن و بشارت بر آن است کہ کمل اسرائیل در ظل لوای الہی وارد و
 بر بحر قدم وارد میگردند چہ کہ این اورشلیم الہی کہ قدس الاقداس

در قطبش واقع مدینه ملکوتی و شهر آسمانی است مشرق و مغرب در
 زاویه ای از او واقع ولی با وجود این بحسب ظاهر نیز اسرائیل در این
 اقدس حسیع خواهند گشت و ذلک وعد غیر مکتوب مقصود این است
 که ذلتی را که اسرائیل در دو هزار و پانصد سال کشید حال بدل بعزت
 سرمدیه خواهد گشت و بطاهر ظاهر نیز غریز خواهند شد بقسمی که محسود عدا
 گردند و مغبوط او را طوبی لهم ثم شبری و لبها علیهم جمعین «
 و قوله الغریز: « جمال مبارک در الواح مقدسه تصریح فرمودند که
 ایام ذلت اسرائیل گذشت نخل عنایت شامل گردید و این سلسله
 روز بروز ترقی خواهد کرد و از خمودت و ندلت هزاران ساله خلاصی خواهد
 یافت ولی مشروط بآنکه بموجب تعالیم الهیه روش و رفتار نمایند
 از ظلمات تعالید قدیمه نجات جویند و از کالت عوائد سابقه رهایی یابند
 و بآنچه روح این عصر و نور این قرن است تشبث نمایند تعدیل اخلاق
 کنند و در منافع و روابط عمومی عالم بشر سعی و کوشش نمایند از تعصبات
 قدیمه و افکار پوسیده و اغراض ملیه منسلح گردند و جمیع بشر را انعام

الهی شمرند و خدا را شبان مهربان دانند امروز روزی است که انکلا
 خصوصیه چه از افراد و چه از ملت سبب نکبت کبری گردد و عاقبت منتهی
 به خسران بسین شود «

وقوله العزیز : « و از جمله وقایع جسمیه که در یوم ظهور آن نهمسال
 بهمال وقوع خواهد یافت علم الهی جمیع امتهابند خواهد شد
 و آن نهمسال بهمال جمیع اسرائیل راجع خواهد کرد یعنی اسرائیل در دوره
 آن در ارض مقدس حسیع خواهد شد یهود که در شرق و غرب و جنوب
 و شمال متفرقند مجتمع شوند در بدایت دوره جمال مبارک این عهد
 الهی که در جمیع کتب انبیاء منصوص است بنای ظهور گذاشته ملاحظه
 مینمایند که از اطراف عالم طوائف یهود بارض مقدس آیند و قراء
 و اراضی تملک نموده کننی کنند و روز بروز در از دیاند قسمی که حسیع
 فلسطین مسکن آنان گردد «

و در ضمن سؤال و جوابی است قوله العزیز : « اینکه جمال مبارک
 فرمودند سلاطه اسرائیل تحسیر خواهند شد این بیان مبارک در وقتی بود

که بنی اسرائیل رجوع نموده بودند و در نهایت ذلت بودند.... لکن این بیان مبارک در حق مؤمنین اسرائیلیان است یعنی کسانی که مؤمن شدند سایرین بالتبع عزیز میشوند لابد دیگران هم بطغیص دارای عزت و ترقی میگردند در صورتیکه موافق و دوست و رفیق باشند ولی مقصد این نیست که اگر آنها عداوت کنند هم باز ترقی خواهند کرد بلکه خانه خود را خراب خواهند کرد «

و قوله العزیز : « ای سلیل حلیل ابراهیم غمگین ملاحظه فرمائی که وعده آسمیه در حق سلاله ابراهیم بالاخص تحقق یابد و فرح رخ بگشاید »

راجع به مستقبل عالم در دین و امر و احیاء و عاقبت حال اعدا

و نیز از حضرت بساء الله در لوحی است قوله الاعلی : « عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تریاید و وجه آن بر غفلت و لاندگی است و توجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد ثبانی که در آن حال مقتضی نه و مدتی بر این پنج ایام میسر و در اتمام المیعات نظر بقبته

ما یرتعد به فرائض العالم اذا یرتفع الأعلام و غیره العادل علی الأفتاء «
 و قوله الاعلی : « وجه عالم بلا مذهبی متوجه در کل سنین بلکه در کل شهور
 بل در کل ایام از ایمان و عرفان و ایقان بعید و بطنون و او با هم نزدیک
 نامدتی باین نحو خواهد بود چنانچه میقات آن در کتاب الهی نازل و ثبت
 شده و لکن محزون مباش چه که اشراقات شمس حقیقت رطوبت زائده
 طبیعت را جذب خواهد نمود و تشتت حروف را جمع خواهد نمود و این
 فقره به مخصوص باین عصر است بلکه از قبل هم چنین بوده چنانچه رسمی از سما
 مستوره در بحر علم الهی در لوح مقدس حکمت نازل شده طوبی لمن نظر و
 قرء و قال لک الحمد یا مبین العالمین بعد از انقضاء مدت مذکوره در
 کتاب نعت امر الله مرتفع و جمیع نفوس با و متوجه آن ربک لهوا و ادق
 المسکلم ان طلق الایمن «

و قوله الاعلی : « زود است که انوار امر عالم را احاطه نماید اگر چه حال
 و وجه بشر کفر متوجه لکن از برای او میقاتی مقرر است از اتم نظر با هم
 فی کتب الله رب العالمین «

و در لوح خطاب بناصرالدین شاه قوله الاعلی : « سوف تشتق
 ید البیضاء و صیاباً هذه اللیلة الدلاء و یفتح الله لمدينة بآبار تاجاً یومئذ
 یدخلون فیها الناس افواجا و یقولون ما قالته الالامات من قبل لنظیر
 فی الغایات ما بدانی البدایات ابسته این بلا را رحمت کبری
 از پی و این شد اند عظمی راز خا، عظیم از عقب »

و در لوح قناع است قوله الاعلی : « عنقریب نفوسی در علم ظاهراً شوند
 و بکمال نصرت قیام نمایند و در جواب هر اعتراضی ادله محکمه متضمنه مرقوم دارند
 چه که قلوبشان ملهم میشود بالهامات غیبیه الیه »

و در لوح خطاب بعد الوتأب قوله الاعلی : « سوف ینظرنا انزلناه
 فی الزبر و الالواح کما نظرنا اخبرنا القوم بمن قبل انه هو لغیر العلام »
 و در لوح رئیس است : « هل ظننت انک تقدر ان تطفی نار الی او قد
 الله فی الآفاق لا فونعه الحق لو انت من العارفين بما فعلت زاد
 لیبها و اشتغالها ف سوف یحیط الارض و من علیها کذک قضی الامر
 و لا یقوم معه حکم من فی السموات و الارضین قل و شد جاء

الغلام لیحیی العالم وتحت من علی الارض کلها فسوف یغلب ما ارا
 الله وترى کل الارض خضه الا بهی كذلك رقم من قلم الامر علی لوح
 قیوم .

وقوله الاعلی : « عنقریب است که اعلام قدرت الہی را در ہمہ بلاد
 مرتفع بینی و آثار غلبہ و سلطنت او را در جمیع دیار ظاہر شاہدہ فرمائی »
 و در سورۃ الملوک است قولہ الاعلی : « سوف یرفع الله امرہ و یظہر
 برمانہ بین السموات و الارضین »

وقوله الاعلی : « محزون مباشید عنقریب آیات امریہ در کثر
 بلاد مرتفع خواهد شد و ما اراد الله ظاہر و ہوید اخواہد گشت از علی کل
 شیء استیر »

و در کتاب بدیع است قولہ الاعلی : « اگر شما و امثال شما حارف
 نشوید عبادی خلق خواہند شد کہ کوشر معانی را از کاس کلمات الہی ساقی
 و بمقصود مطلع کردند »

وقوله الاعلی : « قدرت نام بفضل و بہا حملت الاشیا و کان لہ

على ما قول شهيد انوف يظهر من كل شئ ما تفرج به افسدة الموحدين
 اذا شاهد المشركين يغفرون عن يمين الشمال ولن يحسدوا لانفسهم
 مغرأ ايضاً «

ودر لوج الاجاب خطاب بمقدس خراساني است قوله الاعلى :
 « اياك ان يخزئك ظلم الذين ظلموا ويمنعك سطوة المشركين سوف
 ياخذهم الله بقدرته من عنده كما اخذ من قبلهم الأخراب ان ربك شديد
 العقاب ويسقي الملك نفة المهينة على العالمين «
 وقوله الابهي : « سوف يظن الله الارض من هؤلاء ويرفع امره كيف
 يشاء انه هو الغالب على من في ملكوت الامر وخالق لا اله الا هو
 العزيز الكريم «

وقوله الاعلى : « لا تنظر الى الذين ظلموا اجابني لانتم غفلوا وعرضوا
 لغدوا انفسهم في سبيل سوف ياتي يوم فيه يضعون انما ظلمهم بين انبياء
 ويكون على انفسهم كذلك قضى الامر من لدن مقدر قدير «
 وقوله الاعلى : « انظروا ظالمان دستك باش حق در كينگاه قائم

زود است که بمه را به نیران راجع فرماید از علی کمل شیء قدير «
 و در لوح خطاب بن ناصر الدین شاه قول الاعلی : « سوف یأتی یوم
 فیه ینوحون ویسکون »

و در لوحی است قول الاعلی : « عنقریب از برای کلب مقامی و
 عزیزی مشاهده شود و از برای آن نفوس نخواهد شد »

و قول الاعلی : « عنقریب نفوس معرضه که باهل بعباطلم نموده اند
 کمال ندامت مشاهده شوند آن الرحمن معکم و انخسر ان لهم و علیهم انتم
 اسراء الله فی الدیار این شأن کبیر است حقیر شمارید عنقریب فکر شما
 و جمیع دوستان حق در جمیع بقاع ارض منتشر شود »

و قول الاسمی : « اعراض بعضی از عباد غافل شمارا محزون نماید
 زود است که اعلام امریه آئینه بر بقاع ارض مرتفع مشاهده شود و نزد
 سائهای من علی الارض بگذرد و شنای نفوس مقبله که ایوم بشرطه
 توجه نموده اند ناطق گردد و بحسرت تمام ذکر این ایام را نمایند »

و قول الاعلی : « لا تخزنوا بذاک سوف ینصر الله اجباء و یأخذ الیکین

ظلموا ان هذا الحق تبين «

وقوله الاعلى : « سوف نخرج الله من اكام القدره اياى القوه
والغلبه وينصرن الغلام ويظهرن الارض من دنس كل مشرك مرد
ويقومن على الامر ويفتحن البلاد باسمى لمقتدر القيوم ويدخلن
خلال الديار وياخذن عهيم كل العباد هذا من بطش الله بن تبطشه شديد
واز حضرت عبد البهاء در پاریس ۲ ذیحجه ۱۳۳۹ در منزل خود
بحال مشی و خطاب به همزمان ایرانی قوله العزیز : « در گوشه
کتاب خود بنویسد و صبر کنیید جمیع صفوف عالم شکست خورده و منجند
چند سال صبر و تأمل کنیید نورانیت بهاء الله آفاق را احاطه میکند
در خطابى قوله العزیز : « امر عظیم است عظیم و مقاومت و هاجمه
جمیع ملل و امم شدید عنقریب نعره قبال افریک و امریک و فریاد
فرنگ و تاجیک و ناله هند و امت چین از دور و نزدیک بلند شود و
به جمیع قوی بمقاومت برخیزند و فارسان میدان الهی بتایدی از
ملکوت ابی بقوت ایقان و جذع عرفان و سپاه پیامان خدا بنالند

هزوم من الاخراب را آشکار کنند «

و قوله : « مذاق ایرانیان بجلی تغییر کرده مشرب دینی مانده و عاقبت
 مشرب ناشایسته نیز در ایران تاثیر خواهد بخشید ولی مطمئن باشید که
 قوه امر الله عاقبت غالب گردد و امواجی از این بحر سپایان بر
 خیزد و این کفهار از دریا به صحرا اندازد و آن جنودنا هم الغالبون این است
 که در اشراقات بصیرت می فرساید زین نوری است بسین
 و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم اگر سراج دین
 مستور ماند هرج و مرج راه یابد و نیز عدل و انصاف و آفتاب امن
 و اطمینان از نور بازماند هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و میدهد

در خطاب بمیرزا اسحق خان حقیقی قوله :

« روز بروز هرج و مرج

در دنیا درازدیاد است عاقبت بدرجه ای رسد که بنسبه انسانی را

تحمّل نماید آنوقت انبیا به رخ دهد «

حکم فرمائی کتاب اقدس بر وجه الارض

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی : «کتاب اقدس
ثانی نازل شده که جاذب و جامع جمیع شرایع الهیه است طوبی
للعافین طوبی للعافین طوبی للمتقین طوبی للمتقین و بابت
نازل شده که کل راقب از اقبال احاطه فرموده سوف یظرفی الارض
سلطان و نفوذ و اقتداره آن ربک هو العلیم الخیر «

وعد قدرت این امر

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی : «قسم باقیاب
حقیقت که از اوق سخن عکاشق و لایح است اگر این امر در مدن
خارج نشر میشد هر آینه اکثر اندیاری مقبل مشاهده می گشتند این ایام خبرها
خوش از آنجها رسید نوری که اهل ایران در اطفاء آن جاهد و سعی
اخراب مختلفه بطور و برورد سباب تجلی و اشراق آن مشغول عنقریب
ظاهر میشود آنچه از همین عالم مستور است کذلک نطق لسان العظمه

فضلاً من عنده وهو الفضل الكريم «

ونيزار حضرت بهاء الله در لوح رئيس است قوله الاعلى : « سوف
يعبث الله من الملوك من بعين اولياءه انه على كل شى محيط ويطغى في
القلوب حب اولياءه وبذا حتم من لدن عزيز جميل «

و در لوحى ديگر قوله الاعلى : « سوف يعبث الله من الملوك من
ينصر امره وانه على كل شى قدير «

میتقات علو امر الله

ونيزار حضرت عبد البهاء خطاب به بعضى بهائيان مصر است
قوله العزيز : « واما ما سالت من الآيات الموجودة في سفر دانيال
طوبى لمن يرى الف وثلاث مائة وخمسة وثلثين هذا سنة شمسية
ليست بقرية لأن بذلك التاريخ ينقضى قرن من طلوع شمس حقيقة
وتعاليم الله تتكلم في الارض حتى لتكلمن وتملأ الأنوار مشارق الارض
ومغار بها يومئذ يفرح المؤمنون «

وقوله العزيز : « بشارت نبوت اول دانيال حسابش از بدایت

بعثت حضرت رسول است که تقریباً به حساب هجرت هزار و دویست و هشتاد و نود نبوت ثانی بحساب سنه هجری است یعنی از بدایت هجرت پس هزار و سیصد و سی و پنج هنوز نیامده است «
 و از حضرت ولی امر الله در ابلاغیه است : « راجع به طول مدت تزییقات حالیه سوال نموده بودید فرمودند بنویس میقات رفع تزییقات و آزادی امر الله و استقلال شریعه الله مجهول و علمش عند الله ولی ثبات و استقامت یاران تاثیری عظیم و نفوذی شدید در وقایع حالیه و کیفیت ظهور و عود آئیه اعلان شریعت سماویّه دارد تغییر اوضاع حاضره در ایران ربطی بشارت کتاب دانیال و امام قرن اول بهمانی ندارد این بشارت راجع و مرتبط به نصرت امر الله و تعمیم اصول شریعه الله در شرق و غرب عالم است مختصاً به قلمی بسته و نذرند »

کتاب امر و خلق توفیق و تائید فیضی خاتمه پذیرفت

در سال صدم بهائی مطابق ۱۳۲۴ هجری شمسی و ۱۹۴۵ میلادی

در شهر مشهد خراسان

فہرست مطالب جلد چہارم کتاب امر و خلق

باب ششم - در بیان امور مرتبہ آیام و تاریخ جدید و انواع عبادات و نکاح و طلاق و ارث و احکام موتی و امور مالی و غیرہ مدرسہ فصل	
فصل اول = در بیان تقویم و آیام ہفتہ و مقررات آنها	
آیام ماہ و نوروز	صفحو ۱
عید ضوان - عید معبث	صفحو ۶
اول دروم محترم	صفحو ۱۰
آیام نہ گانہ و احکام و تعلقاتش	صفحو ۱۱
حکم یوم جلوس و یوم صعود حضرت عبدالہاء	صفحو ۱۸
شب قبل از روز گرفتہ شود	صفحو ۱۹
آیامی کہ عید یا صوم مرتفع است	صفحو ۱۹
در عیاد اذکار ہی مخصوص واجب نیت	صفحو ۱۹
روز جلوس حضرت ولی امر اللہ را جشن بگیرند	صفحو ۲۰

ایام یادگاری برای دیگران جائز	صفحه ۲۰
روز جمعه	صفحه ۲۰
فصل دوم در عبادات	
حد بلوغ شرعی	صفحه ۲۱
تلاوت آیات و مناجات	صفحه ۲۱
قد نستعین من الارتفاع الی المنابر	صفحه ۲۴
اذکار در مشرق الاذکار	صفحه ۲۶
اذکار آیام های	صفحه ۲۷
در اذکار قبله نیت	صفحه ۲۷
فرائض و نوافل	صفحه ۲۷
کلماتی در لفظ ادعیه و اذکار	صفحه ۲۸
نشر و تعریب و تصحیح ، نسخ آیات	صفحه ۲۸
اذکار عید رضوان	صفحه ۲۹
ذکر شب اول محرم	صفحه ۴۰

مناجات صوم در سجده	صفحه ۴۴
مناجات صوم در صین افطار	صفحه ۴۶
ادعیه و اوراد و حاجات	صفحه ۵۸
در طلب شفا	صفحه ۶۲
دعای صین نوم و صین دخول یا خروج از بیت یا از بلد	صفحه ۶۶
برای حفظ نفس و سرز	صفحه ۶۸
طلب فرزند	صفحه ۶۹
دعای سرمانده	صفحه ۶۹
ذکر در حق میت	صفحه ۷۰
ذکر در حق اهل قبور	صفحه ۷۲
صلوة آیات	صفحه ۷۳
صلوة مولود	صفحه ۷۳
صلوة حاجت	صفحه ۷۴
ذکر نود و پنج بار	صفحه ۷۹

صفر ۷۹	آداب و احکام وضو برای نماز
صفر ۸۰	بدل وضو
صفر ۱۳	صلوة شبانه روزی - صلوة کبیر
صفر ۱۸	صلوة وسط
صفر ۱۹	صلوة صغیر
صفر ۲۰	صلوة مخصوصه شرف
صفر ۲۲	مقام صلوة
صفر ۲۴	احکام صلوة
صفر ۲۶	قبله
صفر ۲۸	در آفاق قطبیه
صفر ۲۹	نهی از نماز جماعت
صفر ۲۹	تشییات تکلیف نماز
صفر ۱۰۲	سجود
صفر ۱۰۲	صلوة میت

صیام و احکامش	صفحه ۱۰۴
حج	صفحه ۱۰۹
لوح اعمال بیت مکرّم شیراز	صفحه ۱۲۰
توضیح رابع بیت الله	صفحه ۱۳۴
بیتین و مقرّای عرش	صفحه ۱۳۵
حضور در محضر صاحب امر	صفحه ۱۳۷
علت عدم اذن عموم	صفحه ۱۴۱
تباع مقدّسه	صفحه ۱۴۱
زیارت روضه مبارک	صفحه ۱۴۳
در حق زیارت روضه مبارک و مقام اعلی	صفحه ۱۴۵
در حق زیارت منوچهرخان و آقا علی حیدر	
مشرق الأذکار	صفحه ۱۴۷

فصل سوم

در بیان محارم و نکاح و طلاق

محارم	صفحه ۱۵۴
دستور مجلس نکاح	صفحه ۱۵۷
تأکید در عمل با احکام و مراسم ازدواج بهائی	صفحه ۱۵۹
تأکید در ازدواج	صفحه ۱۶۰
دستور ازدواج با غیر بهائی	صفحه ۱۶۳
شرط بلوغ	صفحه ۱۶۴
شرط رضا، ایوبین	صفحه ۱۶۷
مدت نود و پنج روز و عدم فصل بین عقد	صفحه ۱۶۹
وزفاف	
شود	صفحه ۱۷۲
منع تعدد زوجات	صفحه ۱۷۳
خادمه کبر	صفحه ۱۷۹
حرمت متعه	صفحه ۱۷۹
تأهل بعد از فوت زوجه	صفحه ۱۸۱

هر	۱۸۱	صفحه
طلاق و ترتیب	۱۸۳	صفحه
ناشره	۱۹۲	صفحه
زوج در احوال مختلفه شوهر در سفر	۱۹۳	صفحه
ترتیب بعد از موت زوج	۱۹۶	صفحه
حد شهور	۱۹۷	صفحه
نبی از محصل	۱۹۷	صفحه

فصل چهارم

در احکام مرتبطه بموت حاوی دو اصل

اصل اول در احکام موتی	۱۹۹	صفحه
خاتم	۲۰۰	صفحه
کفن	۲۰۰	صفحه
غسل	۲۰۰	صفحه
حمل جنازه	۲۰۲	صفحه

دفن	صفحه ۲۰۲
نقل جسد	صفحه ۲۰۴
رجحان دفن بر سوزاندن و دغمه	صفحه ۲۰۴
اصل دوم در امور مرتبطه با اموال و اشیاءیت	
وصیت نامه	صفحه ۲۰۵
رفع شبهه سف	صفحه ۲۰۷
اختیار تام موصی در اموالش	صفحه ۲۰۷
فروض مقدم بر تقسیم ترک	صفحه ۲۱۱
تقسیم ارث و سهام	صفحه ۲۱۲
غیر مؤمن ارث نمی برد	صفحه ۲۱۵
دار مسکونه ، ارباب مخصوصه	صفحه ۲۱۵
وراث صفار	صفحه ۲۲۱
فروع فرضیه ارث	صفحه ۲۲۱
فصل پنجم در حقوق الله	

صفحه ۲۲۶ حد نصاب و مقدار حقوق الله

صفحه ۲۲۹ فروع حقوق

صفحه ۲۳۴ حقوق رابع بحضرت دلی امر الله است

صفحه ۲۳۵ اقرباء منظر امر حق مالی بر مردم ندارند

فصل ششم در دیگر امور مالی

صفحه ۲۳۶ زکوة

صفحه ۲۳۹ برای تربیت و تعلیم

صفحه ۲۳۹ محل البرکة

صفحه ۲۴۰ شرکت خیریه

صفحه ۲۴۳ قمار

صفحه ۲۴۳ لانه

صفحه ۲۴۴ رفینه

صفحه ۲۴۴ لقطه

باب پنجم

صفحه ۲۴۸ در عده ای از موارد مصرح به نسخ و تغییرات

نسبت بادیان سابقه

باب هشتم

در اصول تشکیل این امر و جهان حاوی سه فصل

فصل اول

در بیانات حضرت بهاء الله راجع به ظهور دیگر و راجع بر مرکز مطاع

بعد خود و اساس شور و بیت العدل و سلاطین

صفحه ۲۵۵ توحید حقیقی و حفظ مراتب

صفحه ۲۵۶ مقصود از اظهار این امر

صفحه ۲۵۷ قبل از اكمال الف نه ظهوری نمیشود و تاویل ندارد

صفحه ۲۶۰ مقام آثار

صفحه ۲۶۱ حضرت غصن عظیم عبدالبهاء مرکز شایق

صفحه ۲۶۱ اساس مشورت

صفحه ۲۶۲ دستور بیت العدل و اعضاء آن

انصار بیت العدل	صفحو ۲۶۶
ہنگام تاسیس بیت العدل	صفحو ۲۶۷
منابع مالی بیت العدل	صفحو ۲۶۸
ذخائر بیت عدل : فصل اخلاقیات محافظہ بہاویان	صفحو ۲۶۹
ادارہ امور و ثواب و عقاب و تشریح	صفحو ۲۶۹
صلح عمومی و تعلیل عساکر و نوح آلات حرب	صفحو ۲۷۰
وحدت دین و اتحاد بشر	صفحو ۲۷۴
وحدت لسان	صفحو ۲۷۷
دستور سلطنت	صفحو ۲۸۰
سلطان عادل	صفحو ۲۸۲
مقام روحانیت	صفحو ۲۸۴

فصل دوم

در بیانات حضرت عبدالبہار رابع بامور مذکور و مرکز مطاع

بعد خود تشکیلات و وظائف محفل روحانی و بیت العدل و نوایای متعدده

مقام حضرت عبدالبهار	صفحه ۲۸۶
سقوط غصن اکبر	صفحه ۲۹۰
ارکان ایمان بهائی	صفحه ۲۹۱
بیت عدل و بیت العدل اعظم و مقام مقدس ولایت حضرت شوقی ربانی	صفحه ۲۹۶

سد ابواب اختلاف	صفحه ۳۰۷
بیات ایادی امرالله	صفحه ۳۰۹
محفل روحانی	صفحه ۳۰۹
وحدت و محبت عمومی بشر و آنگه دنیا یک گره	صفحه ۳۲۱
تقییسات و تعصبات و هم آو قاتل و جدال مخالف فطرت الهی است	
صلح عمومی و محکمہ کبری	صفحه ۳۲۵

طریق اتحاد اربابان	صفحه ۳۲۱
یک نوع تربیت عمومی	صفحه ۳۳۱
طریق وحدت لسان	صفحه ۳۳۲
تساوی رجال و نساء	صفحه ۳۳۳
تکلیفات آتیه دنیا	صفحه ۳۳۵
تعدیل اقتصاد	صفحه ۳۳۶

فصل سوم

در بیانات حضرت ولی امر الله راجع به نظم اداری این امر و جهان

نام و مقام	صفحه ۳۵۳
مخاض روحانی و دستور آن	صفحه ۳۵۴
بیانات نظار	صفحه ۳۶۳
نشان در مخاض	صفحه ۳۶۳
حقوق تبادله مخاض روحانی و جامعه	صفحه ۳۶۴
توزیع کارهای مخاض	صفحه ۳۶۶

مجازات متخلفین از اوامر محافل و کاتبین عقیده	صفحه ۳۶۷
بجده ما	صفحه ۳۶۸
صندوق خیریه	صفحه ۳۶۸
اعانت و مساعدت	صفحه ۳۶۹
تعمیر تربیت و تعلیم	صفحه ۳۶۹
خطیره القدس	صفحه ۳۷۱
مسافر خان	صفحه ۳۷۳
منع ارتقای دکتان عقیده و امر به ثبت اسامی در دفتر محفل و محافل مرکزی ملی و این شورش جوانی	صفحه ۳۷۴
صندوق	صفحه ۳۹۲
احصایه	صفحه ۳۹۳
دستور محفل ملی - نظامنامه	صفحه ۳۹۶
اوقاف و مستغلات	صفحه ۳۹۷
مضاربات و مطبوعات و نشریات	صفحه ۴۰۰

مذکره بادولت	۴۰۳	صفحه
لمنه ترجمه	۴۰۶	صفحه
لمنه استنخاخ الواجه	۴۰۷	صفحه
لمنه اماکن متبرکه تاریخیه	۴۰۹	صفحه
محفظة آثار	۴۱۰	صفحه
نظامنامه های محافل مرکزی و محلی	۴۱۱	صفحه
باب نهم در اخبار از ماسیاتی		
انتقاخ باب سخن	۴۱۷	صفحه
انقلاب داخلی از منافقین	۴۱۸	صفحه
ناعقین و مدعین	۴۲۰	صفحه
راجع به کرمان	۴۲۱	صفحه
راجع به خراسان	۴۳۳	صفحه
ارض طاء	۴۳۵	صفحه
راجع بدولت عثمانی	۴۵۳	صفحه

صفحہ ۴۵۸	راجع بہ آلمان
صفحہ ۴۵۹	راجع بہ فرانستہ
صفحہ ۴۶۰	عاقبت و خیم عالم و رؤساء و سلاطین و حرب عمومی و سپر صلح
صفحہ ۴۶۸	آل سلالہ ابراہیم
صفحہ ۴۷۲	راجع بہ مستقبل عالم درین و امر و احب و عاقبت حال اعدا
صفحہ ۴۸۰	حکم فرمائی کتاب اقدس بروجہ الارض
صفحہ ۴۸۰	وعد قدرت این امر
صفحہ ۴۸۱	میقات علو امراتہ

CIP-Kurztitelaufnahme der Deutschen Bibliothek

Mázandarání, Fađil:

**Amr va-Khalq / Fádil-i-Mázindarání. — Reprint. —
Hofheim-Langenhain : Bahá'í-Verlag**

Einheitssacht.: Amr wa-ḥalq

Parallelt. in arab. Schr.: Amr wa-ḥalq

**Vol. 3/4. — Reprint d. Ausg. Ṭíhrán 1971/72 —
1974/75. — 1986.**

ISBN 3-87037-931-6

Originally published in 4 volumes, Ṭíhrán

111 B.E. = 1954/55 (vol. 1 and 2),

128 B.E. = 1971/72 (vol. 3) and 131 B.E. = 1974/75 (vol. 4)

Reprint in 2 volumes

© Bahá'í-Verlag GmbH, D-6238 Hofheim-Langenhain 1986-142

ISBN 3-87037-931-6

Fáḍil-i-Mázindarání

Amr va Khalq

volume 3 + 4

Bahá'í-Verlag